بتعمیر و جبر نقصان کردند داخل شدن مؤمن جان و

ریلوجی متعاقب یکدیگر در جاده احمدآباد و وقر و و آمدن

ریلوجی در خانه رستم علیخان روز جمعه ارک

جمعه

رو بجو دلهپور نمود و آورد مفاتیح دروب را التسلیم نمود و در همان شب

محمد یوسف از طرف مؤمن خان بکوتوالی بلده مقرر شده با تفاق

کوتوال رگهوجی داخل گردید و بحفظ و حراست پرداختند دروازهٔ

اسلوریه و رائچور بنابر آمد و شد مردم مفتوح ساخت بهیداری

روزی چند بسر انجام باربردار و الصال وجه مقرره متوقف

گشته با اموال ظاهری فراهم آورده خانهای مردم و اثقال فراوان

وبال مظلمه بر گردن گرفته روی ادبار بیار و ارنهاد مبیت نماند

ستمگار دیر در روزگاری بماند بر ولعنت یادگاری و مؤمن خان

بنابر رسیدن ساعت مختار در رنگ و رزیده کیفیت را بپایهٔ

سریر خلافت مصیر با نذر عرضداشت و مشروحهٔ حالات را با میر الامرا

صمصام الدوله نوشته مصحوب مسرعان قمر سیر ارسال داشت

و بجمیع فوجداران و عمّال فتح نامها نوشت سکنهٔ بلده از روز

فتح ابواب درهای شادمانی بر روی خود گشودند و متشادان

و خندان بخانها در آمده و از بردن اثاث البیت و لکدن

و خسته اندوه ناک گشته کسانی را دست رس بود و شروع

درفت مهابتجیان لک روپیه نقد و قلیلی از بار بردار و تا الیصال نقد
و جنس و راهی گشتن فداء الدین خان و محمد مؤمن خان نزد بهندار
بطریق گروگان باشند که بالا و سوار سر بر آمده بلده را تسلیم نماید
همگر گذشت اینهم چون هنگامه آشتی گرم شده و دل سخت
کین آوران نرم شده بگردند شب پاسبانان چراغ
نهادند سرها بخواب فراغ و قرار داد صلح بمهر و کفالت سردارا
طرفین مستحکم گردید از انجا که صوبه با مرهته بالمناصفه
منقسم گشته شده بود و سرانجام نقد و جنس نیز بهمان نهج تقسیم
یافت بهنداری در استعداد و سرانجام روانگی در آمده
توپهای قدیم و جدید با ضرب و باروت باقی مانده که مهابارز الملک
فراهم آورده گذاشته رفته بود و حیه مها راجه بجودلیور فرستاده
و چه تا حال بصرف در آمد و چند ضرب توپ که از فرید مهاراج
از سورت گلمهابت رسیده و مومنخان آورده بود گرفته و موازی
پنجاه ضرب توپ آهنی ناکاره واگذاشته ششم شهر
صفر آواخر روز بر آمده بیرون دروازه ادیر متصل باره حاجی پور

خشک و درهٔ خراب و خوردنی تنگ شده بهیداری هر چند برگرد
تهدید داد از محمد مجاهد الدین پیر درخت داری بعمل نیاید لیکن از حرص سخت
و او با قبایل بیرون بر آمد القصه چون از بیرون تمام اذوقات
مصروف شد و در رسد نبود و دانه و کاه در بلده وجود عنقا بهم رسانید
با وجود آن مار و ازبان سبک جان قریب یکماه و نیم بهر صورت
گذرانیدند و کار بر حصاریان بکمال صعوبت پیوست بهیداری تیمادتان
و سرداران را جمع نموده صلاح طلب و چاره جو گشته گفت که نه ماه
کامل در نگاهداشت بلده آنچه شرط حصارداری بود بعرصه
ظهور آمد و از چهار رجبه سوای احکام که القیاد او فرشد کومکی و
خزانه سرانجام نیافت و موسم نزول باران نزدیک رسیده و
حالت بلده داز رقه و مصالح جنگی ظاهر است بموجب صلاح
تیمادتان و اهل مشورت پیغام صلح مشروط با آنکه چون مبلغی
طلب سپاه بالا رفته و سرانجام ما بر دارد که بیشتری حصاریان
بچیرآگاه بعدم شتافته اند در آواخر ماه محرم الحرام سال
هزار و صد و پنجاه هم بیرون فرستاد و پس از گفت و شنید و آمد
و رفت

سر کلاه شان دیگر از تن افتاد و بر خاک راه ذیل زین فراموش

کرد و از ذیل تکبر دون دورش نگردید غلیسی گشته

زبالا و زیر همه از یورش جان نشان گشته سیر قایم علیخان

و میر ابوالقاسم را در جنب مزار ابراهیم شهید بمنش و پاره تن یور

بخاک سپردند و زوجه بابور را و همراهی شوهر گزیده خود در اسوخت

خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش کز برای

مرده سوزد زنده جان خویش را و مورچالیان اطراف را

توفیق حمله آوری لشتمی نشد مگر محمد رضا داروغه حبشی رساله

که بطرف دروازه خان جهان بقیه مین بود پای جرأت پیش

نهاده خود را بر دیوار احاطه آنجا رسانیده بدرجه شهادت فایز گردید

مومن خان را الیقین حاصل گشت که بپای مردی این سپاه فتح حصار

بیورش صورت پذیر نیست و کشاد کار را منحصر بر انسداد طرق رسد

دانسته با اهتمام بر خندق کوشیدن آغاز نهاده بمستحفظان قدغن بلیغ

نموده و آنها نیز برخاستند از دیده ها خواب شب

بستند آیین خوردن زلب شب و روز را در هم آمیختند

چنین روز چون بر فصیل از صدمهٔ گولهٔ توپ پناهی نمانده بود و در پس دیوار
خانها بمحافظت می پرداختند بمجرد بالا برآمدن چندی را به تیر و تفنگ غلطانیدند
تا کسی را که جرأت بود بیشتر نشود گشته در سورچه بیشتر تا
و چون توپ اندازی بسبب رسیدن اهل یورش موقوف
گشته بود مارواژیان گرم و گیرا در زیر پای برج هر دو جانب در آمده
هر حیله مانند مور در کار بالا برآمدن و در انتظار متوجه بودند بالا در خشت
سنگ و تفنگ بر داشتند و طشم فرو ریختند از سر باره
سنگ ... نهادند آتش گوش تفنگ ... و تایم علیخان
و میر ابوالقاسم آن دو سید عزیز را با چندی از مغلیه
و هندوستانی شربت خوشگوار شهادت چشانیدند
و بابو راو نیز در غلطیدن دیگران را پای از فراز زینه بلغزیدن
در آمده و خود داری نتوانستند نمود و پشت پا شنده در فکر جان
بر آوردن از آن ورطهٔ خونخوار افتادند و بنا بر در آمدن
بسلامت توجها که هر یک بر دیگری سبقت داشت هجوم
واقع شد و جمعی کشته و خسته شدند مثنوی یکی را در افتادن از

سر

حصار فیروزه سر برآورد و مؤمن خان به پشت گرمی حامیان حوزه اسلام

و در سنگ کوچه باد لهیان و جماعه با تفنگ و نام ترتیب بسلامت کوچها نشسته

در به سلامت توپخانه فراز دمدمه ها نمود [illegible] شد از آتش توپ

هنگامه گرم [illegible] سر و مغز از سنگ عراوه گرم [illegible] زدود شش

جهان ابر آهنگ بود [illegible] چه ابری که باران آن سنگ بود [illegible]

در بنجکی که مقرر شده بود قایم علی خان و میر ابو القاسم با جمعی از

دلاوران مغلیه و هندوستانی از یکطرف و لهیان به

سرداری بابو راو و علی رغم بلدگیر بطریق معهود در سلامت کوچها

در آمده برق آسا سرها را در خندق برآورده بهمان جلدی

و چابکی با پشتهای سنگ و کلوخ حبد و منهدمه چنگ بحبل المتین

عروة الوثقی زده جمعی بر فراز دیوار برآمدند و دیگران در کار

برآمدن مشغول دلیران و شجاعان کار آزمای [illegible] بر آن

پشته بالا نهادند پای [illegible] هژبران شتابان بسوی فراز [illegible]

همه تیز دندان پلنگین گراز [illegible] نکردند اندیشه از سنگ و تیر [illegible]

گذشتند چون باد از آنجا دلیر [illegible] مار و اژدهایان که نا بر فرم و قبیله

تنگ توپخانه فراز و دمدمه سلامت بوجه باشند که بمجرد آن نردبانها

پیش نهاده بمقابل خود حمله آور گردند اگر توانند بالا برآیند و درآیند

والا نه حریف را سراسیمه با خود مشغول دارند تا کمک و معاونت

یکدیگر نتوانند پرداخت مثنوی ز بهر دفتری نکته گفته شده

ز بهر طبه گوهری سفته شده که فردا بود روز ناموس و نام تن آسودگی

باشد آنجا حرام ز دنیا غرض نام ننگ است و بس چه به

ز زرانه نامی بماند بلبس و فراهم آمده حال بذیرفته رخصت شده

لشکر آگاه خود ها شتافته باستعداد و آلات داد و دارت

خراب استغنای ورزیدند مثنوی درانداخته گرد گلستان یک بیک

که فردا بکام که گردد فلک همه شب بر زبران ناموس و ننگ

نکو درانداخته کارسازی جنگ ز آئینه تیغ زنگار

گون تصیقل زدودند زنگار خون کمان کیانی بلی کرده

زه دگر یک صلا داد خود در زره روز دیگر هنگام

صبح گاهی که ترک زرین خود با خنجر زر دران خطوط شعاعی از تنگ

نای سلامت گوچه استوار بقصد یورش در نشیمان شامی

حصار

و شرفات مابین دروازه بند و اسلوریه بنا بر انشراف و ندمه و نصب توپهای

بضرب گوله متزلزل گشته انهدام یافت و از بر افتادن سنگ و کلوخ

ناهمواریش راه سربالای که کام زنی و پامردی دلیری و دلاوری بمعراج

مراد عروج و تسلیم مقصود صعود توان نمود بهمه سید مومن خان زنبورکچی

و سرداران فوج و دهاتیان را طلبیده انجمن محفل کنکاش آراست

و گفت و شنید چگونگی یورش بمیان آورد و دلاورخان و

گردنکشان طرفین هر یک بقدر حوصله و مقدار تهور و جلادت خویش

رائی زد و قرار یافت که جمعی از بهادران اسلام و شجاعان بانگ و

نام با قائم علی خان بخشی رساله ندا الدین خان و میر ابوالقاسم ازبک

سلامت کوچه و دهاتیان همراهی زنبورکچی از کوچه مردم در آمده بگنبد

حصار رهگذر شوند و قدم دلاوری به پیش نهاده بر فراز شکسته

بر آمده در آیند و بقوت بازوی شجاعت و جلادت بقتل و اسیر

سپه درزمان مار واریده و هشته بلده مسخر سازند و جوانان مردخان

و فوج چالیان دیگر از چهار و حصار که مرکز وار در میان دارند هنگام سحر

مستعد و آماده بر این امر همرهی نموده گوش بر آواز صدای

که بتقریب یگانگی رابطه اعتماد بهم رسیده بود درهنگام انجمن آرائی براین چرخ

طارم بر آمدن را مقرر کرد و مؤمن خان را آگاه ساخته جهة فرستادن

دو راس اسپ که در نزدیکی باغ غازی الدین خان آنطرف جوئی

سایر بر وقت بیاورد که شب بیست و چهارم[۲۴] ماه ذی قعده اطرام بود نوشت

داد راقم حسب القرار برآمده قریب نیم شبی نزد مؤمن خان رسیدیم

روز دیگر بهنداری واقف گشته رقعه نوشت که عذر رخصت نکرده

بیخبرانه رفتن موجب تصدیع شده باشد بهرحال چندی در همین

نزدیکی توقف باید داشت تا چه رخ نماید رشید محمد خان قریب بیست نفر

پیاده که در خانه بودند آنها را بر محافظت تاکید نمود

چون صبح معاش محصوران از تنگی عرصه متحصنان چنانچه سمت گذارش

یافت بدرجه کمال رسیده بود و محاصره پردازان سلامت کوچها راه ان

اهتمام داشتند یکباره چند توپ میدند و قواعد بنیان برج و باره

درشکافت

از طرف اهل و شرب که موافق مزاج مسیر نمیشد رو از مشاهده سلوک نابسند آری

با مجاهد الدین خان هر چند که بظاهر عهد و ایما بمیان آورده چون روز بروز

کار بر او دشوار میگذشت و رشته امید بودنش بریده میشد بر قول و فعل

او چه اعتماد بمقول آنکه الغرق یتشبث بکل حشیش بنودی

امید زنان دارد در رنگ خواص در رشته محبت از بلیک

نبود امین از مکر او یکزمان نمیدانست از وی امید امان

چو زان زهر طینت نبوده امید که بر مار افعی که کرد اعتمید

مبادا تهمت و افتراهای بسته اگر خود نباشد دیگری از همچون کرد

و خدا نخواسته خلل در آبرو و عافیت بکلی انجامید لهذا باظهار

کشیدن تصدیعات ماکول و مشروبات در خواست اجازت رفتن

بیرون نمود و او بکشاده پیشانی گفت که هرگاه اراده نمایند

از دریا که خواهند رخصت است چون در صورت بر آمدن بعلانیه نیز

از سنگ صفتان مار و از متعینه در روب چندی خیالات و اندیشه

در دروازه از انجا خاطر میگذشت از آن جا که رفتن را گوش زد

نموده و او نیز بسر رضا جنبانیده بنابران با مستحفظان دروازه را گفته که

طاق گشته بصد تشویش هزاران تشویر زنان و دختران برآمدند و از دست دهان
سگان دیگر به لقمه از دست می ربودند کما یلیق خلق عجب حالت و غریب دهشتی
عاید حال گردید بعد ازان عظمت و کثرت خلق بنوعی خالی و بی چراغ گشت
که لیس فی الدار غیره دیار صادق آمد نظم در آمده بنیاد مردم کمی
پذیری شد درین ناحیت آدمی ز قحط آتش دیگدانها بمرده
چه قحطی که آتش ازانجا ببرده اما بحسب اتفاق سید و دیگر مانده بودند
در مارواریان کم بیش غله بدست می آوردند اگر کسی بسر وقت
میرسید و استدعا می نمود بمروت یکبار برده سهم خویش ساخته
ساخته بدرهم میفروختند والده راقم که تا حال بامید رفاه امروز و فردا
استقامت داشت اگرچه ازمیر پای بندی ناموس برآورد
رهائی یافته اما بنابر خواسته های اکثر آشنا و بیگانه مسلم و هنود که
هزاران را مالیت بود از خوف مارواریان آورده تمامی حجرات
خانهها را مملو و مشحون ساخته هرکدام اسم خود را بران ثبت نموده
بیرون رفته بودند بنابر حفاظت آنها بعون و حفظ الهی پس از رفع
هنگامه هرکدام سالم رسید توقف ازانجا که عرصه نهایت تنگ گشت

ازان

ازماجره آگاه ساخت که درین اثنا فقیر السادات که بر نقیر و قطمیر گفت و شنید واقف بود

از راه عدالت آمده گفت که پهنه‌داری می‌طلبید بدین مخالفت راقم

را از انجا برآمد و نزد مجاهد الدین خان که جلالت غلاظ و شداد نیز بود

تیاقیان قرق بر خانه آتش و پرستش را که در سن هفت هشت

سالگی بود آورده نزد دیدبان درنشستند و تقیید و تهدید در تشخیص وضع قبیح

آن بر دبیر در جستند و در خانه آتش هر چند بیشتر جستند کمتر یافتند

لهذا چندی به تهمت شقاوت پیشگان ما را در گرفتار ماند گویند که

این گرفتن چیزی که ناشسته رحیم ایرفمان بوده است بالجمله چون نرخ حبوبات

بدو آثار پیدا بیست کوتاه بهای زعفران بهم رسانیده از شکسته یکه که تعدیات

بعضی بنا بر نگاه داشت خانها یا از مرد دیگر یانه بیرون رفتند از اناث و ذکور

یکباره قطع امید کرده دست طمع از جمیع جهات برداشته رو به بیرون

نهادند و چه مستورات صاحب عفت و عصمت که تا گاهی در

مدت العمر پا از دهلیز خانه بیرون ننهاده و صورت و صوت

نامحرمی ندیده و نشنیده علی رؤس الاشهاد بر سر طفل در بغل

گریان و نفرین کنان چون عاشقان گویان که از جور فاقه کشتی طاقت نشان

بنابر توبیخ و تشنیع این اوراق طلب داشته شما را آگاه ساختم که با وجود بودن
در شهر چنین خیالات دور از کار در سر دارد که موجب خرابی
عالمیست و بدین کلمات ردی اند و سخنان منحوس با ثبات تهمت
و افترا پرداخت راقم دریافت مکنون ضمیرش نموده از راه شوخی
و کیتادی در آمده گفت که باعث اینهمه تکلف آراستند و معانی پیراستن
ندارد و غرض مفهوم گشت بیت بر آنی که ترک مدار الهی کنی بر دوشش
در دشمنی و الّتی گمانی است بر غلط و نقشی است بر آب آن دختر را
گاو خورد و وجود ظاهرش خیالی است بی مغز از وی چنین سعی
نمی خواهد آمد خود را و دیگر را رنجه ساختن کاریست بی حاصل
چون دانست که هیچ مدعا رسیده متبسم گشته که کمتر از کیسه روپیه
نخواهد داد و شما را ازین کارها کاری نباشد رخصت شده برود
هر چند که مبالغه نمود که نهایت بیمروتی و کم فطرتیست که از در الذر گذشته
بروم رفت دیگر او را تنها باید طلبید فایده نبخشید بیت چو خاره
شکست مینای سست یا سنادگی لبش نگردد درست
بیداری برخاسته باندرون رفت و راقم آمده مجاهد خان را

از ماجره

از ماجرا آگاه حضرت ساحت که درین اثنا فقیر السادات که بر نقیر و قطمیر گفت و شنید واقف بود

از راه عدالت آمده گفت که بهنداری می طلبید دیدین مخالفت راقم

را از انجا برآمد ورود مجاهد الدین خان بتحصیلات غلاظ و شداد بسیر وه

تیاقیان ترق بر خانه آتش و پسر شش را که در سن هفت هشت

سالگی بود آورده نزد دیدبان در شستند و تقیید و تهدید در تشخیص وضع تقبیح

آن مرد بر در جستند و در خانه آتش هر چند بیشتر جستند کمتر یافتند

لهذا چند بیسے بدست شقاوت بیگیان مارواژ گرفتار ماندند گویند که

این گونه قتل چنین گذاشته رسم نادرخان بوده است بالجمله چون نرخ حبوبات

بد و آثار پیوست که گاه بهای زعفران بهم رسانیده از سلسله بلده به تصدیعات

بعضی بنا بر گناه درگذشت چاهها یا از ممر دیگر رانده بودند از زنان و ذکور

یکباره قطع امید کرده دست طمع از جمیع جهات برداشته رو به بیرون

نهادند و چه مستورات صاحب عفت و عصمت که گاهی در

مدت العمر پا از دهلیز خانه بیرون ننهاده و صورت و صوت

نامحرمی ندیده و نشنیده علی رؤس الاشهاد بر سر طفل در بغل

گریان و نفرین کنان چو عامیان گویان که از جور فاقت کشتی طاقت نشان

بنابر توبیخ و تشنیع این اوراق طلب داشته شمارا آگاه ساختم که با وجود بودن

در شهر چنین خیالات دور از کار در سر دارید که موجب خرابی

عالمیست و بدین کلمات ردی اندر و سخنان منحول با ثبات تهمت

و افترا بر درخت راقم دریافت مکنون ضمیرش نموده از راه شوخی

و لیمتادی در آمده گفت که باعث اینهمه تکلف آراسته و معانی پیراستن

ندارد و غرض مفهوم گشت بیت بر آنکه ترک مدار آلهی ست بر دوش

در دشمنی و آلهی ست گمانی است بر غلط و نقشی است بر آب آن دختر را

گاو خورد و وجود ظاهرش خیالی است بی مغز از وچیز سے

یعنی نخواهد آمد خود را و دیگر را رنجه ساختن کاریست بی حاصل

چون درشت که هیچ مدعا رسیده متبسم گشته که کمتر از نکه روپیه

خواهد داد و دشمنان این کارها کاری نباشد رخصت شده مرتد

هر چند که مبالغه نمود که نهایت بی مروتی و کم فطرتی است که داور از رشته

مردم دقت دیگر در راه باید طلبید فایده نبخشید بیت چو خاره

کشکست مینای شکست که با استادگی کس نگردد درست که

شاه بیت داری برخاسته باندرون رفت و راقم آمده مجاهد خان را

بطلبید که او بلا تشویش خواهد آمد بمصحوب یک کس گفته فرستاد که امر
ضروری در پیش است باید آمد راقم حالی از وی که بقلعه رفته بهندار را
که در اندرون بود از آمدن خویش آگاه ساخت و او را که آمدن دلیری
منظور بود گفت می آییم که درین بین مجاهد الدین خان بهم رسید راقم فقیرا
لیساول را که محرم راز بهنداری بود گفت که اکنون ما هر دو حاضریم اگر
امروز فرصت نباشد وقت دیگر و او رفته آمده بگوشم گفت که آگهه صبر
نمایند که شما را رخصت میدهانم ازین سخن دریافت نمود که ازین احضار و
طلب مطلوبش کیست و قصد مقصودش چیست درین بین کس بهنداری طلب
راقم آمده بمجلسی که نشسته بود رسانید و او در باب طلب تمهید که یافته
دیر در رفته بود توطیه نموده ابر برداشته گفت که مجاهد الدین خان که بقاضی
مستفید خان قرابت دارد با یکدیگر سازش نموده مستحفظان برجیه
زیر بنیان دیوار حصار را بوعده بذل مال و نوکری پیش قرار مؤمن خان خودها
متکفل گشته با خودها همداستان ساخته بودند که از آن راه جمعی را
از بیرون در ربایده درآورده معرکه آرا شوند و چون با خبر گشته
مستحفظان برید راختم عزم شان باطل و اراده شان فاسد گردید اکنون او را

ه نماند آتش اندر چراغ کسی نه بهنداری بنابر رسانیدن روزمره
لشکریان از هر جا و هر که بود گرفته میرسانید و حجره های اموال پادشاهی را وا نموده
آنچه از دست خانه خان باقی مانده بود سوای چوب و تخته شکسته چیزی با
گذاشت

از آنجا که سراج الدین برادر شیخ الاسلام خان که در اوائل ایام حکومت مبارز الملک
رخت هستی بربسته بود در عهد حضرت خلد مکان مبلغ خطیر سرکار
والا را تصرف نموده خود را ملبس بلباس فقرا ساخته زر بسیار در امور
مانند ساختن مساجد و رباط و چاه صرف نموده بهنداری از تقریر بعضی خانه
براندازان بر کماهی حالات او واقف گشته بگمان آنکه از مخلفات او نزد
محمد مجاهد خان پسرش مبلغی خواهد بود در اندیشه تدبیر و دستگیر نمودند معاذ
کردن او با خود کشاکش داشت و بتصور آنکه اگر در ظاهر چوبی را فرستاده
گیرانید و یساق ساز و مبادا غیرت را کار فرموده ایستادگی نماید و جمعی
با او مرافقت کرده و هنگامه آرا شوند و چه رو دهد دیگر تنها طلب دار و نشاید
تمیز اندیشیده متذر آرد آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که راقم را وادار

بطلبید

و درین مدت که محاصره بطول انجامیده و لشکرها فراهم آورده و اخبار هر روزه

هر روزه بلکه از ضیق معاش و فقدان کاه و دانه و بسیار دل شکسته شدن

بسیاری از ماروار یان و نوکران چگونه عقل باور کند که به محض گفتن و فهمانیدن

این همه معرکه را بر هم زده خواهد رفت چون لاجواب بودند گفت راست

است و مرا هم گمان نمیرود و چون دید که فریبش اثر پذیر گشت و تمهیدش

سرانجام بر آمد بر اندیشه نخست مکتوبی گذاشته بنا بر غلط اندازی گفت

که دستخط و مهر ایشان در باب رتبه بنام مومن خان نویسانیده بفرستند

که مصحوب آدم خود فرستاده جواب طلب خواهم داشت [illegible]

آورده که دی شب بر سر چال بیدار بوده خسته ام اطال رخصت شوند

و بر خاسته به درون حجره راهی گشت که درین اثنا آوازی غیبی

سروشی گوش هوشم رسانید او سبحانه تعالی منجر است که از شر

آن ظالم محتال و حفظ امان خود در دار و ملهم غیب [illegible] یعنی قفل کار را

مفتاح شد کلید نه گشانیده ناگه آید پدید بدید نه چون مکنون خاطرش

هویدا بود بر زبانم جاری شد که در خلوت چیزی گفتنی است

طلبید و در حجره در رفته و نشسته بیت به اول گشادم زر راه صفا

به بحر تفکر فرو رفته بود که در وی هر همت مرد و انداز است نه پیوسته

نصیبش ز فلک آزار است   نیکو نبود هنر بگیتی عاری

خون می خورد آن تیغ که جوهردار است بنده احقر التماس نمود

که عذر آوری هر روزه بموجب زیادتی وحشت و مخاطره بیداری

میگیرد مباد آکار بناخوشی انجامد اگر صلاح و رخصت باشد رفته

از مافی الضمیر او اطلاع گیرد و آنچه مناسب وقت باشد جواب دهد

مست، اگر زمانه بگرگی دهد ممالک را نه زبهر روز سلامت سلام

باید کرد نه این معنی مستحسن افتاد نزد نهمتداری رفته تقریب

طلب والد را در میان آورد نهمتداری دیگری را خیال

مستفید خان کرده لب به بهتید که درین باب اندیشیده

و طلسمی که برین امر بسته بود گشوده گفت در الیقین حاصل است

که ایشان رفته مؤمن خان را بفهمانند البته او ازین هنگامه

آرائی خواهد کشید نیز حکمی به مهر عمده الملک رسیده است

در جواب گفت اگر این محقق است ازین جهت که موجب رفاه عالمی ست

منت بر جان دارد اما خود را مضعف ساخته تصور نماید

که ادن

مستفید خان قاضی خاطر جمع گشت از والد راقم که بفضل ایزدی نامی
و نشانی درین دیار دارد و بخیال میر محمد زمان جماعه دار که برادر او و نسبت نسبی
دارد و جماعهٔ پر دلیان و جمعی از گجراتیان که ملازم او بودند با ایشان
مربوط درینوقت که کار بدشواری پیوسته نظر بر ابنای جنسی و همشیری با
تعرف دیرینه مؤمن خان اگر مصدر هنگامه شود و قیامت عظیم
و دقاحت جسیم متصور است خاری بدلش خلیده رنجه
داشت اگرچه از سابق همین خیال مرکوز خاطر او بود و در موقوف
بر دقت میداشت درینولا طاقتش ازین اندیشهٔ خطرناک طاق
گشت قیاس مستفید خان کرده شعبده بازی آغاز نهاده
روزی حسب الحکمی مهر عمدة الملک امیر خان برآورده ایشان را
طلب داشت که بعضی مشورت در پیش است موقوف بر حضور
شما است اتفاقاً یوم پنجشنبه چون صایم بودند عذر آوردند پس از
دو روز دیگر که طلب نموده به بهانه از خوردن منضج و مسهل که
رانیدند از انجا که از برآوردن قاضی خبری باز مانده حال معائنه
شده عبرت کلی یافته بودند از آمد و شد پس بنبداری نهایت

که پای دیوار رسیده بودند گماشته سعی موفوره بکار می‌بردند مؤمن خان از
چیره دستی مرهته‌ها از راه دور اندیشی که مبادا دکهیان رخنه یافته
بقهر و غلبه در بلده درآیند و قتل و غارت بمیان آید شهر
تلف خواهد شد و خدا داند که پس از پردهٔ غیب چه بعرصهٔ ظهور آید
و این معنی را در ظاهر لب آشنائی نشود اما در باطن بمردم خود که
برفاقت آنها مامور بودند گفت که باندراختن توپ و تفنگ و های
هوی و جوش و خروش ظاهری معرکه را گرم داشته از در آمدن
تلنگیها بیشتر احتراز دارند و کار را بدانجا نرسانند که دکهیان
در بلده راه یابند و آمد شد مردم را از بلده که پیشتر ازین مسلوک
بود مسدود ساخت مارواریان را خیال برداشتن مورچال
زیر دیوار بسر افتاد از راه دریچه‌ها این بنیان جدا که راه بخندق
بیرون ساخته بودند برآمدند چون آنها غافل بودند چندی
کشته گشته و خسته جسته خائب و خاسر مغلوب و مخذول برگشتند
همدران اوان که کار محاصره بتعسر انجامید و جد و جهد مؤمن خان
و دکهیان بیشتر از بیشتر واضح گشت بهنداری را که از طرف

مستفید خان

از خاک و خاشاک بر سر کشیده می انداختند و توپی چند مقابل

دروازه آورده گلوله افکنی اشتعال ورزیدند و از طرفین جنگ

سخت در پیوست که شب و روز خور و خواب پیرامون ایشان نمی گشت

بیت یکی کار سپر داشتن برزدند ● تن آسودگی را قلم برزدند

چو مژگان خوبان درو صف رزم ساز ● یکی در نشیب و یکی در فراز

کسی را مجالی که بیند بسر ● ز پایان به بالا ز بالا بزیر

ز آمد شد سنگ و تیر تفنگ ● زمین آسمان بود و گشتند تنگ

کسی کو سر از باره کردی برون ● به تیر و تفنگ آمدی سرنگون

وز آن سو همه بارواری نژاد ● ز غیرت زده آتش اندر نهاد

همی داشتند جای خود استوار ● برزم مقابل ز پشت حصار

ز پایان چو سر بر زدی از جسارت ... پریشان شدی مغز سر

تا آنکه خندق انباشته شد و مورچال بپای جدار حصار پیوسته

بهندواری آگاه گشته تیاقوان عمده و جوانان کاری که نزد او

می بودند تعیین نموده خود نیز بهمانجا مستعد مدافعه نشست

و کهتیان بطمع نهب و غارت زیاده از مقدور مساعی بتسخیر گده

از بیدلان مارو اگر که بتقریب سه صد کس از سوار و پیاده بارادهٔ جان بسلامت
بیرون بوطن برآمده بودند چون شب و روز تیاقیان بیرون
به تقید تمام بالنسداد رسد غله و علف می پرداختند گرفتار
شدند نرخ حبوبات بچهار اثار که گندم و جو را بیک بها می فروختند
رسید بهنداری الواب لب آب گیری حشت چین نکرده بود
مسدود ساخت و قحط آب نیز علاوه گردید بعد روزی چند
در اماجی نهابر از وید مومن خان درباره زمین بور آمد یک زنجیر فیل
دیک رس اسب و جواهر چند خوان اقمشه و چند دست
خلاع بهمراهیان تواضع او را گرفته بکرور مشورت تسخیر ملک
درمیان آورده بخیمه گاه خویش رفت و دریلوچی را اثر نموده
که باتفاق محمد مومن و متعینان مومن خان بساختن دمدمه و نصب زن
توپها و پیش بردن مورچال بتقید یکبار در خیابانچه و کالین و دو رویه
رسته بازار واقع بیرون دروازه جمال نور و بیوت انجار را
خراب ساخته مورچال را بلب خندق رسانیدند و شروع
بانباشتن نمودند و کیانیان پیوسته بشتاره های زقوم و بیدها

کرده تمامی فوج خود را بهمراهی رگهوجی بمورچال مقابل دروازه جالپور

تا دروازه بند تعیین کرد و بنابر پیش بردن مرحله و انباشتن

خندق و انهدام دیوار حصار تدغن بلیغ فرمود از انجا

که اهل شوق و خرقه مردم آبرو طلب با اهل و عیال بتدریج از شهر

برآمده در پورجات سکونت گرفته بداد و ستد سودا و معامله

که بسبب دیشه بفراغ بال برزار الش و بیرالش و کالین پرداخته

بودند از آمدن دکهنیان بدان کثرت و انبوهی که بشیوه غارت و کار

ربائی را اعتنا داده خوف ناک گشتند و این معنی بداماجی منکشف گردید

لهذا در اردوی خود منادی برآورد که اگر احدی مقیدین امر

تعدی در ربودن چیزی خواهد شد خونش بهدر است

فی الجمله اطمینان حاصل گشت مارواریان از آمدن داماجی

دانسته نجشیدن افسون بهنداری برادر که رفاقت مومن خان را

قایم داشت و فراهم آمدن سپاه گجرات نزد مومن خان که من حیث

المجموع قریب پنجاه هزار سوار و پیاده شده باشد نهایت اندیشناک

وهراسان گشته بدست یادری بدرقه گویان به دو سه دفعه بعضی

یہ صفحہ سہو سے خالی رہ گیا ہے

و خیراندیشان محفل نگارستان آراسته امری را اندیشیده که برهم زدن اتفاق مرشته

با مؤمن خان شود و سنگ نفاق بر بنیادی وفاق زنند لهذا مصحوب معتمدی

بر اماجی پیغام نمود که مؤمن خان با رنیکوجی در صوبه سوای محالات بلده و بندر کهنبایت

در پرگنه حویلی بالمناصفه قرار داده اگر جانب داری او را فرو گذارد و در محالات

بلده وار حکومت تمام صوبه بالمناصفه مرا قبول است و بنابر خاطر جمعی شادیانه نامی را لعقیل

میدهم که سرمو تفاوت بمیان نیاید و اماجی اینمعنی را بمؤمن خان ظاهر ساخت

زاد بمقتضای وقت تن بقضا در داده بدان موجب راضی گشت

و در عوض بندر کهنبایت پرگنه بیرمگام که بلاشرکت تعلق بمرهته

ساخت و قریات پرگنه حویلی با یکدیگر تقسیم نمود و در محالات

ضبط عشور مکاسداران او را دخیل کرد و بدین تدبیر رخنه

انگنده بهنداری را سند و ساخت و روز دیگر بنابر غسل گذر

و دریا رود و سابرمتی که باعتقاد هنود محل تبرک است و در نزدیکی

شاهی باغ واقع شده سوار گشت و دیوار حصار شهر پناه که بسمت و

ریاست از دور ملاحظه نمان بدان گذر رسیده و پس از انفراغ

غسل هزار روپیه بعنوان خیرات بزنّارداران تقسیم نموده معاودت

هندوان آدان و اماجی راو گایکوار که از سوی پتن گده بقصد انقلوب برآمده بود

با فوج گران به قصبه نریاد رسید مؤمن خان بدریافت این خبر

بنابر تمهید ملاقات او بجرام بستگار خود را رخصت فرمود و اماجی

بست و هشتم شهر شعبان المعظم بموضع عیش پور بفاصله دو کروه

دایره نمود مؤمن خان با فداء الدین خان و قاضی مستفید خان و

عبد الحسین خان و مؤمن علیخان و محمد علیخان و صادقعلیخان و چندی

دیگر بعزم ملاقات رفت و اماجی نیز تا بیرون فرودگاه سواره در رسیده

ملاقی گشت و بخیمهٔ خویش برده دو راس اسپ و دو کره مروارید

و پنج خوان پارچه و یازده دست خلاع بهمراهیانش تواضع نموده

با مؤمن خان تبدیل دستار باصطلاح هند مواخات بسته قرار

نمود که نزدیک مزار حضرت شاه بهیکن قدس سره بر ساحل دریا

سابر فرود آید مؤمن خان معاودت نمود و هزار روپیه نقد

و اجناس لوازمه ضیافت فرستاد و اماجی بنابر قرار بمکانی

که مقرر شده آمده نزول نمود بهنداری از استماع رسیدن

اماجی و کیفیت ملاقات و مواخات مؤمن خان با بهنداریان و تیاد نا

بوفاداری

...س که در سرور و شادی و ضبطه کاری از مضابطه یا اندوه و ماتم
داری اهل و عیال و ناموس و مال معروف که در شهر است چگونه
از چنگال یارو از سالم خواهد ماند مبدل گشت بیت همین دست
افسوس بر دست شود که بهر لحظه غمی هم بر غمش میفزود
متعلقان شریعت پناه که حال بدین منوال دیدند هراسان شده در تدبیر استخلاص
و حفظ خودها و رفتن بیرون که بر ملاقات نمی توانستند رفت
از خانه بر آمده بگوشه و کناری متواری گشتند و لیسبازش مورچالیان
در لباس گمنامی شبیه بشیمی جای در بر لنگچه در زیر بغل لرزان
ترسان بتدریج بر آمدند از آنجا که اهل عفت و عصمت در جاهی به چنین
مصیبتی گرفتار شده کوچه و بازار را ندیده اگر در اثنای راه
بی باکی از یارو زیان دوچار شده اندک تهدید مینمود لنگچه انداخته
داو افگنده را غنیمت شمرده متصرف میگشتند بالجمله السعی و
شفقت تمام که حق تعالی هیچ دشمنی را نصیب نکناد رفته رفته
بشریعت پناه پیوستند آمدن و اباجی راو کایکوار از طرف طرات
از قلعه سونگیر گده و ملاقات نواب مومن خان بعضی کو الف

گذرانیده از این مایدهٔ آسمانی حظی وافر و تمتعی متکاثر برای ذخیره روز دیگر بدر
زله داغشتای جهت عیال که رازق العباد از خوان غیبی کرامت
فرموده اند بر و پشت دستکم را که مایهٔ عیش آدمی گفته اند مبادل
الوان نعمت اطعمه لذیذه و اقسام مسمنات لحم طیر مما یشتهون
و انواع اشربه خوشگوار لذة للشاربین که ضیافت نشین بی تکلیف خواهد بود
یکدفعه از عذاب بر آورد و از جزای بما کانوا یعملون غافل گشته رقعه
مشتمل بر عذر نیامدن خویش بنا بر اجابت دعوت جوانمردخان نوشته
نزد پهنداری فرستاد پاسخ آمد که همانجا اقامت داشته هر روز
ضیافت تناول می نموده باشند احتیاج بتصدیعات کشیدن بشهر نیست
و نخواهند آمد بالمره خاطر خود را از ممر اندیشه او فارغ ساخت تیره بخت
تباه ازین جواب از خواب غفلت بیدار گشته دانست که مقصد
ازین روباه بازی چه بود و لیس زانو قرین تاسف و ندامت
ماند مجانین و آدم دیوزده در بحر اندیشه فرو رفته پای درخت حکیم
نشست و برنا بخردی و ناتجربگی خود زبان ملامت و نفرین گشود و
نمیدید و سود بیت چنین است رسم سرای دغل خانه که زبرت ز بر چون چشاند

عسل

سه ماه رفته تقویم پاربین گشته لهذا اصحاب خبرت و ارباب

دانش از قرینه و قیاس استنباط فرمودند که بهنه دار سنی

از راه تبریزت بنابر برآوردن و آواره ساختن شریعت پناه

دست آویزی بدستش داده و شب بسر نموده وعده

رسیدن رقعه موعوده فروغی از صدق ندارد حضرت قاضی را

با وجود فضل و کمال آن غول بیابان بار رو مگر گوشش زده

از راه برده است اطاعت شریعت پناه مترصد و منتظر در روز

رقعه موعود تا شام نشست اثری پدید نشد روز

دیگر بالنصف النهار چشم انتظار بر شارع چار ساخت دیده اش

سفید گشت چه تیری بری نگردید تسکینی دلش راه یافت و خود نیست

که خود رفته بیارد حسب الاتفاق در همان روز خبر تولد پسر بجوانمرد حاصل

از پیش رسید و جشنی و طوی دولت بنا نهاد و فردای آنروز

ضیافت موعود مغان و رشت و شریعت پناه را نیز بشاملی وعده گرفت

و او بطمع آنکه مدتی در بلده مجبور بودن جوار و با جرسی و برنج کرد

در روغن منغص که آنهم بدشواری گاه گاهی میسر می شد تصدیع تمام

بمستحفظان آنجا گفت که اگر شریعت باز گشت نماید در آمدن
ندهند و اندیشیں راهی شد از آنجا که هنگام سحری سروش
غیبی ندای لاریبی مژده دوچار شدن کلاه پیرجو افراگنده
از کاه لیشرط خواجه بدو رسانی بگوشش آن دستور خو اند
بود جانی با بیته تازه کرده بر آن مژده جانفشانی و کام
زنی آغاز نهاد و هزاران جان کندن بتماشی در آمد بیت
بود روز کوتاه و منزل دراز بمنزل رسم گر نمیرم ز تاز
بصد تشویش افتان و خیزان گتاپو نموده لنگان
لنگان بلشکرگاه مؤمن خان رسانیده بکام و مراد دل
رسید و شکر نعمائی الهی بجا آورده در تمام شب سر بسجاده
گاهی بسجود گذاشته تا سحر برنداشت شریعت پناه چون گل
خندان و فرحان با دل شادان با مؤمن خان ملاقی شد
حسب الحکم را رسانیده و افسونی که بتازگی یاد گرفته بود تکرار
نمود چون حسب الحکم خوانده شد همان مضامین سابق که مطرز
رسیده ظاهر گشت چون بیک کمر بستند از تاریخ تحریرش مدت

س سر و برآوردی و بزبان حال آن بیزبان بر بی‌مروتی راکب نفرین نموده
تا بر رکوب قدوم ارباب شرع که اسب و گاو این سوارکیش را
بیرون کرده بود بهزار جر ثقیل بمواعید و مواثیق جو و کاه
ستان کشان آورده حاضر ساخت و تکلیف سواری که اجازت
برآمدن از دروازه را پیور دشت است نمود شریعت پناه پیغام کرد که اگر
بموجب وعده بمضمون نوشته نهانی که اصل مدعا و علت غائی
این حرکت است مطلع سازند بهتر خواهد بود و پاسخ آمد که بالفعل
ساعت سعد است تشریف باید برد و متعاقب را از سر لبة
در رقعه مختومه میرسد چندانکه مکرر بسیار گفت آخوند مشعوف
از استماع وعده اگرچه فی الجمله تنبیه غفلت از گوشش
برآمد اما بگمان آنکه شاید این دروغ راست باشد و بیرون
رفتن چاره ندانست بین الخوف و الرجا بسمت شهر
ستعجلان سوار گشته سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له
مقرنین را بخواند و رو براه آورد و بمجرد پا از دروازه شهر
بیرون آوردن سپاهداری که بمتابعت آمده بود فی الفور

ساختی مثنوی گشته زانو زدست لاغر باشد نه درکف

آئینه سکندر باشد ے پس لبی بینی از گمان دارو ے

شیشه مرگ در دهان دارو ے باچار دست و پای زمان عنکبوتی

که از ضعف بالا گیر میشود کمری دم خیز زمین گیر مانند تصویر

بر تشریح اعصاب و عرق و مفاصل عظام بر پوست و تنق

نمایان مثنوی مصور گر کشد تصویر آن شبدیز لاغر را ے

ز بار خامه نقاشش بو پدید اه محشر را ے وز شدت

جوع مال دم خود را جا دیده غریب شکلی و عجیب هیئتی بهم رسانده

باز بین تر توسن شکسته و سر افسار و عنان از هم گسسته پا را دوم

پاره پاره که بجان حیوان گرانی می کرد مثنوی گر به تنش کشند

صورت زین ے تا گیر دن [illegible] بر زمین ے کس متماید

خانه زینش ے زانکه مهمان گش است آئینش ے

بر نیاید ز شرط خیانی ے از تنش تنگ چون سلیمانی

نه بهر قدم سکندری خوردی و بهر گامی که بکار برای بهمیر برداشتی

بسر ور آمدی اندک مسافتی بسعی و دشواری نوردیدی جای گرفته

شبی است که فردائی شود نه خواب را حرام ساخته
به تلواسه زنده ساخته بپایان رسانیدم و هنگام در آمد پیک
صبا درین طارم اعلی و بر آمدن طارقان مسا از گنبد خضر
که طنطنهٔ زرین کوس رحیل خبر داد شرق برخاست مستعد
و آماده شده میان راحیست ببست و چشم انتظار بر
شارع طلب پیغامداری و امیدواری شفیقین نامه ملفوف
سراپا گوش گشته نشست بیت لبی دامن گوش کرده
فراخ چو که از راز بسته باید سماع که ناگاه آدم پیغامدار
بارگیر اسپ که از جور فراق گسستی شکسته تن بر نشسته
چه سینهٔ خسته نفاق و در فراق علیق مانند داه
کاهیده و از جدائی جو طاقتش طاق و چشم انتظارش
سفید گشته اگر بتقریبی از کهکشان و کاه ریز صوفی بدوش
رسیدی بامیره لدیا نظرش در آمدی بمناسبت اسمی تمنا عرق
طمع تحرکت آمده دل در سینه اش پرواز نموده طپیدن گرفته
دیگر بقدر جوی نام جو شنیدی خرمن ها پالیده دندان توقع تیز

و بنا بر نمود ظاهری حسب الحکم رسیده نزد مؤمن خان رخصت کرد
شریعت پناه از استماع افسون آن افسانه که سریع الاثر بود
در رگ و پوستش دویده از جاه و مال اندیشی لب صدف سنگ
دوراند حیرت و از خوشی در پوست گنجیده دهان را
لبریز تبسم ساخته انگشت منت بر دیدهٔ قبول نهاد
و بعنف تمام و امید مالا کلام مرخص گشت از انجا که
در شریعت غرا باثبات مدعائی گواهی عدلین جایز نبود در
بهنداری محمد نور الله و محمد شهریار و منصب داران بدین امر
ماموریت حضرت که در رکاب شریعت پناه بروند القصه هنگام برجعیت بکارخانه با خود گفت
گو دو شست که بالجزم والیقین که مهار صبه از در مصالحه در آمده در برای
تمشیت این امر ما مور ساخته از مساعدت بخت و موافقت
وقت است ببیق اگر صلح تیره و بدبستم قرار انداء ببی شود
بینیم درین روزگار تیره و شب را نظاره طلوع و اقوال ثوابت
و ستیار رصدی لبنان زنخ بند ان بهانه پیچم گشته لستاره
شماری و تکرار و تذکار این مصرعه زمزمه می نمود مصرعه امشب عجب
شبی

احوال و احوال شنیعه نیز که پیر و برنا در سیتو امر بیشتر ترشیز و امرا

شوش بر آتش خاطر گشته در چاره جوئی این کار افتاد و از راه تزویر

تزویر آن ابلیس منشش بهم رسید نوی و خیال تازه بسته و

لباس ظاهری آراسته برنج کار آورد که بدان وسیله گرد

تفرقه در آن جماعه انداخته هر یک را صدا گانه باید آورد و بیت

سوسن گر نسوان نوی ساز کرد ساسر حقه و دمدمه آز کرد

نسب الحکمی بجمهور الامرا بنام مؤمن خان که مهاراجه چندین احکام

فرستاده بود ظاهر ساخت و قاضی ارباب تحریر را طلب داشته

مهاراجه مستفید خان را مخاطب ساخته گفت که مهاراجه

حکمی فرستاده و بدستخط خود نوشته که مصحوب شما ارسال

دنهانی لیس گوشتی بیت نسوان دگر خواند در گوشش او

ندر کرد گوئی ز سر هوشش او شاد دمدمه را بکار برده دمیده و

گفت که مهاراجه به نقره که استشمام بوی مصالحه از آن مشام

توان رسانید مرقوم و حواله آن مخصوص بشما کرده امروز که مجمع است

انشائی را از مناسب بیت فردا عندالذهب گفته فهو ابدا شده

آلات ظروف برنجی و اثاث البیت که نقل و تحویل آن دشوار بود بر جای ماند

که بهنداری و گولیان خداوندی می‌نمودند نماند آشکار از چیزهای نهان

و نهان‌های ان تهی ماند نیز از نهان‌ها نرخ برس فی من شاهجهانی بدوازده

روپیه رسیده لیکن خریدار کجا بسیار را سلوک نموده بتنخواه بسیار میداد

ازانجا که بهنداریها پیوسته از بودن خود به مستفید خان قاضی ددست

کس بندهای پادشاهی که آنها نیا بر بشرت متعلقان و عیال باری در حرکت و نقل

لاچار بودند خاطر او تا جمیع حواس خمسه اش پراگنده داز اندیشه

برپا شدن هنگامه هر جا بجز بیرون کردن را بمقتضای وقت

صلاح و فلاح کار نمیدانست و می خواست که از راه مخادنت و مخالفت

و مدالست انکار صورت گیرد و چندی پیش ازین که دفعهٔ ثانی

بدست او نیز احکام بیرون میفرستادند آنها دریافت ما فی الضمیر او

نموده برقعه نویسی و جواب طلبی از خود رفع کرده بودند و رسولا که

خبر برآمدن و امامی گران از سوی هنگامه رو به تخریب نهادن رسید نظر

برافعال

آمدند شبها در دانه کم و بیش تا دردن کاه و دانه در ساییدن و شتر بعضی بارداران

می بردند و اکثری مدام طلایه اهل اسلام افتاده جان و مال می سپردند

روز از نه لولیان کمتبا ده پیشانی علی رؤس الاشتهاد کوچه بکوچه و محله

بمحله در خانه های بی صاحب که فراغ اهل سرائی خود را گذاشته در آمده هر چه

بدست ایشان افتاد متصرف گشتند و شبها به نقب زدن و دیوار

بالا می بردند و جستند چون ایام زمستان بود بسا سقف عمارات را کنده سوختند

بیت نظر بر در خانه هم دوختند   به بردند زنجیر در سوختند

غریب حالی و عجیب وحشتی برپا [illegible] ماند کان شهر بلده که لاچار بودند میگذشتند

روز از نه خوف گرفت دلیر شده اند اری و شب بهراس لولی از خور و خواب

افتادند و طرفه تر آنکه چون بر بدین خانها نام لولیان اشتهار داشت بارداران

نیز آن امر اشتغال در زیدند بارداران نیز الحاصل چندی بدین منوال

ته و بالا شده گشتی صبر و قرار ایشان در چهار سو جه حوادث دگر داب بلا

افتاد بالضرورة بهر نوعی که صورت میگرفت بسیار کس مورچه لیان دردن و

بیرون با خود بود گرفته بدستیاری ریسمان از دیوار حصار بدر روزه

از کشمکش و بیم هراس شبانه روزی وا می رستند اما آنچه از بسی

رسانیدن احکام شود از اندیشه اینکه درین بار بالجزم مانند رون راه نخواهد داد

در جواب گفتند که در رفتن مضایقه نیست و آمد و شد طریق سهل آمد این دفعه

کمی از معتمدان خود را همراه نمایند که آنچه گفت و شنید میان آید بگوش خود

بشنود قرار یافت که رقعه مبنی بر آمدن و آوردن احکام بمومن خان نویسند

جواب رسید که اگر برای خالی کردن حصارات بیایند والا احتیاج

نیست بهنبه اری از استماع جواب صاف دم نخود کشیده در اندیشه

دیگر افتاد بالجمله چون قلت کاه و دانه بیشتر گردید و برگ سبزی

خشکی بر درخت و برگ کاهی از چیز نماند مار دار این اشتران را القلبه رانی

بسته بکنار دریا و سر جای که لوری رستمی از غله نامتعارف است کاشت نموده

که بجای کاه و دانه اسپان کافی باشد و از راه اضطرار بسیاری

جاعه گوتیان موضع بهوپن و حاجی پور و بیته جنوال را القول و مانند هر

طلب و رشت که هنگام شب با آوردن غله و کاه پردازند و قابو دیده

بعضی از بیدلان مار دار اسپان را از مستحفظان بیرون گذرانیده

بمانی رسانند گروه شقاوت پژوه که پیوسته خواهشمند فساد و هنگامه

و قطاع الطریقی اند این معنی را از یاوری طالع منحوس خود انگاشته

آوند

اند همانجا باشند لهذا منع آمدن نوشت و آنچه رای راقم تصور کرده بود از آنجا

شبهه بیرون آمد بالجمله در جواب پیغام نمودند که رقعه پیش در آمدن

شهر رسید و الا نه همان جا توقف می ورزیدیم بالضرورة بهادر

طلب داشته با اهالی کران و کنیزام وحیثیت شدیدی از خیر سگالان بکناره نشسته

برسر گذشت مطلع گردید و از وقوف ناخوشی که با راقم در باب رخصت

بمنطوق آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم بمنصه ظهور آمد

خدای عز و جل را الضمن هر چه کند لطیفها ست که کس را از آن خبر

نبوده و بهادر ای را یک گونه تسلی خاطر گشت همدر آن آوان

کالوجی با ایرم بهیشه فرستاده داماجی راو باد و هزار کس از سوار و پیاده

بموضع شبوه سه کروهی بلده رسید مؤمن خان صدار الدین خان و مؤمنخان

را باستقبال فرستاد و او آمده شامل رنگیلوجی فرود آمد مؤمن خان

خان
ما پرسال لوازمه ضیافت از نقد و جنس بر رد رخصت درین بین مهاراجه و مؤمن

و بنام مهاراجه و مؤمن خان و بنام جمیع بندهای پادشاهی که حسب الخواهش مهاراجه

نوشته شده بود رسید چون دفعه نخست فرستاده حسب اتفاق در شهر

آمده بودند پس از ورود احکام همان ها شیخ قاضی و دیگران را جمع نموده تکلیف

بصارت انجامیده منغص گشت درین بین خوشحال چند سیتیه که درانجا

بود از مشاهده مکالمات حسب الاشاره مؤمن خان از رعایا آورده شروع

بداد خواهی و تظلم نموده گفت که افغان از خانمان برآمده و آواره دیگر گردانیم

الحال که بندهای پادشاهی جانب داری بهنداری را منظور داشته

گفت و شنید می نمایند تا وضع ما را تشخیص کنند نخواهیم گذاشت که

نزد اورنگ زیب الخاص با کراه تمام آوا آخر روز مرخص ساخت و بدرو از رسیده

رسیده با تنظاری در آمدن درنگ گشته از اتفاقات تقرر نام بسیاری محل

احتمام بهنداری که زبان خبر گیری در درب و برج حصار تدغن مستحفظان

[illegible] بتریت رخصت در آمد داد و او چون وقت نیک بود

[illegible] مستور خان گجراتی متصل باند زدن دروازه

[illegible] ایستاده بهنداری با رقعه رسیده گفت

صعادوت صو

[illegible] از انجا برآمده بودند پی را بر داشته

[illegible] نزد مؤمن خان توقف

[illegible] پیش گرفته فرزند

اطلاع [illegible] [illegible] کرد

از انجا که نور الدین احمد خلف قاضی مستفید خان نایب محمد مجاهد الدین میشد و محمد پناه پسر
رحیم یاور خان که هر دو بطریق نوکری همراه مؤمن خان بودند بنابر دیدن آنها
دیر آمدن ببعضی مطالب توقف را بر رفتن بشهر ترجیح دانسته سکونت
ورزیده راقم حروف از راه دور اندیشی بحضور خوانین بخدمت دالد که
مدعائی ندشت ظاهر ساخت که بسابق مکرر این قسم جواب درمیان آمده اکنون
تکرار آن بیهوده خستن و انتظار پاسخ داشتن بتحقیق حاصل است و از
تحاملت مار دار یاران دور نیست که بعد از رسیدن رقعه جواب نویسد که
همانجا باشند چون ناموس هر یک در شهرها و شهر بست بیم آشوب
درینصورت قباحت عظیم و وخامت جسیم متصور است اگر رخصت رفتن
شود مناسب خواهد بود این معنی پسند خاطر همه ها شد و قرعه
حصول اجازت بنام راقم انداختند رحیم یاور خان را که محل اعتماد نمیداری
بود بنابر گواهی با خود برده ظاهر ساخت که صلاح در رخصت است که حسب المدعا
جواب حاصل است بار دیگر آمدن دور نیست مؤمن خان که مدعای دیگر مضمر
داشت امتناع ورزیده درشتی و تندخوئی آغاز نهاد و راقم حروف نیز
حوصله بردرشت نکرده از جا درآمد و در مقابل بجواب پرداخت و صحبت

بر طبق حکم معلی از جائیکه رسیده باشند بکهیمایت متعلقه منود که بالی است معاودت

نمایند مومن خان در پاسخ گفت که سابق به همین مضمون

احکام در رسید یافت اینها مثنی آنهاست وجواب همان است که احکام

ولی النعمت بر سر وچشم و تابع امرم هرگاه رتن سنگه قلعه ارک را

که مکان نایب نشین است خالی نموده برآید واهی کرن در امور نظامت

سرگرم کار شود و رفداعرالدین خان داخل شده باستمالت رعایا و برایا

پردازد و ارباب شرع مستقل گردند و سلسله که اینها بر جور و ستم

بسته اند بر آمده اند نجانه خود ها الطبیب خود آباد شده راضی اند

بدینه ندوی درگاه آسمان جاه معاودت نموده بکهیمایت خواهند

شتافت درین ذکر و مذکور قریب نیم شب گذشت چون

معاودت صورت نمی بست همانجا ماندند مومن خان نبا بر یک

نامی رحیم یاورخان سفر اول جاگیرات را گفت که تمامی جاگیر

جاگیرداران واگذاشت است ایمان آنها بر محالات بروند مزاحمت

نیست در وزرد دیگر بفرستاده گفت که بالفعل الحجه درجواب گفته

شد بهند اری را نوشته اطلاع دهند تا چه پاسخ رسد

از انجا

تا باید داشته بعمل آورند دستخط لفافه احکام بنام مؤمن خان بود و سپرد خوانین نمود

برسانیدن آن و پیغام اطاعت و انقیاد حکم اقدس نزد مومنخان فرستاد آنها

که مجبور بود از راه دریچه دروازه اسلوریه به بیست و چهارم شهر جمادی الثانی

تقریب دو پهر آمده بعد اخبار و رسیدن رخصت گذشتن از سور حال آو اخر

روز ملاقی شدند و احکام مطالعه در آمد چنانچه تحریر نقل کمی از آنها

که مضمون واحد داشت پرداخت

نقل حکم جهان مطاع عالم مطیع بر مؤمن خان آنکه

رفعت و عوالی مرتبت شهامت و معالی دستگاه مؤمن خان

مورد مراحم والا باشند حکم جهان مطاع عالم مطیع پیرایه صدور یافت

که صوبه داری احمد آباد بامارت و ایالت مرتبت راج راجیسر مهاراجه

ابهی سنگه بدستور سابق بحال و نیابت بلده بدستور اکبر آباد برفعت

پناه فداء الدین خان که با یک صد سوار و دو صد پیاده

در شهر به محافظت و استمالت که بوجهی من الوجوه حیف و میل

جور و تعدی نسبت بحال سکنه بلده عاید نگردد و پرداز و در اجرای

امور شریعت غرا ارباب شرع شریف مستقل باشند و آن معالی پناه

سنه اول را طلب داشته احکام موسومه اهی کرن را مطالعه درآورد چون همه

بیک مضمون بود بتحریر نقل یکی از نها پرداخت ———

فرمان عالی شان بنام راجه اهی کرن آنکه

تهور و جلادت دستگاه اهی کرن مورد مراحم والا باشند حکم محکم مبرم قدر

توام شرف صدور یافت که صوبه داری احمد آباد با امارت و ایالت مرتبت راج

راجه مهاراجه اهی سنگه بدستور سابق بحال و نیابت بدستور اکبر آباد در غیبت

نیابت فدا الدین خان که با یکصد سوار و دو صد پیاده در شهر بوده بمحافظت و

استمالت سکنه که بوجهی من الوجوه مورد تعدی و حیف و مین احدی عاید گردد

و در امور شریعت غرا ارباب شرع شریف مستقل باشد می پرداخته باشند

و شهامت و عوالی پناه مؤمن خان از جائیکه رسیده باشند بکهنبایت

مکان خدمت معاودت نماید و به سبب استغاثه مردم بلده امارت و ایالت

مرتبت موی الیه رتن سنگه را پیش خود طلب داشته بجانشین دیگری را

مقرر می نماید با رسیدن آوان تهور پناه به بند و بست امور نظامت بپردازند

باید که مطابق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آورده از قرار واقع به بند و بست پرداخته

در آبادی و ویرانی رعایای آنجا مساعی جمیله بظهور رسانند اندرین باب

تاکید دانسته

دیگر ذات بودند سلامتی خود را از چنگال اهل اسلام و کهنیان در گشادن نشست

چار دیوار حصار در بسته و در شب‌های تاریک ماه بر بروج و در حصار تمام شب

با فروختن چراغان و مشعل و گفتن خبردار باش و هوشیار باش

هنگامه گیر را آگاهیده شب زنده داری مینمودند و مورچالیان بیرون

بامید در آمدن جانهای خود در تدبیر فتح الباب و وسیله و چاره جوئی

داشتند چندی بیگناه را والعلم عند الله به تهمت خدعه و سازش

با بیرونیان بسعایت ساعیان و خوشامدگویان از خدا بیخبر دست و پا

و گوش و بینی و جان از شکنجه بار و ازبان بر باد رفت و بدین نهج

در بیرون بمنطقه رسانیدن اخبار و رسد غله باندرون چندی ره نورد

وادی عدم ساختند بهر آن اوقات قاصدان از نزد مهاراجه

با ششش قطعه احکام قدسی به مهر اعتماد الدوله وزیر الممالک و امیر الامرا

صمصام الدوله و مظفر خان در استقلال و بحالی صوبه مهاراجه و درگذشتن

قمر الدین خان و معاودت مؤمن خان بکهمبایت سه قطعه بنام ابهی کرن

و سه ثقافه بنام مؤمن خان رسیده بنام بهنداری مستفید خان قاضی

و علی محمد خان و محمد مجاهد الدین خان نائب بخشی و فدوی درگاه و رحیم یار و رجان

و بار و ازهٔ لازم بهم نداری نظر بر حال ضیق معاش و اتلاف اسباب بی چاره
خبر بر سستی از دروازه خان تور بیرون شتافته مورچالیان متلاکرا
آگاه ساختند نزد مومن خان رنت تولک گشتند کار حیوانات بچرائیدن ب…
برگ درخت و آخور انگنده شلنه و فیلها رسید دیوار حصار بهمت
مورچال جوانمرد خان که در مقابل سبحان سنگه بزاری و نشست
و از صدمه گولها سی توپ انهدام یافته خراب گشت که مکان گذرفتن
مستحفظان نماند و از افتادن خشت و خاک مانند سربالای که به پیاده
توان صعود کرد پدید آمد بهم نداری صنادیق چوبی از خانهای مردم
طلب داشته بخاک انباشته بجائی شکست و ریخت قائم نموده
پناهی در بین منوال دیوار متصل دروازه نبد که بهمان شکل صورت
شده بود از انجا که صدور در دام مردم نزدیک دیوار حصار منهدمه
بلک از آن در ارتفاع بیشتر بنظر در آمد سوراخ ها کنده ملوخ انداز ساخته
در شب آن به پاسبانان را جابجا داد از تنعم و خواب اجتناب
و احتراز نموده شب و روز دقیقه از حزم و هوشیاری و خبرگیری وی
نامرعی و مهمل نگذاشته غافل و عاطل نبود جماعه بارداران که یک گروه

دیگر

بیرون شتافتن سر دروب شهر فراهم آمدند مارو از پایان این حالت را

از نگاه حال خود ها نیز داشته سابق برین که بالغ بودند و آگاه داشتند اما بشرطی

که احدی از نقد و جنس مالیت دارا با خود بیرون نبرد لاکن اکثری

از نقد و جنس پنهانی بسیار شش مستحفظان برده و در بورجات سکونت

گرفته فارغ از اندیشه ها گشتند و هر روز دسته دسته بر این منوال

از مضایق شدت و مهلکه ها رسته بیرون برآمدند و از مقابل احدی

متعرض احوال آنها نشده از ورطه عناد و محنت برآورده بمقام فراغت و عنایت رسانیدند

مار و از این خانها را بی خاوند خالی یافته به بهانه جستجوی غله و کاه چیزها

در آورده مال مفت دول بی رحم الخبیه یافتند برده مالک شدند در همان

ایام محمد باقر خان و اعتمد خان که در بندر سورت سکونت داشت با جمعی

از سوار و پیاده و چند بیرق عرب آمده بمؤمن خان پیوست و صادق علیخان

با محمد طاهر برادر زاده اش با جمعیت خوبی از جونه گده رسیده شریک

کار گشت و کثرت و انبوهی فوج اسلام زیاده و افزونی گردیده و در انسداد

طرق دشوار یعنی که هر گاهی وجه حبوبات بدون شهر برسد بجد و جهد اهتمام

ورزیدند کار بر متحصنان دشوار و عرصه تنگی پذیرفت اکثر از سواران آفاقی

مُطاع در استقلال و کامیابی صوبه مهاراجه بود درگذاشتن فداء الدین خان با صد
سوار و دو صد پیاده بطریق قلعه‌دار و معاودت کهمبایت بنام مومن خان
چون از تعدی رتن سنگه بهنداری رعایای آنجا نالش داشتند تا
مقرر شدن نایب دیگر از طرف مهاراجه در حفظ و حراست بلده و نیابت
نظامت بنام ابهی کرن تفاوت به مهر امیر الامرا رحمت گشت و مهاراجه
فرستاده بود بهنداری مستفید خان قاضی و ارباب تحریر را طلب داشته
واقعه مهر ابهی کرن با حسب الحکم موسومه مومن خان فرستاده داد
در جواب نوشت که حکم ولی النعمت بر سر و چشم مگر چون رتن سنگه که مصدر
ایذا و اضرار خلق است از احمد آباد بیرون آید فدوی درگاه فداء الدین خان را
در قلعه گذاشته میرود و از استماع این پاسخ که موافق مزاجش
نبود سکوت ورزید و شب و روز آتش حرب از هر دو جانب
التهاب یافته نخل حیات چندی را از طرفین میسوخت و یوماً فیوماً
تسعیر غلات و حبوبات و علیق بالا رفت کافهٔ انام از خاص و عام را
پای استقامت از جای نلغزید اکثری از اناث و ذکور دست
عیال و اطفال خورد سال را گرفته چون عنان گویان افغان درآورده

نیران

که با جمعی از پیاده توپخانه بهادری در لوترنگ پیر آن طرف دریای سیاه اقامت گرفته
هنگام شب بمعاونت گولیان برسانیدن کاه و دانه می پرداخت مؤمن خان
نوجی رالعتین فرمود که در آنجا بوده بانسداد طرق پردازند تا آنجایی جز
سنتانته نیم را دستگیر ساخته قایم گشتند بهبداری بدریافت خبر بردن
نقب و سلامت توجه‌ها در سمتی که گمان رسیدن نقب بود در اندرون
خندق عمیق کنده پرآب نمود از آنجا که قریب انقضای ایام برشکال
بود بنابر نمناکی زمین نقب چند از خود خراب گشت و دو دسته را که بهادران روسی
سراغ یافت باطل ساخت و کلید مکانی را بنظر آورده در زیر بنیان دیوار
سوراخ نموده بخندق سر برون رسانند و دریچه‌های مستحکم گذاشته مردم
کاپیرالعتین بر آن کرد که در هنگام فرصت و غفلت طرف ثانی بر مورچال مقابل رخنه
دست برد نمایند چنانچه مثل مار و اژدهان چون موش از سوراخ
سر بیرون نموده بدان امر اشتغال ورزیدند و جمعی را کشته و مجروح
ساختند و میخ‌های آهنی در گوش توپ‌ها زده کارنامه‌ها بعرصهٔ ظهور
آوردند از آنجا که بمقتضای مصالح امور ملکی باعتبار ظاهر بنابر استمالت و
پاس خاطر مهاراجه که در حضور بود از پیشگاه خلافت وجهانداری احکام

آنجا را وروجه مقرره میفرستاده باشد و مردم مورچال گفت که در مورچالگیر قابل برین

نقب و ساختن سلامت کوچه بنظر آید شروع نمایند در دو سه مکان

محاذی دیوار و بروج حصار نزدیکی دروازه بند بدان امر اشتغال ورزیدند

و فوجی را آراسته بشب گشت گولیان کاه و دانه برای جلب منفعت

در پرده ظلمانی شب بقلعه می برند مقرر ساخت که تمام شب روییه

باغ سناهی که محل آمد و رفت آنهاست خبردار باشند و نگذارند که پرکاهی

و دانه غله به محصوران رسد با وجود آن گولیان که جان گران بها

پیش آنها قدر سی و منزلتی ندارد و نظر بر منافع کلی جان بازی نموده

بهر حیله می آوردند و کسی را که بقضای آسمانی گریبان گیر می گشت

بدست مستحفظان می افتاد سرش را با بار شتری اجل داده

تنش را سنگسار می ساختند و نرخ غله و کاه روز بروز

بالا رفت که در شهر غره جمادی الثانی بشتاره کاه که یک اسپ

کافی باشد بدو روپیه رسید ماردار ایان در شب های

تاریک ماه فراهم آورده مزروعات حوالی پورجات دزدیده می آوردند

مؤمن خان نیز بدر دیدن باقی امر کرده میدان را پاک ساخت و نسیم نامی

بهاجی

ذخایر ایشان از خوف بیوره دگرفت دلیر پا بو یافته بدر زدند مؤمن خان مستعمل

ساخته کارخانه را جاری نمود و عوام الناس و اهل حرفه و بازار از مسلم و هنود

بمرور ایام برآمده در بیوتات و مساکن آنجا که در آن وقت فی الجمله آباد و شکست

و ریخت عمارات نشده بود سکونت ورزیده بکسب و پیشه خود ها پرداختند

چون بنابر طغیانی آب رود و سایر مورچال بدالصوب بتقیین نیافته در بیولا که آب رود

کمی آورده مزروعات رسیدیا رداران ایان هنگام فرصت ورزیده می آوردند مؤمن خان

واقف گشته فوجی را برای دن بستن آن جماعه مامور ساخت چند سپی

از آنها زخمی و دستگیر شدند بمقدار ان ایام قریب بنصف النهار که هنگام غفلت

است مورچالیان بیرون مابین دروازه بند دسکوریه جنوب رویه بلده

فرصت یافته مکان را از مستحفظان خالی انگاشته نردبانها بر دیوار حصار

گذاشته بالا برآمده بر شرفات صعود نمودند که حصاریان واقف گشته بمدافعه

پیش آمدند و چندی کشته و خسته روی بهزیمت نهاده برگشتند از آنجا

که زور آور خان برادر جوانمرد خان بطریق یرغمال نزد میرزا پیشه بود و چنانچه در محل

خویش سبق ذکر یافته بسبیل آوای نشده و در بیولا مؤمن خان بنظر برفاقت

ترتیبی برادرش گریخته پرانیج را در جاگیر زور آور خان تجویز نمود که تحصیل مال واجب

اسلام محاصره دارد و در پیش آوردن مورچالها ساعی اند مبادا اینجا رسیده

پناه گیر شوند چنانچه و قالین بیرون ساز لک پور را منهدم ساخت

و باراده کندن مسجد سنگی مقبره افضل خان بنیانی گجراتی بیلداران

فرستاد و ملک جیا منو متعینه مورچال آن طرف آگاه گشته بسرعت

خود را رسانیده مسجد را بتصرف خود در آورد که سالم ماند از انجا که

تجارت پیشگان در اقسام اقمشه و انواع امتعه بابت فروش بیرون دیار

مصر و اطراف و اکناف ممالک در خانها مسعد و موجود داشتند

از مشاهده هنگامه بپای آن جان و مال خود را در معرض خطیر میدیدند

بواسطه انصال وجه بیوره که بدون بیرون فرستادن مال و ورود

صورت نمیگیرد و از بهنداری اذن خاص نموده در محال بهره ناحیه

محصول او را ساخته برآورده و در بیرون مومن خان عمله

و فعله ضبط عشور مقرر ساخته دوباره حاصل میگرفت و خداوندان

بضاعت را از ینکه مال شان بسلامت میرسد در هنگام موسم جهازات

بفروش می آید بطیب خاطر محصول دوباره دادن گرانی نمیگرد و بتدریج

بدین وسیله سبکبار گشتند عمله و فعله محال دار الضرب از ضرابان

وتارکسان

بمیل ساخته و قتل و غارتش نکنند حسب الحکم در استمالت و ترغیب بر ارادهٔ او چنانچه

از نقل آن واضح گردد در دستاو فرمان عالیشان از حضور

آیات شجاعت و عوالی پناه جلادت و دستگاه مومن خان مورد عنایات پادشاهی

باشند درینولا کیفیت رسیدن آن عوالی پناه با وفور جمعیت و توپخانه بر دروازه

گروهی بلده و متوقف بودن بر ساحل دریا بسبب طغیانی آب معروض عماکفان

عتبه سپهر مرتبه گردید از آنجا که امارت و ایالت مرتبت مهاراجه ابهی سنگه

از حضور پرنور با زردگی روانه وطن شده بود بموجب رضی مقدس معلی امارت

مرتبت مظفر خان بهادر خان را در ملازمت اقدس آورده بنوازشات

خسروانه مستمال گردانیده حسب الحکم اشرف اعلی قلمی میگردد که اگر احیاناً نایب

مهاراجه آنمعنی را دست آویز ساخته شهرت بحالی و استقلالی

ظاهر کند آن عوالی پناه قابل اعتبار ندانسته بخاطر جمع بتعجیلت تمام خود را

به بلده احمدآباد رسانند و بهر عنوان نایب مهاراجه را برآورده بیدخلت و بندوبست

صوبه قرار واقع پرداخته و روئیداد مفصل معروض دارند درین باب از پیشگاه عظمت

و اجلال تاکید الیسد شناسند الحاصل بهنده‌رازی بانهدام و قالین

و حدود ذوکره قرب و جوار دیوار حصار و دهشت باندیشه اینکه چون فوج

جنگ توپ و تفنگ بر دروازه اسلوریه شروع گشت و درین اثنا بجیرام

که بسیوسین گکده بنابر استحکام بنیان امر مصالحه و قرار داد با داماجی راو در اردن

سپاه رفته بود و محمد عمر و قادر و حیدر شیر جماعه‌داران با جمعیت شایسته

از سوار و پیاده آورده شامل فوج شد و باعث تضعیف سپاهی دابنوئی لشکر

گردید و پس از ترتیب یافتن مرحله و ساختن دمدمه توپ‌های رویین تن را

بکف بردند و آن اژدها پیکران آتش فشانی و دیوار افگنی آغاز نهاده دو مه

از واماندگی حرارت نفس سرد بجود تهی کشیدند و کیفیت منع پذیر گشتن درسیدن

مومن خان کهبره از نوشته نیابت‌داری مهاراجه بافضاح انجامید لهذا

رنجیده از حضور بر آمد ارکان دولت از راه دوراندیشی که مبادا او با احمدآباد

رفته غبار انگیز فتنه و فساد شود از پیشگاه مجد و اعتلا منظفر خان شتافته

استمال ساخته بملازمت اقدس فائز گردانیدند و احکام مجد و مشتمل بر

تهدید و تخویف در عدم اطاعت حکم اقدس در مساودت کهنبایت و دست

باز داشتن از هنگامه و استقلال مهاراجه باعتبار ظاهری بنام مومن خان

نوشته دادند امیر الامرا از اندیشه اینکه از طلب داشتن مهاراجه بحضور که

بنابر مصلحت وقت بود نیابت‌داری نوعی دیگر ظاهر ساخته مومن خان را

بمیل

غره شهر جمادی الاولی باتفاق جوانمرد خان و رینکوچی با فوج آراسته توپخانه

پیراسته از آنجا برخاسته و عبور نموده بر فوج متوالی کنار بر بالای کلبرگه

که در سواد بلده واقع است رسیده خیمه زد و باره نیز نور محمد خان فوجدار شین را

که مارواریان خالی کرده بودند بتصرف در آورد و فوجداران حالی در برگیات

باتفاق مکاسداران رینکوچی تعین نموده گفت چون هنگام ارتفاع حصار و علامت

رسیده نزدیکی تحصیل مال واجب نموده بلا تامل جهت مصارف لشکر مستعد ایستاده

باشد و بتقسیم مورچال و محاصره دلبستن مرحله و اسباب قلعه کشائی در مقابل

دروازه کالوپور جوانمرد خان و در مسجد که بنام سیدی بشیر اشتهار دارد

و محاذی دروازه سارنگپور میر ابو القاسم و برابر دروازه استوریه سید

نور الله و در اخض پور ملک جیا نمود از دروازه حالپور تا لب آب

سابرمتی بعبده محمد مومن بخشی و رینکوچی هرکدام را با جمعیت شایسته

و مصالح قلعه گیری از توپ و جزایر و بند و قچیان و سرب و باروت با ماکن

مقرر کرد و آنها قایم گشتند بندار نیز تیار و آن بمحافظت درون

برج و باره و نصب نمودن توپ و گذاشتن نذر دیگ جوبی دستگی

بر شرفات ارک حصار و خشت چین نمودن دروازها گماشت و در همان

بر ساحل رود واترک محاذی موضع لهر و دوازده کروهی گده نیابر طغیانی
دریا و شدت باران که در آن سال با فراط بود قریب یکماه توقف
ورزیده بهنداری که قطع امید بودن احمد آباد کرده بود در مقرر کردن
بیوره و انواع مصادرات کدخدایان خانها و گرفتن و گیرا از قرار واقع اشتغال
ورزیده که دقیقه از دقایق ظلم و تعدی فوت و فرو گذاشت نمیکرد و وجه خانها
که بسعایت ساعیان خدا ناترس خانه برانداز بیاد و بتاراجت رفت آتش
ظلم و تعدی التهاب یافته تر و خشک را می سوخت اگر بتحریر کلیات
و جزویات بپردازد از مقصد باز ماند چون بهنداری پیوسته بگذارش
حالات کوچ و مقام دارا و مومنخان می پرداخت مهاراجه
در حضور استدعای احکام مشتمل بر استقلال خود بنام مؤمن خان
و فتح عزیمت و معاودت بندر کهبایت نمود و ارکان دولت
برعایت ظاهرداری برطبق خواهش او نوشته میدادند لیکن
از آنجا که امیر الامرا مؤمن خان را نوشته بود و نظر بر آن از اراده
خویش باز نمی آمد الحاصل چون ایام برشکال منقضی گشت و طغیانی
رود واترک که موجب توقف بود فرو نشست مؤمن خان

غره مهر

تحصیل حاصل است چون چاره ندانستند در عین شدت باران بسوی جبره

رسیده ظاهر ساختند مؤمن خان دو روز دیگر مقام ورزیده

کوچ نموده بموضع پسبو معموله ییلاق دهقنده گروهی پیاده را آنجا نموده دستارها

را رخصت کرد چون بدرواره جمال پور رسیدند مستحفظان آنجا

بدر آمدن اجازت طلب داشتند بالضروره در بیرام پور توقف نموده.

بهنداری را آگاه ساختند رحیم یار خان را که خیرخواه خود

خود میدانست طلب داشته عبدالحسین را گفته فرستاد که بعلت

قرابت مؤمن خان بودنش در شهر مناسب نیست متعلقان خود را

گرفته بهر طرف خواهد برود و آنکه این بعضی را خواهش ماندن بود

از مساعدت وقت دانسته متعلقان را بکهمبایت روانه نمود

و خود بمؤمن خان ملحق گشت از آنجا که فرستادن حال محض برادر

عبدالحسین خان بود از محمد مجاهدالدین نایب بخشی و راقم گرفتن

عهد و پیمان که مصدر گزندی نشوند طلب داشتند همدران ایام

میر دوست علی نامی بنیابت میر زبرخان بفوجداری جونه گده از

تغیر محسن خان رسیده روانه شد بالجمله مؤمن خان از موضع پسبو کوچ نموده

محمد قلی خان و آقا محمد حسین برادرش که با شجاع خان و رستم علی خان
و سهراب خان مصدر ترددات بودند با جمعی رسیده ملحق گشتند
و نیز خبر حرکت جوانمرد خان که از یمن برآمده نزدیک رسید کوچ
نموده بموضع سوختره ده کروهی بندر نزول نموده و بعد از آن مقامات
جوانمرد خان با جمعیت شایسته شامل شد از استماع خبر
کوچ مؤمن خان و رسیدن سوختره و اجتماع سپاه بندر اداری
بیقین حاصل کرد که او عزم مصمم دارد و عبدالحسین خان که از رشته
قرابت با مؤمن خان دارد بخیال آنکه مبادا مراعات خویشی نموده
در صورت بودن در شهر قابو یافته مصدر کاری شود و از افعال
شنیعه خود میدانست که کافه رعایا و عامه برایا بایمه تشنه خون
اویند باندک صدای که بلند شود و لوای علم بر خیز دارد ایاز با
تحریر و رحیم یار خان بار دیگر تکلیف نموده بعضی از بیا مهاسی
بی سر و پا که یافته بود زبانی حواله کرد دست نگ گفتنی های بیهوده
گفت ناگاه و از خر مهره بسیار شگفت و دنز و مؤمن خان روانه
نموده هر چند که نزد ارباب خرد واضح و لایح بود که ازین پیام زر

بقبل

وزراه ظاهر بینی این معنی را کمال استقلال نهاد اشته مقدمه مؤمن خان را

بنیں و قال انگاشته صلاح بودن بندرهای پادشاهی که مصالح امور نظامت

دانست بآنها نوشت که اگر جواب با صواب حاصل کرده باشد بهتر و

الا پای منع نبوده نیروی عازم انصوب شوند از انجا که ناموس انجماعه

در شهر بود لقاعد و تخلف را مناسب ندانسته آمدند اما در باطن نوشتجات

امیر الامرا بمؤمن خان رسید که هرچند نظر بر مصلحت وقت در ظاهر احکام برسد

مناط اعتبار ندانسته از عزم خویش باز نماند و بسعی موفوره دست تعدی

مازواران را از سر ستم دیدگان احمد آباد کوتاه سازد و اطاعن تعدد نشیوع

خبر تعدی بهبنداری و رسیدن نوشتجات طلب مؤمن خان نیز بکمک د

د ور فرقه سپاه که در امیدواری چنین روز شیبی بر زرمی اوزونده

دنیا بر پاس آبرو کناره گیر بوده منتظر فرج بود شدت داشتند شادان

و فرخان بدل خوشی رفتن وطن و سکنای دو اسکن و کوکری یاد خود و

شدت نزول باران و طغیانی رود بارها و ناله هر روز فوق جوق و

فوج فوج پیوستند مؤمن خان قریب یکماه و نیم بر تالاب نار کسر

باستعداد توپخانه و فراهم سرآمدن سپاه متوقف بود درین بین

ماندهٔ دراینها نیز بعلت عیالباری و عدم استطاعت نقل و حرکت بکم و بیش
ساخته میگذرانیدند چون صریح برآوردن آنها را مناسب ندید نسبت
تمهید که و ظاهر خوش نما باشد خیال کرده بعنوان گزارش پیام
عبدالحسین خان نایب دیوان و مستفید خان قاضی و علی محمد خان
و محمد مجاهدالدین خان نایب بخشی و تابع نگار و ندری درگاه و رحیم
یارخان سزاول را خواهی نخواهی رخصت نموده باعتقاد خود خللش را
از دل بیرون کرده مطلع را صاف ساخت خلاصهٔ پیغام آنکه
مؤمنخان را فهمانیده بگویند که بالفعل دست از هنگامه آرائی
و انداختن خلل در بندوبست کوتاه نموده فسخ عزیمت نماید چون
مهاراجه در حضور حقیقت حال را نوشته است بنوعیکه جواب
برسد بعمل خواهد آمد فرستادها که مجبور بودند لاچار به بندر کهنبایت
شتافته بقول آنکه نقل کفر کفر نباشد پیغام گذارشند
و قریب یکهفته در آنجا توقف گردیده در تضمین جواب مهاراجه
نزد بهنداری رسید که صوبه از پیشگاه خلافت و جهانبانی
بدستور بحال و برقرار است متعاقب احکام استقلال میرسد بهنداری

ازراه

مارواریان بعهد و پیمان و مواثیق موکد بایمان انعقاد و صلاح طرفین

بجرام هشیار و مؤمن خان باتفاق معتبری از رنگیلوجی نزد راجی

راؤ بیابر تاسیس و تشئید اساس و احکام مواد مقرره برای

نگاهداشت جمعی از سوار و پیاده و تا وقتی فرصت شد بهندارهای

بمجرد مشاهده نقل حسب الحکم و رسیدن خبر برآمدن مؤمنخان حقیقت

حال را با نقل مصحوب قاصدان تیز رفتار نزد مهاراجه که

در دار الخلافت بود روانه ساخت و خود با تیادتان و بهندار

و فرزندان بمشورت شبانه روزی محفل کنکاش آراسته

چندی در اندیشه و تدبیر کار افزایید چون مارواریان بد...

سابق بهنگام عزل بمذلت و خواری برآمده بودند الحال نیز از خطر

بدمعاشی خود بیشتر از بیشتر اندیشناک بودند چند نظر

تامل و تعمیق بحال سکنه بلده نگریست احدی از منصبداران و اعیان و

سپاه پیشه صاحب استعداد که سرزنده و اسمی داشته باشد

و مصدر امری تواند شد سوای چند از بندهای پادشاهی از نایب

دیوان و قاضی و ارباب تحریر و متصدیان محال کهره یا چه که برای نام تعلقات

در بارهٔ سیور رفته تقاعد ورزید تحریر شهر صفر المظفر مطابق سال هزار و
صد و چهل و نه بر الاب تارگر در سواد بندر داخل ضمیمه گردیده شرعان بسریع السیر
نزد رنگوجی که در آن نواح باشاره او متوقف بود فرستاده نزد
خود طلب داشته فدائی الدین خان عمه زاده را راتق و فاتق مهمات
محمد مومن برادرزاده بخشی را و محمد زمان بیگ همزلف را داروغه
توپ خانه مقرر نموده نگاهداشت سپاه از سوار و پیاده مامور گردانیده
و نوشتجات طلب جماعه دار باطراف و جوانب فرستاده جوانمرد خان را
نوشت که با جمعیت شایسته خود ملحق سازد و از اتفاقات همدران
اوقات چند ضرب توپ کفت جوش از انجمله دو ضرب که پس
که هر یک مقدار بیست آثار سنگ ... بر داشت و معتمدان مهاراجه از بندر
سورت خریده بنابر سهولت بحمل کشتی بندر بندر کهمبایت کرده بودند رسید
مومن خان انرا عطیه غیبی و فتوحات لاریبی تصور نموده بساختن
آرابه و لوازمه مصالح آنها اشتغال نموده رنگوجی حسب الطلب آمده ملاقی
گشت و گفت و شنید معامله میان آورده قرار برادر بخشی بالمناصفه
صوبه سوای محالات بلده برگنه حویلی و بندر کهمبایت بشرط رفاقت و اخراج

مارواریان

بند و بست صوبه خبردار باشد و نائب مذکور را از شهر بر آرند و ملازمانش

که بدریافت خبر عزل دست جور و ظلم بیشتر دراز نماید و احدی را اذیت

رساند تا رسیدن صوبه دار منصوب محافظت بلده و مردم سکنه بعهده

خود دانسته قرار واقع در محافظت سعی نمایند و بتسلی و استمالت رعایای

ستمدیده و تلافی مافات پردازند ظاهرا چندی را نائبیان مهاراجه

بطمع اخذ وجه مقید کرده اند خلاص گردانند و با هر مطلبه منتشره

نواح صوبه سلوکی که مناسب وقت است مسلوک دارند و بالفعل مصلحت

درین است باید که حسب طبق حکم والا عمل آرند بتاریخ دهم شهر محرم الحرام

سنه هجدهم سنه جلوس دار الاقلمی شد و بنابر اعلان و یافتن

شهرت فتح ولیت و درمو جنت نوبت شادمانی امر نموده

نقل حکم اقدس را بمهر قاضی بمصاحبت نزد عبدالحسین خان نائب

دیوان و مستفید خان قاضی و ارباب تحریر ارسال در رشته نوشت

که باتفاق یکدیگر بهنیه اری را واقف گردانند شیر خان از

استماع رد و داد صدر از دهکام کارده تعیناتیان بهنیه اری را

رخصت انصراف داده خود دست از مرافقت طرفین کوتاه ساخته

تالیف گردید ظهور این معنی موجب بی استقلالی فوجداران دیگر گشت و بهنداری را

خلش بر دو شو بهم رسید جواهر و خان کیفیت بدست آوردن و مداخلت را

بمؤمن خان نوشته آگاهی داد و او که چشم انتظار بر شارع و دوچار داشت

حسب الحکم موسومه حوزه را ظاهر ساخته بدستور معهود و ضابطه معمول

بشرائط استقبال و تقدیم آداب بر درخته گرفت و مضمون را بسمع

حاضران رسانید

فرمان عالیشان از حضور پرنور آنکه

شجاعت و عوالی پناه جلادت و معالی دستگاه مؤمن خان بمورد

عنایات پادشاهی باشند از چندگاه اقسام و انواع ستم فراوان

اخذ و جبر دگرگونا گون تعدیات نائب ناظم صوبه احمدآباد و کندن خانها مردم

برائی مال مدفونه و تحصیل زر و سوم از باشندگان شهر و قصبات و قریات

معروض جناب والا گردیده هر چند از [illegible] اقدس با مارت مرتبت مهاراجه

اعلی سگله تاکید بلیغ و قدغن شدید بعمل آمد فایده نکرد لهذا از پیشگاه

سطوت و جلال صوبداری احمدآباد از مهاراجه تغیر شده حکم اعلی

بلمعان صدور یافت که آن عوالی پناه تا مقرر شدن صوبدار منصوب از

بدولت

شده جوانمرد خان را بجهاتی که سبق ذکر یافت از تهداری که مطمئن خاطر نمود در

اندیشه تقاضای سپاه و استخلاص برادر متحیر و بقصبه بگر کناره گزین بود به نیابت فوجداری

پیش مصدر و حکم اقدس مستظهر ساخته و بمواعید دلپذیر امیدواری وعده نموده

رفاقت خود در انتزاع صورت از مارواربان و اخراج آنها دعوت نمود او که پیوسته

مترصد و منتظر چنین لطیفه غیبی بود بقول آنکه کور چه میخواهد دو چشم بینا منت

داشته اجابت کرد مؤمن خان در باب صدور حسب الحکم دار نظامت بنام خود و حکم

تقرر فوجداری پیش بشرط رفاقت و سرانجام مهام پادشاهی بنام جوانمرد خان بمضمون سلکه

التماس نمود در اسرع اوقات مصحوب قاصدان قمر سیر رسید مؤمن خان از راه

پختگی کاری حکم موسومه خود را مخفی داشته بنابر خلل افکندن و دو دله ساختن

مارواربان حسب الحکم فوجداری را نزد جوانمرد خان فرستاده ترغیب و تحریص

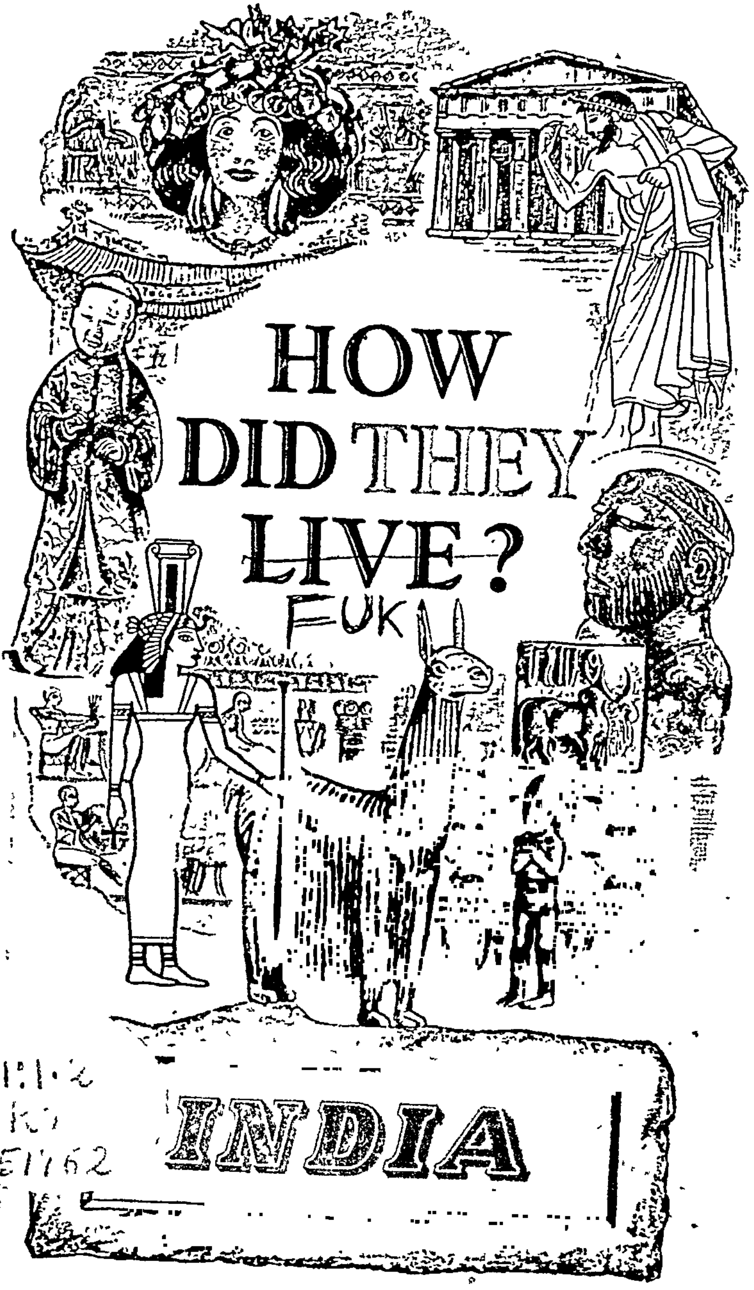
بعد از خلعت پیش نمود و خود گوش بر آواز نشست تا چه صدا خیزد جوانمرد خان

بمجرد وصول حسب الحکم جمعی را فراهم آورده بسپارش محمد جنگ لعو که قصباتی

دستگیر نموده بلده پیش درآمد و قصباتی شریک او گردیده بنیاد خان نایب

راجه پختگی سنگه را از مضمون حکم آگاه ساخته تکلیف خالی ساختن مکان کرد

چون ایستادگی واشت باندک زد و خورد و بدر رفت و جوانمرد خان آنجا را


HOW
DID THEY
LIVE?
INDIA

گجراتی که در اردوی معلی بسود و معاملات می پرداختند بملاحظه جانب داری

امیر الامرا خون دل را فرو خورده جرأت بشنودن لب بشکوه و شکایت و تظلم نه

بیش رفت نخواهد شد دانستند از انجا که هر امری در گرو وقت خویش

است قضا را بنابر امری که ذکر آن مناسبتی بدین اوراق ندارد

امیر الامرا از مهاراجه رنجیده گشت و مقلب القلوب و الابصار دل

دیده رستم را از مراعات جانب او برگردانیده در صدد تفتیش در

آمده می اندیشید ستمدیدگان گجرات اردوی معلی ظهور این لطیفه غیبی را

از مساعدت وقت و یاوری بخت تصور نموده تیر مراد بهدف اجابت

رسیده یافته و کالین را انگیخته کرده بستند و دست از داد و ستد

سودا و معامله کشیده بهیئت مجموع بدرگاه معدلت پناه تظلم و بیداد نمودند

در آن روز از اد الله دستیابی آشنا درین ضمن که امیر الامرا در تجویز منصوب

بود نوشته شکایت آمیز مومن خان از بدمعاشی بهنداری و تقصد

او در سابق و لاحق که کمر بر انداختن او در البسته بود و شیرخان را

رو کش ساخته رسید امیر الامرا پاسخ نوشت که اگر عهده برائی تواند کرد

حسب الحکم اعلی در امر نظامت عطا میگردد و مومن خان در تدبیر این معنی

راه

بدریافت خبر مؤمن خان باستحکام قلعهٔ پیتلاد و محافظت قصبه به تعین ساختن
مردم کاری خاطر جمع نموده بکهمبایت برگشت و عبد الحسین خان رخصت
شده باحمدآباد آمد

بعد دریدا و مقدمه شهرآشوبان آتش ظلم و عدوان مارواریان کمال
التهاب پذیرفت که خشک و تر را می سوخت و فریاد و فغان مظلومان [illegible]
ز ناله ملهوفان ستم کشیده در گنبد چرخ اثیر پیچیده اشرار مارواریان از
سر دود غرور و پندار در استظهار قوت و ملت مهاراجه که در آن اوان
بحضور انور اقامت داشت و مربی بودن امیر الامرا که رتق و فتق
مهمات سلطنت بود بقصور عزل و خیال تغیری در مخیله شان نمیگذشت
مارواریان بلبع سکنه بفراغ بال اشتغال داشتند لیکن نشان خبر جان و مال
بسیاری تریاقی نداشت و صرافان معتبر و تجارت پیشگان صاحب ثروت

وگوشی نشنیده بود از آنجمله اندکی از بسیار درشتی از خروار آنکه سکلینی بدست
ظلم شان گرفتار آمده تیسه گشت آن سنگین دلان محصلان فرستاده زن
بچه اش را کشیده بقلعه می آوردند چون آبستن بود هنگام برآمدن
سنگ بست در قلعه از خوف اسقاط حمل آن ضعیفه هلاک گشت
بعضی از عاقبت اندیشان مارواری که بعنوان تجارت و صرافی وارد
این دیار شده بودند از مشاهده بدمعاشی بهنداری از مآل کار
اندیشیده دست از داد و ستد و معامله کشیده و زر یکسر بسلامت بیرون
خود را انداخته قریب دو هزار کس از مارواریها و دیگر بالجمله
مؤمن خان باستماع رسیدن شیرخان بلهره چشمه گنگا مد اشتباه
جاری ساخته با استعداد توپخانه پرداخت با جمعیت قدیم و جدید
از کهنبایت بپیلاد آمد اتفاقاً رنکوجی که بعزم روانگی برودره در آن نواح
رسیده بود لسان خود را فرستاده با خود موافق ساخت و گفت که
چندی درهمین ضلع متوقف باشد تا از پس پرده غیب چه بعرصه شهود
آید شیرخان که بموضع دبکیام کارده آمده اقامت داشت بانتظار
عبور رنکوجی از دریای مهندری درنگ ورزید بهنداری نیز

محصلان شداد و غلاظ تعیین نموده بمعرض ایصال در می آورد و لوحی از سنگ را

که باصطلاح طراحان بالیه گویند منقش بزخرفات و دروغ چند از ایمان

مغلطه که آینده بدین صیغه تکلیف نخواهد شد و در ساختن مالک حرف

بنابر فریب مردم نصیب منمود و الواح متعدده تا حال محل شایسته سنگ است

و مبلغی بعنوان باید بری بیوره سال بسال از جماعه صرافان و تجارت پیشگان

و جمعی دیگر را اسم نویسی نموده بطریق استمرار معین ساخته و عالمی از

ظلمش بستوه آمده جلای وطن گزیدند و برخی چون سبیل وجه بیاورده

یا بیوره که طاقت عهده بر آئی در خود ندیدند کار بر دل ستم قاتل یا افکندن در

چاه و آب انبار بسپردن نقد زندگی دامی رهانیدند نوعی واهمه غالب آمد

که بعضی بلیمان و اندیشه آنکه شاید نوبت گرفت دیگر و سرایت کند بسکه درین

باب متحیر و متفکر نشست از خورد و خواب افتاد و متحیر مجنون شده در

گذشت بیت رعایای مساکین به تنگ آمدند ز تنگی بکام نهنگ آمدند

ز ظلمش فغان ستم دیدگان به شب و روز میرفت بر آسمان

بسکه ناله مظلومان و فریاد ملهوفان بلند گشت گوشت گرو بیان ملاء اعلی را

در ساختن ظلم جفای پیشگان مار وار کجدی بجا میدید که بهیچ جسمی ندیده

محروس داشته اکنون که بعد از انقضای مدت متعدده اجاره شیرخان را
مقرر نموده است اولی آنست که معتمدی را تعین نمایند که از وجه اخراجات و
تحصیل مال واقف شده و اصلاحات بمواجهه رعایا مرتب ساخته دخل بما نمایند
لهذا بهنداری سپاهی چندنامی وارثی را بدین امر مامور ساخت
و عبدالحسین خان نایب دیوان صوبه بتقریب ملاقات مونمخان تاالفاتن
اور روانه شد بهدران آوان بهاءو خان جالوری که در پیش به نیابت
راجه بخت سنگه بفوجداری می پرداخت بنابر ارای سید میرد
سید محمد نام تصیاتیان آنجا بدخانه گشت و در سال هزار و صد و چهل
ونه بر نایب راؤ برادر واماجی راؤ از ضلع سورت که از گرفتن کهندنی
دا میرد اخته بعزم روالی مسکن خود که ایام برسات رسیده بود معاودت
نمود و در بین طریق بیاگرشته چیزی برآورده و بمواضع که آنکه معموله و ملحقه
پیوسته خدمتی برسبت بهنداری که بر مردم از اراضی و خانه برانداز
سکم شقاوت حیثیت بسته سوای اخذ و خرابه تهمت دروغ و بستن
زنبور گردن بموره بانواع متنوعه که گاهی بصیغه سرشماری رقوم
و فرصت که هرگاه بیک نوعی از انواع مختلفه وضع و اختراع نموده

تحصیلات

سپهر اعلی را سپهبداری فنادی برآورد که احدی سوی علاقه خود را

بدون حصول اجازت فرد و دینار و این بدعت نیز از او بیادگاری صورت

استمرار یافت زناردار ان هشتاد و چهارم قوم جمع شده بعضی سرهای

شکسته و کارد و خنجر گرفته مستعد کشتی بنابر ترحمت بیوره هنگامه

برپا نمودند سپهبداری از غلوی عام اندیشیده بیوره زنارداران را دست

برداشت همراه آن زنار شیرخان حسب الطلب بموضع کهنه رسیده بود باحمدآباد

آمده ملاقی شد از آنجا که با مومنخان سوسر ترا جی درشت او را به نیابت تحصیل

پیشکش و فوجداری تیلاد و از تغیر مومن خان و بهرکنه بر یاد و دار هاتر و مونده

مقرر ساخته رخصت نمود و شیخ محمد عاقل و میرزا محمد زمان جماعه داران را

با جمعیت یکصد سوار تعینات نموده بتواضع پارچه و قبضه شمشیر و پیشکش را

بیستکار شش همراه دادن خلعت برداشته رخصت کرد و او نوزدهم

شهر ذی الحجه الحرام در رحمت پور بنابر فراهم آوردن سپاه و پیوستن

تعیناتیان دو روز مقام ورزیده بموضع کهنه رسیده شتافت مومنخان از استماع

این معنی سپهداری را نوشت که پرگنه تیلاد از روز که بعهده من گردیده

مبلغ کلی بصرف سپاه و تعمیر قلعچه در آورده از حد نه آفت و کهبان مضمون ف

کهنه‌نی قبول نموده یرغمال داده و دکهنیان بصوب بهیلسال راه ماروار پیش گرفتند

و بر تاب راو و رنکوجی از دهشت دقیقه تکو لوار و کاتهیاوار راهی گشت

همدرین آوان خدمت کروری محال لهیره بارچه بموجب سند حضور بنام نظام الدین

حسین خلف مولانا نورالدین مقرر گشت بعد اظهار سند داری نایب او

دخیل کار گردید و محمد بهادر خان جالوری به نیابت راجه بخت سنگه بفوجداری

بلده پیش سرگرم کار شد از انجا که مقدمه چوته درست نشده بود بر تاب راو

برگشته بدولقه آمد و در شوال بعد آمد و شد پیام بران مقرره بعد اخری و گفت و شنید

قرار چوته افتاد و بهر بنام منیت بوکالت و اخذ چوته برگشته حویلی کرب (?)

قرار در راجپور آمد و بر تاب راو و رنکوجی از ممر استقرار چوته را بر دو رخصت

پیوسته بردوده تا کنار دریا سیه مهندری رسیده بودند درین ضمن بنا بر نوشته

داماجی تضیع سورت شتافتند چون راه سلوک با مرهته مسلوک شد

فوجداران و عمالان را به سند داری بتعلقات آنها رخصت نمود و رعایا سیه

سکنه پور رعایت بنا بر ادای وجهیه بوره که در آن ایام تنازگی مقرر شده بود

عموم تجارت را فروخته ادا می ساختند و اکثری دست از خانمان کشیده

قرار بر فرار گزیدند بسبب زن‌خانمان بطریقی جدا شده‌اند که بحقی دردو ماند بحیرت

سـ

گذشته بنابر عدم اتصال وجه تنخواه و اران فراهم احوال نخواهد شد بخاطر جمع

آمده شریک شود و آماده و از راه دور اندیشی که قول و فعل مار داران

اعتمادی را نشاید بعذر آورد و پیرتاب رائو تمامی ضلع و اترک را به تحصیل

در آورد و فوجدار بهیل ... رسیده به بلده پیوست پیرتاب رائو

دیگر بنه حویلی احمدآباد در آمده بموضع دلاود از آنجا بصوب بیجاپور و جهاله

رفته بمهولقه معاودت نمود و پیغام تقرر چوته مصحوب محمد اسمعیل

ساکن آنجا نزد و بهنداری فرستاد و بدفعات گفت و شنید بمیان آمد

صورت نگرفت لهذا پیرتاب رائو قریب دو هزار سوار در قصبه مهولقه گذاشته

بهند وقت ستانت سپردان آوان کنناجی که همراهی باجی رائو گزیده بود

با الهار سولکر براه ایدر تا سرحد داخته رسیده آنجا را بتاخت

در آورد و اکثر سکنه زنار داران دستمولان بدنگر و قصبات دیگر که از حیدید

در آنجا سکونت داشتند از آمد آمد کنیان که شعاب جبال گرفته

پناه برده بودند بر رهنمائی رهبران رسیده دست اندازی نمودند و قریب

ده لکه روپیه از نقد و جنس آنها تاراج بردند و متوجه پالن پور گشته

به نهیب و غارت بردند چون جستند بهادر خان جالوری فوجدار آنجا لکه روپیه

فرستادند تا سه روز متوالی که سوای فرش و خیمه و مسمی آلات و چینی و کتبخانه
از طلا و نقره مسکوک و غیره مسکوک چیزی ظاهر نشد نوشتند گویند
که بهنداری ها هنگام شب که ملاحظه طومار تفصیل می‌نمود و از ظروف مسمی آنچه
منظور و مرکوز خاطرش بود به قبضه ظهور نیامد به گمان دفینه حفر یک دو مکان
طن آن میرفت پرداخت هر چند بیشتر کاوش کمتر یافت و از اثاث البیت که
اکثر اندراس یافته چندان مالیت بنظر نیامد بدلالت رحیم یار خان معظم الدین
حسین خان را در خانه خودش نشانیده بیت پاکیزه گوهر رشته تقدیس
است ع ما پاک اگر ملک شود ابلیس است ع محصلان شد او
و عملا ظاهر گماشت و بعنف و خشونت تمام ده هزار روپیه که اصل سازد
مخلصات شیخ الاسلام خان حواله او نمود که بعرض بیع در آورده آنچه
از ان بعمل آمد داخل ساخت تتمه را از خود داده بری الذمه نموده با جمله
ریلوجی از تلنگهای حصار بیرم کالم تراپه باستقلال پرتاب را داشته
ملحق گردید دار زمینداران ضلع دریای بهنداری کهندگی لیران ارسال رود
و اترک و دوازده گروهی بلده رسیده مواضع چند را تاخت و تاراج در
بهنداری چون از مؤمن خان قطع رشته امداد و اعانت کرده بود و بجوانمرد خان که از سال

نیز از پیش گذشته بود در آن سال شیخ اسلام خان که در هنگام تغیّر حامد خان توفیق

فیض‌رسی حج بیت الحرام زاد الله شرفاً و تعظیماً یافته معاودت کرد از

وقوع آشوب و فتنه که یوماً فیوماً در احمدآباد به ظهور می‌پیوست از خوف

آبروی خود در بندر سورت کناره کشید گوشهٔ عافیت اختیار نموده بسر می‌برد

فوت شد لاش او را بنابر تمنای سپردن در صحن مدرسه بنا کردهٔ او

به احمدآباد آوردند محمد مجاهد الدین خان برادرزادهٔ اش نائب بخشی و وقایع

نگار اجازت درآوردن تابوت و رلیده از پهره‌داری حاصل نموده مدفون ساخت

از آنجا که شیخ الاسلام خان از عهد حضرت خلدمکان و بعد آن به خدمات

سپردن جاگیرات امرایان عظام می‌پرداخت چنانچه مکرر سبق ذکر

یافته علاوه آن متمول و زردار او از قدیم الایام شهرت

تمام در خاص و عام داشت پهره‌داری پیوا نموده ظاهری تمهید نموده نایب

دیوان صوبه و قاضی و ارباب تحریر را طلب داشته معظم الدین حسین خان

همشیره‌زادهٔ شیخ الاسلام خان را که در هنگام کارپردازی‌های رتق

و فتق مهمات اکثر با او بوده به رهنمونی و کاشتن کل خیر رحیم یاور خان با چندی

از معتمدان خود همراه نموده به ضبطی اموال و قلم‌بند ساختن اثاث البیت

باز دورشت دور انقضاب الکیس دفعتهٔ توپ خانه را با کشتی وارد و را بسمت

احمدآباد گسیل ساخت هنگام روار و شب تار و آمد آمد زورق در بار رو براه

آورده مساعت را از برق و باد استعاره کرده همراهیانش را نوزا بعجلت

تمام ره نورد شتافت زدگی مشاهده نمودند دست بگردن و بال بارگیا

زده جانم و جانم کنان از بگذر گوی سبقت می بردند یکی جامه افکنده

تا جان بر دیگری کله آن دگر تا سر آسمان بر دے و یک جلوه آخر

روز هنگام اصفر از شمس باحمدآباد رسید زنگوجی چون خبری از رسیدن

پرماب را ونداشت تصور شد عمارو از بالای درنگ در تعاقب نمود

پس از تحقق شدن ماجرا جمعی از یکه تازان خویش را بسیه را بدنبال

فرستاد و آنها در نزدیکی موضع سرکیسیج رسیده بعضی از پرماب ال و عقب

ماندگان را میرسند که با جیوت را از زخمی و بالکی می آورد نگذاشته

برگردند بهشیاری از رسیدن پرماب را و استحکام برج و باره و محافظت

دروب حصار بر داشته گرفتن پوره و حصاروره نا بر خبر لقصان ایام محاصره

با انجام تمام مبشر از پیش در زد که آنه زمام او از وضع دشتر لیف از ظلم و ستم

ستوه آمده با جوسته دل از مسکن و ما دای ابا و اجداد خویش بر کنده

به مومنخان بنابر آمدن نزد نالیه نوشت و چون از کید نفس اطمینان نداشت

بدفع الوقت میگذرانید روزی در ایام محاصره مرهتیته ها جاسوسی نموده

مکان بودن بهنداری را در نظر آورده هنگام نصف النهار که هوا

گرم بود و اکثر مورچالیان بخیمه گاه بنابر ضروریات بشری رفته

فرصت را غنیمت شمرده قریب پانصد سوار از حصار جلوریز تاختن آورد

بهنداری که با چندی از مخصوصان نشسته از رسیدن این بلای ناگهانی

دست از پا خطا کرده بیکی از بتخانه ها که در دور تالاب مومن سر است سواری

گذشت جماعه مرهتیته که او نیافتند بلا توقف عطف عنان نموده بپناه

حصار در آمدند الحاصل قریب یکماه محاصره انجا پرداخته نقب ها را زیر

برج و دیوار حصار رسانیدند و در تدبیر انباشتن باروت و زدن آتش بود

که نوشتجات مومنخان مخبر رسیدن نرباب راو برادر داماجی و

دبوجی نایک با جمعیت قریب ده هزار سوار رسید بهنداری اولاً این معنی

را از بهتسید او که در عزم خلل انداز نمود که ناگاه جواسیس او رسیده

بر تصدیق قول مومنخان گواهی دادند که نرباب راو عبور دریای بهندری

نموده دیگر صلاح وقت در توقف و درنگ ندیده دست از محاصره.

و تنور حرب به شعله افروزی توپ افروخته گردید درین بین پانصد سوار مرهته

از بیرده که بعنوان کومک رنگوجی بر آمده بودند هنگام آمدن بهتاسه وار

موضع باریچه بمعموله پرگنه حویلی را از ده برآورده دست اندازی بدانجا

نموده بصوب بیرمگام شتافته قالوجسته یکبار در آمدند چون

از صدمه گوله توپ مورچال عیدگاه که پیوسته بر دایره گاه بنداری

گشاده میگشت اکثر زخمی و راه عدم می پیمودند مارواریان دفع شر آنرا

اهم دانسته یورش نموده ریختند از دکهنیان جمعی کشته گشته و

بقیة السیف راه فرار پیش گرفتند و از حدت تیغ خون آشام

خود را در تالاب موهن سر انداخته غریق بحر فنا گردیدند و توپ

و جزائر و بندوق بدست مارواریان در آمد بنداری آنجا را مناسب

مورچال دیده خود قایم ساخت و بساختن مورچله و بریدن نقب پرداخت

همدران ایام فوجی از مرهته که در قصبه سنرنال عرف بهتاسره

جا داشتند با گوسیان الصوب اتفاق نموده کیرنیج هجوم آوردند

نایب فوجداری آنجا یاندف زد و خورد کرده تاب مقاومت نیاورد

باعانت نصیبیاتیان بر آمد و آنجا بتصرف مرهته در آمد بنداری چند

بموتمکان

شتافته سر انجام تا لب آب آن طرف دریای سابر دایره کرده به نگاهداشت
سپاه و سرانجام توپخانه روزی چند متوقف گشت سواران مرهته
نزدیکی فرودگاه تاختن آورده بردن و بُردن کاهی لشکریش از پیش بنگاه
آراستند بهینداری کوچ کرده باراده مقابله بر سر رنکوجی شتافت از انجا
که با او جمیع قلیل بود بضابطه ستیزه مرهته جنگ و گریز نموده بسواد هوقلقه
راهی گشت بهینداری نیز بدنبال او بدانجا پیوست رنکوجی بصوب بیرم
کانم رفت بهینداری دیهی چند را بوارثی را بفوجداری و عاملی انجا نصب کرده
متقامات در زیده جوا سیسین بنابر خبرگیری رنکوجی فرستاد و ظاهر
گردید که او بموضع کهمیا و اقامت دارد بهینداری روبدان صوب نهاد
او بمقتضای وقت خود را در زیاده حصار بیرم کانم کشیده تحقیق گذاشت
بهینداری چند ضرب توپ از بلده طلبداشته متوجه انجا گردید رنکوجی
باتفاق بهادر سنگه به محافظت برج و باره پرداخته و توپی را نه بر زینی
نشیمنگاه زنالاب مورچن سرکه سرکوب بنظر درآمد با جمعی از کهنیان سپاه
بیرون حصار بطریق مورچال قائم ساخت نوزدهم شهر جمادی الاول
بهینداری رسیده بر تالاب کنار سر مقابل حصار دایره نموده توپ را نشست

شتافته مرهته را بانهزام گرفت و دولت محمد آتاک تقصیباتی را که صاحب تمن برادر

قاتل پدرش که در اواخر حکومت مبارز الملک گشته بود گیر آمده بقتل رسانید و قصبات تمان

دیگر را اخراج نموده وکلیان عمال و فوجدار مارواری را بنابر مصلحت وقت شفاعت

نموده رها نمود و او آمده انچه دید از سرکشی رتبه بهنداری را نظام ساخت چون

حصار بیرم کانم بتصرف درآمد و اماجی راو جمعی را بصوابدید ولیسائی بمحافظت

آنجا گذاشته خود بضلع سورته رفت و تا رسیدن ایام برگشت با وطان مبلغ

بصیغهٔ کهندنی گرفته معاودت کرد و دمیلوجی را که مصدر ترددات نمایان

شده بود مورد تحسین و آفرین ساخته فوجی را بهمراهی او تعین نمود و بنیاد

استحکام مدرخلت چهارم حصه گذاشته بمسکن خویش شتافت

و در سال هزار و صد و چهل و هشت بعد از روانه شدن داماجی چون

استقرار چوتهه بدون اذن بهنداری صورت پذیر نبود دمیلوجی

در موضع ماولد معموله مولقه که عمدهٔ گیرایئات استقامت گزیده در گرد و نواح

تکیه گرفته و فساد برانگیخت و دست به نهب و غارت گشاده هر روز

سواران مرهته بنابر قزاقی و ترکتازی بلده در آمده بسپردن و بستن و قتل

و غارت سر و دست برد داشتند بهنداری تنبیه و تادیب او را پیش نهاد همت

ساخته

باحمدآباد آمد و تنخواه داران بنهداری متقاضی گشتند چون عهده برآ نبود برای

حفظ آبرو جمعی از لهراتیان نوکر نموده در خانه خود متقاعد گشت و چندی بوعده و وعید

گذرانیده روزی بدست آویز شکار سوار شده بر اوجین پور شتافت

رنگوجی بداماجی را ولگوی گشته بقصبه دولقه آمد از آن جا که فوجداران پرگنات

بدون اذن بهنداری به گماشته‌های او بر چوتهه دخل نمیدادند

مصدر شور و شر و فساد گشت داکثر فوجداران از خوف بشهر آمدند

رفتن قلعه بیرمگام در تصرف مرهته‌ها و برآمدن بهنداری بمقابله

رنگوجی و تحصن جستن او در حصار بیرمگام و محاصره نمودن

بهنداری رسیدن آنجا و برگشتن بی نیل مقصود

مقرر شدن کلیان نام با جماعه از مارواریان از تغیر شیر خان بابی بفوجداری

بیرمگام و درین اوراق سبق ذکر یافت از آنجا که بهادر سنگه دیوانی

از ورآمدن مارواریان بر خود می‌ترسید روز و شب در اندیشه مال کار افتاده

از استماع تقرر چوتهه درآمدن داماجی بدین گفته نهانی معتمدی را فرستاده او سازش

نموده طلب داشت داماجی که خواهش‌مند این قسم امور بود بدان صوب شتافت

و هنگام شب که به نزدیک حصار پیوست بهادر سنگه دیوان مکان بودن خود را

زنگلوجی که ملصق بر پشت آنها کمین فرصت و متعاقب فراریان در آمده خود را به مومن خان

رسانید و بعضی از بیدلان همراهی او نیز متابعت تلاش که از رسیدن بمرتبه استقامت

شان بلغزش در آمده بود برگشتند که برخی از آنها در بندر کهمبایت جلوه باز کشیدند

بالضروره مومن خان با جمعی از باقیماندگان بکمک تیر و تفنگ در پیوست و

جنگ کنان قصد از روی خویش نمود و چون قریب المسافت بود باید

زود خود را رسانید از آنجا که توپی چند فتیله بند

در پیش منزلگاه چیده بود و بر ملیشه خالی گشت و سنگ تفرقه

در جمعیت آنها افکند و مانند بنات النعش پراگنده ساخت زنگلوجی

از ظهور این معنی در همان نزدیکی منزل گزیده روز دیگر گفت و شنید استقرار

بابت چوتهه بمیان آورد و مومن خان بمقتضای وقت از در مصلحت درآمده

پذیرفت و تسلط و اقتدار زنگلوجی بیش از پیش گردیده و چوتهه

از طرف دریای مهندری بر دو اماجی مسلم گشت و او نیز در همان

زودی با فوج گران در رسید صفدرخان بابی که بنابر روداد هنگامه

دکهنیان در پرگنات متعهده به تشخیص و تحصیل مال واجب چنانچه بایست

نتوانست پرداخت و خسارت کلی دیده و شکسته و بنابر اظهار احوال

با حمدآباد

لشکر هم دو رویه ستوران برانگیختند ٭ جوانان بهم از دو سو ریختند

بشمشیر هندی و نوک سنان ٭ بهم دیگر آویختند کهبدان … قضا را

پسر کلتاجی در حمله نخست از پا در آمد و چندی کشته گشته و برخی خسته

خسته بر آمدند و کلتاجی تاب مقاومت نیاورده شکست یافته خود را از

انتهای و خیزران بپای قلعه فیروزه دار کشتن تیلا و نظر بر سابقه که با مؤمن خان داشت

آمد مؤمن خان که باستماع هنگامه آرائی رنگوجی از کمبایت بدانجا آمده بیرون از

قصبه اقامت داشت بمقتضای وقت نزلی فرستاده بسلوک ظاهری استمال

ساخت و او شب را بدرانیده روز دیگر رو بمسکن نهاده رفت و نقش رنگوجی و چند

نشست مقدمان و رعایای پرگنات اطراف و قریات رجوع آوردند و بنابر تحسین

مکاسب از تیلاد و باران صوب آمد مؤمن خان از استماع آمد آمد او بعزم …

از خیمه گاه خویش بفاصله سهلی ایستاده بودند جمعی از سواران خویش را سپه

که هول سوار گویند سیاهی نموده بودند و تیجان بخشی مؤمن خان با چندی

از گجراتیان نیز جلوی نموده باراده گرفتن سر راه آنها شتافتند تا فرستن همان

بود و جنگ در گرفتن همان از قضای آسمانی گوله تفنگ بقدوی خان

رسیده در غلطید همراهیان او آتش آوردند رفته دیگر برنهادند

بسیر گرم تا نم جمعی از ماروار یان همراه نموده فرستاده رشید خان بر آمده باراده تازه سیوز

محال جاگیر بموضع کهیره آمد و سند نیابت فوجداری سورته از انتقال سهراب خان بنام

محسن خان جالوری آور رسید و مخلص خان جاگیردار محمود آباد بنا بر ملاقات مؤمنخان

کهمبایت شتافته چندی اقامت در ورزید

مقرر نمودن اومان ابائی حویته اینطرف دریای مهی را از تغیر کنتاجی کدم

به نام دماجی کایکوار و آمدن رنکوجی به نیابت او و جنگ نمودن با کنتاجی

شکست دادن و وقوع جنگ با مؤمن خان در سواد قصبه پتلاد

هم درین سال اومان ابائی حویته اینطرف دریای مهندری را از تغیر کنتاجی

کدم بضمیمه حویته آنطرف به داماجی کایکوار مقرر ساخت و رنکوجی

نامی به نیابت او با فوجی از آب مهندری گذشته باراده مداخلت در آمد

دنبا بر بند و بست و بر داشتن گماشتهای کنتاجی برد و خورد و تاخت

ترایت پرداخت کنتاجی نیز جهت ایستادگی و فض بسرعت هر چه تمامتر خود را

بموضع آنند موگری معموله پتلاد رسانیده باراده مقابله و بر آوردن رنکوجی

نیز به همین اراده برابر او می آمد که درین طریق فریقین دست داد رنکوجی از

گرد راه رسیده از کم و بیش نیندیشیده سر کین بر حریف زد

...اص و عام گردید چنانچه بیشتری از اجامرهٔ بار و اره جیرگا در راسته و بازار با نشانی

...ن پرداخته باسمه بدین ترانه مترنم گشته بعنوان ناشایسته می سرائیدند

...آنکه این نغمه گوشزد مؤمن خان گردید تشتت خاطر بهم رسانیده تمارض

...نموده از منصبداری رخصت حاصل کرده بصوب کهنبایت شتافت بمدارا

...ایام که امتزاج فیلین بود در اقم بنابر انحراف مزاج از جادهٔ اعتدال باحمدآباد آمد

...و نصبداری تا التیام پذیرفتن جراحات قریب دو ماه در آنجا مقامات ورزیده

...لیس حصول صحت چون هنگام آمدنی مرهٹه قریب بود به سمت دیگر متوجه

...گردیده معاودت نمود و بیشتر از پیشتر از راه نخوت و غروری که در سرشت

...بابی بر سهراب خان بهم رسانیده با خود جرو گرفت و دیگر که همراه اش بیش

در هنگام غیبت کمی بنا ورده بود دستین ستم بالا شکست بر سینه

...سونده و ارهی بانر و بزیاد که هنگام اجاره داری مؤمن خان منقضی گشت

صفدر خان بابی بطریق اجاره متعهد شده شتافت چون نهبداری

را از طرف سهراب خان اطمینان قلب حاصل گشت کلا چند نام معروف

تکلیار آله ورزمره سایر الناس بود و از آنجا که دردسر بدانسته

...تلبیس را از ابلیس تعلیم و رشت از تغیر شیر خان بفوجداری

او را گرفته بر خاک هلاک انداختند و معلوم نشد که چه کس و از کدام فرقه بود و چه

بیشتر جستند کمتر یافتند پس از پراکندگی چهره او را با آتش سوزانیده بودند که تشخیص

بالجمله سپهداری و تیاتومان را بجای خود نهاده برای پرداختن مردم از نهب و غارت

گذاشته زخمدار بخیمه برگشت و نزدیک بیک پاس و نیم از روز برآمده مارداران

اثری از بنه و اسباب اردوی سهراب خان بجای نگذاشته بمنزلگاه خویش آمدند

از آنجا که تیاتومان و سپهداران متمکن گردیدن سهراب خان را در سورتهٔ محل خود میدانستند

و آنچه در مخیله شان نمی گذشت باسهل ترین وجهی صورت گرفت جمعی از آنها

از راه دوراندیشی کاو بحرمن مؤمن خان بسته تهدید می نموده سپهداری را ظالم

ساختند که او نظر بر ابنای جنسی و هم قومی ارسال عهده ها بیاقی را فرستادند

مگر سهراب خان که گریست که کار باین جا انجامید و این سحر که نیز باشاره

او برگشته بود صلاح کار اینست که بهمین گرمی او را از میان باید برداشت که

دیگر کسی که سر زنده داشته باشد درین صوبه نیست و درین باب با اصرار مبالغه

کوشیدند سپهداری که بهره از عقل و گلگونه با مؤمن خان اتحاد داشت و نیز

خبر حیات و ممات سهراب خان مشخص نگشته دوراندیشی را کار فرموده

باین حکایت همداستان و هم آواز گشت اما این راز سربسته نمانده زبان زد

حاجی ملا

که همه از معارک شربت ناگوار اجل چشیدند سهراب خان باقی بود که برطرف شد

رباعی
ای چرخ فلک ستمگار کردی همه را ۞ دلبرده روزگار کردی همه را ۞
نامی بنهادی و مرادی دادی ۞ خوش خوش یکیک برگذار کردی همه را ۞

سید نورالله و جماعه دلاوران و لشکریان که پس از گذشتن آب از سر از نوم
غفلت بیدار شده مستعد رزم و پیکار رسیدند از آن مهلکه دل گسل افتاده
بدر رفتند دلاوران را که این گمان نبود چون میدان را یکپاره از وجود حریف
خالی دیدند دست به نهب و غارت اردو از ناطق و صامت دراز ساخته مانند
خوان الیغما شکرکان در ربودند رتن سنگه بهنداری از روی حزم و احتیاط که لشکر
دشمن مخالف عطف عنان داشتند مبادا در ضمن حیله باشد با چتیا و تان نامی
و مردم کاری در میدان ایستاده در تفحص و تجسس تا آن کار سهراب خان که چیزی
خبر نداشته بود که ناگهان یکه سواری یلارک هندی آخته بیت ز نعل و نقاقش
در رائی و دوری ۞ زبان آتشی خواه دل جنگ جوئی ۞ چون برق خاطف
در مرنج عاصف اسب تازان بصوب بساتره فتح گویان مانند قضای آسمانی
برابر بهنداری رسیده جا کلمه دستی یکبار کرده مرة بعد اخری بر روز چشم
منکر نمایان یکی بر ناصیه و دیگری بر شانه نواخته به تهنیت و مبارکباد پیروز رخصت فرا

ناردار یان سراسیمه از خواب برجسته حرکت المذبوحی نموده سر پا برهنه رو بفرار نهاد

سهراب خان که در بیرون خیمه با چندین از مخصوصان و هم صحبتان اقامت

داشت از مشاهده این سانحه واقعی از روی جلادت و تهور ذاتی از قلت موافق

و کثرت مخالف نیندیشیده بلا توقف با معدودی که حاضر بودند سوار گشته بر میدان

مبارزت بجولان در آمده سر راه بر حریف برگرفت و جنگ کوته یراق در پیوست

از انجا که شرذمه قلیل بودند ناردار یان ناردار بدورش حلقه زده بزد و خورد درافتند

ابوتراب ولد ملتفت خان پسران مهرعلیخان و میر غلام عالم جامه دار و چندین بدرجه

شهادت فائز شدند و خود نیز زخمهای کاری شمشیر و نیزه برداشت

محمد قلی خان که حسب الطلب از لهوکه با جزوی سرب و باروت و خرج بهمان شب

وارد شده بنابر هنگام شب و بیگاه در قصبه متوقف گشته بود با معدودی

از استماع برپا گشتن هنگامه بعجلت در وقتی که سهراب خان زخمی شد

رسید چون کار از کار گذشته و عرصه را تنگ دید او را که امید جان بری نداشت

برداشته بصوب سپهور راهی گشت پس از یکدو ساعت تسلیم شد

شبا شب لاشش او را بدانجا رسانیده بخاک سپردند و عهدی از آشنا

و بیگانه بر جبایات و دمات و بردن سهراب خان اطلاع نیافت و از سلسله کاظم بیگ

آتش فشانی نما سودند که از لشکر سهراب خان شقه مشتمل بر رسیدن نقل سند

نیابت صوبه داری که فروغی از اصل نداشت رسید و بدین شهرت

دهل بشارت زد و کوس شادمانی بنوازش در آمد بهنداری

آخر شب روز چهارشنبه غره ماه جمادی الاول آن سال کمر بندی فوج امر

نموده با تمامی سپاه که قریب شش هفت هزار سوار مار وارری و گجراتی بود ملمّع

مسلح شده بقصد برداشتن مقابله سوار شد و هنگام تاختن شهسوار

زرین سپر روز رو بقرار نهادن سیاهی شب برمورچال پیش رو دوانده

از آنجا که اکثر لشکریان و جماعه داران که بنابر عسرت خرچ بر فاقت گزینی

منت عظیم بر سهراب خان بر داشتند چندان وقعی بسپردار نگذاشته

اطاعت پذیر نبودند مورچالها را خالی گذاشته بعضی در خانها قصبه که فرود

آمده بودند و برخی در خیمه که نزدیک بود پاره از آن ها که طوائف مغنیه برای

عشرت همراه داشتند باستراحت می پرداختند و بهنداری دمار از ایشان

را کم جرأت پنداشته وقوع این واقعه بخواب و خیال شان نمی گذشت

و چندی از جزائرچیان و پیادگان برتفنگ انداز که آنها نیز بقول آنکه مصرع الوجود نا بود

نگر در رنگ بر آرد شده بغفلت و بیخبری در مورچال بسر می بردند از رسیدن ناگهانی

و باظهار تهور و جلادت پرداخت گفتند ما خصم که باهم اگر روی ازین رستخیز
نه شود در من جان بر باد بنیرسد هزیمت نمایم اگر زین بلا سه شویم از وطن
یک کلی جدا نشده جدایی و من سخت باشد بسی نه کجا آورد تاب آن
اگر کسی که درستی که شد کنده از جای خویش نه نبیند در آنجا
دگر پای خویش سه جدا گشت هر گه که تیر از کمان نه اشود از کمان
دور تر هر زمان که هیچیک ازین مقال و ردقت کار از قوة اصدی بفعل نیاید
چنانچه از شوق کلام آمیده بوضوح می پیوندد القصه سهراب خان که در یمین
جوانی سرد و گرم روزگار نچشیده بود و تجربه حاصل نکرده بود از استماع گفتار
راهی بیهوده گویان قوی دل گشته راضی بصلح نگردید و قرار بجنگ افتاد
فرستادهای سپهداری مباودت نموده آنچه دیدند و شنیدند گفتند
سپهداری نیز دل بنهاد رزم و پیکار گشته از آنجا برخاسته بفاصلهٔ
یک توپ بمقابل حریف فرود آمده و از هر دو جانب با فروختن نائرهٔ توپ
تنور حرب را گرم ساختند سهراب خان که پشت بالعقبه دمیدوقه خیمه
زده بود از روزگار گشتن جنگ بفاصلهٔ سهلی از اردو شامیانه نصب نموده
شب و روز در استقامت گردید و تا شبانه روز متواری توپها دمی از

آتش

هر اله بتفاوت سفت گروه از سهراب خان دایره کرد و بنا بر ملحق گشتن منتخان

و صفدر خان و شیر خان که از مکان خود بیرآمده بودند توقف ورزید با

تپاوتان و بهاداری و همراهان خویش محفل کنکاش آراسته در

صلح و جنگ و مجادلت و مکاشحت مطارحه نمود و در اینباب برآن قرار یافت

که مومن خان و صفدر خان با نایب دیوان صوبه در باب تحریر انهار بر رفع

مخاصمت و معاودت مشروطه برآنکه چون حسب الحکم اقدس در باب استقلال

مهاراجه ورود فرموده امسال دست از مزاحمت و منازعت سهراب خان

باز دارد و در سال آینده هرگاه حکم مجدد بشود در باب صدور پیوند داد

بی مخالفت با مراحلت پردازد با بدیرستاد خوانین بعید اخبار سهراب خان

نشتافته در بیرون خیمه‌گاه ملاقی شدند و آنچه تا آنجا حواله نمود با داسپی

رسالت پرداخته‌اند از آنجا فرستاده طرات از بهر بی روزگاری و آوارگی

خانمان از بدمعاشی با رداریان بستوه آمده بودند بر پا شدن این معرکه را

از مساعدت وقت و یاوری بخت تصور می‌نمودند از استماع این مقال که

باعتبار ظاهر بوی بزدلی و جبن بمشام شان می‌رسید حمل بر عجز طرف ثانی نموده

امر موهوم غلبه خود را نوعی بنیاد گذاشته متفق اللفظ بجوش و خروش در آمدند

سیرخان و صفدرخان بابی را طلب داشت و به نگاهداشت سپاه باقی ماندگان
گجراتی و مرمت توپخانه پرداخته بعزم مقابله برآمد و عبدالحسین خان
نائب دیوان صوبه و محمد مجاهدالدین خان بخشی و وقایع‌نگار و راقم حروف و
رحیم‌دادخان سرداران را بخیال اینکه اگر غفلت شود کار انجام آمد و رفت
نمایند همراه گرفت و محمد اشرف غوری که عمده لشکر در دزرانو
زمین داشت با جمعی بد فرجی مقرر نموده نزد مهاراجه نام بیشکار که بجای خود
در پایه نصب کرده بود تعیین فرمود که در قلعه ارک بمحافظت
پردازد و از آنجا که گوسیان چابکدستی حضور شده بودند در همان ایام جاسوسی
نموده شبی از جانب دیوار شرف نهر دریا نردبانی از شاخ درختان
درست نموده بقلعه در آمدند و از محاذی مکانی که محمد اشرف فرود آمده بود
دکان صراف مارواری را بفرصت شکافته کیسه چند از زر نقد
بردند و احدی مانع و مزاحم آنها نشد الحاصل سنداری کوچ نموده بقصبه
دولقه و از آنجا موضع دوتیه را تاخت و برآورده منزل کرد و زری چند
بنابر گرد آوری جنس غله منسوبه بمقامات در آید که خبر پیوستن سهراب خان
را به دهمند رسید که قریب پانزده کروه فاصله داشت شنیده کوچ نمود و بموضع

در تمام صوبه و خرابی بسیار روی داده بود آنرا او دستاویز نموده تمهید
مقدمه عزل بیرم کاظم را از ارباب تحریر نویسانیده بحضور روانه ساخت
و بعرض اقدس رسید حکم والا شرف صدور پیوست که امیرالامرا اورا
داور بر خلاف برهان الملک و حسب الحکم به مهر خود در استقلال
و بجای بیرم کاظم بنام مهاراجه نوشتند و در اندک زمان رقم دیوانی و نیابت
به سپهداری رسانیده رسید گرفت سپهداری بمجرد وصول حکم که
حسب الخواهش او بود نقل آنرا بمهر مستقید خان قاضی نزد سهراب خان
فرستاد و آنچه پیش برهان الملک ارسال داشته حقیقت حال را نوشت
برهان الملک از شنیدن این برآشفته در حضور اشرف اعلی با امیرالامرا در این
مقدمه گفت و گوی خشونت آمیز نموده سهراب خان را پاسخ بقلم آورد
که به جمیع جهات خاطر جمع داشته به هر نوعی که داند و تواند در رد خلعت بیرم کاظم
کوشد سهراب خان به پشت گرمی آن در اندک فرصت ترتیب
سپاه چهار هزار سوار و پیاده از قدیم و جدید تحشید نموده و چند ضرب توپ
و لوازمه سرانجام داده صادق علیخان را به نیابت جونه گده گذاشته برآمد
بسپهداری نیز آگاهی یافته فوج مارواری که در پرگنات بود و مومن خان و

آصف جاه فنت مقرر شدن فوجداری بیرم کانم عرف

جهالاوار از خالصه شریفه به سهراب خان و رسیدن او

به هندوته بعزم بدر رحلت و مقابله شتافتن به فوجداری در رسید او

جنگ و کشته شدن سهراب خان سنه

دیگر از سوانحات این سال کشته شدن سهراب خان است مبین این

مقال بر سبیل اجمال آنکه پرگنه بیرم کانم عرف جهالاوار که در عوض دولقه

بخالصه شریفه تعلق پذیرفته بود و برهان الملک که مربی سهراب خان

علی رغم امیر الامرا گشته و پیش آمد او را منظور و مرعی میداشت سند

آنجا بنام او از دفتر خالصه حاصل نموده فرستاد و احکام والاجاه

وزیر الممالک در باب اعانت و باز داشتن به فوجداری نایب

مهاراجه از ممانعت و تقاضای سنه بندی بنام مومن خان و

دیوان الصوبه و بخشی و وقایع نگار و فدوی درگاه بشرف ورود یافت

سهراب خان نقل سند را بنابر ملاحظه به فوجداری فرستاد و

خود بتهیه گرفتن و دخل بر داشتن فوجداری پس از اطلاع استغنی

از آنجا که بحسب اتفاق در آن سال آفت موش خوری زروعات

در تمام

اطمینان قلب حاصل کرده در صدد انهدام بنیان حیات سید علی
خان عظیمی که اکثر اوقات امری را دستاویز نموده هنگامه آرائی
مینمود چنانچه بدفعات سبق ذکر یافت بعد چندی که خون
چلبی پایمال گشت جمعی از اغاغنه مهدویه را که سید در باب
آنها طمع درشت برگماشت آنجماعه فرصت نموده شبی بخانه اش
در آمده بحسام خون آشام پاره پاره ساختند تیغ بیگ خان
بکلی از فتنه انگیزان و واقعه طلبان خاطر خود جمع نموده مطلع صاف
ساخت و بفراغ بال دم از استقلال و استبداد زده بامر
حکومت اشتغال ورزیده صفدر محمد خان بامر نیابت می پرداخت
چون در سیمای ملا فخر الدین پسر کهتر عمدة التجار رشادت و جوهر ذاتی
مشاهده میکرد مگر برادر تیغ بیگ خان را جهة ملحق ساختن او به پدرش
ترغیب و تحریص مینمود و میگفت که افعی را کشتن و بچه اش را نگاه
داشتن کار خردمندان نیست ما با تیغ بیگ خان مجوز این معنی
نمیگشت و از اندیشه اینکه مبادا برادرش بی اطلاع او آسیبی
رساند بمبنی رخصت کرده فرستاد و او چندی در آنجا بوده بدکن نزد

اکثر اوقات با معشوقه در باغ خود بضیافت طبع مضمون این بیت گل بی

رخ یار خوش نباشد بی باده بهار خوش نباشد بعیش و

طرب و کامرانی و کشیدن ساغر یک شب و دو شب بیتوته نموده

داد عشرت میداد اتفاقاً عمارت باغ مشرف بر لب رودیتی واقع

شده چون از راه خشکی جماعه عرب و رومی ملازمان و ملتشک

می پرداختند تمغج بیگ خان را تدبیری که با تقدیر موافقت داشت

بخاطر آمد و در شبی که بدستور معهود چلبی سرگرم نشاط بود جمعی را

کشتی سوار فرستاد و بدانجا رسیده بدستیاری کمند بالا بر آمدند

و چلبی را که مست لایعقل معشوقه در بغل در محفل خلوت سرگران خواب

غفلت یافتند بلا تشویش و تامل بچند زخم متوالی کاری بمضجع نیستی

خوابانیدند که تا دمیدن نفخ صور یوم النشور بیدار نشود و در آرام جستن

چون دستش تیغ نرسیده بود زخمی گشت و شهرت دادند که اوباشان

یا همشهریان او که انکار از افعال نکوهیده او داشتند بدین امر اقدام نمودند

تمغج بیگ خان خانه اش را بدست برون مال سهراب خان بضبط

در آورده و مبلغ خطیر متصرف گشت چون از امر چلبی خاطر او پرداخته

از جمله سوانحات این سال کشته شدن احمد چلبی تاجر و سید علی واعظ در بندر بوشهر است

شرح این حکایت بر نهج اختصار آنکه احمد چلبی که پایی کمی در امر تجارت از

عمدة التجار ملا محمد علی نداشت و پیوسته قریب دو هزار کس از عرب و رومی

با وی بودند و در برانداختن سهراب خان و عمدة التجار ساعی گشته در روز

حین برآمدن سهراب خان دست اندازی بر اموال او نموده چنانچه بالا

گذشت تیغ بیلخان او در البقیه عمر شر و نایره فتنه و فساد تصور نموده

مطمئن خاطر نبود در تدبیر دفع او با خود می اندیشید از آنجا که چلبی مرد

عیاش و بی تکلیف ایام جوانی چنانچه شاعر گوید نظم

جوانی جلوه دار دولت افروز است * که هر صبحش بود چون عید نوروز

جوانی فصل عیش و کامرانی است * نشاط افزای دل فصل جوانی است

بشرب باده های ارغوانی * همه پیموده جام می ریحانی

اقدام داشت و بازن مغنیه که باصطلاح هند راجنی گویند تعلق خاطر بهم رسانیده

شیفته و واله آن نگار بدام زلف آن غزال گرفتار بود نظم

دو چشمش دو آهوی مردم شکار * دو ابرو دو سر فتنه روزگار

زمین سوده گیسوی عنبر لقب * در آویخته ز آفتابی دو شب

قرار بدین رخصت سرداران دکهنی و راهی شدن شتابان آنها

بتواضع پارچه و اسپ و یک زنجیر فیل یاده پرداخته مرخص ساختند

چون امیر خان بقصبه مذکور رسیده قرین اندوه و ملال نشست و تقاضای

طلب سپاه از سابق و لاحق وجه بتتمیت اسپ و شتر علاوه انکار بسبیل

وجه باقی خلاصی برادر گشت مصرع ای وای به که نشد بتر شده

دو در سال هزار و صد و چهل و هفت محالات انتقالی جاگیر شرف الدوله

و دیگران بعهده برادر راقم که در آن آوان بمنصب بالفصدی ذات

پنجاه سوار و خطاب اسمعیل محمد خان نو سرافراز شده مقرر گشت و از

دفتر خالصه شریفه اسناد و احکام والاجاه بمهر وزیر الممالک رسید

چون هفتاد و پنجهزار روپیه منجمله تنخواه پنجهزاری عوض جاگیر منصب

داران برهمن خان بوصول در آمده رحیم یار خان بحضور فرستاده بود

حکم شد که از وجه باقی تنخواه محصول سی و چهار لک دام محالات

موصوفه حواله اسمعیل محمد خان نماید که اگر ارسال دارد از آنجا که

دیگر دامی بمعرض الایصال رسید بعمل در نیامد کشته شدن احمد چلبی

تاجر و سید علی و اعظم و روانه شدن ملا فخر الدین به بمبئی از بندر سورت

در نیوتیت شود بجز کشته شدن رهائی ندارد ولهذا جوانمردخان با چند
از مخصوصان و دلیران ملبس بدان لباس شدند مرهیته از روی بخت
کاری و حزم و هوشیاری پنڈتان جیند را بدریافت احوال و کم و کیف
لشکر و نام نویسان سردار متحصنان بعنوان گفت و شنود پیغام گذار
فرستادند و آنها آمده با جوانمردخان ملاقی شدند و در آن بین بموجب اشاره
بنابر بمود فرستادها و دو اسپه و شتر را بعضی از سپاه پی زده بی زبان
جیند را از پا در آوردند و این معنی باصطلاح هند چون پا منگرله نیز
نشان دل نهادن شدن مرگ است پنڈتان مبالغ آورده کاربرداران
جوانمردخان را همراه خود نزد سرگرده های خویش برده آنچه دیده و شنیده
بودند ظاهر ساختند و معامله درپیش شد پس از آمد و شد و قیل و
قال بسعی تمام یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه بطریق مقطعی قرار یافت
چون زری در میان نبود ناچار لکا ثابت و پنجهزار روپیه را اسپ و شتر
خود و همراهیان بداد و مستک قیمت نموده و او در عوض باقی زر در آورخان
برادر و عجب سنگه منیکار و اگر اگوری و امراگوری را که با جمعیت خود ها بالطمع دون
غنیمت تاخت برفاقت آمده بودند تا ادای آن بعنوان یرغمال سپرد و بموجب

تیز دل رستم ستوری زگرد سپه آسمان را انتوری که درکنار آن

جلوریز مانند مور و ملخ زیاده از چند و چون مانند بلای ناگهانی و قضای

مبرم آسمانی رسیده قلعچه را المغطه وار در میان گرفته حلقه زدند

و مانند دریای خونخوار محیط گشته حصاریان را در گرداب حیرت

انداختند و حقیقت عذر از حجاب شبهه‌ها بیرون آمد بیت ز جوش

سواران در آن ناحیت سی گروه ز ره شد تنگ بر عافیت ره

عقل ز سرها خبرها و گفت و دست از پا گم کرده اعلی و ادنی کرب

خود را برای العین معاینه نموده از جان و مال مأیوس گشته با تم

داری خودها نشسته رقم گرفته یکی مرگ بر خویشتن ره وصیت

نوشته لغز ند و زن‌ها هوس داشت آن دیگری داوری ره

ز اندیشه مزد و منت بری ره چون از آن ورطه خونخوار و لجه

ناپیدا کنار برآمدن متعذر نشست لاچار دل‌ها بر مرگ نهاده

بضابطه و شعار راجپوتیه که در چنین هنگام کسوت خودها در

زعفران رنگین ساخته می‌پوشند که باصطلاح کیسریه نمید

و این علامت اظهار کمال تهور و شجاعت است کسیکه کیسریه

درنموده

بدانجا پیوسته بودند راجه آننت سنگه ازان اطلاع یافته چون ازان

ناحیت تریب بودند مکرر اصل نموده سرعان سریع السیر تقبل مبلغی

چون خود تنهای عهده برآمدن نداشت نزد ملهار راو فرستاده بمعاونت

خویش در برداشتن حریف استمداد و استنجاد کرد و دلنهاد ازین همعنی

را از مغتنمات دانسته مساعدت و کمک تصور نموده در یک دو بردو روز

شنیده که رفتن وجه متقبله و تاخت را غنیمت که بقول آنکه یک گرد

و تاخته دانسته زر بدالقصوب آوردند و چندی بر این ماجرا

بگذشته بود که یکروز پیش از رسیدن آنها افواهی این خبر زبان زد

گشته به جوانمرد خان رسید حمل بر اراجیف و شهرت بی اصل

داد و طرف ثانی بنابر مصلحت انداختن سنگ تفرقه و تذبذب

در بنیان عزم خود تصور نمود چون مشیت ایزدی بتوزع دیگر پیوسته

بود بغفلت افتاد روز دیگر که سلطان روز با علم زرنگاری تاختن

آورده زنگی شب را تحت الثری محصور ساخته ناگهان گرد عظیم

علامت فوج جسیم نمایان گشت نظم فرو شد در آن تیره

گرد آفتاب شد النسا که در خاک شوریده آب ... زمین در

و طلب سپاه علاوه نقصان اجاره داری گشت که به هیچ تسلیم عهده برآیی

از آن در خود نمیدید بعد از تدبیری با خود اندیشیده که اگر موافق تقدیر باشند

پیر گیته ایگیدرز را از آمد شد سنگه و در ریسنگه برادران مهاراجه

که قبل از تقرر نظامت در جاگیرش مرحمت گشته و او در عوض حصه

زمینداری بانها داده بود انتزاع نموده آنکه چندی را که گنجایش

داشته باشد بتاخت در آرد بر این عزم مصمم گردیده اگراجی

گولی موضع کهنوس را با سیدداری دستیز و غنیمت با جمعی از گولیان

بهمراهی خود دعوت نمود و او بطمع در آنده اجابت کرده مرافقت

گردید و در بین راه امرا گولی زمیندار موضع ابلول فائزه معموله احمدنگر را

بهمان هنگام همراه گرفته بر سر دهی ایدر که قلعچه مستحکمی دارد

و چهار طرف میدان وسیعی است اقامت ورزیده همت بر تسخیر

آنجا و تاخت ترمات گماشت برادران مهاراجه بقدر وسع

و طاقت بمدافعه و مقاتله می پرداختند از قضای آسمانی درین

ضمن ملهار هولکر در نواحی سندهیه رسیده با انبوه لشکر فرستاده باجی راو که

ارسال بصوبه مالوه از نزدیکی قصبه و وصول بدان صوب می شتافتند

نزد خوشحال چند بروند بیت ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری

شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود فقط اطاعت سپهداری پس

از فوت احمد بوبکر داماد او را سر گروه سواهی سپه مقرر ساخته

خلعت داد و از متوسلان احمد که بانی امور بودند اجرای کار ابواب شهر

نمود خوشحال چند مدتی در مکان گوبیان با امید داری بوده

چون هنوز وقت نرسیده بود بر آمد کار ندیده بکمبایت شتافت

و چندی در انجا درنگ ورزیده نزد سهراب خان بجونه گده

رفت فوج کشی نمودن جوانمرد خان بنابر انتزاع آیدر

و در محاصره افتادن مرهته و دادن زور اور خان اسپ در انگشت

در عوض مقطع بطریق پیر محال جوانمرد خان بابی که پرگنه

کری و بیجاپور را بالمقطع باجاره گرفته بود در سال آخر گشت

و بحالات خساره کلی در نشست حسب الطلب سپهداری بنابر سبیل

بقایای وجه متعهده باحمداباد آمد و چندی متوقف گشته

قبوض سپاه تنخواه داران بدادن ممسک بوده خود را از تقاضای

سپهداری خلاص ساخت و روانه موجب رسمی محال جاگیر خویش گردید

داد بهمان وقت در استعداد برآمدن برداشته نزدیک آفتاب زرد
بیرون شهر در نورالله پور فرود آمد در روز دیگر بموضع تهیاپور و از انجا
بموضع باسنه دوله را مسکن گوییان رفته استقامت ورزیده
و این فتنه فرو نشست چون مخل از میان برخاست بالفراغ
مردارهای بیداد جفا پیشه نظم همه زشت طینت همه زشت کار
همه باضرار مردم همه ماروار همه بد سرشتان همه بدگهر
همه تخم شیطان پدر بر پدر در آید از اضرار بیداد ایشان
همه دیو سیرت همه انعیبان ابهاروان همین دم بوعده کشند
بدین لفظ حیله حواله گشته نه بر قول و بر فعل شان اعتمید
همه کنده تا اهل منش فزید احمد را استقلال افزوده یکبار مردم
آزاری و خانه براندازی برداشتند چندی برین قضیه گذشته
بود که احمد بیمار شده در گذشت و در مقبره بیرون شهر مدفون
گشت از استماع این خبر خوشحال نموده بسکه با او عداوت قلبی
داشت شب جمعی از گوییان را برای نبش قبر و بیرون انداختن او فرستاد
و آنها بر آورده روئش را بنجاست آلوده پلید ستش را بریده بدست آویز
نزد

و محمد مجاهد الدین خان نایب بخشی و وقایع نگار و راقم حروف و بجیرام پیشکار
مؤمن خان و محبت سنگه پیشکار جوانمرد خان و رحیم یاورخان را با چند سپاهی
از ماروارِیان نزد او فرستاده پیغام داد که همین امروز از شهر برآید
و در صورت ایستادگی ها بجبر خواهد دید از خود خواهد کشید فرستادها
رفته بادای پیر درخواستند از آنجا که پشت گرمی خوانین و اشرت
بجست و خیز و جوش و خروش در آمده از بر آمدن سرباز زد و در اقسام
که صوتی از دلدهی آنها شنیده بود بالفعل که بر خلاف مشاهده می‌نمود
خوشحال چند را مخاطب ساخته گفت مصرع مزن بی تأمل
بگفتار دم اگر درین باب بمشورت پاسخ داده شود خوب
شود که عجلت و شتاب زدگی موجب ندامت و پشیمانی است
با بجیرام و محبت سنگه و دیگری که محل خود داند یکباره نشسته کنکاش نماید الانسب
است آنها که در حضور مردم از خوف افشای راز نهانی از لا و نعم
لب را گرفته بودند متفق اللفظ گشته گفتند بسیار بموقع است
دو دست خوشحال چند را گرفته در خلوت شدند بمقتضای وقت
که از خوانین اعانتی نمیتوانست بعمل آمد صلاح و فلاح حال او را در بر آمدن دانند

و محمد مجاهد الدین خان نایب بخشی وقایع نگار و راقم حروف به بجیرام پیشکار
مؤمن خان و عجب سنگه بهمیتکا جوانمرد خان و رحیم اوزخان را با چند سپاهی
از ماروارّیان نزد او فرستاده پیغام داد که همین امروز از شهر برآید تا
در صورت ایستادگی هر چه خواهد دید از خود خواهد کشید فرستادها
رفته باد های پر در خته ند از آنجا که نشیت گرمی خوانین و اشت
بجست و خیز و جوش و خروش در آمده از بر آمدن سرباز زد و در راستیم
که صوتی از دلهای آنها شنیده بود بالفعل که بر خلاف مشاهده می نمود
خوشحال چند را مخاطب ساخته گفت مصرع مزن بی تامل
بگفتار دم ۰ اگر درین باب بمشورت پاسخ داده شود خوب
شود که بعجلت و شتاب زدگی موجب ندامت و پشیمانی است
با بجیرام و عجب سنگه و دیگری که محل خود دانند یکباره نشسته کنکاش نمایند النسب
انست آنها که در حضور مردم از خوف افشای راز نهانی از لا و نعم
لب را گرفته بودند متفق اللفظ گشته گفتند بسیار بموقع است
دوست خوشحال چند را گرفته در خلوت شدند بمقتضای وقت
که از خوانین اعانتی نمیتوانست بعمل آمد صلاح و فلاح حال او را در بر آمدن دادند

مورد عتاب ساخته در صدد ایذا و اضرار رسانیدن گشت با تقید داشتن در بیرون

کردن در آمد خوشحال چند به تفرس دریافت مکنون ضمیر او نموده از اندراز

تقاعد گشت و جمعی از عرب را نوکر ساخته بر دروازه جوهری داره

و در خانه خویش نشانیده بمحافظت پرداخت و به دستور پیوسته چند بنها سالی

مانع گرفت و گیر مردم میشد اتفاقاً در آن ایام مومن خان و جوانمرد خان

بتقریب امری در بلده قیام داشتند نهانی اشاره هنگامه آرائی ها

بخوشحال چند کرده بودند او بتقویت خواهش بیس والبس جوش و

خروش داشت از سنوح این سانحه بندداری مجمعی منعقد ساخته

مومن خان و جوانمرد خان و قاضی و ارباب تحریر را احمد آلکاد... در گروه

قزاقان و تجارت و تجارت پیشگان مسلم زهنودرا طلب داشت

و فوج را با توپخانه مستعد ساخته حاضر نمود چون طلب شدگان

فراهم آمدند باشاره بندداری بنابر ملاس مرضی او احمد و سرگروهان هر فرقه

نالش خوشحال چند را بمیان آورده زبان تظلم کشودند چون در صورت

فرستادن فوج و محاصره جوهرواره دگر فستن خوشحال چند که دست انداز

خرابی بر دیگران است میسر بود بصواب دید خرد مندان تاتمام حجت در آمد

محمد علی

دفعه آتش پذیر گشت بالآخره در شبی که فردای آن روز موعود خلاصی بود مخنوق

گردید و شهرت دادند که شادی مرگ شد و لاشش را برابالکی انداخته

بخانه اش فرستادند رباعی از جرم حضیض خاک تا اوج زحل

کردم همه مشکلات عالم را حل بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل

هر بند گشاده شد مگر بند اجل و لیساوان بیافتن انعام زاده

از حوصله اش رضامند گشته تبرانه که یادش دادند مترنم گشته رخت

بر آوردن بنهداری خوشحال چند سپیته را از اداره بنابر نا

موافقت احمد سپیته دفع [illegible] احمد سالگار رسیدن خوشحال چند

سپیته بدست آدینه پروانه داران ظرافت بهمراهی راجه بخت سنگه

در قیام نمودن امر سپیتی سمت گزارش پذیرفته از انجا

در قیام بعد رفتن مصادره ارنگادرس و معزول ساختن او از سپیتی

احمد نامی سرگروه پراهیر را که در امور گرفتن بیوره و مصادرات و ابواب ممنوعه

باسترضای خاطر بنهداری می پرداخت لهذا مرجع جمهور گشته خوشحال چند

را استقلال نسبت نمی آمد پیوسته در اکثر مقامات و معاملات بیوره و

مصادره با احمد کشمکش و مخالفت مینمودند بنهداری با ظهار احمد که او مخل کارها ست

آیند و سازش نموده اسباب کتابت بدست آورده عند الفرصت عرایض مشتمل

بر حالات و سرگذشت خویش بمقرب الحضرت والی تاتان حافظ خدمتگاران

بحضور و با آصف جاه که در روکش بود بنهانی فرستاد و بنابر مزید احتیاط بدفعات

تکرار این معنی پرداخت چون آصف جاه از بندر سورت قریب بود

بیساول تعیین ساخته در استخلاص عمدة التجار بتهدید و تهدید تیغ ملکا

را نوشته تدغن نمود و بیساول رسیده زبانی نیز آنچه مدرجواله بود ظاهر

ساخت تیغ بیگ خان و نظام با اظهار انقیاد و نفاذ امر در آمده روزی را

جهت خلاصی و ساعتی برای رهائی عمدة التجار معین ساخت و بترتیب خلعت

گران بها و اسپ تیحاق بنابر تواضع و معذرت عمدة التجار را بکارپردازان

خود امر فرمود و این معنی زبان زد خواص و عوام گردید و در ضمن یافته شد

اینکه بار را ز همی گذاشتن کار فرمندان نسبت اگر او رهائی یافته نزد

آصف جاه شتابد از تقصیر و قطمیر سرگذشت و ما یعرف خود آگاهی داده

مستردادید است و چون دشمن تو گیست چه فتنه ها که برپا نشود و خدا داند که

انجام کار بکجا منتهی شود و اگر وجودش از میان برداشته شود اولی است

لهذا بسم قاتل و زهر هلاهل گسل در کارش شده مسموم گردانیده گویند که

سنه دفعه

پر دوه که از امداد و بیرون بالویس گشتند بمقتضای وقت پیغام مصالحه در میان آورده
بعهد و پیمان برآمدند و آنجا بتصرف دکهنیان از آن روز رفت که تا حال بالاشتراک
غیری دارند از آنجا که با ولیسائی پیرم کائم و جوانمرد خان به سبب دستگیر نمودن
او صحبت بر هم خورده بود چون او مدار کار گرفته واقع شده بموجب بر هم زنی
کار او می شد بنهیداری شیرخان را که حسب الطلب آمده بود به نیابت
آنجا که از هنگام صلابت محمد خان بلکه با ولیسائی موافقت داشت مقرر نمود و جوانمرد خان
دیگر گشته گری و بیجاپور را بالمقطع بر ذمه خود گرفته شتافت و در همین ترتیب
بنهیداری فوجدار تیلاد فوت شد دیگر گشته نزاد و از بر ماتر و مونده را
مومنخان باجاره گرفت مسموع گشتن عمدة التجار آقا محمد علی و ارتحال او
بعالم دیگر کیفیت گرفتاری عمدة التجار ملا علی و ضبط گشتن اموال او و حبس داشتن
در قلعه سبق یافته همدران ایام جهازیکه ملا حسین پسر عمدة التجار راکب بود
از بندر جده رسیده تبیغ بیلچان با بخیه از خانه عمدة التجار بر آمد باموال جهاز دست
دنبا در تراحم گشته بیشتر آنرا مستعمال ساخته بامر تجارت ماسور فرموده عمدة
التجار در تدبیر و اندیشه کار خود و نجات از تنگنای زندان شب و روز بیقراری
داشت تا آنکه با یکی پاسبانان طرح اختلاط انداخته مداوای انعام و امیدواری

و داماجی داؤد نیز از سوی هنگرگه مسکن خویش فوجی بامداد دست این کار فرستاد

محمد سرباز در درب چار دیوار حصار استوار ساخته به محافظت برج وبا

پرداخت و هر روز جنگ توپ و تفنگ در پیوست شیرخان بدریافت

این خبر از بهندر بندرداری استمداد نمود و او بنابر کومک و اعانت به مونجاز

نوشت که هرگاه شیرخان بر گذر دریای بهندری برسد شریک او

شده به مدافعه دکهنیان پرداز د شیرخان با استعداد و دلگاه د اشت

پیوسته بار سیدن قریب یکماه و نیم نایره قتال اشتعال پذیرفت

الحاصل شیرخان از پاره سینورردی بد الصوب آدروه از دریا

مهی عبور نمود حاجی آگاه گشته سر راه بستن حریف را اهم دانسته جمعی را

بمحاصره و حفاظت مورچال قایم داشته بعزم نایره افروزی و معرکه آرائی

آمده بمقابل گشت شیرخان با همراهانش داد مردی و مردانگی داده اکثری بدرجهٔ

شهادت فایز شدند و اسپ او نیز زخم شمشیر برداشت چون ردوم کار

دست اعتماد از میان رستند و کثرت طرف ثانی مشاهده کرده عطف عنان

نمود و بنابر باز دید مدارک به باره سینور شتافت مومن خان که برائی

کومک برآمده بود در بین طریق روداد را شنیده به کمبایت برگشت حصاریان

بژده

او خود را در معرض خطر دیده لاچار از اثنای راه ولیسانجی را برگردانیده حواله باران

آورد سال اتّفاق آمدن رحیم یار خان بنراول و اگذاشت جاگیرات رقم زده کلک

بیان گشته و رنگوا به بنداری یک لک و بیست و سه هزار روپیه را

تنخواه عوض جاگیر منصب و اراضی حضور منجمله محصول بندر کمبایت که بعهده

مؤمن خان بود و محاصره نمودن مهاجی برادر پیلاجی گایکوار بروده را

در تصرّف در آوردن آنجا از جمله سوانحات این سال رفتن

بروده بتصرّف مرهته است شرح این اجمال بر سبیل اختصار

آنکه شیر خان بابی که از انتقال سردار محمد خان جیسرش به نیابت فوجداری بروده

می پرداخت محمد سرباز پسر عم و متعلقان خود را در آن جا گذاشته بنابر بند و بست

پرگنه باره سینور به محال جاگیر رفت مهاجی برادر پیلاجی گایکوار که پرگنه

جمبوسر را در تصرّف داشت در بروده قریب واقع شد برهنمونی ولا مقدم

پادره که از شنیدن مقدمه ولیسائی بیرم کاتم که از خدمه دمکر مار وارایان

شب و روز در اندیشه و ورد در را بسر می برد و رنگوا که شیر خان بباره

سینور شتافته وقت فرصت و قابو دانسته اورا به محاصره بروده

آورد و مهاجی با جمعیت سوار و پیاده باستعداد باراده تصرّف بروده آمد

سپورتیه‌ها پسر سهراب خان نیز نزدیک دو روز شایع گشت سپاهیان
بی روزگار را وسیلهٔ روزی بدست آمد و از هر جانب زمینداران
صوبه نهاوند و در سال هزار و صد و چهل و شش چون
بهادر سنگه و لاله و دیگران و کسانی مقتول که پس از درگذشتن
پدرش مدار کار پرگنه سیرم کام شده بود به نیابداری
که از دیرباز تمول و زرداری او را در نظر داشت و
پیوسته در انتهاز قابو بود. در هنگام تدبیری اندیشیده
جوان مرد خان را که به نیابت فوجداری آنجا می‌پرداخت
تطمیع نموده بار گرفتن فرستادن ولیاقتی نوشت و او
به همه بیدی و دستگیر ساخته مسلسل و مغلول نموده در
رتبه انداخته با معتمدی چند روانه بلده کرد و از آنجا که
هنگام تقرر فوجداری و در آمدن جوانمرد خان با ندبران فوری
در میان گرفته آمده بود از اطلاع این معنی با ندبران گشتن
و کشته شدن را ابرای حفظ آبروی بر خود قرار داده
با جوان مرد خان بدرشتی و خشونت پیش آمدند چون

او خود را

برهان الملک مربی بود و یافته شرطی از جوانمردی و تهور سهراب خان و

همراهیانش را بعنوان شایسته بعرض اقدس رسانید از پیشگاه فضل و

عطا حاجی محمد ربیع بمنصب هفتصدی ذات یکصد سوار و خطاب محمد

قلیخان بر فرازی یافت از آنجا که نایب میر نصیر خان پیوسته

به گذارش شکایت سهراب خان از باب تحقیق و تشخیص

محالات با بیباقی و آنکه دیگر موکل خود می نوشت و امیر الامرا

صمصام الدین اظهار کاه اینمعنی را با برهان الملک در نشست

در نیولا برهان الملک نیابت فوجداری جونه گذه را خود متعهد

وجه اجاره گشته سند بنام سهراب خان گرفته پیش فرستاد و

داد که جمعیت خوبی بهم رسانیده بود بلا توقف و اهمال رو بگدگه

نهاد و میر اسمعیل نائب معزول را که یک گونه ایستادگی

در ضمیر داشت فرصت نداده جبرا و قهرا بر آورد و او که از دست

طلب سپاه عاجز آمده بود براه کشتی به سمت ته ته رفت

و سهراب خان دخیل کار گشته بنام مرجوعه فرستادن فوجداران

و تهانه داران متعلقه خویش سرگرم گردید چون تقرر فوجداران

محال بابیاقی گردید و در ضمن التزام نامجات زورطلب را نیز متصرف میگشت

چون حقیقت سرگذشت خود را از سابق و لاحق که بدان مشغول بود

برهان الملک اطلاع پرورده بود از آنجا که پرگنه لهوکه باراده

از انتقال صلابت محمد خان بابی در تیول وکلای نواب قدسیه

مقرر و شیر خان بموجب تجویز مهاراجه در تصرف داشت

و تجویز و حرسیه پذیرائی برهان الملک رسید و آن محال را انبا پرداخت

سهراب خان سند از دفتر خالصه شریفه بنامش حاصل

ساخته فرستاد و چون در آن ایام شیر خان به تمشیت مهام

نیابت فوجداری پرداخته اشتغال داشت شیر زمان برادر

کهترش در لهوکه بود سهراب خان حاجی محمد ربیع را جمعی همراه

نموده بانتزاع و مداخلت آنجا مامور ساخت و او با محاصره

و جنگ تیر و تفنگ پرداخته در اندک فرصت بزد و خورد

شیر زمان را از آن بیشه برآورده و چنین کار گذشت و کیفیت

حسن تردد و دگر فرستادن لهوکه حاجی محمد ربیع از روی افراد سوانح

مرسله ندوری درگاه معروض پایه سریر خلافت مصیر گردید چون

برهان الملک

نمی آمد مقرر شدن فوجداری گهوگله به تیول نواب قدسیه

به سهراب خان و تعلق یافتن نیابت فوجداری

سورت بعد ازان

چون سهراب خان از بندر سورت برآمد متعلقان او بدو پیوستند

چنانچه سمت گذارش یافته چندی که در بهادرنگر متعلقه

بهاو سنگه زمیندار سیهور متوقف گشته زمیندار از نظر

بر سابقه اسلاف او بلوازم خدمت گزاری می پرداخت

و بتدریج اعوان و انصار و ملازمان آمده ملحق گشتند لیکن تا آمدن پیرکه

سرمایه اوقات گزاری باشد اندیشیده بمؤمن خان نوشت

که از سند محالات بیباقی اوکلهه رومیه سورت بطریق عهده

از دفتر دیوانی برسد روزی چند بدان اشتغال ورزد

تا از پرده غیب چه بظهور آید مومنخان حسب الخواهش سند

بمهر عبد الحسین خان نایب دیوان خاص کرده فرستاد نهر بخان

بدست او نیز آن قدر ضرور در گاه نشست نموده سید نور الدین را

که از بندر سورت برآمده بود طلبداشت و متوجه تشخیص و تحصیل

برداشته هنگام شب بنهیب مجموعه بخاطر جمع در یورجات ورآمده لشکریان
خانها بضرب تبر و نقب زنی و بریدن و کاکین و در پرده نیز قابو یافته
بدان امر پرداخته کالا و اسیری می بردند و شبی نبود که فریاد و
فغان بیچارگان بر فلک اثیر نمی رسید و احدی بداد ایشان
نمی پرداخت بیت جهانی پر از فتنه و شور بود ؛ ؛
زنی چون نفخهٔ صور بود ؛ بسا روزانه گرفتاری مواخذه
ماروار گران ماروار دستانه از دهشت گولیان سلطان منام
بچشم ایشان آشنا نمی گشت نقش ناظم بر جماعه گولیان که بر ریشه
بنیاد فساد این دیار اندر رست نشست آمد و شد قوافل
بی بدرقه آنها صورت نمی بست شوستگله بتیارت که بر فرصت
بسنداری روانه وطن شده بود در نواحی موضع داود و بهاندر
معموله پیش گولیان ریخته جمعی را کشته و زخمی ساخته غارت
نمودند و از بسنداری سوای مردم آزاری و اخاذی امر
دیگر متمنی نمی گشت و لفوجداران که در تدارک اینمعنی
می نوشت چون آنها نیز بدان امر اشتغال و اشتند لعل در

می آمد

همدران سال بر هنگام آمدنی مرهته‌ها جادوجی متهمنی از مال‌هایی بالشت هزار سوار
بدریافت خبر رذالتی مهاراجه بنابر استقرار چوتهه با بهنهداری نایب صوبه تا حیت
کتان کهنه‌گی گیران بسواد دبده پیوسته در فضای باغ شاهی فرود آمد
بهنهداری از قطر اتیان سپاه پیشه تولکان با برداشت نموده بسرعت تمام مومن‌هال را
طلب داشت و او شبانشب با جمعیت همراهی خویش رسید بهنهداری ارر
حصار شهرپناه را مسدود ساخته بر دم کاری شمشیر و مورچالها و برج
و بازه را استحکام داد و محمد اله دین عنوز قلی را رساله داده بمعاونت فوجدار کرد
و محافظت بورجات تعین فرمود و کهنیان که گروه گروه بر بورجات هجوم می آوردند
بدفعات جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد قریب کماه که برای قضیه گذشت
بهنهداری را معتمدی دیده فرستاده مایه انزاع با وجود وقوع مصالطه باز مال بایی
را استعلام نمود چون او در اهمین بر عالبز و قرار چوتهه بدستور سابق بمیان آورده
بضلع سورت شتافت و هنگامه فرو نشین گشت جادوجی از رسید اران
سورتهه کهنه‌گی گیران بر ایام برگشت بمسکن خود شتافت از آنجا که گولیان
با وجود بودن مهاراجه با فوج گران گاهی به تنبیه و تادیب نپرداخته وضامن نگردیده زرفته
گردش فلکی را بر وفق مرام خویش دیده از هر طرف سر بفساد و قطاع الطریقی

مؤمنخان باستماع برآمدن مهاراجه بنابر رخصت از کهنبایت روانه شده [illegible]

که پس از معاودت سفر حجاز در آنجا متوقف بود برفاقت مؤمن خان آمده بر مقام

موضع کلول دوازده کروهی پتن ملحق گشتند و در روز دیگر همراهی گزیده رخصت

انصراف حاصل گشت هنگام معاودت بر ششش کروهی پتن باوجود دکیه با

مؤمن خان جمعیت سوار و پیاده گوه و کولیان حوالی بشوخی پیش آمدند چنانچه

صالح علی محمد خان از همراهیانش بدرجه شهادت رسید مؤمنخان روزی چند

در پتن توقف ورزیده به کهنبایت شتافت و غلام محی الدین خان فوجدار سورت

در حضور بقضاء الهی فوت شد و فوجداری آنجا به هزبر خان از انتقال برادرش

مرحمت گشت رتن سنگه بهنداری پس از روانگی مهاراجه دم از استقلال

بر استبداد زده به امر حکومت و زر کشی باخذ بیوره و اقسام گرفت گیری موجب

و بی تهمت بستن اقتراح برود رخت و خانه برانداز آن خدا ناشناس گجرات

به همین منوال پیش آمد نموده گاونحری من این و آن بستند و به همین نهج

کوتوال در پتن و فوجداران در پرگنات بایذا و اضرار رعایا و برایا که الناس علی

دین ملوکهم بانواع متنوعه مبادرت و دست تطاول دراز ساختند آمدن

نیاد و جی متمنی ارمان پائی و سوابخاتی که در آن سال بظهور آمد

بمداران

اما بنابر منش آن مدعو و چندی خانه خرابی ها از و بظهور آمد شئامت بر قبایل و عشایر

شیخ الاسلام خان روسیاهی ابدی حاصل ساخت از آنجا که حق تعالی

منتقم حقیقی است بپاداش و نوایر اعاجل نمود که در اواخر زمان شباب

محتاج گشته مطموره نیستی شتافت و خرابی عذاب اخروی اجل را

برالتیس ذخیره نهاد در روانه شدن مهاراجه بالاتفاق راجه بخت

مدار الخلافت و تعین نمودن رتن سنگه بهنڈاری به نیابت صوبه تعلق

پذیرفتن سوانح نویسی بفدوی درگاه

در سال هزار و صد و چهل و پنج مهاراجه باتفاق راجه بخت سنگه بعزم

دار الخلافت از راه صوبه پور وطن مالوفه خود رتن سنگه بهنڈاری را به

نایب صوبه مقرر نموده برآمد و محاذی باغ شاهی الطرف ری فر

سانبر منتی نمود و آمد همدران آوان خدمت سوانح نویسی از تغیر غلام محمد خان

براقم حروف از حضور معروض گردید و سند مهر علی حامد خان

داروغه ڈاک رسید پس از ملاحظه بهنڈاری و مداخلت در تعلقه

روزیکه دیوان صوبه و سندهای بادشاهی را مهاراجه رخصت می نمود

ملاقی شده خلعت یافت و مهاراجه کوچ نموده پیشتر راهی گشت

و مکاسدار حویتها از طرف داماجی کاکوار همراه نموده رخصت انصراف داده مسکن
خود شتافت کسان سرفراز محمد خان لاش او را که بامانت سپرده بودند
بنابر دفن از شهر دده ببلده آورده برخصت مهاراجه اندرون حصار متصل خانه او
در طویله بخاک سپردند همدران سال فرمان والاشان با خلعت خاصه
شش پارچه و سرپیچ و جیغه مرصع و یک زنجیر فیل برای مهاراجه
خلعت فاخره جهت مومنخان مصحوب خواجه اسدالله خان گرزبردار که از
پیشگاه فضل و عطا مرحمت شده بود رسید مهاراجه مومن خان را همراه گرفته
بشرائط استقبال و تقدیم آداب سوار شده خلعت سرفرازی
پوشیده و در درگاه فلک بارگاه ادب بجا آورد و مومن خان نیز
متخلع گشته نیازمندی بتقدیم رسانید بعد چندی
مومنخان و جوانمرد خان هر کدام رخصت یافته بتعلقات خود واشتافتند
میر عمادالدین خان ولد نظام الدین خان محتسب معسکر حضرت خلد مکان را بعلت
زرداری بسعایت رحیم یار خان کسان مهاراجه دستگیر ساخته
در چبوتره کوتوالی باز داشتند مبلغی مصادره داده خلاص شده رحیم یار در اینجا
بنابر واگذاشت جاگیرات منصبداران آمده روزینه از سرکار مهاراجه می‌یافت

ابابامر

نمی‌یابند مهاراجه بنابر وقوع خرابی بسیار که بعهده برائی جنگ مرهته‌ها در یاران

نمی‌دید از خود سوراهی تماشائیی از روزگار بی برنی آمد بر نهانی خیراندیشان

تن بمصالح در داد و راهی کرن متفاوت وجوانمردخان را نزد اودمان بائی

فرستاده سلسله امر مصالح گشت نسبت به از مرو بیدل زن

پر جلیلیت بود شیر ماده به از گاو نر تنها تا سه روز در انجام متوقف

گشته پس از گفت و شنید هشتاد هزار روپیه بصیغه مال برامانی که

کنند نمی‌باشد در استمرار جویت و سر و سیکهی صوبه بصورت صلح

نموده‌اند اودمان بائی که بنابر کثرت خرج فوج ته بار طلب سپاه شده بود

برسانیدن وجه مقرره رالعهده جوانمردخان که برساند سپرده بصوب

تربروه کوچ کرد مهاراجه بر برکته بیرم کام تنخواه نموده فوج داری آنجا را

بجوانمردخان داد که به تحصیل مال پرداخته برساند و او مبرور فرستاد منجمله

آن نسبت هزار روپیه که باقی مانده بود نرسانیده خود متصرف گشت الحاصل

اودمان بائی بکوچهای متواتر چون بسواد تربروه پیوست شیرخان نایب فوجداری

آنجا برج و باره را استوار ساخته مستعد مدافعه و پرخاش گشت اودمان

بائی که تبارگی با مهاراجه صلح نموده با استمالت او پرداخته بنابر ملاقات طلب داشت

سادات عظام بنابر حفظ ناموس از تاریخ را واجب دانسته بمدافعه پیش آمدند از انجا
که انبوه لشکر بود عهده بر آن نشدند بعضی کشته گشته و برخی خسته
دست مستورات اهل عصمت را گرفته با اطفال خورد و سال نالان
افتان و خیزان متوجه بدره شدند و اماکن آنها و اسباب درگاه و
کتابخانه عالی که در آنجا بود بباد غارت رفت غرض در عرصه یکهفته روزانه دلکشای آن
و شبانه کولیان کندند و بردن و سوختن دقیقه از دقایق نامرعی و
مهمل ناگذاشتند و مالکان را بجان ناکامی تشنه کباب ساختند
از آن وقت پوره رسول آباد و پورجات دیگر متعلق درگاه ویران
و بیچراغ گشت و تسلط مرهته که پیش از گذشته شدن میلاجی
قدری زایل شده بود بتازگی رنگی بهم رسانید چون از ممر خروج
جیوراج خاطرشان جمع گردید بمقابل رتن سنگه بنهدار سپه
که در رنگ سایر متی متصل باغ نماز الدین حسین قیام داشتند
در آمده از هر دو سو جوانان یکه تاز بجولان در آمده مبارز تمامی نمود
لیکن بنابر خوف رسیدن گوله توپ از برج حصار و دروازه
خانجهان که محاذی بود جرات ریختن و آوردن حمله بهیئت مجموعی

نمی یافتند

حصار شهر پناه را او قابه خود ساخته در می آمدند و در بنولا جیوراج که نظر بر صلابت
دیوارهای حویلیش غره بود مانع حرکت آنها شده جبراً و قهراً تسخیر نمایند اشنت که اهدای
شهر در آید از استماع خبر کشته شدن او از غلبه رعب و هراس دست
از پا گم کرده خانهای مالامال را گذاشته سراسیمه با دو گوش و بینی دست
عیال را گرفته رو بشهر آوردند صباح روز دلیر که شهسوار زرین کلاه
دست بغارت زنگبار گشاده عرصه روزگار مصفا و منور ساخت دکانهای
که از چیره دستی دیروزه خیره شده بودند دست تطاول بغارت
اماکن و بیوت دو والین و مساکین بوهرجات آن طرف گشادند
نظم
گشادند بیدادگر دکانهای زهر جانب آن سمت عمارت
کنان گرفتند از خانها آنچه بود چه از مسلم و چه بند قوم هنود
پس آنگه زکین آتش افروختند تر و خشک با یکدگر سوختند
خصوصاً پوره رسول آباد مسکن سادات شاهیه اولاد در افغاد
حضرت شاه عالم قدس سره که منازل دلکش و باغچه های سرسبز داشت
دنیابر پاس ادب و ادب و حرمت درگاه کسی متعرض نبود از
خدا بیخبران مرهته یکبارگی ریخته دست به نهب و غارت دراز ساختند

تمام ساختند چندی از والا دران کشته و برخی خسته گشتند و اسب و یراق تفنگداران

و زرهمیان و توپ و جزایر و علم ذوالفقاره بدست مرهته افتاد بهنداری رتن سنگه

که با فوج گران نزدیک با آن معرکه که بود با وجود اطلاع جنگ و تاکید مهاراجه ملوک

بنابر چیدی که از پیش آمد بیوراج و داشت تعطل و اغماض صریح نمود و پس از

گذشتن آب از سر و خرابی بصره مؤمن خان و جوانمرد خان گفته فرستاد

که استقامت از دست نداده بجز گیری پروا زنده خود بطرف بیرام کور

آمد از آنجا که از شاهی باغ تا پوره حضرت شاه عالم قدس سره که

یک و دو راست بدو ساعت از روز مانده در وقتی رسیدند که کهتان

مشغول گرفتن اوطیه بودند لهذا اجازه دیواری پوره را گرفته سپرداران

جزایر داران دهای موی بر برداشتند میر ابوالقاسم و چندی که در اصل

شان تاخیر بود از ان معرکه زخمدار بر آمدند آنها را برداشته هنگام شب

معاودت نمود رتن سنگه در زیر دیوار قلعه ارک بخیمه خویش در آمد

و در ایام گذشته هنگام شورش مرهته عامه رعایا و کافه برایا سکنه

پورجات دهرات نزدیک که عبرت کلی از مشاهده خرابی و پایمالی پورجات

آن طرف دریا و هنگام بغی حامد خان یافته بودند با عیال و اطفال و اثقال

حصار

چون بهتهٔ صوبهٔ گجرات بدو تعلق داشت و بنفس خود متکفل آن امر نبود با وجود بلیه

پیش جوانان نمنه چون جوهر دانی بداشت او با امور سرداری دکوری

فوج کشتی بسواری فیل و اسپ مینه درخت بدریافت خبر گشته شدند

پیلاجی بخدعه مار و اژدریان چون مار بخود پیچیده کمر انتقام جست لیبت د

هنگام آمدنی مرهته باسی و چهل هزار سوار کنتاجی و داماجی را با پسر

پیلاجی مقتول که نوکران او بودند جوشان و خروشان رو بصوب احمدآباد آورد

متصل موضع فیض آباد عرف شاهی باره سه کروهی مانده بر لب جویبار سابرمتی

فرود آمده بر چهار طرف افواج را بتاخت و تاراج قریات پرگنهٔ حویلی و پورجات

امور کرد و مومن خان و جوانمرد خان حسب الطلب مهاراجه شتابان با

همراهیان خویش رسیدند آنها بسمت باغ شاهی بمحافظت پورجات [illegible] طرف

د انواج [illegible] را با [illegible] و بندهای اطراف و جوانب دیگر مقرر نمود

آماده رزم و پیکار گشت همدران آوان راجه بخت سنگه که بنا گور

شتافته بود با فوج آراسته رسیده با برادر ملاقی شد و خوشحال

چند جوهری سیتیه که در ایام حکومت مبارز الملک چنانچه

سابق ذکر یافته بدار الخلافت شتافته بود بدست آویز پروانه مهر امیر الامرا

و پسند و خطاب بهادر بکام خویش حاصل ساخت مستقل گشت صفدر محمد خان برادر
خورد او نایب در رتق و فتق مهمات مالی و ملکی گردیده بعیش و کامرانی شب و روز
داد عشرت میداد و این واقعه در اوایل سال یکهزار و صد و چهل و پنج روی نمود بعد از آن
سال و هم شهر جمادی الاول سردار محمد خان غوری در بروده باجل طبعی در گذشت
و همانجا بنا بر نقل احمد آباد امانت بجلال سپردند دستم [illegible] بابا ابو المظفر خان صدر
صوبه رخصت بستی بر بیت مهاراجه نوشته استقلال فوجداری بروده
بنام شیر خان بابی فرستاد که بخاطر جمع قبردار باشد و شیخ محمد شاه
خلف شاه علی صاحب سر بینه و ئی گنبد بر ضبط مدارش بنا بها داد بدل اومان بائی
از وجه [illegible] متوفی بسیناپتی راجه ساهو و محاصره نمودن احمد
آباد صلح نمودن مصالحه و تاخت و تاراج بعضی پرگنات و غیره خفایق

اومان بائی زوجه کهاندیراو دابهاریه سیناپتی راجه ساهو که عبارت از بخشی گری مرتبه
باشد پس از فوت شوهرش بنابر صغر سن پسر که از انتقال پدر سیناپتی مقرر شده

که از جملهٔ [illegible] نشستگان بود از در حجره دست فراز کرده خنجر مرصع از کمر

عمدة التجار گرفته در پهلویش بنشست و دیگران بدور پیش حلقه زدند

از آنجا که عمدة التجار مرد ضعیف البنیه و کوتاه بال بود مانند عصفوری گرفتار

چنگال شاهین قضا گردید و در قفس حجره محبوس گشت بیت چنین است

آئین این کهنه کاخ که گه بر تو تنگ است و گاهی فراخ و همراهیان

او را ببستند و عنف از دربار بیرون کردند هیچیک را توفیق رفیق

که در کمک سرانیش نماید بالضروره همقرین یأس و ندامت با عنق منکسره برآمدند

و هرکسی سر خویش گرفته بدر رفت و تیغ بیک خان تا قبان برجا ها

و انبارها تعیین نموده زیر مهر قرق در آورد و قریب هشتاد لک روپیه

نقد سوای اموال اجناس بضبط در آمد بیت وادهٔ خویش چرخ بستاند

نقش الحمد جاودان ماند بعد دو سه روز عمدة التجار را در ڈولی انداخته

بقلعه فرستاد چون دست آمدی آبا و اجداد و خود بر داشته بود و اندوخته

سالهای دراز آنها بر باد داد مثنوی کسی کو بماند از پایه بلند نواند

گزان پایه بالا نهد چو داند کسی قدر و مقدار خویش پشیمان

نگردد ز کردار خویش بسی آرزوها که در دل بماند بسی پایه

که از جمله [illegible] بستگان بود از در حجره دست فراز کرده خنجر مرصع از کمر

عمدة التجار گرفته در پهلویش نشست و دیگران بدر درش حلقه زدند

از آنجا که عمدة التجار مرد ضعیف البنیه و کوتاه بالا بود مانند عصفوری گرفتار

چنگال شاهین قضا گردیده در قفس حجره محبوس گشت بیت چنین است

آئین این کهنه کاخ که گه بر تو تنگ است و گاهی فراخ دهم ایشان

او را بشدت و عنف از دربار سپردن کردند هیچکس را توفیق رفیق

که در گلی برآلیش نماید بالضروره همقرین یاس و ندامت با عنق منکسره برآمدند

و هر کسی سر خویش گرفته بدر رفت و تیغ بیگ خان تیپاقیان بر جاها

و انبارها تعیین نموده زیر مهر قرق در آورد و قریب بشش تا ده لک روپیه

نقد سوای اموال اجناس بضبط در آمد بیت واده خویش چرخ بستاند

نقش الحد جاودان ماند نه بعد دو سه روز عمدة التجار را در ڈولی انداخته

بقلعه فرستاد و چون دست آهنی ابا و اجداد خود بر داشته بود و خفته

سالهای دراز آنها بر باد داد مثنوی کسی کو باندازهٔ پا نهد تواند

گران پای بالا نهد نه چو داند کسی قدر و مقدار خویش پشیمان

نگردد ز کردار خویش نه بسی آرزوها که در دل نماند بسی پایه

تقفا ازل گر دیده بخت او را از مشاهده چهره صواب مکفوف ساخته بود و از راه غرور

التفات بجواب نکرده با جمعی از مخصوصان بپای خویش بگورستان شتافت

مصرعه میت را چون اجل آید سوی صیاد رود وشه تیغ بیگ خان

صبیه را در دام خود دیده بگشاده پیشانی در کمال تواضع و تعظیم و

اجلال مهمان عزیز پرداخته و دهن را البریز تبسم ساخته به بشاشت

تمام خیر مقدم گویان چون دل در پهلوی خویش جاید اد و هر کسی بمکان

در رتبه خود قرار گرفت و فیمابین اختلاط گرم جوشیها بمیان آمد تا هنگام

[illegible] در رسید تیغ بیگ خان از راه جرئت اظهار اینکه

[illegible] است او عمدة التجار علاحده طعام خواهم خورد دوستش را

[illegible] برآمد و غیری بدان محل مخصوص راه نیافت بود

[illegible] خان نوشتجات را با مهر و بات بدست او

[illegible] درمیان داده بود دیگر انیده است

[illegible] عمدة التجار بسید بلا حظه چون لاجواب بود

[illegible] نوشتگی [illegible] که کس مباد

[illegible] [illegible] مشدی

رونق

قاصدان را بمکانی که دیگری را مجال اطلاع بر آنها نباشد نگاهداشت و بتصور آنکه بلکه وقعه
که او را بر پا نموده چون کینه در خاطر گذشت شهراب خان را باز متحمل سر خرج بود
چنانچه بسابق دل بر یافته تا وجود عمدة التجار باقیست مطمئن خاطر بر حکومت ماندن
محال عقلی است از کمال کیاست و درایت در تدبیر علاج واقعه قبل از وقوع با خود
می اندیشید و بحسب ظاهر در مراعات و حسن سلوک و خاطرجوئی او می افزود
تا آنکه ماه ربیع الاول که ایام متبرکه مولود مسعود حضرت سید کائنات صلوة الله
و سلامه علیه و آله در رسید در روز دوازدهم طعام نذر آنحضرت ترتیب
داده عمدة التجار را دعوت نمود و قطعه گر بمهمانی قدم در کلبهٔ ما می نهی
لطف میفرمائی و بر دیده ام پا می نهی و او اجابت کرده بخانهٔ او
که او را کین سینه کاسه در آخر بکشد مهمان را و در روز موعود با اظهار
شهرت دروغی نمودار بر لیت تسخیر خود را استعداد حاضر ساخت
و جمعی زره پوش در حجره بام نشیمن در کمین و انتهاز فرصت نشانید
عمدة التجار بنا بر وعده از منزل خویش اراده سواری نمود خیر سگان و دور
اندیشان آن که استعداد فوج را دیده شبهه بخاطرشان میگذشت در کمال
خوف با اظهار آن موقوفی سواری بعرض مهمان در آوردند از آنجا که او

مهیون اسباب حشمت و شوکت را فراهم و آماده دید مضمون اِنَّ الْاِنْسَانَ لَ
لَیَطْغیٰ اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی به صادق آمد بدستور امرایان بتعین بخشی و عرض
بیگی و دورباش و عرض و معروض پرداخت بیت زاغی روش کبک دری
می آموخت بدان دست بداد و ره او نیز ز دست شد و بخاطرش
خطور نمود که یکی از پسران خود را در سلک بندگی درگاه والا منسلک سازد
فخرالدین پسرش را که بجوهر ذاتی آراسته و بصفات پسندیده پیراسته
در آمد و درخواست منصب سه هزاری و خطاب فخرالدین و سند متصدیگری
بندر سورت بلاتقید اسم حسب الحکم اقدس بنام خویش متضمن اینکه
عمدة التجار هرکرا قابل و لائق حکومت آنجا داند و راضی باشد نام آن را درج نموده
مستقل سازد و بمقرب الحضرت والخاقان حافظ خدمتگار خان که در آن
ایام رائق و فائق مهمات سلطنت بود بمدرجه پذیرائی رسانیدن نوشته
و بنابر اخراجات این امور شصت هزار روپیه را هندوی برسول نموده
از آنجاکه تدبیر خلاف تقدیر بود قاصدان با نوشتجات در نواحی
بهرونج بدست کسان تیغ بیگخان گرفتار آمده آوردند و او پس از
وقوف مضامین باوری بخت خویش انگاشته از راه پخته کاری
قاصدان

با معتمدی استمالت داده گفت که مصالح جنگی و آلات حرب همه معد و آماده است

بیا مردی خود بخاطر جمع استقامت را از دست ندهند که بار دیگر سهراب خان

را انجلو بست می نشانم آنها دلگیری می یافتند با امیدواری قرار بگزیر اصلی بیشتر از پیش

جد و جهد نموده بپوستش درآمدند چنانچه شبی هر دو سردار با جمعی از جوانان نام

ونشان بطریق شبخون بر کسان تیغ بیلچیان که بجنگ می پرداختند ریخته چندی را

گشته و زخمی ساختند قضارا درین زد و خورد سالار نام بخشی که سرگروه فوج

تیغ بیلچیان بود کشته افتاد و خیمه و بنه را بغارت در آوردند همعنان ظفر معاودت

نمودند آما سید ولی که شمشیرش خطا کرده هر آئینه زانو رسیده بود زخمدار

گشت قید نمودند تیغ بیلچیان عمدة التجار ملا محمد علی را با رفیقی سهراب خان

بکهوکه وسیه پور ومعروض شدن هنگامه ببارگاه سلاطین پناه دلنمونی

متعهدی گری بندر سورت بنام مؤمن خان و متصدیگری بندر کهنبایت

به تیغ بیلچیان که هیچیک بعمل در نیاید از انجا که عمدة التجار ملا محمد علی درین معرکه

آرائی قریب ده هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده سهراب خان بیرون

نموده نخوت و نیدار که مذموم ترین اعمال زرائل است لجاج و ماغش بیچیده

نور بصیرت عقل مآل اندیشش را زائل ساخت و از جاده روش اسلاف دور انداز حقیقت

نیست که بخشند بعد و ستانند بفقرهٔ سهراب خان سه چهار روز در شهر مخفی طور
متوقف گشته صلاح بودن را ندیده با بسیار مشقّتی کمی از پاسبانان برج
حصار با محسن خان نیم شبی بدستگیری کمند بر آمده با اتوه شتافت و سید
ولی زاکه در آنجا بودند با خود موافق و پشت آگاه ساخت و آنها او را باندرون گرفته
در پردهٔ خفا نگاه داشته اما شهرت گرفت که سهراب خان در اتوه است
بنابران تمیغ بیگ خان فوجی متعین نمود که سید نور الله و سید ولی را از آنجا
بیرون نمایند و اگر سهراب خان را یابند بدست آرند از آنجا که بر حصار اتوه سرانجام
توپ خانه مهیا بود و شنید نور الله و سید ولی بمدافعه پیش آمده بجنگ توپ و تفنگ
در پیوستند اتفاقاً در روز معدار هنگامه آرائی عمدة التجار سهراب خان کیفیت را
باشارت مرتبت برهان الملک که در حضور بود اطلاع داده و از آنجا بنام تجار عموم
و عمدة التجار خصوصاً نوشته برهان الملک متضمن اینکه ازین فتنه انگیزی اگر آسیبی
یا چشم زخمی بسهراب خان خواهد رسید از آنها انتقام کشیده خواهد شد قاصدان
حامل نوشته گرفتار عمدة التجار گشته بودند و او از دریافت مضمون که مشحون از تهدید
و تخویف بود بهراسیده از وخامت عاقبت بجز اندیشه در رفت چون یک گونه
از بودن سهراب خان در اتوه بطریق خفا اطلاع داشت سید نور الله و سید ولی را

با مخبری

ذایره وف اطفانید برفیت در حینی که متعلقان نقل منمودند چون خانه احمد حاجی سر راه

بود سه چهار منزل رفته که جاسوسی نقدی در آن نشان داده بود با ظهار اینکه

حرب و باروت می برند از عرض راه کشیده متصرف شده الحاصل تنگ تیغ زن خان

بموجب قرار داد مدبر بار داخل گشت و عمدة التجار وجه قرار التقدحق الاعانه

که پاد یوجی مرتب شده بود با ضافه خلاع سرداران و تکالیف دیگر خشنود ساخته

رخصت نمود فرقه سپاه و تمامی رعایا و روستائیان باشاره و اغوای

هنگامه آرایان بتقاضای طلب بشدت پیش آمده کار بیحرمتی را بجای

نازک رسانیدند و بعضی اهلکاران و رفقا سهراب خان که از راه

حکومت بتعدی بحال بازاریان نموده حبس گرفته بودند بدست آنها به همین بلا

مبتلا شده سهراب خان مانده اینکه مبا... نوزی معاند ان بی

آبرو و باد... شود لعبه ا ... هنگام شب به تهدید

لبا ... جای گ...

رسا...

ا بز...

حصول ... بین برو ... نوده تا ... وری

شده بعمدة التجار پیوستند و در مقابله و مقاتله یک گروه با اظهار دلیری

و پیش آمد بیش از بیش ورزیدند اما ایشان این دو فرقه دوستان کرمی یعنی

... ملک ... گرد شیرینی ... تا طعامیکه هست می نوشتند تا

همچو زنبور بر قند بی حجاب شدند تا وقتی که ده خراب شود کلیه چون

سکان ... خراب شود دیگر ترک صحبت کنند و دلداری شاه دوستی

خود ... نموده بیداری ... و عوام الناس چه بار ... داعی ...

از راه خوشامد هر طرف هجوم نمودند با سهراب خان جمع

قلیل از یاران جانی که بودند نظر بر تهور و جلادت ذاتی دست

از جنگ و جدال برنمیداشت که در آن اثنا دلیرجی ناگرم مرهته پیاده هزار

سوار حسب الطلب عمدة التجار بکومک رسیده از بیرون ابواب

آمد و رفت و دربند قلعه ... را مسدود ساخت و این معنی

علاوه گردید و از ممر [illegible] اتفاق آذوقه کار سهراب خان بتعسیر انجامید

لیکن ... از مصالحه بمیان آمد و قرار گرفت که سهراب خان ترک ... را

نموده در باغ ... فرود آید ... متعلقان را در خانه کامگار علیخان گذاشته

عمدة التجار و سید نور الله و سید ... جماعه داران با همراهان خود ... رفتند

و نایره

باایمان و در میان آوردن قرآن موکد ساختند و قرار یافت که چون مورچالهای
طرفین از فراز قلعه تشخیص نمیشود عمدة التجار بر مورچالهای خویش بیرقهای سفید
برپا نماید تا آشنا و بیگانه و دوست و دشمن امتیاز یابد عمدة التجار بلا
توقف واهمال از قلعه برآمده دو صد توپ انداز و اذوقه و سرب
و باروت و بیست هزار روپیه نقد از راه کشتی بقلعه رسانید
و توپهای اژدها پیکر بر مورچال سهراب خان که بسمت قلعه بود آتش
افشانی و گوله افگنی آغاز نهاده در طرفة العین برداشت سهراب خان
ازهم شده اینحالت که دو تیغه بایست جنگید بالضروره بمقابل قلعه مورچله
و دمدمه بسته توپها نصب نمود جنگ بهر سو برافروخت و قریب یکماه
بدینمنوال گذشت خلقی کثیر از برنا و پیر و مسکین و غنی درین هنگامه
از جان و مال رفتند از آنجا که سهراب خان از قدیم و جدید و قریب
ده هزار کس داشت اما چون در کارخانه غیبی آب و خورد او ازانجا
برخاسته و مشیت ایزدی بر غرقش پیوسته بود بعضی از بیم و هراس
و برخی بشئوم طمعی امید موهوم از رفقای نابی همت بریده طول انجامیدن
هنگامه و اتفاق قلعه تجاران از وخامت عاقبت اندیشیده رو گردان

آنها بر اطراف خانه خویش امر نمود و از طرفین جنگ تیر و تفنگ در گرفت
و اشیای حرب بگردش آمد و پنج شبانه روز بدین منوال سپری
شد و درین ایام غلبه از طرف سهراب خان بعرصه ظهور
می آمد عمدة التجار از مشاهده این معنی کشاد و پیشرفت کار
را باعانت و امداد قلعه دار دیده معتمدان خود را فرستاده از
بیگلر خان استمداد و استعانت نمود و چون از مقدمات سابق
که رفتار بعهد خود نکرده خاطرش از عمدة التجار غبار آلود
کدورت بود بیت کسی کز وفا و مروت تهی است ٭٭ باز
دوستی کردن از ابلهی است ٭٭ بر خوانده باظهار اینکه بالفعل
جماعتی نیست و از وقه و ذخیره مصالح قلعه بصرف آمده
معذور دارند بار دیگر بمقام آمد که آنچه باحتیاج مطلوب است
مهیا نموده میر سامان بیگلر خان حضورش حضور عمدة التجار کرد
بالمشافهه ما فی الضمیر پرداز شد و آمد و گفت و شنود و عهد
پیمان بقرار اینکه بعد اخراج سهراب خان متصدی تیغ بیگ
باشد و حصول سند حضور ذمه عمدة التجار و این معنی را

بپایان

مجمع آراگشت و قاضی و مفتی را مخاطب کرده گفت که از کجائی و مسلمانی در لازم

شریعت و کتاب جائز است که سهراب خان با وجود دیگر

عمدة التجار که وسیله روزی کثیر و هر ساله مبلغی کلی از عشور و سرکار

پادشاهی واصل میشود از مغتنمات و غنیمت است و شهدا الخان

اراده استیصال او دارد و نقره چند مشتمل بر وعظ

بدلائل عقلی و نقلی در معرض بیان آورد بیت صوفی نهاد نام و سر

حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد و مقرر شد

که قاضی اعلام نویسد و بهیئت اجماع از خانقاه برخاسته بمسجدی

که احداث کرده و متصل بخانه عمدة التجار بود رفته اعلام را بصحو

آدم قاضی فرستادند عوام الناس و اجامره بمتابعت رهبر ارشاد

داعلی از گوشه و کنار حاضر آمدند اعلام که بسهراب خان

رسید چون از شروع این سانحه آگهی نداشت متامل گشت

میر عبد الرحیم که وقوع این واقعه بنابر شوم طمعی او بود و حاضر بود

آنچه را دیده و شنیده بود حقیقت تقریر نموده عملی بر وسن الاستشهاد

ظاهر ساخت عمدة التجار نیز بلسان خود زبان گوهر بیان دیگر گرفتن بسر راه

با تهوره و آوردن آن اورد در سنه را اهانت و ندمت طلوع از الصدور می نمود

از لقبیل و رخوسست میر بسته بازرده آباد امتناع نموده که بر عزل

وزیر آوردن سید اکخاکن نسبت و تدبیری با خود اندیشیده هنگام

شب به تشنبی و قرار از صبیعه نذر زر و سید علی اعظمی که مایه فتنه

و فساد و جمیع لشکر از مردان و اشت فرستاده ابن زاده خود آگاه

ساخت سید که نقد بار بیده سنر دیدیا البراز العین گفته و عده دمیدن

صبح تقریب نموده عمدة التجار که دو سه هزار کس از سوار و پیاده با خود

داشت آن بار است تدکر ذخیره روز دیگر هنگامی که شیر صبح

از نیستان افق جوشیدن گرفت لقانقاه سید زین جا نشین

سید عیدروس آمد و سید علی اعظمی که در تمام شب بدین مضمون

مترنم بود و حیات که ای شب گرنه روز ری رستخیزی نداری آخر

سبک برتر نخنیزی که فی الفور خود را رسانید و کسان عمدة التجار

قاضی و مفتی را حاضر ساختند و احمد چلبی و تجاران و دیگر حسب الطلب

جمع گشتند سید علی اعظمی که در صدر مجلس جا داشت پس از

انعقاد اجماع سید ساچستی نموده شمع کردار در و ستار آن

بر مجمع

مخصوص خود گردانیده اکثر نقدی و اموال آبدنی جهازات را بدون اطلاع
و اجازت متصدی از راه نخوت و خودسری که متصدی را دست نشانده
خویش می‌بیند تنبت فرو دمی آورد و چندی بدین نهج گذشت
سهراب خان نامقدور مراعات را منظور داشته تغافل می‌ورزید
چون کار از حد اعتدال گذشت و نقصان کلی محصول را معاینه نمود بصلاح
و صوابدید نایب جمعی را بعنوان فوجداری الحوه تعین نمود که بضبط محصول
پردازند و عمدة التجار پیغام کرد که در زمانه قدیم در بندر آمده ساکن باشد
را و بمقتضای وقت حسب فرموده بعمل آورد و بعمل آورد و گفت
شنید محصول اموال که در بندر بی اطلاع فرود آورده در پیش
گذشت و بعد از قیل و قال با وجود یکه عمدة التجار وجه اخراجات
حصول بندر را درخواست داشت قطع نظر از آن نموده بر
کلکته روپیه الدفتال اقیت میر عبدالرحیم نایب را عرق
بطمع بحرکت آمد و هزار روپیه دیگر برسم حق النیابه برای
خود استدعا نمود و عمدة التجار را از آنجا به مبلغی از سابق طلب
داشته و در میولا دیگر بالبیت و او نیز بلکه نه از تعین سابق فوجدار

اهتمامات میگفتند که چون در عهد حضرت خلدمکان از جور سیوا اسرای
ما را گرفته مسلمان ساختند این در مقابل آنست مهاراجه شیر سنگه
شهادت و جبر اقهه را باکثر احمال و اثقال که فراهم آورده بود در روانه
ما در اثر ساخت اشتغال یافتن نایره نزاع فیما بین سپهدار خان
بندر سورت و عمدة التجار ملا محمد علی و تعلق پذیر گرفتن
حکومت بنام تیغ بیگ خان برادر بیگلربیگی خان
قلعه دار و روانه شدن سپهدار خان به بهادر گر
چون سپهدار خان بسعی ذلالتش سرانجام اخراجات عمده ملا محمد علی
از تغییر مستغیذ خان بدستور سابق متصدیگری بندر سورت بحال گردید
بتمشیت امور و رتق و فتق مهمات پرداخت و میر عبدالرحیم
نامی را نائب خویش گردانید ازانجا که عمدة التجار موضع اتواره
چنانچه سابقه ذکر یافته ترتیب داد و خود رفته در آنجا
سکونت ورزید و بندوبست را نوعی نمود که هرکه پناه بدانجا
می برد احدی ایذای باز آورد نیش نداشت زر بر زر و رونق آنجا
افزوده و بهای بندر صورت نماند در حقیقت بندر علاحده

مخفی نماند

تجهیز و تکفین نبود و حمله و غسله موتی بدست نمی آمد و هر روز جمعی کثیر از گرسنگان به

نهان خانه عدم راه که وارثی با دست رسی نداشت در ریگ دریای سایر

از کوچه و بازار کشیده می انداختند که طعمه کلاغ و کلاب می شد

دو نفر را بر یک جنازه که دو کس بر داشته می بردند راقم معاینه نموده

فریاد و فغان کافه برایا در گنبد فلک پیچید از قریات و قصبات اطراف

و جوانب گروه گروه غلازدگان از خانمان آواره گشته کاسه گدائی در

در دست بنابر فرد فرش اولاد و احفاد صغیر و کبیر اناث و ذکور

پشت هم آورده اند ابیات: ستمکشها فتاد از پی جستنک و تره

چو انبان دریوزه گر دربدر / گرسنه ستمکش برهنه و حسیتیم

که همسایه گوشت بوده است پشیم / در راسته و بازارها پیر گشته

و بیکلو و بیئه و دو رویه فرزندان خود را در معرض بیع در آوردند

و درین بلیه آسمانی اکثر زنان مسلمه و ابنای آنها از وضیع و شریف

را مارواژیان برادان گروه بان رشته رقیت در گردن افگندند

و بخور زمین سرگین ماده گاو و سوختن دانه چند از جو بر سرش باعتقاد

خود ها تزکیه نموده مرتد ساختند قافله روانه مارواژ کردند و از راه

گشت و شنود اسپ بسیار سردار محمد خان را از کشش نمود و داو پیشه را بقرار اجاره

بمومن خان متوکل خود متعهد گشت و مهاراجه را از راه پیشه تیلاد گدر رخصت نموده

مومن خان بکهمبایت رخصت شده رفت و مهاراجه کوچ کرده بر لب رود دریا

مقابل موضع کهیتر محال وطن داری محال سردار محمد بابی مقامات چند نموده بیست

هزار روپیه بعنوان پیشکش مشخص ساخته باحمدآباد آمد محمد اشرف

غوربتی برادر سردار محمد خان چون او در پرورده بود بنابر طلب شکر و ...

از احمدآباد دیبه تیلاد شتافت و غلام محمد خان از تغیر هادی خان بسوانح

نویسی صوبه از حضور رسید و دیوانی صوبه از انتقال عبدالغنی خان در

پیشگاه خلافت و جهانبانی بطالب علیخان جاری گردیده خود بمهمات

پرداخت و بنابر قرابتهای قریبه ممانعت بمیان نیامد آنچه وجه یومیه

نسبت پنجه ... پیشه که در عوض سائر قرار یافته بود و بهانه ای از

موقوف نمود — همدران سال قحط شدید و [illegible]

در هوا و مرگ و میر در مردم بهم رسیده و علاوه مکروهات بد معاشی

گشت که تعسر غلات و زر بر رونق بالا رفت و هزاران هزار از اعلی و ادنی به

تب لرزه ... شایع میشد ره نورد عالم دیگر می گشتند که ...

[حاشیه: ... بنی ... ره کارها سر انجام ...]

ناظم

دروازه بجهانیدن مرکب نجات یافته یکسر راست بمسکن خود رفت تا در روز دیگر

بمهاراجه نوشت که اگر سردار محمد خان را به نیابت فوجداری بروده نصب مینمایند

استقامت وضع خواهد بود والا فلا بالضروره او در الفوجداری گذاشتند حسب الخواهش

سردار محمد خان و شیر خان بابی را القرار حکومت بالمناصفه مقرر کرده بسمت

احمد آباد کوچ نمود فرقه کولیان ساحل دریای مهی که از گذشته شدن پیلاجی

در تصرف در آمدن بروده مغلوب همه گردیده مطیع شده بودند از بدست

نیامدن حصار و بیسوئی و بدقولی باوا ابقدم هنگام برگشت دست تطاول

دراز ساخته شبها بر خیمه ها ریخته زخمی ساختن مردم و بردن

اسپ و یراق می پرداختند چنانچه درین قسم زد و خورد جوانمرد خان

بابی محمد شریف و دیگر جماعه دار نوکر او گشته افتاد و از آثار غفلت

و بی تدبیری بند و بستی که بخودی خود صورت گرفته بود بر هم خورد

القصه مهاراجه عبور دریای مهندری منحوس است که براه پرگنه بیلادله

فرمالنش درین طریق و معبر واقع شده اند عازم احمد آباد شد و منونجا

که پرگنه در اجاره اش بود بنابر پایمالی اراضی مگذشت و مبلغی بدین صیغه

مجرا و محسوب درخواست درشتی داشت و امتناعش موجب گرانی خاطر مهاراجه

داراوه دستگیر ساختن والی مقدم موضع بادیره که مدار کار بر آن بود به علت رزدار

که با نیه‌ری تمام پیشاوه تان و مؤمن خان و سردار محمد خان غوری و شیر خان و جوانمرد خان

بابی و سید نیاض خان آمده بود و در فوج قیام داشت با خود منضم بود و بنابر شدت

بارش که تا دو هفته علی الاتصال به شدت کمال بود و علاوه آن قحط غله که

به سبب انسداد طرق و شوارع از طغیانی رودبارها و گل و لای که نیم آثار گندم به

یک روپیه میسر نمی‌شد و کاه به مرتبه نایاب که اسپان برگ

درختان گذران داشتند و بسیاری بچراگاه عدم شتافتند اتفاق

مراجعت با صطراب که در عین طغیانی نالها بود و جمعی که شتاب زدگی نموده

بره نوردی در آمدند رخت هستی اکثری از آنها و چارپایان به طوفان بلا رفت

و بیشتری از ستوران در گل و لای از عدم طاقت پا بر جا ماندند روز دیگر

مهاراج کوچ نمود و باداوه گرفتار ساختن والی مقدم او را به همراهی خود گرفته

بهانه دیدن حصار شهر دوده در آمد و لشکریان و بیگانه را از در آمدن منع فرمود

از بیرون آمدن پادهراه و لا حولای بی دو د و عسن بیگ ملس نید اشته

سرشامی جمعی را به تعاقب یکدیگر به طلبش فرستاد و از بس متوهم گشته

بر اسپ بادیه که گوی سبقت از باد می‌ربود سوار شد با وجود ممانعت

داد و تقه و سرب و باروت گرفت و دیگر مال داران بندر و ده لعنتین کرد

و او به تهمت های دروغ و افترای امانت مرتبه و ودیعت آنها

مصادرات نمود و مهاراجه همت بر تسخیر حصار بهونی گماشت به مدد آن

رحیم یار خان بنزاول وا گذاشت جاگیرات منصبداران حضور و متعینه حضور

بدستاویز دستک و احکام مهر امیر الامرا بنام مهاراجه از دار الخلافت

دار و احمد آباد گشت و در رتق بنگله نهنداری نائب صوبه را دیدار ازانجا

که نهنداری حسب الطلب مهاراجه بر والمی داشت برفاقت او روانه شده

مهاراجه را ملاقات نمود و والد راقم از سفر حجاز پس از الفراغ مناسک

و زیارت در ماه صفر آن سال در عرض پنج ماه و نیم به اتفاق موسم

آن وقت در جهازی که عزیمت آن صوب نموده بود مراجعت کرد و چندیکه

بنا بر منازعت متصدیان در بندر سورت متوقف گشته بود در موالا

براه کشتی به بندر کهمبایت رسید بالجمله مهاراجه هر چند همت به تسخیر

حصار بهونی گماشت از کثرت بارش و قحط غله پیشرفت کار ندید

بعد ضائع شدن جانهای بسیار در مقامات دو ماه از موضع پهلوپور که بر کنار

دریای مهار در مابین گرده و بهونی واقع است طبل برگشت فرو کوفت

و کلمات زوری اندود دو سه روزی پرداخته هنگام شب به رخصت مقرر
شده بود در وقت برآمدن یکی از آنها برشته بعنوان گزارش مطلبی به
گوشش درآمده زخم کاری جمدهری در پی پیام اجل را بگوشش رسانید
دکهنیان قاتل را نیز بمکافات مقتول راهی ساختند و لاشش سلاحی
ادبر داشته همان وقت رو بفرار نهادند و در نزدیکی قصبه ساتولی آنطرف
دریای مهی سوختند بمجرد استماع این خبر مهاراجه که تدبیرش را موافق
تدبیر و دید بسرعت هر چه تمامتر کوچ نمود و در عرض راه خبر رسید که عبد الغنی
خان دیوان الصوبه که از چندی بیمار بود غره شهر جمادی الاول بقضای
الهی نوبت شد مؤمن خان بنابر رشته قرابت از مهاراجه رخصت
حاصل کرده برای عبد الحسین خان خلفش ماتمی و تجویز نامه دیوانی
از انتقال پدرش گرفته به احمدآباد آمده بلوازم تعزیت پرداخت و
چهل روز متوقف گشته به مهاراجه ملحق گردید الغرض مهاراجه بکوچهای
متواتر عبور دریای مهی نموده بضلع گوده درآمده دکهنیان را که بیم و هراس
غالب آمده بود درگوده و دیگر تهانهات دیگر را خالی نموده پناه بحصار
و بهوئی که جای مستحکم است بردند مهاراج صورلج بنداری را بضبط

غرا

لعتین برد و ده سپر داران مال و گیر گرفت و باروت و سرب و وقه واد

واو به تهمت های دروغ و افترای امانت مرتبه ها و ودیعت آنها

مصادرات نمود و مهاراجه همت بر تسخیر حصار بسوهی گماشت همه را آن

رحیم یار خان سزاول واگذاشت جاگیرات منصبداران حضور و متعینه حضور

بدستاویز دستک و احکام مهر امیر الامرا بنام مهاراجه از دار الخلافت

دار و احمدآباد برگشت در تن سنگه بهنداری نایب صوبه را دید از انجا

که بهنداری حسب الطلب مهاراجه روالگی داشت برفاقت او روانه شده

مهاراجه را ملاقات نمود و الدراقم از سفر حجاز پس از انفراغ مناسک

زیارت در ماه صفر آن سال در عرض پنج ماه و نیم که باتفاق موسم

آن وقت در جهازی که عزیمت الصوب نموده بود مراجعت کرد و چند یکه

بنابر منازعت متصدیان در بندر سورت متوقف گشته بود درین ولا

براه کشتی به بندر کهمبایت رسید بالجمله مهاراجه هر چند همت به تسخیر

حصار بسوهی گماشت از شدت بارش و قحط غله پیشرفت کار ندید

بعد ضایع شدن چارپایی بسیار در مقامات دو ماه از موضع بیلوپور که بر کنار

دریای مهار در مابین بروده و بسوهی واقع است طبل برگشت فرو کوفت

و کلمات درشتی اندوه و دو سه روزی پرداخته هنگام شب به رخصت مقرر
شده بود وقت بر آمدن یکی از آنها برشته بعنوان گزارش مطلبی پیش
گوشی در آمده زخم کاری جمدهری و پی بپایم اجل را بگوشش رسانید
دکهیتان قاتل را نیز برفاقت مقتول راهی ساختند دلاورش پیلاجی
ادبر داشته همان وقت رو بفرار نهاده وند در نزدیکی قصبه ساونولی از طرف
دریای مهی سوخته شد بمجرد استماع این خبر مهاراجه به تدبیرش را موافق
تدبیر دید بسرعت هرچه تمامتر کوچ نمود و در عرض راه خبر رسید که عبد الغنی
خان دیوان صوبه که از چندی بیمار بود غره شهر جمادی الاول بقضای
الهی فوت شد مومن خان بنابر رشته قرابت از مهاراجه رخصت
حاصل کرده و برای عبد الحسین خان خلفش ماتمی و تجویز نامه دیوانی
از انتقال پدرش گرفته به احمدآباد آمده بلوازم تعزیت پرداخت و
چهل روز متوقف گشته به مهاراجه ملحق گردید القصه مهاراجه کوچهای
متواتر عبور دریای مهی نموده بضلع گرده در آمده کهیتان را که بهم همراه
غالب آمده بود گرده و گرتهات دیگر را خالی نموده تباه بجهات
و بهوئی که جای مستحکم است بر وند مهاراج صوراج بنبدارمی را بضبط

درآ

کشته شدن پیلاجی گایکوار بخدعه مارواریان و رفتن مهاراجه باراده تسخیر بروده و محالات آنطرف دریای مهی و فوت عبدالغنی خان دیوان نقود به و تقرر دیوانی بطالب علیخان پسر او در حضور و وصل بودن عبداللطیف خان با [illegible]

از آنجاکه اومان بائی زوجه کهانده راو دابهاره سناپتی متوفی که چوتهه ملک گجرات بدو تعلق داشت در سنوات چهارم حصه آنطرف دریای مهی بصیغه آنطرف از تغیر کنتهاجی بپیلاجی گایکوار مقرر نموده رخصت کرده بود او با انبوه لشکر بنابر مداخلت آمده بموضع داکور معموله تهاسره رسیده مهاراجه از استماع این معنی بعزم مقابله و مدافعه استعداد فوج و توپ خانه فرستاده بیرون آمد چندی از مارواریان را در ظاهر برسم رسالت به پیغام رسانی و سلسله جنبانی امر مصالحه نزد پیلاجی رخصت نمود و در باطن دو سه نفری ازانها را که مصدر خدعه توانند شد و در آن جماعه مردم انکاری باشند بمواعید دل پذیر و مواثیق موکد بایمان مستمال ساخته گفت که هنگام ملاقات و وقت قابو کارش را تمام سازند فرستادها پذیرفته با او ملاقی گشتند و بچرب زبانی و شیرین کلامی معقول و منقول و

شنیده مبلغی بر محاصل آنجا افزوده اشرفی و روپیه ضرب احمدآباد که پیوسته
بیغش و تمام عیار بود و بدان علت بنام گردید سوای آنکه در بیوپاریات
رایج نمیگشت که تا حال با وجودیکه غش را برطرف ساختند در بیوپاریات
و بعضی امکنه بنام است و بر مواضع و اراضی مدد معاش سادات عظام
و مشایخ کرام و ارباب استحقاق بصیغهٔ چنبهامن قرار داده عامل و تحصیلدار
علاحده مقرر گردید که اکنون ارباب معاش را جز نامی باقی نمانده بنابر سماجت
و لجاجت دست برداشته بعضی را بعنوان گدائی چیزی میسر می‌شود و این
جماعه نیز بنابر عدم وجه معیشت و جور فاقه‌کشی آواره دیار گشتند سرب و
باروت و مصالح توپخانه که درین مدت مبارز الملک فراهم آورده و قریب
بیست هزار روپیه رامی شد با توپهائی که بدیوان صوبه سپرد کرده بود
بتدریج روانه جودهپور گشت همدران آوان سند بحالی متصدیگری بندر سورت
بسعی عمدة التجار ملا محمد علی از پیشگاه خلافت و جهانبانی بسهراب خان رسید
منصوب معزول گشت مستفید خان زیر بار ته‌بندی آمده قرضدار و
پریشان حال باحمدآباد مراجعت نمود چون دران اوقات عبدالاحد خان پسرش
ودیعت حیات سپرده بود از انتقالش بمنصب قضائی که بسرافرازی با

آن

بعضی جاها محصول را از اناطمان متصرف شدند با وجود آن متصدیان بادشاهی

بدستور معمول ضابطه معین وضبط کار بودند و حق التحریر میگرفتند مهاراجه

باجاره بقالان بازار واثر وانها متصدیان را محل نبید اشته کاوش بیجا

در پیش بودند متصدیان نیز از همنشینی وصحبت ناجنس آن جنس طلعتان

را فدا اب الیم گفته بتنفر وتقاعد ورزیدند وبفرستادگان گماشته نوسیده

اکتفا نمودند از ان باز متصدیان از ان محال برخاست اگرچه انها برداعلا

آدای محصول که بممالک محروسه می‌برند بی‌جهه متصدیان منظور نمیشود

بدستور محالات دیگر از سائر و دارالضرب وتهیه نحاس بیدخل میشدند

چون مبارز الملک محال سائر را در وجه اخراجات سرکار معلی بعهده اختیار

دیوان صوبه واگذاشت کرده بود در عوض بست پنجرویه یومیه قرار داده

از تحت دیوان برآورده باجاره بقالان وا داد اکثر ضوابط دیوانی که فی الجمله

بقبضه دیوان بود برآمد از انجمله بیت المالی که بسیته دارغه وکلسان دیوان

صوبه بضبط می‌پرداختند در بلده کوتوال و در پورجات فوجدار کرده متصرف

گشت و این بدعات صورت استمرار گرفت و در دارالضرب چون متصدیان

بادشاهی بیدخل بودند طلا ونقره ومس امیز گشته مسکوک گردید و بدین صیغه

مهاراجه که طایفه رعایا و برایا از تعدی مغرول بستوه آمده بودند اظهار در
دست و پائی برداشتند تیما کرده هنود که اکنون ناظم سر برده آنهاست
و مهاراجه و برادرش را نسبت برام و لچهمن که معبودی از قبایل اند داده
بخوشی می سرایند و از مشاهده معاشرت و سلوک آنها بمضمون
رحمة الله علی نباش الاول متنبه گشتند الحاصل اکثری از اعیان و
اشراف از ذلت و خواری اندیشیده و از ریخته شدن آبروی ترسیده
توقف و سکونت را مناسب ندیده بتدریج و مرور ایام باطراف و
اکناف متفرق شده گوشه عافیت گرفتند و روز بروز کار خلق الله
بصعوبت انجامیدن گرفت و بازداریان و زنهایشان بزبردستی و عنف فرود
آمده غصب نمودند و چه خانه خرابیها که بعرصه ظهور نیاید بیت
چو خواهد که ویران کند عالمی نهد ملک در پنجه ظالمی این همه
از شامت افعال و اعمال ناشایسته ما بوده از ماست که بر ماست
محال کشمیره مارچیه که بجهت اخذ ذکوة شرعیه از عهد حضرت خلد
مکان مقرر است و هنود را از این امر مناسبتی نیست و هیچ جای
سوای اهل اسلام تمشیت امور آنجا مامور نبودند چون از ایام

که باشند با مخلص خان نیز جاسوسی خواهیم کرد و مهاراجه او را از وجود طلب داشت
و از راه موانست و مجاورت بنا بر نمود و او بخواندن وجه باعث گشانیدن
لگنا داس را الفت فرستاده استفسار کرد و آنها در جواب احکام برا آرکه
فرستاوند مهاراجه و بهتها زبان متفق اللفظ از روی مجاملت و
بمجاورت پرداختند که کفالت پرداخته‌ایم و باید هری از جانب مهاراجه
بوده و این مقدمه از پیشگاه خلافت علم و الا نمیتواند شد هرگاه بندهای
بادشاهی بموجب حکم او را گرفته باشند سخنی بر من و دیگری نیست
در باطن او را امیدواری عید دل پذیر از جوش و خروش باز داشتند و او نیز
بطمع در افتاد و بهیت طمع را سرحرف است هرسه تهی‌ها
از آن بیت مرطعان را بهی نه از آنجا که در گجرات مقدمه باید هری
بازگشت ابهی کرن مطعون عاق گردید الماس مهاراجه فرد رسید بمهر خود
نوشته داد و در همان شب لگنا داس را در بهدر طلب داشته
حبس نمود و اقربای او و جماعه فروشان را دستگیر ساخت در ایام
فرق خانهای آنها که مبلغها را از جنس ابریشم و اثاث البیت نقد و
جنس مشحون بود بتاراجیان گماشت و بضرورت شکنجه و تکلیف

مبارز الملک مصدر اخذ نبوره متعدده و مصادرات سکنه احمدآباد گشته است

او را دستگیر ساخته مسلسل و مغلول بدرگاه والا فرستاده اگر مهاراجه اینمعنی

را استادگی نماید سپرد نموده رسید بمهر او گرفته بحضور ارسال دارد

و دو روپی بنام مؤمن خان متصدی بندر که در گرفتن و قید ساختن لگا دارس

که بمخلصان حکم شده است با جمعیت همراهی خود شریک شود

و در جلدوی این کار مقرر شود که پرگنه محمودآباد چون نصف در

جاگیر مخلص خان و نیمه دیگر در ضبط نظامت که بدستور معزول مهاراجه

نیز تمام صوبه را به تحت و تصرف خود در آورده بود به مخلص خان

در دست واگذارد و مهاراجه نپذیرفت مؤمن خان احکام را مرتب ساخته

مخلص خان را از جمیع مراتب آگاه ساخت و روزی که لگا دارس را

طلبیده اشتیه حسب الحکم را نموده نشانید داد ابهی کرن با یدهر را

پیغام نمود ابهی کرن را عرق حمیت بحرکت آمد چون از موضوع

و محصول مقدمه واقف شود با جمعیت همراهی خویش مستعد پرخاش

گشت مؤمن خان با همراهیان آمده شریک مخلص خان شد ابهی کرن

بمهاراجه پیغام نمود که چون من با یدهر لگا دارس را عزم بر استخلاص او بهر نوعی

کرد

بهمراهی کرین وله در گداس راتهور که سرگروه پتهاوتان وراو و داد گنگادرس

بر اعتماد پاندهری که متعارف این دیار است اطمینان قلب حاصل

نمود و پس از روید اد امر مصالحه فیمابین معزول و منصوب حرام نمکان

و تجارت پیشگان و سرگروهان رعایای بلده را همراه برده مهاراجه

را دیده استمالت و تسلی ظاهری بالمشافه گرفته بامر سهیتی

نیام ننمود اما مهاراجه در باطن در صدد تنبیه و گرفتن مبلغها از و در نظر

در آورده در انتهاز فرصت بود از انجا که پاندهری در میان داده

جرأت نمیکرد و اندیشه این خیال را با بهنداریان و مشاوران

مخصوصی جانفشی داشت چون در امر مصالحه مبارزالملک مومنخان را

با بهنداری زین سنگهه یگونه خصوصیت و تعارفی بهمرسیده بود و

او نیز بنابر خواهش اسپ ترکی که مبارزالملک بگنگادرس داده داو

عذر نموده نداد در رنجیدگی داشت بهنداری مومن خان راز مکنون

ضمیر مهاراجه آگاه ساخته بگذاشتن طلبید و تهدیدی

بخاطر آورده گفت دو قطعه حسب الحکم اعلی بمهر امیرالامرا صمصام الدوله

باید ساخت یکی بنام مخلص خان بمضمون اینکه چون گنگادرس در حکومت

در حضور بخشی مقرر گشت و سند نیابت خود مجاهد الدین خان فرستاد

و سرگرم کار گشت. مصادره نمودن نمودن مهاراجه لنگاداس

سیته و گروه ابریشم فروشان را و سوانحاتی که

... در آن سال رویداده

همدر آن اوان بتمهیدی مهاراجه نه لک روپیه مصادره

از لنگاداس سیته و ابریشم فروشان جبراً قرار گرفت

مفصل این مجمل آنکه چون سابق در ایام حکومت مبارز الملک خوشحال چند

سیته از امر سیتی منفرد گردیده روانه دار الخلافت گشت

و لنگاداس سیته کل مقرر شد چنانچه در ضمن سوانحات ایام

حکومت او اندراج پذیرفته لنگاداس باستقلال بسر انجام مهام

بیوره و اوامر دیگر حسب الخواهش مبارز الملک می پرداخت

هنگام آمد آمد مهاراجه از راه دور اندیشی کسان خود را پیشتر فرستاده

درخواست نوشتجات استمالت مبنی بر لقالت تیاو تان عمده که

باصطلاح گجرات پاندهری گویند نمود که بخاطر جمع تواند ماند مهاراجه

برعایت وقت و تالیف حسب الخواهش او نوشته بمهر خود و کفالت عدم تعر

که برپشت و بولقه و بهروچ و جموسر و مقبول آباد با آصف جاه بحال شده بود

چنانچه سمت گذارش یافت عبدالله بیگ که از جانب مبارز الملک

در بهروچ قیام داشت و بنابر تلت مکان که دست مرتبتها از تصرف

انجا

آنجا کوتاه بود چون مهاراجه دخیل کار گشت او از راه عاقبت

اندیشی رجوع با آصف جاه آورده استدعای سند نیابت نمود و از

سند و تجویز منصب و خطاب بیگ عالم خان بدو رسید و بدین

دست آویز خود را متوسل او ساخت و در سال هزار و صد و چهل

و چهار مهاراجه از راه دوربینی نامه مشتمل بر اظهار یگانگی با آصف جاه

نوشته مصحوب محمد شاه خلف قدوة الواصلین شاه علی رضا

سرهندی که روابط و تعارف با آصف جاه داشت سرانجام زاد و راحله

داده فرستاد و بعد چندی مصطفی خان نامی که سابق بار رستم علیخان

بوده در جواب با نامه مودت آمیز و پارچه پوشیدنی و بعضی پیامهای

زبانی آمده مهاراجه را دید و قریب سه ماه توقف نموده روانه گشت تا همدران

سال امانت دار خان بخشی و تالیع نگار که بمنصب هزاری ذات و یکصد

حسینخان

[illegible]

درین هنگام ویلی از طریق غیر مسلوک جنگل کناره دریای شور گذشته آصفجاه

بلا توقف و اهمال پاشنه کوب پی را بر داشته بدنبال او شتافت

و چندی از سرتال و چارپایان که در عقب مانده بودند بدست لشکریان افتاد

از آنجا که صید رمیده گشت معاودت نموده بنا بر آسودگی به موضع کوله کامر موج

بر لب دریای تپتی هفت کروهی بندر سورت چندی اقامت ورزید متصدیان

بندر از منصوب و معزول هر یک باظهار مدعا و استدعای امداد و فرستادن

تحفه و هدایا پرداختند مستفید خان که در بیرون بود در رفته ملاقی

گشت آصفجاه بمقتضای وقت هر یک را استمالت ساخته عازم

دکن گردید راجه بخت سنگه برخصت برادرش روانه ناگور محال زمینداری

خویش شد سید عظمت الله خان چون بر آمد کار ندید بدار الخلافت

رفت باجی راو که بکمک خود شتافت و بدون مصالحه مرهته

بیشتر رفت کار نبود کنهاجی که در آن ایام وارد صوبه گشت معهد ر

تشویش شورش و فساد گردیده مهاراجه مومن خان را بنا بر سابقه معرفت

مبارز الملک سلسله جنبان تقرر چوته بدستور سابق نموده مقرر

ساخت و برگشته تیلاد باجاره مومنخان قرار یافت از آنجا

تردوات نمایان و داد مردی و مردانگی داده گشته افتادند الحاصل بالی و
رسالداران و رسید عظمت الله خان گلوله‌های متواتر و متوالی از آب ماهی گذشته
برده را محاصره نمودند بیلاجی که در آنجا بود باستحکام برج و باره پرداخت
و توپهای که از جانب رستم علیخان بدست آورده بودند نصب نموده
تحصن کردند در ستاره‌های مهاراجه مورچال بستند و از طرفین جانب توپ
و تفنگ درگرفت بر این ماجرا چندی گذشته بود که ناگهان جواسیس باجی راو
که بنابر خبر آوری ورود فوج آصف جاه و شتافت بجناح استعجال رسیده طاهر
شناسا ساختند بدریافت خبر رفتن او بصوب احمد آباد و از مساعدت
بخت و وقت و قابو دانسته جریده و سبکبار شده بعزم رزم و پیکار
برگذر دریای نربده بطریق آمد و آینک بدنبال مار رسیده و انداباجی راو
از اطلاع این معنی مضطرب گشته همان ساعت فوج مهاراجه
را رخصت احمد آباد نمود و دست از محاصره کشیده سراسیمه بسرعت
هرچه تمامتر که از برق و باد استعاره کرده بود و چون تیر قضا شصت جسته
رو بمسکن خویش نهاد آصف جاه که از آن طرف بجلدی و چابکی متوجه بود
در نواحی بندر سورت رسیده معلوم نمود که باجی راو باندک فاصله

شاهی رفت و دو دسته روزی بربع الوقت گذشت آخرهای روز چهارم
باجی راو آمده مهاراجه را دید و عهد و پیمان بمیان آورده معاودت کرد
و قرار یافت که بخراج نبنداری با فوج مارواریان و سردار محمد خان و سید
فیاض خان رساله داران سپاه گجراتی باستظهار و باتفاق باجی راو رفته
برده را از کسان پیلاجی انتزاع نموده مستخلص سازند و سید عظمت الله خان
را و جنس کار نمانید چون او از خود استعداد و سرانجامی نداشت اهل گجرات
جمعی از مسلمین و هنود بتوقع نیابت و عاملی و نوکری مانند مگسان گرد شیرینی
فراهم آمده از توجه فوج مهاراجه و باجی راو امر موهوم مداخلت را وقوعی
نپنداشته بنابر سرانجام ضروریات و اخراجات بعنوان قرض گرفتن
تمسکات لم یصل زمان و ساختن بنام خود و تعلقات را که صورت
وصول نپذیرفت مبلغی سربراه شد و متعاقب بخراج و باجی راو عازم
برده گردید و در بین این خبر رسید که میر فخر الدین که خود جدا رسیده
چونه لده شتافته بود و میرزا اسمعیل نایب غلام محی الدین خان
بدریافت خبر باستعداد مقابله برآمده در نزدیکی امریلی تلاقی فریقین
رو داد و میر فخر الدین با میر قمر الدین ولد سید عقیل خان که برفاقت یکدیگر بودند

...م خویش می پرداخت آزرده خاطر گشته با خانه کوچ عازم دارالخلافت شده بود

...راه لولیان موضع و او مهابانه و غارت نمودند و از مشیت تمام برآمده بلده

...ن رسیده ازانجا سرانجام نموده روانه شد چون امروخان بابی تجویز اضافه

...صب وطن دار قصبه بُر مدادن یک زنجیر فیل از مهاراجه حاصل ساخت

...دن باجی راو مدار کار راجه ساهو و ملاقات کردن با مهاراجه

...انجا که مبارز الملک چندی پیش ازین بنابر بعضی امور باجی راو مدار کار راجه

ساهو را از منصب منصوب ساخته بود و پیش از رسیدن او مقدمات صدر

...رصه ظهور در آمد و مبارز الملک روانه شد باجی راو برای استحکام

...ستقرار چوتهه از طرف با منصوب راهی گشته در نواح سرونج آمد سلسله

...بان طریق سلوک نموده نوشت مهاراجه سید عظمت الله فوجدار سرونج

...روج را بنابر بانی اخلاص و اصلاح فرستاد او در نزدیکی دریای مهی ید و

...سته همراه گشت و بر کوچهای بر تالاب بیدوله با انبوه کثیر و جم غفیر

...ر و آمد کرد و هر دو کس و رتن سنگه مهنداری و کارکنان مهاراجه مرفعات

...رشن بیام و استحکام بنای صلح آمد و رفت نموده در زور جنید بلعب لکوله خاصه

...ت مارواریانست گذرانیده بنای ملاقات مهاراجه گذاشتند مهاراجه بباغ

از طریق خشکی مخاطره مرهته داشت کشتی سوار از کهنبایت بهروچ رسید
جرأت عبور از دریای نربدا نمیکرد و لهذا توقف ورزیده با پیلاجی گایکوار
بموعید دلپذیر بفقره چوتهه آنجا راه سلوک مسلوک ساخته
بسواد بندر سورت پیوست سهراب خان متصدی معزول
بممانعت پیش آمده در دادن راه درون بست مستقیم خان نگاه داشت
سپاه نموده بسور حال بندی پرداخته بامید فتح الباب
نشست و مبلغی بعنوان قرض بدادن مستکات بدفعات از پیلاجی
گایکوار گرفته بصرف در آورد و فوجداری پتن که براجه ابهی سنگه
تعلق داشت نایب خود فرستاد میر قمر الدین از همراهیان مبارز الملک
بیخبرانه از انتشار راه جدا شده باحمدآباد آمد و بمعرفت رتن سنگه
بهنداری ملاقات مهاراجه رکارسازی نموده بنیابت فوجداری جونه گده
و گرفتن رخصت و عمل آنجا را بعهدهٔ خویش گرفته روانه شد محمد بهادر
و کریم داد خان جالوری فوجدار پالن پور حسب الطلب مهاراجه آمده ملاقی
گشت و تجویز نامه فوجداری از انتقال پدرش حاصل ساخته بهدران ایام محمد
باقر خان خلف مومن خان دیوان پیشین که به نیابت دیوانی عبد الغنی خان

سید مرتضی نامی دار و احمدآباد گشته بود بنابر بحال جاگیرات و دیدن مهاراجه با

جمعیت شایسته آمده بوساطت سردار محمد خان غوری تقی بندریه راجه

بخت سنگه مهاراجه را دید و سه زنجیر فیل و چند راس اسپ و جزایر

از نقد و جنس پیشکش نموده و یک زنجیر فیل و جزوی نقد براجه بخت سنگه

داده بتجویز نامه اضافه منصب و خطاب بهادر و بحالی جاگیرات از انتقال

پدرش حاصل ساخت که بدرگاه فلک بارگاه بعرض رسانیده

بدرجه پذیرائی رساند مومن خان نجم الدین خان را به نیابت

متصدیگری بندر کنبهایت نمود و پرگنه چوراسی در تنخواه مهاراجه

قرار داشت بالمقطع بعهده خویش گرفت که موجب اقساط میرسانیده

باشد مهاراجه که بنابر انجام بعضی ضروریات روزی چند بیرون

متوقف بود و داخل بلده گردید بتمشیت مهمات مالی و ملکی پرداخت

والد راقم مبارز الملک را در نواحی اودیپور رسانیده معاودت نمود

و مهاراجه را دیده بعزم سفر حجاز رخصت شده از کنبهایت کشتی

سوار به بندر سورت شتافته غره شهر رمضان آنسال از آب

جهاز نشسته بمقصد راهی گشت مستفیدخان متصدی بندر سورت چون

مهاراجه از مکان مقامات برخاسته متصل باغ شاهی آمده بارسیدن نصرخان
مختار در آمدن بلده توقف ورزیده عبدالغنی خان دیوان صوبه و ابوالمعا
صدر و عبدالاحد خان قاضی و امانت دارخان بخشی و وقایع نگار و
هادیخان سوانح نویس و اهل خدمات و اعیان دیگر گروه بوالسیه
و رئیسان هنود ملاقی شدند بعد چندی روز در وهن تیر پرستش باعتقاد
هنود ساعت نیک بود در مرادف بست و ششم شهر مذکور
مهاراجه با برادرش جریده داخل شهر گشته ساعتی چند در قلعه
بهادر توقف ورزیده بخیمه گاه رفت همدران اوقات یک زنجیر
فیل از لشکر مبارز الملک در اثناء راه بدمستی نموده گریخته باحمدآباد
آمد فیلبانان مهاراجه دستگیر کردند داود خان فوجدار پالن پور که همراه
مهاراجه گسترده حسن خدمت بظهور آورده بود بقضای الهی ودیعت
حیات سپرد جسد اورا بپالن پور بردند شیرخان بعد فوت
صلابت محمد خان بابی دخیل شدن میر اسمعیل فوجداری جونه گده
از انتقال پدرش سوره و محالات دیگر در حضور در تیول وکلای
نواب قدسیه والده بحضرت اقدس اعلی قرار یافته به نیابت

کوچ نموده هنگام اجل راقم الحروف بنابر وداع والد واخوی محمد اسمعیل در مرض

شدن از مبارز الملک رخصت نبود خواندن فاتحه که فیل سوار ایستاده

بود در رخصت انصراف داده گفت که بنیان من در روضه حضرت قطب عالم

قدس سره واقعی موضع بوده و حضرت شاه عالم در درگاه شیخ احمد کهتو گنج بخش

قدس سره و یا در موضع سرکهیج هرگاه اتفاق شود فاتحه میخوانده باشند

غریب اعتقاد درین هر سه مکان متبرک داشت که تا ایام حکومت بالکفید

روپیه در ماهه بسادات بتوه و همانقدر بسادات رسول آباد و

بروز عرس این بزرگان هزار روپیه سال بسال و چون از شیخ احمد

کهتو اولادی نبود هر سال بروز عرس هفتصد روپیه میداد و بقریات

متعلقه درگاه وجه معاش سادات عظام و مشایخ کبار بهیچ وجه

من الوجوه مزاحمتی از عمال نمیرسید اکنون کار آنها بکجا انجامید که

بنان شب محتاج و دامی نمی یابند القصه مبارز الملک کوچ نموده

بقصبه موراسه پیوست و در آنجا بسید نوازش علیخان و

دامادش که مریض بود بسفر عالم دیگر جدائی گزیده رخت و در همان قصبه

مدفون گردید بالفعل در رقعه یک مقام نموده بکوچهای متواتره شش بردانه سلخ گذشت

بنابر محافظت تنهائی زره زیر جامه پوشیده بود بالجمله روز دیگر چهاردهم شهر ربیع الثانی
کلدیپ نام از طرف مهاراجه برخصت مبارز الملک همراه قمر الدین خان عم زاده
مؤمنخان به نواحی بلده درآمده دخیل کار گشت و روز دوم سند داری نایب
نظامت مقرر شده داخل شهر گردید از آنجا که والد راقم داعیه سفر
حجاز مصمم داشت چنانچه سبق ذکر یافته مبارز الملک تکلیف نمود
که تا اودهیپور همراهی گزیده رخصت شوند و راقم را مصحوب امرسنگه اودوات
که کفیل امر مصالحه بود نزد مهاراجه فرستاده گفت علی محمد خان آیین با رجه از حضور
معلی رخصت حج حاصل کرده و برای رسانیدن من تا اودهیپور همراه بودن
او ضرور است چون نیابت متعلقه از پیشگاه خلافت و جهانبانی
بنام حسین محمد خان پسرش مقرر شده او را دخیل کار نمود چنانچه راقم همراه
امرسنگه بفرودگاه مهاراجه رفت و بعد ملاقات خلعت و استمالت یافت
بالجمله مبارز الملک بنابر سرانجام باربردار و الحیال وجه مقرره که امرسنگه
متعهد بود توقف ورزیده و دو صد و هفتاد دسته ضرب توپ از خورد و کلان
شتر و عبد الغنی خان دیوان صوبه در سرکار والا نموده گرفت چون زر
باقی بود امرسنگه باظهار اینکه متعاقب میرسانم ذمه گرفت تا آن زر رسانید مبارز الملک

کرده و مهاراجه در پیش روی فرودگاه خود برابر مقبره حضرت شاه [illegible]

قدس سره جا داده و روز دیگر وعده آمدن مهاراجه بود از عذر و خدعه

و غدغه بخاطر آورده قیاس بنفس خود نموده بعضی عذر بدتر از گناه جور بیت

آنروز خلف وعده باخبر رسید روز دیگر قریب شش پهر سپری

مبارز الملک سواره بلا وسواس و اندیشه با جمعیت قلیل متوجه خیمه مهاراجه

گردید با رواریان مستغرق آهن صفها آراسته چه از روی احتیاط

و نظاره اهل اسلام ایستاده بودند بیت تو گفتی که دیوان صف بسته اند

[illegible] چون درخت از زمین رسته اند مبارز الملک بصحن خیمه گاه

در آمد و مهاراجه تا پیش سراپرده استقبال نموده همدیگر در کنار

گرفتند و منصوب و معزول برابر در بارگاه پهلوی یکدیگر نشسته و حشمت

و یگانگی را بالفت و یگانگی مبدل ساختند چون وقت تنگ بود

به تبدیل دستار عقد مؤلفات بسته بوداع یکدیگر پرداختند مبارز الملک

بفرودگاه که همان روز متصل باغ محمد امین خان مقرر کرده بود

و اسباب و قبائل را فرستاده شتافت بحسب برادر مهاراجه

بنابر عارضه تپ که بر ملاحظه رسیده بود ملاقی نگشت و گویند که مهاراجه در آنروز

از انجا که مهاراجه چشم بار داریان از جنگ ترسیده دیده بمشورت فیروزاندیشان

مخلص خان جاگیردار محمود آباد و مومنخان بخشی و تابع نگار فوج و متصدی

بندر کهنبایت را بر هم جنبی و ارتباط سابقه بتکلیف سلسله جنبانی

از مصالحه نمود و مخلص خان رقعه مبنی بر اظهار اشتیاق و خواهش

ملاقات نزد مبارز الملک فرستاد و بعد رسیدن جواب با صواب او آخر

همان روز آمده ملاقی گشت بعد گزارش رسمیات متعارفی و احوالات

سررشته کلد نمونه سخن را بدعا رسانید مقتضی المرام شب رخصت شده رفت

فرد کارها راست کند عاقل کامل سنجی [illegible] که بصد لشکر جرار میسر نشود

روز دیگر مخلص خان بنابر حسابت چه و سالخورده از نزد او آمد و شد

متعذر بود مومنخان را در سلک او داوت و بیتاورث عمده مهاراجه

آمده گفت و شنید مصالحه بقرار یک روپیه نقد خرج و سرانجام بار برداری

از شتران و اراده بنای ملاقات و دید باز دید میان منصوب و معزول

بدین نهج گذاشتند که هرکدام از دایره گاه خود خیمه علاحده بفاصله

نصب نماید داول مهاراجه دیدن کند در روز دیگر مبارز الملک باز

و دیدن کند چنانچه مبارز الملک خیمه متصل باغ غازی الدین خان حسین ربا

روز دیگر زاغ شب از آشیانه پرواز نمود و خبر تندرستی مبارز الملک بمهاراجه
رسید و چون پهلوان زرین کلاه بر توسن سبک تک روز
سوار شده روی بمیدان روزگار نهاد و بر جنگ جویان رزم
طلبان دیروزه از خواب در آمده و [illegible] می نمود و بیشتر بار
رفع خجالت و خجلت موقع گذشته تلافی تدارک مافات مهیا و مستعد
رزم پیکار گشتند [illegible] همه مرده بودند و برگشته روز [illegible] بد روز
گشتند گیتی [illegible] روز [illegible] مبارز الملک گوش بر آواز
اراده ثانی داشت که متهیان طلب [illegible] ساختند [illegible] مهاراجه
عزم سواری و صف آرائی [illegible] و از آن مقتولان عرصه
نبرد و بخاک غلطیدگان دشت ستیز از هر دو جانب جهت داشتن
لاشها شتافتند بالیدگر در نبردگاه دو چار شدند [illegible] لعنت
و نزاع بالاتفاق بر کس غریق بحر خناس خود را از آن لجه خونخوار بر آورده
راهی گشت فرستاده [illegible] مهاراجه [illegible] مبارز الملک
و قرار یافتن صلح و ملاقات بالیدگر و روانه شدن مبارز الملک و در آمدن
کوتوال مهاراجه [illegible]

و وجه خرج را الصرف آورده جمع را فراهم آورده در انبار تا بو فرصت می بود
پس از استماع اراجیف که ز و کوته خردان بدرجه الیقان پیوسته بود مظفر
شده در صدد کمربندی در بجستن بر دروازه شهر دلگشادن در آمد و از
مخالفت عاقبت اندیشان که خبر احتمال صدق و کذب دارد منع پذیر نمی گشت
چون والد راقم همسایه و ربط قدیم داشت از راه اخلاص مکرر کسان خود فرستاده
استفسار حیات و ممات مبارز الملک می نمود والد خبر بیان واقع را اطلاع
داشت در جواب گفت اذا الحرکت بیموقع منع فرمود و داد ابرام و لجاجت
داشت که قریب بنصف شب گذشته پیغام نمود که اگر بالفرض والتقدیر
مبارز الملک زنده باشد اما زخمهای کاری داشته جان بر نخواهد بود
چون حافظ حقیقی کسی را نگاهبان باشد اثر زخم تفنگچیان او کسی
که در مواصی بود بهیچ یکی نرسیده صحیح و سالم در کنف غرد اقبال بود
بالضرورة آدم معتمد او را طلبداشته با یکی از طرف خود همراه نموده
در قلعه ارک فرستاد که از فراز دیوار قلعه مشرف بر فرودگاه مبارز الملک
بنشیب برده نمود که مانند شیر شرزه در خیمه نشسته سرگذشت را روانه
با یکی از مخصوصان تقریر میکند بعد آمدن او سردار محمد خان از اراده خود باز ماند

از فراز

روز دیگر که زاغ شب از آشیانه پرواز نمود خبر تندرستی مبارز الملک بمهاراجه

رسید و چون پهلوان زرین کلاه بر توسن سبک تک روز

سوار شده روئی بمیدان روزگار نهاد سر جنگجویان و رزم

طلبان دیروزه از خواب در آمده و کمربندی نموده بیشتر بار

رفع خجالت و حرکت بموقع گذشته تلافی و تدارک مافات مهیا و مستعد

رزم میگماشتند هر چند همه مرده بودند و برگشته روزهای بد و زنده

گشتند پستی پیروزیهٔ مبارز الملک کوشش بر آوازه

ارادهٔ ثانی داشت که متهیان ظاهر ساختند که امروز مهاراجه

عزم سواری و صف آرائی ندارد و نبابران و از تاب مقتولان عرصه

نبرد و بخاک غلطیدگان دشت ستیز از هر دو جانب جهت برداشتن

لاشهها شتافتند با یکدیگر در نبردگاه دوچار شدند بی حما

د نزاع باتفاق هر کس غریق بحر فنا خود را از آن لجه خونخوار بر آورده

راهی گشت فرستادن مهاراجه مخلص خان و مومنهار را نزد مبارز الملک

و قرار یافتن صلح و ملاقات با یکدیگر و روانه شدن مبارز الملک و در آمدن آن

کوتوال مهاراجه در [illegible]

و وجه خرج را بصرف آورده جمع را فراهم آورده در انبار تا بوقت فرصت می بود

پس از استماع اراجیف که بزرگ و کوچک خردان بدرجه ایقان پیوسته بود مضطر

شده در صدد کمربندی و بخستن بر دروازه شهر و گشادن در آمد و از

مخالفت عاقبت اندیشان که خبر احتمال صدق و کذب دارد منع پذیر نمی گشت

چون والد راقم همسایه و ربط قدیم داشت از راه اخلاص مکرر کسان خود فرستاده

استفسار حیات و ممات مبارزالملک می نمود والد آنچه بیان واقع را اطلاع

داشت در جواب گفت از آن حرکت بیموقع منع فرمود و داد ابرام و لجاجت

داشت که قریب بنصف شب گذشته پیغام نمود که اگر بالفرض والتقدیر

مبارزالملک زنده باشد اما زخمهای کاری داشته جان بر نخواهد برد

چون حافظ حقیقی کسی را نگاهبان باشد اثر زخم تفنگچیان او و کسی

که در مواضع بود بهیچ یکی نرسیده صحیح و سالم در کنف عز و اقبال بود

بالفعل در قلعه آدم معتمد او را طلبداشته با یکی از طرف خود همراه نموده

در قلعه ارک فرستاد که از فراز دیوار قلعه مشرف بر فرودگاه مبارزالملک

بنشیب تردد نموده که مانند شیر شرزه در خیمه نشسته سرگذشت را روانه

با یکی از مخصوصان تقریر میکند بعد آمدن او سردار محمد خان از اراده خود باز ماند

نماز خفتن مهاراجه از رزمگاه معاودت نموده بلشکرگاه پیوست فی الجمله
اطمینان بقلوب رمیده و دلهای طلب طپیده پیدا گشت و
کسانیکه پیوسته عاقبت کناره گزین و چون دور رفته بودند در پرده
ظلماتی شب که قوت باصره را از مشاهده اشخاص و مطالعه اجسام معزول کرده
بود در غار و خار ما اعناق منکسره بلشکرگاه خود آمدند مبارز الملک با عروج
آفتاب در میدان شادیانه فتح نواز آن ایستاده بودن شد
آن سنگین همه کوس جدل بصوت خوش شادیانه بدل شد
و با همراهیان گفت که خیمه و خرگاه را همین جا طلب داشته دایره باید نمود
شب آبستن است تا چه زاید سحر محمد امین بیگ ظاهر
ساخت که آنچه مرکوز خاطر تو و بعون الله بعرصه ظهور در آمد صوبه را
که همیشه مستعفی ازان بودند نمی خواستند و به تیمار احوال محرومان و استمالت
باز ماندگان و رفتگان گذشتگان لازم صلاح دانست آنست که بسمت بلده
مراجعت کرده شود و لهذا برگشته در فضای زیر دیوار ارک بر کنار دریا
بسایر قریب ساعت از شب گذشته فرود آمد لیکن کثر اتیان را
از سالم ماندن مبارز الملک باور نمی آمد خصوصاً سرور محمد خان را که سند نیابت رسیده

شمس طرفین دست از جنگ کشیدند خرد چو شمع شبستان

گردون نشست یکه عنان بشتاب آمد بدست یکه مار و ازیان را خوف

و رعب در دلها جا گرفت ملهود انمعنی محض تأیید الهی و اقبال پادشاهی بود

که یکی از بندهای درگاه آسمان جاه با وجود قلت جمعیت و حالت عزل با چنین

زمیندار عمده سرآمد راجهای هندوستان با فوج گران منصوب

جنگی که از آن در استانها دانند نموده غالب آمد اگر جمعی از فدائیان

آستان فلک بنیان به انتزاع ملک زمینداری و ضلع او بدستور

حضرت خلدمکان مامور شوند چگونه خواهد بود لهذا از ایستادهای درگاه

والا از زمینداران صاحبها گریختند الحاصل چون خبر میدان گذاشتن مهاراجه

بیدلان بار واژ لشکرگاه خود رسانیدند عجب قلق و اضطراب در مردم تبه کار

راه یافت و پای استقلال از جای رفته در فکر فرو بار و کندن خیمه

و انگندن جبه‌خانه یادی پر بیم و هراس که بار دار و درست گویا تیار بندی

اشتغال ورزیدند و اکثری از فرقهٔ سپاه گجرات و تعینات لقریات

گرد نواح و دهولقه جلوبارگی کشیدند و بیشتری در خانهای پور جات

هر کسی که با کسی سابقه و رای داشت پناه برده امن طلب گشت که هنگام

غار

و از جانب تیر و تفنگ مانند ژاله ریختن گرفت مبارز الملک با آن جمع قلیل
استقامت ورزیده بشیشهٔ تیر که کم خطا میکرد فرق روح مار و ازبکان از قفس
تن بپرانید نظم عقاب خدنگش گذشتی بخشم چو شاهین
قدرت نمودی بچشم // بهر کس که تیرش زدی دشمن [illegible]
گرانش کمی بود قربان هزار [illegible] ازان عرصه دار و گیر چو بحر
خروشان در آن دار و گیر [illegible] بدخواه پیغام میبرد و تیر [illegible] موج میزد و زیر دار
تیر [illegible] الحاصل در بین فیل نشان که بعلامت نوار مبارز الملک ازان
اله یار بود نمودار گشت و بحمله آهن بیک فدائی وار در رسید و بار دیگر نور که
کوس ماتم نوگلدستگان بفریاد و فغان در آمد مار و ازبکان اقتباس [illegible]
مبارز الملک الحال در میدان آمده تلاش موفوره بجا آورند و جنگ سخت
در پیوست فرد چنان آتش جنگ گرم بود تیز که گفتی پدید آمده رستخیز
اله یار بزخم تفنگ رخت هستی بربست مبارز الملک مبارزهای مردانه و جلادت
های رستمانه نموده دفعه دیگر مار و ازبکان را پیش انداخت تا نزدیکی موضع [illegible]
گروهی دوانید چون دلیر از احوال گریزان مانند حروف هجی پریشان شدند
از آنجا که از مطلع شفق تا مقطع فلق آیین جدال و قتال قائم بود و هنگام اضطرار

بیخبر و آنکه ظاهر و نهان آن شهرت یافتهٔ بی اصل که بقصور باطل و خیال امر موهوم
ایل چمن بود قریب سه پهری روز در شهر شیوع یافت محمد امین بیگ
والی یار بخشی که بمحافظت شهر قیام داشتند نظر بر تنگ خوارگی بعزم جان
سپاری با جمعیت موجود بلا توقف و اهمال از راه دروازهٔ جانپور بر آمده
در میان آب دریای سابرمتی با گروه انبوه از سوار و پیاده که در پورجات
متفرق بودند و چه از همراهیان مقتولان و دور اندیشان معرکه دوچار شدند
آخری از آنها از راه خیرسگالی و زعم نامی خویش گفتند که رفتن آنجا تحصیل
حاصل است شاید کارها تمام رسیده باشد بالفعل محافظت بلده که ناموس آقا بدا
است ازین عزیمت اهم خواهد آنها گوش بسخنان بی مغز ایشان نداده
بسرعت هرچه تمامتر از آب گذشته روانه گشتند و اهل الفرار که در دروازه
شهر پیوستند بنابر بند بودن در و ممانعت ناچار پای دیوار حصار در میان ریگ
توقف نمودند بالجمله یار و آن رو بفرار داشتند از مشاهدهٔ قلب سپاه که قریب
چهار صد سوار شمشیر گذار با مبارز الملک باقیمانده با استقلال تمام میدان را قائم
داشت عطف عنان نموده بار دیگر قدم جرأت و جلادت پیش نهاده چپقلشهای
متعب و تلاشهای بیش از بیش زیاده از مقدور و میسور نمودند

دارف

تاب مقاومت نیاورده لیس پا شدند میدان را بحریف سپردند فرزند...

طرف کوشش از حد در گذشت شکست آخر آمد بقوم شنود که مبارز الملک

دو سه میدان اسب تاختن آنها را انداخته دوانید در بین زد و خورد

سید قاسم جنیدی از لیسر واقربا و همراهیان به همین نهج ترین خان افغان

وجمعی دیگر از جماعه واران بدرجه شهادت فائز گردیدند بسیاری زخمها

برداشته بسیر خروشی چیره ها افروختند چون سید جمال علیخان برادرش در

یک حوضه فیل سوار بودند سید عابد علیخان بزخم تیر بندوق جرعه شهادت

نوشید سید جمال علیخان برادر را برفیل با جمعی از کشته و زخمی همراهیان

خود را روانه شهر کرد و باسپ تازی ورآمد و بدین طریق سید قاسم قرین

از معرکه برداشته بهیئت مجموع رو بشهر نهادند برخی از [illegible] بیدلان اصحاب

ممات را وسیله حیات نیداشته از ان وادی هولناک که نمونه یوم یفر المر

من اخیه بود برآمدند ظهور انمعنی موجب کمی جوش لشکر اسلام پدید آمد

لهذا مردم بعید الفکر در سوقت خود را کار فرموده بظاهر بینی کمی موافق و کثرت

مخالف زنده برآمدن مبارز الملک را از ان وادی خونخوار درعرصه گیرودار از

محالات عقلی تصور نموده کشته و مرده رو بشهر نهادند و از روید او این سانحه

از جانبین کشته و مجروح گردیدند رزم طلبان با نام ننگ و ناموس از هر دو سو بر یکدیگر

تاختن آوردند با هم آویختند مبارز الملک گمان اینکه مهاراجه و برادرش

چنانچه ضابطه سرداری و سپهداری هندست فیل سوار خواهد بود و غافل از آنکه

آنها درین معرکه از روی حزم و احتیاط که شناسا و علم ثبات شد ملتبس بلباس

راجپوتان اسپ سوار بودند از دور فیلان بنظر در آورده و از سپاهی

مخالف نیاندیشیده بجولان در آمد و مانند برق و باد خود را بر ایشان

زده در صدمه نخست صفوف را برهم شکسته بفیلان رسانیده

بدست آورد و چون از فیلسواران خالی یافت دو سه قبضه کمان

که در عماری دید بیادگاری گرفته دست بر داشت و متوجه شمشیر

زنی و صید افگنی گردید مهاراج و برادرش نیز حسب المجموع حمله آور گردیده

داد مردانگی میدادند اهل اسلام پای ثبات و استوار ساخته

کارنامهای نمایان بعرصه ظهور رسانیدند که بهرام خون آشام بر فلک

پنجم است انگشت تحیر بدندان گرفت و بدفعات حمله مخالف را گذرانیدند

که بر وفق غیب با صدق من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة الا باذن الله

جلوهٔ ظهور نمود و نسیم فتح بر پرچم اسلام وزیدن گرفت مهاراج و برادرش

گشت که اکنون آثار علامات هم بر جا نمانده الحاصل مبارز الملک که نشست به یورجات
داده بمیدان در آمده صف آرا گشت مهاراجه با تمامی فوج که اکثر سواران قدر
انداز برقنداز بودند رزم پیش آمد نظم یکی آتشین فوج قلزم بموج
طلبانجیده زبان موج بر ردی موج ز دریای لشکر در آمد بجوش
زجنگی نهنگان بر آمد خروش و نائره قتال و جدال اولا به توپ های
رعد کردار و صواعق محرقه بان آتشین بار التهاب یافت و برق آسا
بخرمن جان اجل رسیدگان را فتاد و ثانیا چون کار از جنگ گله توپ در
گذشت بار و اریان قلماق اجمعین سلک زبان باری در رسید بهادران
اسلام نیز بارکی جلادت را برانگیخته بر هم آمیختند نظم ز آواز
اسپان گرد سیاه هوا گشت چون روی زنگی سیاه
بدانگونه گم شد در آن گرد مهر که میجست با صد چراغش سپهر
یکی گفت گویا قیامت رسید سرافیل صور قیامت دمید از انجا که
اکثر بندوقچیان و جزائرچیان مبارز الملک در یورجات متفرق گشته
چندانی حاضر نبودند غازیان میدان را بزم انگاشته گوله جزائر و بندوق
را نقل آن محفل پنداشته در مقابل بکماندار هی بر و رخستند و بسیار

مبارز الملک ملصق برشت لشکریان می آمد توپهار اگرفته بقلعه ارک فرستاد

درین جنگ که کمتر از قلعه گیری نبود بسیاری از مردم قاری و شجعان نامی اسلام

بدرجه شهادت فایز بیشتری زخمی شدند اگرچه از رهگذر موضع تاریخ که متصل

بآبادی یورجات طرف ثانی نداشت بمیولیت بلوازمه توپخانه و تورک لشکر

می توانست گذاشت و آبادی یورجات را بدست چپ در آنطرف که میدان وسیع

دارد و معرکه آراسته می شد اینهمه سعی مردم شکیبی و تفرقه روئی نمی نمود

مبارز الملک خود سرداران را واقف و نیز خیراندیشان هنگام یورش ظاهر کرده بودند

از انجا که تقدیر چنین مقدر بود پاسخ داد که بنابر رسیدن گولهای توپ در

محل سرای واقعه قلعه ارک غیرت خان تقاضا میکند مجملاً از توجه دبازار

آبادی یورجات بالسیت گذشت سررشته ترتیب و انتظام فوج از هم

گسیخته باشد بلکه بیره و اجامره دست بتاراج خانهای مردم که در انوقت

آباد بود گمان وقوع اینواقعه بدان طرف نداشتند دست دراز

ساخته هر کسی چیزی گرفته راه خود پیش گرفتند ازان تاریخ

آبادی آنطرف دریای که بمثابه معموری می بود و از صدمه تاراج مرهتیه

در هنگام نعمت خان ترابی یافته بود و در نیم رتبه ویران و بی چراغ

گرد

جرأت و دلاوری قدم جلادت بر بالا بر آمدن به پشته‌ها و شکستن مستحکمه‌ها
را پیش نهاد همت و بهادری ساخته دویدند و از جانب امانت دار نشیب دیوار
و مرحله‌ها چون مکان از بلیه توپ گذشته بود تیر و تفنگ مانند تگرگ
آتشین باریدن گرفت کسانی که وقت اجل مسمار شده بود کشته و برخی
خسته شدند آخر الامر بهادران دروازه جانپور را که بغایت استحکام داده بودند
و چون بر کنار دریا واقع شده و هنگام طغیانی آب گوزه و گوبر و نشیب و فراز
بسیار داشت افتان و خیزان رسیده بضرب بازو شکسته فتح الباب
نمودند بسیاری از لشکریان از راه ما تعارف غیر مسلوک چنگ بحبل المتین ید
عروة الوثقی زده بالا بر آمدند و مارداران و گجراتیان تیزپای استقامت قائم نموده
بمدافعت پیش آمدند و دلاوران طرفین مکافحت و مکاشفت بجنگ کوته
یراق کار از نیزه و شمشیر گذرانیده گرفت و گیرا بیکدیگر و دست و گریبان و مشت
و پیشانی ساخته از خنجرهای خارا شکاف پهلوی همدیگر می دریدند و زین
زد و خورد جمعی از پیادگان بخون غلطیده بمطمورهٔ نیستی غنودند البقیة السیف
تاب مقاومت نیاورده توپها و لاشها گذاشته بمهاراجه پیوستند [illegible]
گجراتی و مارواری سپاه که بیرون رفت زان سهمگین جایگاه [illegible]

وگذر ها را خشت چین نموده خندقهای عمیق کنده بخاطر جمع از پشت سنگرها

بجنگ توپ و خمپاره اشتغال ورزیده از انجا که بلندی زمین آنطرف بود

اکثر گلوله توپ و خمپاره آنطرف در قلعه ارک کارگر افتاد و بیشتر گلولهای

اینطرف بر پشتهای خاک می نشست روز دیگر هشتم شهر

ربیع الثانی که سفیده صبح از لجه تاریک بر ساحل افق افتاد بیت برآمد بزین

خنگ زربام فام * برآورد مهر شسته تیغ از نیام * مبارز الملک قریب دو

ساعت بروز برآمده بارادۀ مبارزت و بر داشتن مورچالهای مقابل سوار شده

در رنگ سابر مستی پشت بحصار بلده بجولان درآمد و گفت نظم ببینیم

تا در گردان سپهر * که اسرار در آستین مهر * دیگر روش

چرخ ناپایدار * که آید و خواهد در شکار موار * ببینیم تا خود بهنگام جنگ * کرا

که باشد چو موم و که باشد چو سنگ * و دو سه دفعه شلاک توپخانه

بر مورچال مقابل زده یورش نموده و چون برق خاطف بسرعت از آب

گذشت غازیان اسلام جنگ کفار را جهاد و تصور نموده کشته شدن را

درجه شهادت و رفع درجات پنداشته حمله های پروانه وار شعلهای

سنانه را ظهور رسانیدند چون مقابل میدان اسب تاختن نمود و پیاده بپا مردی

جرار

بر ماده بهدر خالی گشت و فوج دیگر را بسمت جنولی بلده از آب گذرانیده متصل بقره

حضرت شاه بهیکن قدس سره و بهرام پوره و باره نین پوره مسکان فوجدار نشین بنا بر

تصرف نمودن پورجات آنطرف و قائم نمودن مورچال بخیال گشتن ساخت و

در بقیه آنروز تمام باستحکام و ترغیب مورچال و انداختن توپ از طرفین

گذشت مبارز الملک را نزدیک شام اینخبر محقق گشت و بنابر رسیدن روز

همانجا متوقف گشته از راه حزم و عاقبت اندیشی جمع را با مصالح

جنگی و چند ضرب زنبورک و جزایر بمحافظت قلعه کالی که متصل فرودگاه

بود و بر بام مسجد ملک مقصود طرالی متصل باغ شاهی که بنام میانخان

چشتی اشتهار یافته چند نفر جزایرچی را گماشته روز دیگر

[illegible] دم صبح که این آتشین آفتاب [illegible] و از چهره آتش

بمشکین نقاب [illegible] کوچ نموده در ساحت برکت دریاخان طرائیتی

که پیش روی آنها باغ است دایره کرد و چند ضرب توپ زیادتی

و باره از سرب و باروت و برخی از اسباب با جمعی از سوار و پیاده

بشهر فرستاد و آنروز را آنجا گذرانیده و در تمام روز جنگ

توپ با حصار شهرپناه جاری ماند مهاراجه درین فرصت دروازهای پورجات

ابیات نظم فرو رفت خورشید جمشید اساس ز سیه کرد گیتی جهان را
لباس ... و لشکر در اندیشه داوری ... که بخت که فردا کند یاوری
در تیره ده ظلمانی شب از جانبین طلایه بر آمده بحزم و هوشیاری پرداخت منصوب
و معزول هر یک در لنگاس طرح جنگ صباح با معتمدان و سرداران و گردن کشان
شب زنده داری نموده روز دیگر سلطان شرق کوس رحیل بجانب غرب
نوازش بر آورده بر خنگ شبگک تک روز سوار شده گشت مبارز الملک
بعزم مبارزت مستعد شده انتظاری صف آرائی طرف ثانی داشت مبارا جه
در خالقی داشته صرف جنگ و صفوف آرائی در آنمکان ندیده و بر رهنمائی
گجراتیان براهی که آمده بود برگشته دو سه کروه بالا رفت و بسمت غربی بلده در محلی که
سابق مبارز الملک متصل بشد اعظم معظم نگرد آمده بود دایره آخرهای روز رسیده
دائره نمود و دیوار خانهای پورجات آنطرف لب سابرمتی که زینه آتش
مرتفع ترین این حصار بلده جوی آب فاصله دار و درکه خرابه رس سمت پناه گرفته
بمقابل ارک و محاذی حصار طرف آب دروازهای و معبرهای پورجات را
استحکام داده بطریق امور جال بندی بروم کاری و یتاقداران مار داری
و جوانمردخان و صفدر خان بابی شیر دو او افر بیمان روز چند ضرب توپ

و عاطل نبودند سردار محمد خان را جرأت کاری اتفاق نشد بالجمله مهاراجه

نیز وکیلی سید نیور جمیل گروهی بلده رسید چو امرد خان و صفدر خان که بنابر

مراعات صلابت خان عم خودها با مبارز الملک در راه دهین تیول گزار

گزین بودند پس استماع فوت او حقوق بالعقوق مبدل گشت بمقتضای وقت

حرکت را بر لقاعده و تخلف راجح دانسته تقصور رشش آمد جمع را فراهم آورده

بمهاراجه پیوستند و اکثر مردم سپاه پیشه پی روزگار کار طلبی و تقصیاتی باید داری

نیز رفته شامل شدند محمد باقر خان پسر مومنخان دیوان پیشین بی اجا

عبد الغنی خان عم خود با سه چهار هزار کس از رفقا بیجا انه از بلده بر آمده

نزد مومنخان که با مهاراجه بود دیگو جهای متواتره بموضع ارالیچ پنج کروهی بلده منزل

نمود روز دیگر از انجا نزدیکی موضع موچیپر بر لب سابر بفاصله یک کروه

آواخر روز در پهلو اردوی مبارز الملک مورچال قایم ساخته فرود آمد

بدریافت انیخبر فوجی را با چند ضرب توپ پیاده رس التین ساخت

که از آب گذشته نزدیکی باغ محمد امین که محاذی سرکوب دایره مهاراجه

است رفته توپ اندازی نمایند و شب انجا را قایم نگهدارند چنانچه

چند تیر گوله توپ بر فرودگاه مقابل کارگر رسید که روز آخر گشت

نگاری فوج ساله مقصدگیری بندر سورت که کهنبایت بمومنخان که برطرف گشته بدار الخلافت
شتافته بود مرحمت شد و فوجداری بروده و بهروچ به سید عظمت الله خان
باریه تفویض یافت و حکم شد که محصول محالات موصوفه را در وجه مصارف
رساله مهاراجه میرسانیده باشند و مخلص خان جاگیردار محمودآباد بنابر بندوبست
جاگیر رخصت یافت مهاراجه جهت فراهم آوردن سپاه و استعداد فوج بوطن
خود شتافته قریب بیست هزار سوار جرار مارواڑ و ناگور قوم راجپوت جمع نموده
باتفاق برادر خود راجه بخت سنگه متوجه آنصوب شده بعد قطع منازل و طی
مراحل در نواحی پالن پور رسید کریم داد خان فوجدار آنجا استقبال نموده
همراه گشت مهاراجه از استماع اراده ممانعت وربد اقلت مبارز الملک و بر
آمدن بعزم مقابله خفیه سند نیابت بانهٔ وی بیست هزار روپیه نزد سردار محمد خان
غوری که در بلده اقامت داشت فرستاده نوشت که اگر تواند بلده را بتصرف
در آورد و او جمعی از گجراتیان فراهم آورده در انتهاز فرصت و تکاپو نشست
از آنجا که شاه نواز خان و محمد امین بیگ والهیار با فوج آراسته در روب
حصار شهرپناه را خشت چین نموده و برج و باره بمردم کاری سپرده
بامر مصالح قلعداری از قرار واقع شب و روز از حزم و هوشیاری دمی غافل

عبدالحمید خان

...حان و طالب علی خان و نیابت

چون آنچه خاطر ملکوت ناظر حضرت اقدس و باعث عطای مبلغ خطیر

نموده تشبث پذیرفت زوالش گزیدن بوده و بصادرات دگر لزمت

دگر رعایا و برایا در بارگاه معدلت پناه مکرر معروض گشت و بنابر آن مری بامیرالامرا

صمصام الدوله که رتق و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار و تشبث لفاری

بمیان آمد و بسبب موقوف گشتن در ماهه رساله متواتر عرائض مبارز الملک

مشتمل بر استعفای صوبه بحضور پرنور سراج اقدس را از و منحرف ساخته

و برای متوسل ساختن با خود مهاراجه ابهی سنگه راجه جودهپور را که

باعتماد الدوله مربوط از پیشگاه خدمت و جهانبانی بعطای خلعت خاصه

و جواهر و یک زنجیر فیل و سیحده لک روپیه از خزانه عامره

در وجه خرج رساله همراهی او سرفرازی یافت و پنجاه ضرب توپ

خورد و کلان با سرانجام حمله نعله از سرکار والا تعین نموده بامر نظامت

صوبه احمدآباد مبارز الملک مرخص ساخت و دیوانی رساله همراهی

مهاراجه و متصدیگری بندر سورت از تغیر سهراب خان بمستفید خان

که منصب اقضی القضاة معزول شده مقرر گشت و بخشی و وقایع

از خیراندیشان که راه سخن داشتند استفسار نمودند که پیوسته استعفای

صوبه بحضور نوشتن و اظهار بیزاری نمودن الحال که منصوب می آید آماده

مدافعه و مقابله شدن راجه منظور است پاسخ داد که آنچه در معرض بیان

آمد واقعی است از آنجا که مبلغهای خطیر طلب سابق و حال سپاه بالا رفته

طاقت عهده برآئی آن ندارد و دیگر ارکان حضور در جناب اقدس بعضی

سخنان نامناسب نسبت بمن عرض کرده اند بالفعل منصوب بهر اهانتش

از اسلام بیگانه انگاشته شوم از تقاضای سپاه خلاص و بدرجه شهادت

فایز میگردم و اگر قضیه منعکس گردد جمعی از کفار کشته خواهم بود بر تقدیر از

اسمان است مراد بصوبه بودن نیست دشواری کشته شدن با مظفر

گردیدن وقوع امر دیگر خیرخواهی دانسته باور نخواهند کرد که مرا بجز ظهور

یکی دو صورت شق ثالث مدعا نیست همدران آوان میر اسمعیل بنیابت

غلام محی الدین خان بفوجداری جونه گده شتافت و دخیل کار گشت

رستم خان بالی بر آمد صوبداری مهاراجه ابهی سنگه و رسیدن

بصوبه و وقوع جنگ صف میان منصوب و معزول و صلح نمود

یا لیگر و روانه شدن مبارز الملک و دیوانی عبد الغنی

دستاویز نموده در ضمن برای استعداد سرانجام مدافعه مهاراجه که

در جالور رسیده بود دفعته بی تقریب جریده سوار شده از دریچه

باغ بهادر که مشرف بر تربت گنبد اعظم معظم نزول نموده خیمه و سراپرده

سپاه متعاقب یکدیگر آمده فرود آمدند چون حیات ممات صلابت محمد خان

متشخص گشته بلبان شکسته هنگام شامی در شهر آوردند چون کار

از تدبیر و صلاح گذشته وقت رحیل رسیده بود فائده مترتب نگشت

مبارز الملک در توز رنجید که سپاه و اسباب و آلات نبرد را سرانجام

داده خبر وصول مهاراجه را پالن پور و بیجاپور و پنجاه کروهی شنیده کوچ

نموده در نزدیکی موضع کالی دو کروهی جانب شمال بلده آنطرف رود

سابرمتی مقابل سر راه جودهپور معسکر آراست منجمله چهار هزار سوار و همان قدر

پیاده برقنداز از جماعه کلریه و عرب پانصد سوار و هزار نفر پیاده با محمد امین

بیگ و اله یار بخشی نزد شاه نواز خان پسر خویش بحفظ و حراست بلده

تعین نموده قریب هفتصد ضرب توپ از خورد و کلان و قریب بار ارابه

بمقدار ده هزار من سرب و باروت و مصالح ضروری توپخانه نیز دستگر

زنجیره بند نموده مترصد و منتظر مهاراجه آن رزم طلب نشست و در آن هنگام جمیع

بمعرض الصال در آمده مستوجب جزای آن گشت عاقل هوشمند نشد که از کرده خویش متنبه گردیده

از آن روز دیگر کسی را جرأت اجماع بر اظهار احوال نمیشود و این واقعه چهاردهم شهر

محرم الحرام سال هزار و چهل و سه روداد و مبارز الملک عبد العزیز خان را از تغییر

حسین الدین کوتوال بلده ساخته در بارگاه خلافت و جهانبانی راقم بخطاب حسین

محمد خان و منصب ذات و یکصد سوار سرافرازی یافت کشته شدن او بر

ولیسائی سیر مکانم در آمدن مبارز الملک بعزم مقابله با مهاراجه ابهی سنگه

و در گذشتن صلابت محمد خان بابی ازین جهان فانی

از سوانحات این سال کشته شدن او و دیگر ولیسائی مدار کار سیر مکانم

است بیان مقال آنکه علی نام برادر دولت محمد تالک قصباتی آنجا بنا بر

امری که با او خصومت بهم رسانیده بود فرصت یافته هنگام شبی بزخم جمدهر

کشت صلابت محمد خان از استماع این قضیه چون بنابر فوجداری آنجا بدو تعلق

داشت در بلده بود بنابر تنبیه و تادیب قصباتیان از مبارز الملک رخصت گرفته

بموضع بالکری آن طرف دریای سابرمتی براهیم سپاه متوقف گشت از قضای

آسمانی بعد دو روز قریب پای از روز آمده ضبط نموده فجاءة درگذشت اتفاقاً

مبارز الملک همان روز پیش از رسیدن خبر فوت او در ظاهر بعزم سیر مکانم را

کالحجر بر لوح سینه مرتسم ساخته بودند از مشاهده رسیدن فوج به پشت گرمی جنود

غیبی پای ثبات سستی نموده بر پشت بامهای دکاکین آراسته بازار برآمده باندا[ختن]

خشت و سفال دست جرأت گشودند الله یار بنا بر تادیب همراهان امر به رفتن

بستن اینها نمود و بجز ولوله ریختن و بستن چندی دیگران از امداد غیبی مایوس گشته مرمت

گویی شیخ را بر طاق نسیان نهاده راه پراکنش گرفتند مصرعه ز شهری

بجو توپ لشکری بیت شراره چگونه کند اختری بیت و اکثری که از بام

و در مداره مسجد در آراسته چشم نظاره گشاده بودند بر فاقت فراریان مبادرت نمودند

شیخ که در محراب با مخصوصان نشسته بود با شرذمه قلیل باندک ادبار بجلدی

و چابکی امر بضبط در وب مسجد نموده مردم را جهت دستگیر ساختن شیخ

در تعاقبش باربرون فرستاد آن جماعه بسیر مبالغت بر سر و دست مداومت

در پیش نمودند جمعی از زمین مقدم شیخ گوشه نشین مطموره نیستی از زوا[یا]

گزیدند برخی خسته گشتند و جوی خون در مسجد جاری گشت بقیة السیف

خس در دهان گرفته رهائی یافتند شیخ با چندی از معتبران در میان

آن قوم اسیر پنجه تقدیر گردید و کرامت مشیخت مسلوب گردید و نحوست

شیخ اضعاف آنچه بالست داد بر آن جماعه مقرر شده در اسرع اوقات

پاس خاطر الشان وجه ذمه بوا هیرا اسعاف نمودم این جماعه بفرغ بال بخانهای خود

بروند هر چند اظهار تملق و ملاطفت مرة بعد اخری و کرة بعد اولی شد خشونت

و درشتی و لبسد و شیخ مضاعف گردید مقصود اینکه سخنان زورش اثر

نبخشیده و تیرش را و بر هدف اجابت رسیده و در پیرهن نگنجید و نفس خبیث و عقل

نفیس با غالب آمد از راه عجب برمز و اشاره ابرو و حرکت ریش آن جماعه

ظهور کرامت و خرق عادت وانمود و بزهرخندها زیر لبی گره برابرو زده سخت

گوئی به لحن هیهق و نهیق برکشیده سرافشانی آغاز نموده در پاسخ لاطائل

از گرفتن مبوره از دیگران و خالی نمودن شهر گفت بدین شعبده نیخوار نیست

که گروه هنود همه فراهم آیند و حقی بر آن نیز ثابت ساخته مطیع و منقاد خود

نموده مقتدر او مصدر هنگامه باشد مبارز الملک بعد اتمام رجعت الی دار

بخشی با جمعی از سوار و پیاده مقرر نمود که کوچهای و شوارع طرق آمد و شد مردم

و در آمدن آن جماعه را مسدود و سازند و نگذارند که احدی از آن جماعه

و غیری در مسجد در آید او از قلعه بهدر سوار شده از سه دروازه میدان

بازار گذشته بود که چندی از جهال عوام کالانعام بل هم اضل آن جماعه که

سکلیتره و لاف و گذاف شیخ را براستی و در دلی جا داده چون نقش

سبیل الله داخل اجماع شده سخنان بی مغز پریشانی شیخ ندبور راکل

کشف کرامات نموده در صدر مجلس جا داده دیگر بر متابعت میل جان بسته

دغاشیه اطاعت بر دوش کشیده فرمان پذیر گشتند شیخ که اینچنین

روز را بازهای نیم شبی و سحری پیوسته خود ستمند بود در پیش را ابر باد کرد

مال بست و بشارت و امداد جنود غیبی داده باغوای و اضلال آن گروه

بر در دست سفر نموده که هم دم معزول را که موجب امداد اقرار است اگر از

شهر بیرون نرود گرفته می آرند و این حکایت که لفظ بر آتش فر انداخت

آن بیخبران سست اعتقاد باور نموده چون خروش بی محل در جوش

خروش در آمده متفق اللفظ به تسویلات شیخ سالوس گندم نما جو فروش

همداستان و بدان ترانه ترنم گشتند و یکدیگر را بطریق بشارات آگاه ساخته

گفتند که مقرر شد از کرامات شیخ تا چه عجیب ... از سنوح این سانحه

مبارز الملک عبدالغنی خان ولد الصوبه دار ابوالمفاخر صدر و عبدالاحد خان

قاضی و امانت وارخان بخشی و تالیع نگار رهو نجان سوانحه نویس را که از

تغیر بیر علیخان مقرر شده بود نزد خود طلبیداشته مصحوب شیخ فتح الله

برادر امانت وارخان بکدر پیام ملامت آمیز نزد شیخ فرستاده گفت بنابر

این بدعت نامرضیه شیوه ناپسندیده بر قوم بواهیر کلان که سبب جماعه اند

سیوم حصه از انچه برگروه نامشود قرار میگرفت معین بود محصلان شدید برای

تحصیل تعین شدند چون خبر تغیر واقعی بود بنابران جرات نمود وبهیئت

اجماع فرقه بواهیر وظاهر باظهار عرض پریشانی احوال وعدم استطاعت

ادای بهوره که مکرر واصل شده ودر باطن بتصور آنکه چون خبر عزل بحد

تیقن رلتواتر پیوسته مبارز الملک از بوده اندیشه ناک گشته ازین تکلیف

درگذرد درمسجد جامع فراهم آمدند اتفاقاً شیخ عبد الله نامی که

از انجماعه که از دنیا داری گذشته ملبس بلباس فقرا و کسوه مرتاضان

گوشه گزیده از مدت سی سال درگوشه خانه انزوا گزیده از معاشرت ومخالطت

خلق نفرت درست از انعقاد واجماع امت آگاه گشته حاضر شدن را در ان

جمع از حسنات مستحاب شمرده تخلف وتقاعد را ودر چنین امر

خیر از شتاب ندانسته مجمع را بتشریف خود مشرف ساختند زبان

راهبذیان وهرزه گشوده نقلی چند گوشش حاضران رسانیده انجماعه

تدوم شیخ را لغتیه لعدسیری شدن چندی سال انزوا از تائیدات

غیبی والهامات لاریبی شمرده جمعی دیگر که وظلی انکار نداشتند فی

دستوران به سر آگاه عدم شناختند درین اثنا خبر تغیری صوبه از نوشتجات

وکلای دربار جهاندار در یافت نموده بالضروره دست محاصره کشیده از راهی که تصوب

رادهن پور به شور قرار کمتر داشت طبل عود فرو کوفته براه رادهن پور رسیده و بنابر

استمالت و تعزیه متعلقان جوان رخان که در آنجا بودند خود در رفت بدلجوئی بازماندگان

پرداخت به احمدآباد آمده در ان سال نوزدهم شهر صفر سید عقیل خان

که بمنصب سه هزاری ذات هزار سوار و فوجداری گودهره سرفراز بود باجل طبعی

درگذشت و بستم ماه ذیقعده قدوة الواصلین شاه علی رضا سرهندی بجوار

رحمت ایزدی پیوست و در صحن خانه مسکن خویش که در عهد سلطنت

جهاندار شاه منازل نزول ساخته بودند مدفون گردید [illegible]

جمعی از نواهیر جماعه کلان در مسجد جامع دیگر قتار [illegible] شیخ عبد الله از ان

جماعه که مدت سی سال از گوشه [illegible] انزوا بر آمده در ان مجلس حاضر

بود از انجا که بنابر محاصره هیچ گروه لشکریان عسرت کشیده بودند

سابق و لاحق افزوده هنگامه تقاضای سخت در پیش گردید

برای رفع شورش سپاه تدبیر گرفتن بیوره از رعایا و برایا

ازین بعمل آمده بود وجهی را مقرر کرد و چون از ابتدای سنه

تا کران کشیده گشت باراده عبور جول کوچ کرده صبحی تا بن طرف پیوست با وجود

آن کار بسیار از تشنگی بهلاکت انجامید و از انجا قریات تعلقه پیچ بتیس آمده دست

بتاخت و تاراج گشاده آتش داده به نزدیکی حصار دائره نموده مورچال

تقسیم کرده برو مرکاری سپرده توپخانه را نصب نموده از

جانبین به توپ اندازی شبانه روزی تنور حرب گرم ساختند هر چند

زمیندار وسیلهٔ صلح می انگیخت اما محال طلبی بر آن مترتب نمیگشت ناچار

او قریات اطراف و جوانب ویران و آتش داده اثری از دانه و کاه باقی

نگذاشت و هر روز سواران جوشن اسپ قزاق را بیرون فرستاده طرق

رسیدن کاه و غله را مسدود نمود از انجا که جهت آوردن دانه و کاه و هیمه

و سایر ضروریات اردو که باصطلاح هندی لهی گویند بمسافت بعیده باید رفت

مبارز الملک فوج سنگین بتعین مینمود و اکثر اوقات سواران زمیندار آگهی یافته

در تنگناهای کوهستان بزدن و بردن از آنها میپرداختند بدفعات بنا بر

گفت و شنید معاملت بخدعت زمیندارانه بهانه پردازی نموده مقدمه را

طول میداد و در قریات کنیم ماه که بدین منوال منقضی گشت قلت کاه و دانه در لشکر

بدرجه اتم پیوست و احوال لشکریان و چارپایان یوماً فیوماً تباه گردید اکثر کاه در

توپکشی

بهیچ که مشحون از لوازمه توپ خانه و مصالح جنگی بر آمد زمینداران این مملکت

واسیان آنچی که شهره آفاقی است دران سرزمین پیدا می شود راهی

گشت زمیندارانرا از وقوف قصد مبارزان الکا بیشتر از انکه او در تعلقه

او در آید وکلا فرستاده تا ده لک محمودی قبول نمود که از جای رسیده با

معاودت نماید پذیرا نشد بعضی زمینداران که یک گونه یاری نقاری و

دعوای هم چشمی داشتند به نمودن باغهای سبز و مبلغهای کلی بر همزن کار

گشتند که باندک توجه خاطر خواه صورت خواهد بست چون از بیابان شور زار

که باصطلاح گجراتیان گویند دو مسافت بست و پنج کروه بیابان است بی آب و

علف بردم خوارهوش ربا زا دران وادی نحس و صحرای شوم

غزال است وغول و همان است بوم زمینی زگو گرد بی آب تر

زرد و زنخ جلبر آب تر از حمه صعوبت و سواری راه که بو میان و واقف

کاران این مرز و بوم ظاهر نمودند عزل را التصمیم داده بیت برنج راحت دران

چو مطلب شد بزرگ نه کرد کله توبقیای چشیم گرگ ماپر مابرده رنج

گنج میسر نمی شود ع هر کسی فراخور استعداد آذوقه آب بر داشته

بنابر آسایش سرشب که سائبان نیلی و زیر طاق چرخ مقرنس گران

کرده وحشت بنای از بام افتاده بود تغیر نموده بشیخ مجاهد داروغه توپخانه

بنیابت بدلیل الله مبنای آن توالی بلده تغیر محمد اشرف بشیخ محمد فاضل

جماعه دار تفویض نمود پس از انقضای ایام برشکال از ارتفاع حصار

قلات که هنگام فوج کشی رسیده بر آمده بصوب نوادر راهی گشت

بهادر سنگه زمیندار سیهور رجوع آورده پیشکش ادا نمود و چندی

همراهی گزیده رخصت شد مبارز الملک بهمه جا پیشکش گیران بموضع مادونور

در نواح جونه گذه پیوسته آنجا را تاخت در آورده چون مکان عمده

بود غنیمت بسیار بدست آمد بهمدران ایام محاسبه بلاد که در عهد

نداراللّه خان که در ریولابیس از ارتحال موقوف دیوان چون الخطاب

در عهد حضرت خلد مکان از پدرش بود بسرفرازی یافته با مبارز الملک

سکار بناخوشی انجامید و از نوکری برطرف گشت و از اثناء راه جدا

شده باحمداباد بموجب نوشته مبارز الملک که در شهر نباشد

عازم دار الخلافت گردید باطلبه مبارز الملک از مادونور بقصد گرفتن

پیشکش زمیندار کنچ که مابین سرحد گجرات و صوبه تهته واقع است

و زمیندار آنجا بوفور تعلقات و دیهات و افزونی مراحل و متانت حصار

زناهو

بهیح که مشحون از لوازمه توپ خانه و مصالح جنگی سر آمد زمینداران این مملکت

و اسپان گنهچی که شهره آفاقی است در آن سرزمین پیدا می شود و راهی

کشت زمیندار از وقوف قصد مبارز الملک بیشتر از آنکه او در تعلقه

او در آید وکلا نو فرستاده تا ده لک محمودی قبول نمود که از جاهای رسیده باشند

معاودت نمایند پذیرا نشد بعضی زمینداران که یک گونه باری لقاری و

دعوای همچشمی داشتند به نمودن باغهای سبز و مبلغهای کلی برهمزن کار

گشتند که باندک توجه خاطر خواه صورت خواهد بست چون از بیابان شورزار

که باصطلاح گجراتیان گوینند و مسافت بست و پنج کروه بیابان است بی آب و

علف مردم خوارها هوش ربا زار در آن وادی نحس و صحرای شوم

غزال است و غول و همان است بوم زمینی زگو کرد بی آب تر سوا

زرد و رخ جگر آب تر از کم صعوبت و سواری راه که بوم بیابان و ود واقف

کاران این مرز و بوم ظاهر نمودند عزل را التصمیم داد. بیت. برنج راحت در آن

چو مطلب شد بزرگ نه گرد کله تو ملتهای چشم گرگ بابرده رنج

گنج میسر نمی شود هر کسی فراخور استعداد آذوقه آب بر داشته

بنا بر آسایش سر شب که سایبان نیلی و پیش طاق چرخ مقرنس گران

کرده درلشت بنای از بام افتاده بود تغیر نموده بشیخ مجاهد داروغه توپخانه

ترجمه و نیابت بدلیل الله مبنای کوتوالی بلده بتغیر محمد اشرف بشیخ محمد فاضل

جماعه دار تفویض نمود و پس از انقضای ایام برشکال ارتفاع حصار

قلعات که هنگام فوج کشی رسیده برآمده بصوب کولوار راهی گشت

بهادر سنگه زمیندار سیهور رجوع آورده پیشکش ادا نموده چندی

همراهی گزیده رخصت شد مبارز الملک همه جا پیشکش گیران بموضع مادهو پور

در نواح جونه گده پیوسته آنجا را تاراج در آورده چون مکان عمده

بود غنیمت بسیار بدست آمد همدران ایام محاسبه بیلاد له در عهده

نذر الله بیخان که در بیو لابیس از ارتحال موقوف دیوان چون الخطاب

در عهد حضرت خلد مکان از پدرش بود سرفرازی یافته با مبارز الملک

بکار ناخوشی انجامید از نوکری برطرف گشت و از اثناء راه جدا

شده باحمدآباد و بموجب نوشته مبارز الملک که در شهر باشد

عازم دار الخلافت گردید القصه مبارز الملک از مادهو پور بعقد گرفتن

پیشکش زمیندار کنیچ که ما بین سرحد گجرات و صوبه تهته واقع است

و زمیندار آنجا بو نور تعلقات دیهات وافزونی بر اصل دستمات چهار

ناله

کرده وحشت بنای ازبام افتاده بود تغیر نموده بشیخ مجاهد داروغه توپخانه

ونیابت بدلیل الله مبنای کوتوالی بلده بتغیر محمد اشرف بشیخ محمد فاضل

جماعه دار تفویض نمود پس از انقضای ایام برشکال وارتفاع حصار

غلات که هنگام فوج کشی رسید برآمده بصوب کوتوار راهی گشت

بهادر سنگه زمیندار سیهور رجوع آورده پیشکش ادا نمود چندی

همراهی گزیده رخصت شد مبارز الملک همه جا پیشکش گیران بموضع نادیوپور

در نواح جونه کده پیوسته انجا را بتاخت در آورده چون مکان محمد

بود غنیمت بسیار بدست آمد بعد ازان ایام محاصره بیجاپور در عهد

ندای الله خان که در زینة الپیس از ارتحال موقوف دیوان چون الخطاب

در عهد حضرت خلد مکان از دیرینش بود و سرفرازی یافته با مبارز الملک

سرکار بنا خوشی انجامید از نوکری برطرف گشت و از اثنای راه جدا

شده باحمدآباد رسید بموجب نوشته مبارز الملک که در شهر نباشد

ملازم دار الخلافت گردید الحال مبارز الملک از نادیوپور بتقید گرفتن

پیشکش زمیندار کنیج که فیمابین سرحد گجرات و صوبه تهته واقع است

و زمیندار انجا بوفور تعلقات و قریات و افزونی مواضع و متانت حصار

در زیده حصن حصینی با برج و باره مشتمل بر راسته بازارها متعدده عمارات

پس به تکلیف در بنه خانه عالی مشرف بر دریای تپتی مرتب ساخت

و قلعه ارگ کوتوال در حشام قرار داده توپهای اژدها پیکر بر برج

نصب فرموده خود اکثر اوقات در آنجا سکونت داشت داخل حوزه

دیگر آمده آبادی بیشتر شد و در اندک فرصت غریب رونقی در آبادی

بظهور آمده اموال جهازات خود را در آنجا فرود آوردن مقرر کرده

جهت رسم و ضابطه آدم متصدی در تجارتنامه سیاه می نوشت

آراستگی بندر سورت روز بروز شکسته گردید از آنجا که والد راقم

را اراده حج بیت الحرام بخاطر خطور نموده تصمیم یافت بنابر حصول

اجازت و تقرر نیابت امینی که بر باجه بنام راقم بمقرب الحضرت والخاقان

بهروز خان که وسیله عرض و معروضه بود نوشت و او بعرض اقدس رسانید

احکام والا بنام دیوان الصوبه در باب دخیل داشتن نیابت بنام متصدی

بندر سورت جهت عدم مزاحمت حاصل ساخته در سنه اما مبارز الملک

وعده سال آینده نموده رخصت نداده به اراده لایق علائق گشت

در سال هزار و صد و چهل و دو مبارز الملک بنابر ظلم و تعدی رنیلخان که از جهت

و قرار رسیدن سند مجدد بنام هر که برسد افتاد چنانچه ما سبق ذکر یافت بود به

سهراب خان در باغ بیگم متوقف جهت حصول توکلای دربار

جهان مدار نوشته انتظاری داشت از آنجا که گفته اند مصرعه عدو

شود سبب خیر گر خدا خواهد. عمدة التجار را مقصد از این هنگامه

آرائی ساختن قلعه اتهوه مد نظرش بود و شروع بعمارت آنجا نمود

بیگلر خان قلعدار و شفیع خان باظهار اینکه از قدیم ضابطه ثبت و حکم

معلی نافذ است که احدی بی اجازت اقدس حصاری و قلعه احداث

نکنند مانع آمدند عمدة التجار که از نهاد این چشم داشت نداشت آزرده

خاطر گشت چون بدون رضامندی حاکم پیشرفت کار نبود با

سهراب خان مشروط باینکه در احداث قلعه مزاحم سلسله

جنبان گشت و او انگشت قبول بر دیده نهاده پذیرا گردید

عمدة التجار ترتیب هشتاد هزار روپیه مهم سازی حصول سند

استقلال خرج نموده در اندک فرصت بدست آورد بموجب

قرار یافته شده بود پس از دو ماه بار دیگر سهراب خان بحکومت

متمکن گشت و عمدة التجار بفراغبالی بعمارت حصار اتهوه اشتغال

ورزیده

و در زیده حصن حصینی با برج و باره مشتمل بر راسته بازارها متعدده عمارات

نفیس به تکلیف و در بندر خانه عالی مشرف بر دریای بیتی مرتب ساخت

و قلعه ارکونوالی در حشام قرار داده توپهای اژدها پیکر بر برج

نصب فرمود و خود اکثر اوقات در آنجا سکونت داشت داخل حرمها

و دیگر آمده آبادی میشدند در اندک فرصت غریب ترقی در آبادی

بظهور آمد و اموال جهازات خود را در آنجا فرود آوردن مقرر کرده

جهت رسم ضابطه آدم متصدی در آنجا رفته سیاهه می نوشت

از آراستگی بندر سورت روز بروز شکسته گردید از آنجا که والد راقم

را اراده حج بیت الحرام بخاطر خطور نموده تصمیم یافت بنابر حصول

اجازت و تقرر نیابت امینی که هر پارچه بنام راقم بمقرب الحضرت خاقان

بهروزخان که وسیله عرض معروضه بود نوشت داو بعرض اقدس رسانید

احکام والا بنام دیوان الصوبه در باب رخصت و داشتن نیابت بنام متصدی

بندر سورت جهت عدم فرصت حاصل ساخته فرستاد و اما مبارز الملک

وعده سال آینده نموده رخصت نداده به اراده لایق علائق گشته

در سال هزار و صد و چهل و دو مبارز الملک بنابر ظلم و تعدی رستم خان که از حد تجاوز

و قرار رسیدن سند مجدد بنام مرکه بر سد افتاد چنانچه ما سبق ذکر یافته بود

سهراب خان در باغ بیگلم متوقف جهت حصول بوکلای دربار

جهان مدار نوشته انتظاری داشت از انجا که گفته اند مصرعه عدو

شود سبب خیر گر خدا خواهد عمدة التجار را مقصد ازین هنگامه

آرائی ساختن قلعه اشوه مد نظرش بود شروع بعمارت آنجا نمود

بیگلر خان قلعدار و شیع خان باظهار اینکه از قدیم ضابطه نسبت و حکم

معلی نافذ است که احدی بی اجازت اندرین حصاری و قلعه احداث

نکنند مانع آمدند عمدة التجار که ازینها این چشم داشت نداشت آزرده

خاطر گشت چون بدون رضامندی حاکم پیشرفت کار نبود با

سهراب خان مشروط باینکه در احداث قلعه مزاحم سلسله

جنبان نگشت داو انگشت قبول بر دیده نهاده پذیرا گردید

عمدة التجار قریب هشتاد هزار روپیه مهم سازی حصول سند

استقلال خرج نموده در اندک فرصت بدست آورد بموجب

تحریر شده بود پس از دو ماه باردیگر سهراب خان بحکومت

متمکن گشت و عمدة التجار بفراغبالی بعمارت حصار اشوه اشتغال

شتافتند هنگام شب به محمدآباد رسیدند و قریب بنصف شب بمبارز الملک
خبر رسید مرهته‌ها بعد از گرفتن نیلان از تعاقب رسیده بکلدی
دجابلی دو منزل یکی کرده رفتند لهذا همان وقت والد راقم را رخصت
فرموده که از طلوع نیر اعظم و عطیه‌بخش عالم بفوج رسیده از کیفیت بدر
رفتن مخبر سازد که آنچه بصلاح وقت باشد بعمل آرند روز دیگر فوج معاودت
نموده آمد از آنجا که ختنه زر داور خان پسر کهتر جوانمرد خان بنابر رسوم
شادی که در میان آنها متعارف اتفاق نشده بود در روری بحضور
مبارز الملک بتقریب مذکور شد از راه دلجوئی و تالیف قلوب بخود
متعهد جشن ختنه سواران گشته همان روز داور المختون ساخت
تا به شدن جراحت در قلعه خود نگهداشت و هفت هزار روپیه بنقد
حواله صلابت محمد خان عموئیش فرمود که بلوازم رسمیات پردازد و اتفاقا
چندی فرزند نرینه بخانه صلابت محمد خان متولد شد یکهزار روپیه جهت
ولیمه مولود و شادی بدو داد که برسم ضیافت بسر در برد و رخصت بملایمت یافتن
سهراب خان بر حکومت بندر سورت باعانت عمدة الامرا علی‌آقا
محمد علی چون در سال گذشته عمدة التجار ملا محمد علی سهراب خان را برآورد

دفوجداری تیلاد از انتقال جوانمردخان بسید نوازش خان خویش خود تفویض
نموده رخصت گردراسی کشورداس که بعد ارتحال جوانمردخان برگشته
تیلاد را بعهدهٔ خویش داشت بنابر ادای باقی حواله صلابت محمدخان
شده بعد چندی که ادای زرمه نتوانست نمود مبارز الملک در قلعه
بهادر طلب داشته حبس کرد او از بیحرمتی و ریخته شدن آبرو اندیشیده
خود را مسموم ساخته درگذشت کنتاجی از ضلع سورت برگشته
عازم وطن بود در نزدیکی موضع سانند شش کروهی بلده رسیده
دار نزدیکی میگذشت اتفاقاً فیلان سرکار مبارز الملک که برای
چاره آوردن در سواد موضع غیاث پور سه کروهی بلده برده بودند
با جماعه از یکه تازان مرهته که باصطلاح آنها نول سوار گویند و
هنگام کوچ از چهار طرف بنابر قزاقی ترکتازی مینمایند دوچار
شدند سه زنجیر فیل پیش انداخته بردند از اطلاع این معنی
مبارز الملک اول اراده تعاقب نموده فوج را مستعد گردانیده
حالتی داشت بالاخره آمین بیگ دیوان واله یار بخشی را و غلام حسین
داروغه توپخانه و سرداران دیگر را رخصت نموده تا بنابر ضاع استعجال

تاخته

کوچ کرده قصبه برباد منزل گشت متعددان عمله فعله برنبه تیلاوره رسیده بود بنابر تنقیح معاملت
انجا مقدمات واقع شد چون بیتلاوره را جوانمرد خان بالمقاطع
برزمه خویش داشت در ینولا که او درگذشت رانی کشوره اس پیشکار ش
ادای وجه اجاره را بعهدهٔ خود گرفته رخصت شده سردار زمیندار
سواری بنود فوج اسلام از چهار طرف یورش آوردند چون مکان
قلب بیست تمام ردر جنگ توپ ماند هنگامه شب بیت چون سلطان
شب تخت شاهی گرفت جهان را زمه تا بجاهی گرفت
مبارزالملک ورمهان علم زرین بتسخیر مملکت نیمروز برافراشت
بهادران کمر همت بیورش وتاخت انجا چست بسته مهیا شدند
که پیغام اطاعت وانقیاد وادای پیشکش از زمیندار بذریعه
صلابت محمد خان رسیده بیست هزار روپیه انفصال یافت
چون موسم نزول باران قریب بود وعلف چارپایان در آن ضلع
کمی داشت لهذا بعود احمد آباد برخوانده معاودت نمود واز زمینداران
ادنمبشه ودیگران که سرراه بودند پیشکش گرفته باحمدآباد در
آمده بامور مرجوعه پرداخت ونیابت متصدی گیری کهنبایت از تغیر نورالدین محمد خان

انجا که پیمانهٔ عمرش لبریز گشته بود چند یوم بعد درگذشت و لاشه‌اش آورده بجابر دفن در مقبرهٔ

آبا و اجداد خویش که در نزدیکی عیدگاه بلده است آورده اند صلابت محمد خان

برادر مهین او پس از سپردن بخاک ترین اندوه و ملال در خیمهٔ خویش

تقاعد ورزیده بماتم و سوگواری پرداخت بعد مضی ایام ثلاثه مبارز الملک

چنانچه رسم است بتعزیه و استمالت او رفته خلعت و شمشیر و جمدهر و

پنجاق و بسردار محمد خان عموی نیز خلعت و اسپ داده بهمراهی

سواری برده او را بخیمه آورده متصل سراپرده های خویش خیمه

برای بودن آنها تعیین ساخته روز چند نزد خویش نگهداشت و حسب الاستدعای

صلابت محمد خان بتجدید بها منصب و جاگیرات تمام کمال الدین خان پسر معتبر

بمنصب هفتصدی ذات و خطاب جوانمرد خان و پرگنه سیمی در موکچور

و محمد انور پسر دوم منصب پانصدی ذات و خطاب صفدر خان و فوجداری

راهی پور از انتقال پدر نوشته داد و کوچ نمود و بموضع کهنچ معموله جوسیلی

نه کروهی بلده دیره نمود و در ایام معدود مقام فرمود از انجا که سرانجام

مهام خانگی مبارز الملک بنابر نارسائی کاربردازان خاطرخواه نمیگرفت

بمیانو جهت اصلاح کار خلعت میرسامانی و نیابت بوالد راقم مقرر ساخته

رکوکی

کوچ کرده قصبه نربادمنزل گشت متعدمان عمله فعله برنسه تیلاد که رسیده بود بنابر تنقیح معاملت آنجا مقدمات واقع شد چون تیلاد در احوالنر دخان بالمقطع برذمه خویش داشت در هنولا که او در گذشت رانی کشوره داس پیشکار ش ادای وجه اجاره را بتعهد خود گرفته رخصت شده سردار زمیندار سواری نمود فوج اسلام از چهار طرف یورش آوردند چون مکان قلب است تمام روز جنگ توپ ماند هنگامه شب بیت چون سلطان شب تخت شاهی گرفت جهان را زمه تا بماهی گرفت مبارز الملک دربهان علم زرین به تسخیر مملکت نیم روز بر افراشت بهادران کمر همت به یورش تاخت انجا چست بسته مهیا شدند که پیغام اطاعت و انقیاد و ادای پیشکش از زمیندار بذریعه صلابت محمد خان رسیده بست هزار روپیه الفصال یافت چون موسم نزول باران قریب بود علف چارپایان در آن ضلع کمی داشت لهذا بعود احمد آباد برخوانده معاودت نمود و از زمیندارا و نمبشه و دیگران که سر راه بودند پیشکش گران با حمدآباد در آورده با مور مرجوعه پرداخت و نیابت متصدیگری کهنبایت از تغیر نورالدین محمد خان

انجا لبریز پیمانه عمرش لبریز گشته بعد چند یوم درگذشت و امانتش آورده بجا بردفن در مقبره
آبا و اجدادش که در نزدیکی عیدگاه بلده است آورده اند صلابت محمد خان
برادر مهین او پس از شنیدن جانکاه ترین اندوه و ملال در خیمه خویش
تقاعد ورزیده با ماتم و سوگواری پرداخت بعد مضی ایام ثلاثه مبارز الملک
چنانچه رسم است بتعزیه و استمالت او رفته خلعت و شمشیر و جمدهر و ا
بنجاق و بسردار محمد خان عموی او نیز خلعت و اسپ داده بهمراهی
سواری برد و او را بخیمه آورده متصل سراپرده های خویش خیمه
برای بودن آنها تعین ساخته روز بجهت نزد خویش نگهداشت و حسب الاستدعای
صلابت محمد خان تجویزها بمنصب و جاگیرات تمام کمال الدین خان پسر معتبر
بمنصب هفتصدی ذات و خطاب جوانمرد خان و دیگر نیز همین موجود
و محمد انور پسر دوم بمنصب پانصدی ذات و خطاب صفدر خان [illegible]
رادمن بود از انتقال پدر نوشته داد و کوچ نموده بدفع لینج معموله حویلی
نه کروهی بلده دیره نمود در ایام معدود و مقام فرمود از انجا به سرانجام
مهام خانگی مبارز الملک بنابر پارسائی کاربرداران خاطر خواه نمیگرفت
بنابر جهت اصلاح کار خلعت سرسامانی و نیابت بوالقاسم مقرر ساخته

کرد

بصیغه رسد تجارت و گاهی بعنوان سرشماری و خانه شماری گرفته می شود

دفرقه بواهیر جماعه خورد که بیشتری بتجارت جهازات و اطراف ممالک

اشتغال داشته و صاحب ثروت وجه بوده که جبراً و قهراً بر آنها معین

میگشت طوعاً و کرهاً ادای آنها میکردند حسن نامی آهن فروش

از آنجماعه که بسعادت دخانه برانداز پی کرده خود را اهتمام کلی در

دادن دستتش آن فریق به ستوه آمده بودند اتفاق هنگام درنشست که

بخانه اش میرفت در عرض راه کشته افتاد و فرقه مقتول نسبت

قتل بسرگروه خودها نمودند بنابر آن مبارز الملک سرگروهان و تجاران عمده

آنها گرفته قید فرمود و بضرب و شکنجه سه لک روپیه مصادره

مقرر نموده محصلان غلاظ شداد بتحصیل تعین کرد چنانچه یکی از آنها

که سرگروه بود بزیر شلاق هلاک شد و بدادن نقد و فروختن جنس و

اثاث البیت و مایعرف ابرا ذمه موجب پریشانی و خرابی حال آن فرقه

گردید همدران آوان که مبارز الملک بر تالاب چندوله مقامات داشت خبر

رسید که جوانمرد خان فوجدار تیلا دله بر موضع مالوله سواری نمود جنگ تیر و تفنگ

بمیان آمد از قضا گوله بندوق بر ران چپ او رسید زخمی گشت پس از تاخت

راقم و برادرم اسمعیل را قریب دو ساعت از شب گذشته طلبیده نشست و خلعت

فوجداری و امینی حویلی براقم و برادرم خلعت کروری تعلقات محال اکبره پارچه

و سایر تجاس و دار الضرب داده رخصت نمود و روز دیگر بتقدیم امور سرکرم

گماشتیم پس از انقضای یکماه که کار تشخیص پرگنه صورت اجرا پذیرفت مبارز الملک

بعزم سیر و نسبت ضلع دریا راهی برآمده بر تالاب کانکریه نزول نموده چندی بنا بر آن

سپاه و سرانجام توپخانه مقامات داشت که در خواست ده هزار روپیه بر

پرگنه حویلی نمود والد راقم ظاهر ساخت که امسال در پرگنه گنجایش اضافه نیست

اگر نشود سال آینده اضافه نمایان خواهد آمد چون در آن وقت از مطلوب بود گفت

بصیغهٔ فوجداری سرانجام دهد در فوجداری بدون اخذ و جبر و مصادره بعمل نمی

توانست آمد انکار نمودند که مردم آزاری از من نمی تواند شد از آنجا که مشیت

ایزدی از اعمال و عمال ناپسندیدهٔ خلق بتوزیب آنها پیوسته بود ایشان استیفای

تعلقات بروند نرمل خان از همراهیان و دیوان پیشین مومن خان که فی الجمله در

تر و حیثیتش قساوت و غلظت در محمد بود باضافه پانزده تعلقات را متعهد شده

گرفت و او انواع ظلم و تعدی بر رعایا و برایا سکنه پرگنه بورجات نموده مبلغهای

بسیار بجبر مصادره گرفت و گر مینمود و چون در سالی یکدفعه دو دفعه بیوره گاهی

بیهو

گردیده تا سه شبانه روز بدین حالت ماند سهراب خان بجهت مسلمین و نخود بریان برای هنود و کشتی‌ها بار کرده بیباق ماند فان و شاخ درختان میرسانید و بعد دو روز دیگر کمتر از آب آمد یک شبانه روز ماند در سال هزار و صد و چهل و یک مبارز الملک امینی و فوجداری میلاد از تغیر فدا الله خان بجوان مرد خان بابی و فوجداری گهری از تغیر ترقی خان بمیر نجم الدین و فوجداری کرد از تقرر محمد زمان بهمت و دولت خان مقرر ساخته بمتعلقات رخصت فرمود و از انجا که تشخیص و تحصیل پرگنه حویلی احمدآباد بضمیمه فوجداری سی کرد و بهمت و دولت خان تفویض یافته بود ورابا مقدمان و رعایا موافقت نشد لهذا فرار نموده کناره گیر گشتند و کار تشخیص پرگنه حویلی احمدآباد بمهمل و معطل ماند چون والدراقم را از هنگام تعلق بودن پرگنه حویلی در عهد سلطنت حضرت خلد منزل که در جاگیر پادشاهزاده‌ها بود و رعایا از حسن سلوک پیوسته راضی و شاکر و خارج ازین معنی مبارز الملک را ضح و لایح گشت لهذا التکلیف نمود که برو جبید در بارهٔ پیش پورا قامت ورزیده مقدمان و رعایا را طلبداشته باتفاق همت و دولت خان باصلاح پیرورزند بنابران روز و شب در انجا مانده مقدمان را طلبداشت و در روبدل تشخیص درمیان آورد تا آنکه روزی والد هنگام شام برای گزارش و اظهار معاملت برگشته نزد مبارز الملک آمده بود درهمین گفت و شنید بی تقریب مبارز الملک

درخواست نمود عمدة التجار رسانیدن خواست ببندر رفته برآمده جمعی از فرقهٔ سپاه را
لنگر داشته نقد و جنس را محمول کشتی نموده از راه دریچه قلعه که جانب دریا است
رسانیده تیغ بیگ خان باظهار اینکه نقل سند متصدیگری رسیده توپ اندازی بدربار
که مکان حاکم نشین است آغاز کرد عمدة التجار نیز در شهر مورچال بندی کرده بمحاربت
تیغ بیگ خان برخاسته بجنگ و تفنگ درپیوسته چندانکه نائره قتال
و جدال افروخته گشت تجار و سکنه که جان و مال شان در معرض تلف
در می آمد چه باشاره عمدة التجار که راس و رئیس آنها بود باتفاق در میان
آمده قرار داد که حقیقت حال را بدرگاه گیتی پناه معروض دارند مجدداً سند
بنام هر که صادر شود دلی [?] مخالفت و چنین باشد تا رسیدن جواب سهراب خان
دست از منازعت کوتاه ساخته دربار را خالی نموده در باغ پلم [?] واقع اندرون حصار
عالم پناه استقامت ورزد از طرفین اینمعنی بکفالت تجار و اعیان مسجل گردید
بالضروره سهراب خان بباغ رفت و تیغ بیگ خان داخل دربار گشته بتمشیت
مهام متصدیگری و حکومت پرداخت همدران اوان دریای تپتی طغیانی نمود در معموره
بندر در آمده کشتی ها در کوچه و بازار تردد می نمودند اکثر مردم از خوف جان بر
پشت بامها عمارات مرتفع و درختان پناه بردند بیشتری مال و جان کانوا من المغرقین

گردید

همدران سال عمدة التجار ملا محمد علی از ممر وفور زرداری دست از رویه آبا و اجداد خویش باز

داشته بخیالات دور و دراز کار که موجب خرابی او شد افتاد و شرح انتقال بر سبیل

اجمال آنکه او را خواهش بنای مکانی مستحکم قلعه دستور و مراتب داشتن

سرانجام و مصالح جنگی بخاطر خطور نمود و چندی معتبر جزیره بر کیم که در دریای شور

قریب بندر لهوکه که واقع است پرداخته حصار و برج و باره اساس انداخت و مبلغی

بصرف درآورد و مردم از هر جا و مکان ترغیب و تحریص سکنای آنکار کرد و جمعی

فراهم آمده سکونت ورزیدند اما از آنجا که آن جزیره حشرات الارض بیشتر خصوصاً

افاعی که آنجا جزیره ماران توان گفت چندی ضایع شدند مالقی جان بسلامت بردند

بتدبیر آن کوشیدند پاینده ترتیب گشت لیکن اول کنده القوه بنگر راهی بندر سورت بر

رو و تهیه چی حصاری گذاشت شهر الکبان بالغ آمد عمدة التجار زر در زرداری و غرور در

که بهم رسانیده بود رنجیده کمر بر قتل و اخراج او بست و تهدیدی اندیشیده نزد

بیگلربیگ خان قلعه دار رفته بر اخراج شهر الکبان و مقصد گیری به تیغ بیگ خان

برادرش ترغیب نموده در نظرش جلوه داد بیگلر خان از سمعیت

بازرده ابا و امتناع نموده بالاخر بسماجت عمدة التجار از عرق طمع بحرکت

آمد بنا بر اتمام و انصرام این کار بست و پنجهزار روپیه نقد و سروب و باروت

و در آن ضلع نشست که تا در آن فریق قتال و کشتن آمد و ضرب المثل گشت

مبارز الملک از تغیر خاطر در پرداخت بسبب مواسا و احمدنگر راهی گشت و

بندر بسبب تمردان آنجا بساحل برود سامر قرار واقعی نموده باحمدآباد مراجعت نمود

هم در آن سال فرمان والاشان مصحوب محمد جعفر گرزبردار حسب الحکم مقدس

معلی واگذاشت و عدم مزاحمت برگنه‌ها مولقه و بهروچ و جمبوسر و مقبول آباد

که در جاگیر آصف جاه بدستور سابق از روی مرحمت بحال گشته ورود فرمود

مبارز الملک بضابطه معین بشرائط استقبال و تقدیم آداب پرداخته

گرفت اما نظر بر کمی مداخل و افزونی مخارج و موقوفی وجه در مایه بندی

از حضور الوزر وجوه خود و رسیدن بحال آصف جاه تعلل در نماید و میر اسمعیل نایب

از جانب غلام محی الدین خان فوجدار سورت تنقیح معاملت آنجا که شیر خان بابی

متعهد گشته از حضور رسیده اراده مداخلت داشت بنابر پاس خاطر

صلابت خان بابی بسفارش مبارز الملک بعنوان اجاره نیابت فوجداری آنجا

بشیر خان بحال ماند روید اد هنگامه بندر سورت و بر آمدن

سپهداران متصدی آنجا بنابر رنجش عمدة التجار ملا محمد علی ولد

عبد الحی بن ملا عبد الغفور و طغیانی آب دریا

رود اترک بر آمده از لعل رمنیدار مانده بست هزار روپیه و از گولیان و دیگر لقدر
حالت و مقرری پیشکش گیران و بندوبست گشتان بموضع ماربوالی رسید در این
بین خبر پیوستن کنتاجی که از آئین چمناجی یک گونه شبناک بود به محمد آباد
دوازده کروهی بلده استماع نموده بعزم مقابله و مدافعه بصوب محمد آباد دوازده
کروهی بلده کوچ کرده بموضع مودیج دایره داشت که وکلای کنتاجی رسیده گفت و
شنید چوتیه بعمل آورده رفتند کنتاجی بضلع سورت راهی گشت
مبارز الملک عطف عنان نموده باز متوجه بندوبست و تنبیه و تادیب گولیان
و گرفتن ضامنی بعدم تمرد و عصیان و ترک قطاع الطریقی همان ضلع
گردید گولیان از صدمات افواج که بر دور دیه ساحل دریای اترک مساکن
انجماعه را تاخت و رمی آوردند بفرار نهادند و قریات آنها با آتش قهر سوخته شد
آن گروه صفتان همه جا گریزان و از سایه خویش هراسان با عیال و اطفال
و رحل و ثقل در نزدیک موضع مهکال معموله گریز بیسلو دکه جنگل و بیشه
صعب وار و طایر اندیشه در آن پر و بال می انداخت پناه بردند بهادران
شیر شکار همه حالی انها را برداشته بدان بیشه [illegible] و درآمده
در میان گرفت جمعی کثیر و جم غفیر را علف تیغ بیدریغ گردانیدند و نقش واقعی

همدران سال بنابر بعضی مصالح امور ملکی مبارز الملک اراده مقرر نمودن چوتهه بالاجی راو

مدار کار شاهو راجه بخاطر آورده نوشت داد که پیوسته خواهان وجویای این

امر بود چمناجی برادر خود را با فوج سنگین برای استحکام بنیان قرار داد در خفت

احمد آباد نموده واو بسرعت تمام راهی گشته در اندک فرصت بقصبه دهولقه

دروازه کروه بلده نوشت وجهت گذارش پیام اوداجی پوار را با جمعی

از بندهایان نزد مبارز الملک فرستاد و ازینطرف رای تنهل منشی جواب

مسئولات او در امضا شروط بشروط چند بر دو چون حسب المدعا

صورت نپذیرفت چمناجی دست تطاول به نهب و غارت دهولقه

دراز کشاد و ازانجاکه ساکنان قصبه اکثر فرقه سیاه پیشه اند جنگ صعب

بمیان آمد چون از قدیم معمور آبادی نیست از چهار طرف بر بیشه مانند مور و ملخ یورش

آورده تاخت در آوردند و بیشتر قصباتیان بر سر ناموس و ننگ کشته و زخمی

گشتند آخر الامر مبلغ معتد به بطریق کهنڈی گرفته دست از قتل

کشیده و وجه مقرر را در ایام معدود بمعرض الحصول در آورده از راه کودهره

و دوحد روانه مالوه شد و آن پرگنات و قلعه چانپانیر را متصرف گشته کمال

خودسری که تا حال دارند مبارز الملک بنابر بند و بست واقعه منگلش بسمت

را داد کر

رود اترک بر آمده از لعل رمنیدار مانده بست هزار روپیه و از گولیان دیگر بقدر

حالت ومقرری پیشکش گیران و بند و بست گستان بموضع ماربوالی رسید در این

بین خبر بوستن کنتاجی که از آئین جنباجی یک گونه شبناک بود به محمد آباد

دوازده کروهی بلده استماع نموده بعزم مقابله و مدافعه بصوب محمد آباد دوازده

کروهی بلده کوچ کرده بموضع مویج دایره داشت که وکلای کنتاجی رسیده گفت

شنیدند چونهته بعمل آورده رفتند کنتاجی بضلع سورت راهی گشت

مبارز الملک عطف عنان نموده باز متوجه بند و بست و تنبیه و تادیب گولیان

و گرفتن ضامنی بعدم تمرد و عصیان و ترک قطاع الطریقی بهمان ضلع

گردید گولیان از صدمات افواج که بر دور و به ساحل دریای اترک مساکن

آنجماعه را تباخت و رمی آورد در و لغزار آنها و ندو تربات آنها با آتش قهر سوخته شد

آن گروه صفتان هاجب گریزان و از سایه خویش هراسان با عیال و اطفال

و رحل و ثقل در نزدیک موضع مهکال معموله گرینه سیلود که جنگل و بیشه

صعب دار و د طایر اندیشه در آن بر و بال می انداخت پناه برده بودند بهادران

شیر شکار همه حالی آنها را بر داشته بدان بیشه سهمگین درآمدند

در میان گرفت جمعی کثیر و جم غفیر را علف تیغ بیدریغ گردانیدند و نقش واقعی

همدران سال بنابر بعضی مصالح امور ملکی مبارز الملک اراده مقرر نمودن چوتهه بالاجی راو

مدار کار شاهو راجه بخاطر آورده نوشت داد که پیوسته خواهان وجویای این

امر بود چمناجی برادر خود را با فوج سنگین برای استحکام مبانی قرار را در خفت

احمدآباد نموده داد و بسرعت تمام راهی گشته در اندک فرصت بقصبه دهولقه

دروازه کرده بلده بنوشت و جهت گذارش پیام اوداجی پوار را با جمعی

از پندتان نزد مبارز الملک فرستاد و ازینطرف رای نتهمل منشی جواب

مسؤلات او را مشروط بشروطی چند برد چون حسب المدعا

صورت نپذیرفت چمناجی دست تطاول به نهب و غارت دهولقه

دراز کشاد و از آنجا که ساکنان قصبه اکثر فرقه سپاه پیشه اند جنگ صعب

بمیان آمد چون از قدیم معمور آبادی نیست از چهار طرف بر بیشه مانند مور و ملخ یورش

آورده تاخت در آوردند و بیشتر قصباتیان بر سر ناموس و ننگ کشته و زخمی

گشتند آخر الامر مبلغ معتدبه بطریق کهندنی گرفته دست از قتل

کشیده وجهه مقرر را و رایام معدود بمعرض التیام در آورده از راه کودره

بر سر پتلاد رسید و آن پرگنات و قلعه چاپانیر را متصرف گشته کمال

حسب تحریک ... مبارز الملک بنابر بندوبست و اخذ پیشکش بسمت

یافتند بچبوتره کوتوالی فرستاد و به تجهیز و تکفین او پرداختند سه روز

قطعه

در کوتوالی و زندان شد پدید داشته بر جرم تمام در جهنم فرستاد

زنان بار دارای مرد هوشیار اگر وقت ولادت مار زایند

از آن بهتر به نزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند

در سال هزار و صد و چهل عبد الغنی خان برادر مومنخان دیوان پیشین

از پیشگاه خلافت و جهانبانی از انتقال برادرش بوالا رتبه دیوانی بعطای

خلعت فاخره سرفرازی یافته باحمدآباد رسید مبارز الملک را دیده بتقدیم مهم شهر

صفر المظفر و چین کار گشت و اسد علیخان فوجدار چونه باجل طبیعی درگذشت در حین

ارتحال که حالت خود را متغیر یافت صلابت محمد خان بابی را نایب ساخته

درگذشت داروغه و شیرخان پسر خود نمود خبر رحلت اسد علیخان معروض

بارگاه عز و جل گردید غلام محی الدین خان پسرش از انتقال پدر بفوجداری

آنجا سرافراز گشت و سند نیابت بنام شیرخان فرستاد بعد چندی لاش

اسد علیخان بشاهجهان آباد نقل نمودند آمدن جمناجی برادر باجی راو و سردار

راجه ساهو حسب الطلب مبارز الملک بنابر استقرار چوتهه و موافقت

نکردن معاملت و بتاخت رفتن و مراجعت و معاودت نمودن

فرصت بدست آمدن قابوی بود بیت نخست موعظه پیر صحبت این حرف
است که همه کس را از مصاحب ناجنس احتراز کنند تا آنکه در اواخر ماه رمضان
که بدر کشتن طعام سحر خورده بود و هر کس بمقام خویش رفته در صدد استراحت
بود که آن تیره روزگار با خنجر خونخوار نقابی بر روی خود را پوشیده چون بلای
بر سر وقتش در رسید خضر یار خان برآسید و خواست که کناره گیرد
که او چابکی نموده بود و زخم متوالی بر پشت و پهلویش زد و آن پیر مرد را
از در در آورد و از آنجا که هنگام کناره چندی از شاگردپیشه را خوانده بود
آنها که مست خواب غفلت بودند بگوششان نرسید اتفاقاً غلام
حبشی که بیدار بود در وقتی در آمد که او کار خود را کرده میخواست که برآید
حبشی بیگانه را در تاریکی شب نهایت اضطرار دیده شمشیری بر او انداخت
و کتفش را مجروح گردانید و آن بدبخت بیک پا بیرون رفته بر بام خانه
پشت بدیوار داده خود را پنهان ساخت چون مشعل آوردند خضر
یار خان که زخم کاری داشت جان بتسلیم شده بود و در آنوقت قاتل معلوم
نشد حبشی ظاهر ساخت که او را زخمی نموده ام بدین علامت میتوان او را جست
بعد تفحص و تجسس چون صبح نموده بود آن بی سعادت را در خانه زخم دار

یافتند

که تنک لقدر رسد تنخواه در آن جا گرفت منصبداران متعینه صوبه به

محروم ماندند روز بروز احوال بعسرت و پریشانی و فاقه کشی انجامید

برخی بر طرف و اکثری تبلاش معاش پراگنده و جمعی که یارا پیه

رفتن ندا شتند بپای شب محتاج گشته ره نورد ملک عدم گردیدند

کنتاجی ابیلاجی قلعه چاپانیر را که بر قلعه جبال شامخ بغایت

متین واقع است در تصرف آورده مسکن خود قرار داد و اکثر

اوقات مصدر شورش و فساد گشته بصوب مالوه و از تا جالور بتاخت

و تاراج ترکتازی می نمود همدرین سال عبد الله نام خلف جعفر نام جان

منصبدار که هم صحبتی ضنایع روزگاران و ممتحنان طریق جهالت

نموده باد ای ناهنجاری پرداخت و از خوف پدر که مرد دیرینه

ولایت بود با نفراغ خاطر و کشاده پیشانی در ها شتربان خود بی نوا نسبت

جوشید چون آفتاب عمر پدر کشش که بر سر دیوار رسیده بود انتظاری

فرو رفتن بنقاب تراب پیوسته میکشید و ظهور آن اخیر را که راه

بدان نه برده و در پرده غیب منظور است از آنجا که الانتظار اشد من الموت

گفته اند بتوسوسه ابلیس منشان با ضد آنجبر که مر لقتل مادر نیست و در تقاضا

و زر دیده چون زمیندار رجوع بیاورد با نهدام قلعه بیلداران و کلنگ برداران تعین

ساخت که شاید از نیاوه گاهها اندیشیده از راه عجز و انکسار در آید فائده

مترتب گشت ثانی الحال بصلاح صواب دید ایشان بترمیم شکست و ریخت تعین

نمود صدار امر نمود از استماع این معنی زمیندار رجوع گشت و یک لک

روپیه بنجه هزار محمودی پیشکش قبول نموده یرغمال داد و مبارز الملک عود طبل

فیروزی نواخته برگشت و درین راه از انجا که تریاب سنگه زمیندار سلوه که بقوم

خود باصالت و نجابت اشتهار دارد و سابق اکثر ناظمان پیشین بدو

وصلت نموده اند صبیه او را خواستگاری نمود و عروس را بلشکر طلبیده رشته

درسلک ازدواج کشید و بنابر رعایت و فرید آبرو تریاب سنگه را پیشکش

معاف کرد بهمراهی خویش باحمدآباد آورد و بسیل زمینداران خلعت و اسپ ا

داده رخصت انصراف فرمود چون جاگیرات اکثر امرایان منصبداران و

دیگر تابینان درگاه معلی از متعینه بدستور ایام لیاقت خان مبارز الملک

متصرف بود و لوازمات و مراتب مالش این معنی بجناب اقدس بمیان آورد و دیگر

تحصیل بنابر داله برگشت تاکید شد چون اثر پذیر گشته بود و در عوض جاگیرات

تدبیر تشریف داده در صوبه بنجاب داشت حکم معلی صادر گشت که تن نماید

بیرگ

ندیده چون روی بازگشت نداشت باتفاق اودوایی برآمده بجالور شتافت

و قلعه و بهوئی و پرووه بتصرف بیلاجی درآمد هم درین سال بر هنگام فصل

وارتفاع غلات مبارز الملک نابر بند و بست و گرفتن پیشکش بصوب سورت

برآمده بار دیگر از زمینداران توتلر لک روپیه بمعرفت صلابت محمد خان گرفت

از آنجا که او در انفصال معاملات پیشکش حسن خدمت بظهور آورد مبارز الملک

یک زنجیر فیل بدو داد و بقدر هم شهر رمضان مؤمن خان دیوان صوبه که از

چندی بیمار بود در احمدآباد بقضای دیگر گذشت و از نگارش منهیان

خبر ارتحال او در نزد وکیلی بود که نزد مبارز الملک رسید لهذا جهت تمشیت امور

دیوانی اله دین خان را که حضور معلی مدیر دیوانی فوج بهمراهی او متعین بود باحمدآباد

رخصت کرد و بالجمله مبارز الملک بند و بست لنان و پیشکش گیران تا پوربندر

جهاننا که بر ساحل دریای شور و در اقصای اوکله سورته واقع است و قلعه مستحکمی

دارد و بنابر انبوهی و تراکم اشجار مغیلان سوره بصعوبت بآنجا میتوان رسید

بجنگل بری و خار سوزی پرداخته بسویت زمیندار آنجا تاب مقاومت در خود

ندیده بکشتی از راه دریا بمکان دیگر فرار نمود و چند ضرب توپ خوش و اسباب

واز وقته که بنابر کلام درست نتوانست نقل نمود بضبط درآمد مبارز الملک مقاومت

نا امیدش خورده بسعی تمام خود را ازان مهلکه برآورده بطرف تبروه راهی گشت و حقیقت
حال را در معرض بیان رسانید پیلاجی و کنتاجی بعزیمت آنکه فوج ناظم صوبه شریک گردد
بمقابله فوج راهم وابسته دست از محاصره و بهونگی کشیده بایلغار متوجه شدند و فوج
اسلام که بقصبه نیراد و بقصبه تبروه پیوسته بود رسیده نائره قتال و جدال را برافروختند
محمد امین را الهیار قصبه الیس پشت داده تا یک هفته تنور حرب را گرم داشتند و خرابی
بسیار درین هنگامه بقصبات و قریات گرد و پیش رسید کنتاجی بذریعه فداء الدین خان
فوجدار پتلاد که یک گونه تعارف او بهم رسانیده بود بفراغ باب مصالحه پرداخت
بنا بر تقرر چوته سلسله جنبان گشت و او همین معنی را بمبارز الملک نوشته استمزاج نمود
ازانجا که مقتضای صرفه در [illegible] تا انجا عه زیاده برین گنجایش نداشت رخصت
ساخت چوتهخان از پتلاد به نریاد شتافته رفع مناقشه نمود کنتاجی بیک
... در توابع فداء الدین خان نموده اودواجی از اعانت مبارز الملک
... پای استقامت فشرده با پیلاجی بجنگ و جدال اشتغال
... ان ... نمود و نیز به پشت گرمی او با یکدیگر عهد و پیمان را
... بکوشید با وجود نوشتن مبارز الملک
... نقل انجا سید عهده براتی را در خود

وکلای دربار جهانمدار بوضوح پیوست موجب گرانی خاطر مبارز الملک گردید و میخواست

که بریست راه ایران و بی چراغ سازد للهذا تنخواه یکساله توپخانه که در والد راقم

از دریافت اراده مافی الضمیر خلف قرارداد بظهور آمد مسوده اوراق نوشت

که برخاسته بیاید و مبارز الملک متولقه را بشیخ غلام حسین داروغه توپخانه

سپرده او دین محمد ملتمسان خود را بفوجداری آنجا فرستاد و دران

سال مبلغ کلی تعهد سوای جمع قرارداد قریات باجاره بجمیع تلین کرامیه

بطریق استمراری که بدین صیغه مبلغ معتدبه گرفت و قریات بتصرف انبار

که در بعضی نیز دست بود بنابر توپخانه بازپرس این امر نشد والحاصل چون قرار

فرستادن فوج بموجب درخواست او واجی شد مبارز الملک محمد امین بیگ

واله یار را که بعد از بنیاد و بست ضلع گردد مهی بقصد تشخیص جمال اوراد و تنبیه زمینداران

سورت در نواح بندر رسیده بود نوشت که معاودت نموده بمقابله پیلاجی

گنتاجی باتفاق ستاید کنتاجی از دریافت این معامله کشتیهای خود را با فوج بنابر

فرستادن رفتن قیم دردن کهی انسداد طریق رسیدن کاه و دانه در فوج که تعین شده

می آمد مقرر ساخت و او در گرد و پیش نموداری نموده هر روز بجنگ و گریزی که خاصه

آن جماعه است میکرد تا آنکه بر ساحل در اترک جنگ صعب بمیان آورد و شکست

وبیع دوباره خبر دار گشت ادواجی را که مخالفت ییلاجی و در قلعه دیوهی قرب جوار

بود در مدافعه ییلاجی وکنتاجی برهرو مکان با خود همداستان ساخت کسان

او را در شهر دوه گرفت ییلاجی وکنتاجی برهرومکان هنگام آراگشته بیشتر از پیشتر

نائره افروز قتال و جدال گشتند ادواجی صلاح حال وکشاد کار در اتفاق دلو تمک

از مبارز الملک دیده معتمدان خود را فرستاده پیغام نمود که اگر فوج تعیین نماید

تا ییلاجی وکنتاجی را باتفاق ازین ملک خارج ساخته آید بنابر خاطرجمعی پسر خود را

نوا که کروکان با شش هزار رستم مبارز الملک بانمیعنی باوفی گشت ادواجی آنندراو برادر خود را

بالسیر جهت استحکام و تشیید مبانی امور قرار داد و آوردن فوج باحمدآباد و برالاب

الملک

کالکریه رسیده بود در زملاقی شده عهد و پیمان را بالمشافهه میان آورد مبارز

خلعت و اسب بآنندراو و قریب صد دست خلاع بهمراهیانش داده رخصت

نمود و چون در هنگام تقرر بریت دموالقه والد راقم اقرار نموده بود که تنخواه فرقه

سپاه و توپخانه نشود و آنچه بمعرض تحصیل در آید بلا توقف و اهمال در سرکار

میرسانیده باشد درینولا چون هنگامه فرقه توپخانه که تقاضای شدید داشتند در

دقت کار بود بالضروره سه لک روپیه را تنخواه بر دموالقه نمود و نیز در همان

ایام برلیه دموالقه بجاگیر آصفجاه بدستور سابق بحال گشته و از نوشتجات

چونته را بنام او قرار داده بود و در ضلع بروده آمده پیلاجی نیز رسیده فیما بین

نزاع واقع شد و کار در محاربه و مجادله انجامید عبد النبی بیگ

نایب فوجدار بهوئی محال جاگیر برهان الملک که پیوسته با پیلاجی بر سر

چونته انجا بجدال و قتال میپرداخت با او داجی ساخته بالاتفاق آماده

پیکار گشت و او را در قلعه بهوئی جا داده بدفعات جنگ کرده

و کارزار رستمانه نمود بحسب تقدیر کشته افتاد قلعه بهوئی بلا

شرکت غیری بتصرف او داجی درآمد کنتاجی نیز درین هین از

مسکن خویش رسیده شریک پیلاجی گردید بالاتفاق بمحاصره قلعه

بهوئی پرداختند صدر الدین محمد خان که در آن اوان بفوجداری

مبارز الملک رخصت گرفته بود و بر ساحل دریای مهی پیوسته از

گذر فاضل پور وغیره شده میخواست که شتابا شب خود را به بروده رساند

پیلاجی از آمدن و اراده او واقف گشته فوجی را بر سر راه تعین نمود

و در ارض طریق بر او ریخته جمعی را کشته و خسته ساختند و اکثری

رخت و ثقل بنه را تاراج ساختند صدر الدین محمد خان جنگ کنان

در آن شب ها را افتان و خیزان خود را به بروده رسانید بمحافظت حصار

و فوجداری از تغیر فداء الدین خان محمد زمان ولد محمد امین بیگ و فوجداری

ترووه از تغیر حسین الدین به صدر الدین محمد خان و تیولداری از تغیر علی مردان

فداءالدین خان تفویض نموده رخصت کرد چون خبر استقرار جوتهه مرهته

و در میان آوردن از مصالح کنهاجی معروض ناگرفته ملک اشتباه گردیده

لک روپیه که بعنوان دربایه مقرر بود دو سه دفعه رسید حکم موقوف شد

ازانجا که مبارز الملک فوج گران و نوکران بیش قرار بودند حاصل محالات

پیشکش کفاف نمیگرفت و اخذ جر و مصادرت احیاء بدعت مرقومه

بوره نمود بازار ساعیان و خانه براندازان از خدا بیخبر را رونقی پدید آمد

و محمد امین بیگ بخشی را با فوج بنا بر تشخیص و تحصیل پیشکش گرفتن خانی

گولیان ضلع دریای مهی رخصت نمود آمدن او و داجی مرهته

و برانگیخته شدن غبار فتنه و فساد ضلع ترووه و دبهوئی

و رفتن ترووه بتصرف پیلاجی مرهته گایکوار

ازانجا که جوتهه آنطرف دریای مهی از طرف ساهو به تیلاجی گایکوار

تعلق داشت و ازمدتی بنا بر استقرار جوتهه مسکوت شده در سوانح بالا رقم

بمدار کار راجه ساهو اوداجی پنوار را بصوب احمدآباد فرستاده که زود نموده

باجی

اسلام نگر که به توپلگر اشتهار دارد بذریعه صلابت محمد خان بنگش رهینه

مقرر نمود و در آن سال خاطرخواه تشخیص آن ضلع بمعرض وصول آمده مبارز الملک

بصوب احمدآباد معاودت نموده بسمت قریات مسکن کولیان کناره

دریای واترک گردید و رضامندی بعدم تمرد آنها گرفته داخل بلده گشت

محمد ایرج فوجدار و امین وهولقه بر محاسبه و معامله سال نو با مقدمان و

دولیسائیان حسب الطلب آمد از انجا که رعایای آنجا از بد معاشی فوجدار

بیتکار داظهار نارضامندی نموده درخواست فوجدار و عامل دیگر داشتند

حسب الاستدعای آنها بوالد راقم تجویز تعلقه دهولقه نموده طلب داشت

چون در آنجا ایام بنابر عارضه جسمانی که از دوست او زیشان را عارض

گشته قدرت بر بستن وقیام و قعود نداشتند عذر خواستند ثانی الحال

که عذر مسموع نگشت بالضرورة رفته از معامله برگشته بر سبیل اختصار

که تنخواه تیرب ضامنه نشود گفت و شنید نموده خلعت پوشیده آمده در روز

دیگر مسوده اوراق با عمله و فعله آنجا رخصت شد مبارز الملک آغا محمد حسین را

از تغیر محمد سلیمان بدیوانی نظامت و شیخ غلام حسین را از تغیر محمد سلیمان

محمد حسین بیگ داروغه توپخانه مقرر کرده به یک خلعت زنجیر فیل داد

و مواشی بود رو بجانب تلی آورده و اکثر چاردیوار که در آنوقت خام و چندان استحکامی

نداشت انهدام پذیرفت اول از راه اضطرار کمی آب مواشی را بیرون کردند و

مائده بر آن مترتب گشت آخر روز سیوم ارجن سنگه که از افکار خاطر

صلابت محمدخان اطمینان نداشت بدون گرفتن قول و کفالت زنهار خواه

و امان طلب گشته آخر پناه بجیر سنگه راجه نرور که از تعیناتیان بود آورده

و خیل او گشت و زبان بعجز و انکسار گشود و مبارز الملک بشفاعت از

سر خون او درگذشته بادای مال واجب پیشکش و جرمانه راضی

گشت و از والدورا قم گنجایش تعین وجه بر سید ظاهر ساخت

که بذات خود سه شبانه روز در محاصره اقامت گزیدند کمتر از آنکه

رعیتی روزمره چه تواند گرفت پس از رد و بدل و گفت و شنید

بهمان مبلغها انفصال یافت و معتمدان زمیندار تا ایصال متعینه بطریق

یرغمال آمدند از آنجا کوچ نموده پیشتر راهی گشت زمینداران

اطراف و جوانب از استماع مقدمه بدهاوان که هوش از

سر کاوشان قریا و گفته رفته بود همچنین بی جنگ و نزاع

رجوع آورده ادای پیشکش نمودند و وکلای جاجو زمیندار

از

تقسیم مورچال و نصب توپخانه نمود و صلابت محمد خان فوجدار بسیر مکانم که با شیخ اله یار

بخشی در هراول بود در خواست مهلت گفت و شنید با او حرف مسئله نموده و در

دیگران ولیسائی فرستاد و از دو سه دفعه آمد و شد کرد با سخنی که منظور بود

کرد بنا ورد با او از آنجا که یک توپه نقاری صلابت محمد خان و ولیسائی باز میدارد

مصمم و راستند بهم زن گشتند و در انتظاری این معامله بسمت الراس

رسید مبارز الملک بنا بر استطلاع و استفسار مقدمات والد راقم را فرستاد

و ولیسائی بنوعی اظهار [illegible] را تقریر نمود که بوی عطر در دید استشمام میرسید

و از همین معنی خود بمنزله نفط بر آتش گردید و معاودت نمود اتفاقا گذارشان بجائیکه

توپخانه از فتیله بند چاره ترصد فرمان بود و افتاد و محمد تقی بیگ داروغه از زبان

مبارز الملک اجازت توپ اندازی و گفتن همان بود و آتش دادن همان توپهای

اژدها پیکر رعد کردار بغرش در آمد و زلزله در بنیان حصار افگند و از چهار طرف

همین در کار شد و بهادران در پیش بردن مورچال کمر همت و حمیت بسته

مستلاستی گشتند والد نزد مبارز الملک رسید و کیفیت حال و صورت مقال

ظاهر ساخت از همین معنی مستحسن افتاد و خود در مورچال مقابل نشست روز دیگر از صدمات که متصل

واحد تزلزل در قواعد بنیاد قلعه افگند آب باد گلی که باعث احیای محصوران

نسبت گدی و بیجاپور برآمده در نفضمین چون ایام آمدن مرهتها رسیده بود
کنهتاجی عازم اینصوب گشته بر دریای مهی رسید سلسله جنبان امر
مصالحه شده درخواست استقرار چوته که چهارم حصه باشد نموده
وکلای خود را فرستاد مبارز الملک اگرچه در آنوقت استعداد فوج
و مصالح جنگی اتفاق داشت که بوجه احسن بمقابله و مدافعه میتوانست
پرداخت از آنجا که مشیت ایزدی بنا بر اجمال و اهمال نکوهیده
سکنه ایندیار منساط گشتن ایندیار بدکهنیان پیوسته بود
مبارز الملک بصلح مایل گشت و صورت سنگه نامی از جانب
کنتاجی آمده قرار چوته پرگنات اینطرف دریای مهی که بدو
تعلق داشت سوای چوته حویلی و محالات بلده که بالقطع
عوض آن تنخواه شد درست نموده نوشتجات درباب
مداخلت محاسداران بنام فوجداران و عمالان حواله نموده رفت
و مبارز الملک متوجه تادیب گردید بعد الفراغ ضلع سابر
بصوب جهالاوار داد لک سورت رایت عزیمت برافراشته
بمحاصره بدران معموله میر مکارم مسکن ارجن سنگه زمیندار پرداخته

بیاید باید آمد چنانچه مطبوع خواجه سرا را مبارز الملک فرستاده

طلب نمود و ایشان رفته ملاقی شدند و بعد تنقیه غبار کدورت از

آئینه خاطر در مقدمه خوشحال چند که کشش خواهست ظاهر نمود که

مدعای اهل غرض اینست که او را بی آبرو سازند و خود را از راه عبرت

هلاک خواهد ساخت و در ضمن مدعای اینها حاصل است اگر نظر

بر زبر پشت از و آنچه تواند شد میتوان گرفت که هم زر می آید و سر

دست غرض گویان باقی می ماند چون مقرون بصلاح بود بعنایت

سخن افتاد و شفقت هزار روپیه مقرر گشت و اهل بیدار ایالت

بهمراهی محمد لطیف جماعه دار که بر طرف شده بود و برفت بدارا ظلالت

شتافته ده لک روپیه منجمله در مایه بموجب نوشته مبارز الملک

که از صرافان احمد آباد گرفته بحضور پرنور ضد اشته مرحمت گشت

خانه زاد خان بنا بر امری از میان گذرده خاطر گشته روانه درگاه دولت

گردید و مبارز الملک بنا بر مصلحت دیوانی نظامت از تغیر محمد سعید بیگ

محمد سلیمان مقرر نمود در سال هزار و صد و سی و نه مبارز الملک

برای بندوبست دگر گرفتن پیشکش و ضامنی زمینداران و متمردان

درچنین گفتگو کار بدرشتی و ناخوشی انجامید ازانجا که والد راقم بانی امور
و واسطه او در فرستادن نوشته نیابت بود از ایشان رنجیده
گشت و دیوانی نظامت را به محمد سعید محمد بیگ مقرر ساخت
والد از آمد رفت متقاعد گشته خانه نشین شد و قریب دو ماه
منقضی گشت در تضمین اکثر مقامات که بصلاح صوابدید ایشان تمشیت
می یافت برهم خورد و مبارز الملک بنا بر اظهار معاندان صاحب
غرض خوشحال چند نگرسیته را تقید نموده لنگاداس
سرگروه ابریشم فروشان را سیته کل مقرر ساخت و
معاندان خوشحال لک روپیه مشروط به تشهیر ساختن
و بی آبرو نمودن او متعهد گشتند ازانجا که دران ایام فرقهٔ
سپاه متقاضی بود و مبارز الملک در تشهیر او متردد خاطر
گشت چون برخی تدبیر دفع سگالی والد اعتماد کلی داشت
غائبانه گفت که فلانی از ما آزرده و خانه نشین است اگر طلب
نمائیم خواهد آمد بعضی از دوستداران که حاضر بودند ظاهر نمودند که او
عذری ندارد و پنهانی از بیمعنی آگهی دادند که هرگاه آدم طلب

نزول نمود و چون صدر بعرض اقدس رسید خانه زاد خان باضافه منصب

که از اصل و اضافه شش هزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب غالب جنگ رسید

و سید نجم الدین علیخان نیز باضافه نمایان سرفرازی یافت دیلاجی

و کهناجی چون هنگام برگشت آنها باوطان رسیده بود رفتند بنابر بعضی

متوهمات مبارز الملک در باطن با سید نجم الدین علیخان بخشی بمیان آمده او

استنباط آن معنی نموده عازم حضور گردید خانه زاد خان عبد الله بیک از

همراهیان خود را الفوجداری بهروچ و آمینی تجویز نموده از مبارز الملک

خلعت داهنده رخصت کرد همدرین سال در ماه رمضان نیاه بیگم بنت

روح الله خان زوجه مبارز الملک بجوار رحمت ایزدی پیوست و او خواهر حقیقی

عائشه بیگم که در عقد ازدواج بادشاهزاده محمد عظیم الشان بن حضرت

خلد منزل بوده می شد در جنب حضرت شاه بهیکن قدس سره مدفون گشت

ابیات؛ ای گرگ هزار خانه ویران کردی ؛ در ملک وجود غارت

جان کردی ؛ هر گوهر قیمتی که آمد بجهان ؛ در زیر خاک

پنهان کردی ؛ همدران ایام بنابر درخواست و جه سه بندی

گرفتن دخل نموده در رساله مبارز الملک را یا سردار محمد خان در چلین

بندر کنبهایت رسید اما ایلغاری بسرعت بسمت سورت رفته کنتاجی که بندر را محاصره
نمود و از آنجا متوطنان آنجا هنوز از صدمه نخست نیاسوده بودند و دست از پا گم کرده
ناچار نموده فرار بر قرار اختیار کردند و در پرده ظلمانی شب مسکن آبا و اجداد خویش را
گذاشته مانند بنات النعش پراگنده گشتند صباح آن سیاه ترک روز بر زنگی
شب تاراج تاختن آورد و مرتبه بقبضه درآمده آنچه مالکان نتوانستند برد مالک
گشتند چون آنجا از معموره قدیم آباد تر بود مبلغهای کلی از اثاث البیت و
کندن دفینه برآمد دیگر آن اکتفا کرده آتش دادند منازل دلکش بس تکلیف
و نقاشی عمارت عالیه بود سوخته گردید متوطنان و مالکان با دل بریان
و چشم گریان آواره و جلای وطن گزیدند هر که را دسترس بود او به بهار بس رفت
و مابقی در قصبات و دیهات همین دیار اقامت گرفتند و در افواه و السنه
مردم این ملک اشتهار دارد که احمدآباد را دو بال از زمین است یکی بندر دویم
ارتهه که در این دو قصبه اکثر صرافان و تجار ملکیان صاحب ثروت که سرمایه
ککوک داشتند ساکن بودند که بمرور ایام و نزول حوادثات اکنون هر دو شکسته
و به بهار منشور گشت و احمدآباد مانند مرغ بی پر و بال شده الحاصل که خانه زاد خان
که بکنبهایت رسیده بود حسب الطلب احمدآباد مراجعت نموده در خانه شجاعت خان

برآمده قصبهٔ بدنگر را که مسکن معتبر و مسکن زمینداران توم ناگر صاحب

ثروت و صرافان متمول و تجارت پیشگان که داد و ستد لکو

در هر شهر و دیار داشتند رسیده محاصره نموده جماعهٔ از

سکان قصبه که در بلده بودند چند تا کش و استدعای فوج

بنابر محافظت آنجا نمودند مبارز الملک بسبب حاضر نمودن که عهده

این امر تواند شد خبرگیری نتوانست نمود و باد بود بایه قصبه

بدنگر قلعه مستحکم داشت از وجود قلعه‌دار و سپاه خالی بود ناچار

برادران چارلک روسیه کنندی خود هر را دار رهانیدند

و آن فوج از راهی که آمده بود برآمده رفت گنپتاجی چون عهده

برای با لشکر اسلام و صرفه در جنگ ندیدند هر یک با فوج خودها

از یکدیگر جدا گشته شیوه قزاقی پیش گرفتند که اگر فوج

تعاقب یکی پردازد دیگری بسمت دیگر غبار انگیز فتنه و فساد باشد

لهذا گنپتاجی از ده کوده ره بصوب ایلدرد از آنجا به قصبه بدنگر آمد و

پیلالیطرف گردیده معاودت کرده دیای مهی و غیره گشت بالضرورة

لشکر اسلام بتعاقب پیلاجی که روی بسوی بلده داشت برگشت و در سواد

پس پاس خست و آنها را دران مستحکم کرده آوردند مرهته با استظهار حصن
سنجری و حصار خشتی کجنگ در پیوست چون از صدمه توپخانه
رعد کردار صاعقه بار که آتش در خرمن من الجماعه افگنده
بود آفتاب اقبال مخالفان بسر حد زوال رسید و دیگر تاب
مقاومت شان نیاورده پای استقامت از جا بیرون رفت
بیت سپاه مخالف دران داوری ۞ ندیدند از بخت
خود یاوری ۞ بالضرورت میدان را بحریف سپرده
رفت و بهادران اسلام نیز یورش آورده آنجا را فرودگاه
خود ساختند و دیگر مرهته را بحال توقف نداده همه جا
تعاقب کنان و منزل بمنزل بر بنه آنها ایره نموده از دریای
هی گذرانیده بضلع کوهستان عالی موهان رسانیدند شیخ علیم الدین
فوجداری برده دو دیگر برادران در بهروج و جونسر و مقبول آباد نصب هم
نمود خرابی قصبه بنگر و سوخته شدن و باقی سوانحات
در تفهیم خانه زاد خان با فوج در ضلع آل موهان با مرهته زد و
خورد داشت انتوجی بیا سنکر مرهته با فوج دیگر از طرف ایدر

در تقبل و تحصیل کار خدمت و تعاقب مرهٹه متوجه پیش گشت آنها تاب
مقاومت صدمات فوج اسلام نیاورده از آب گذشتند خانه
زادخان بعد بند و بست بعضی محالات دیگر و نصب فوجداران
بموجب نوشته مبارزالملک بمحمد آباد معاودت نموده بر موضع
رکهبال دو کروهی بلده شرقی دایره نمود در ضمن سید نجم الدین خان
که بعنوان کمک تعین شده از عقب می آمد بدولتخانه باغ رسیدند
مبارزالملک شاه نوازخان پسر دویم خود را باستقبال فرستاده
در بلده در آوردند بعد ملاقات و شرائط ضیافت دو کنکاش با جمعیت
سه هزار روپیه سوار همراهیان خویش با خانه زادخان مرافقت
نموده جهت تنبیه و تادیب مرهٹه که از پس مراجعت فوج
برگشته در نزدیکی نیرمل باتفاق لولیان در مکان مناسب چهار دور
نزد گاه خارپست اند شجار نموده از طریق حصار مستحکم ساخته
مصدر شور و شر و فساد بودند قرار کوچ نمودند آنها نیز ترحل و
ثقل را در پناه آن مستحکمه گذاشته باستقبال قدمی نموده
زیاده از مقصد در جنگ مبادرت نمودند فوج اسلام غلبه نموده

تادیب و اخراج مرهته و در جیل کار ساختن محمد ایرج فوجدار و تعین در مولقه و

نورالدین محمد خان به نیابت متصدیگری بندر کهنبایت و علی مردان بالفوجداری

و امینی بیلاد که تفویض نموده بود رخصت فرمود و خود بست و دوم شهر صدر

داخل احمدآباد و بتمشیت مهام امور مالی و ملکی نظامت و بدست آوردن

عمالان و نوکران حامد خان که باشندگان اینجا بودند پرداخته بازخواست

مبلغها بتصوبه نمود و علی محمد خان را بدیوانی نظامت مقرر ساخت و محال سایر

بلده در دست در تعلق دیوان صوبه در وجه مصارف کارخانجات بادشاهی

واگذاشت نموده بالفعل معاملات بلده دیرلنات جزو کل از خالصه بیاقی متصرف

گشت خانه زاد خان به ترتیب افواج متعینه پرداخته بتقریب در مولقه

کوچ نمود و در عرض راه مرهته که از میمنه و میسره در اول وهله حمله

آور شدند بهادران اسلام مدفع آنها می پرداختند بمولقه رسیده

محمد ایرج را در جیل کار ساخت و متوجه پیش گردید و با مرهته زد و خورد

کنان بموضع سوجیتره معموله تیلا دیوست در آن منزل دکهنیان

در هنگامه آرائی و جد و جهد بسیار نموده جنگ صعب انداختند

و شکست یافتند نورالدین محمد خان در بندر کهنبایت و علی مردان را

در اطراف

سرفراز شد چنانچه در محل خویش بنگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی و بیست هزار

روپیه در مایه سه بندی داده بفوجداری کر دلتین نمود و کلب علی بیگ را به

کوتوالی بلده فرستاد و لشکریان که از مدت طول ایام سفر ساز و سرانجام اندراس

یافته بود تهیه اسباب و سامان خود ها پرداختند بر لشکر مرهته

بالفاظ میلاجی کالیوار و لعیس نمودن مبارز الملک خانه زاد خان سپر

خود را بانواج بمدافعه آنها و حیل کار ساختن فوجداران

و عمال آن و داخل در

کلنت جی حامد خان را از آب مهی گذرانیده چون در دنبال خود ندیدند و میلاجی در ان

هنگام رسیده بود باتفاق یکدیگر معاودت نموده بگرد نواح لشکر اسلام

بعنوان قزاقی و ترکتازی پرداخته گشتن آنیده و دزدنده دست تطاول دراز

ساختند دو سه دفعه با فداء الدین خان فوجدار کر دلتین و باره زمین پور

دراج پور که او نیز بر محافظت پرگنات با فوج خود بیرون آمده صف آرا بود جنگ صعب

دست داد و مبارز الملک خانه زاد خان پسر خود را ترتیب دو هزار سوار جرار و

همانقدر پیاده از همراهیان خویش و سید عقلیخان را با دیوان و جوانمرد خان و سردار

محمد خان و سید نیاض خان را رساله سه چهار سوار گجراتی داده بنابر تنبیه و

دوازده کروهی شنید بالتهٔاجی بعزم گرفتن محمودآباد و کهیتا و از انجا از آب
مهی گذاره شده رفت مبارز الملک ششم شهر ربیع الثانی
مرادف سال هزار و صد و سی و هشت بسواد شهر رسیده متصل
باغ محمد امین خان شمالی بلده بر کناره رود سابرمتی فرود آمده مومنخان دیوان
صوبه و ابو المفاخر خان صدر و عبد الاحد خان قاضی و امانت دار خان
بخشی و وقایع نگار و دبیر علیخان سوانح نویس و شیخ اله یار و سردار
محمد خان و سید فیاض خان و شیر افگن خان و اعیان و سادات
عظام و مشایخ کرام و منصب داران متعینه صوبه و خوشحالچند
نگرسیتهه و سرگروه صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هنود رفته
ملاقی شدند مبارز الملک روزی چند در انجا مقامات در باره تجویز
فوجداران و عمال و تهانداران و بند و بست متمردان و کهتیان با الکا زات
و خیر اندیشان جانفشانی و رشت مصلحت وقت در داخل شدن ندید
و از انجا برخاسته از راه بیرون نزدیک مزار شاه بهیکن قدس سره
جنوبی بلده بر ساحل دریای سابرمتی دایره نموده ندای الرحیل
را که تا فی الحال بخطاب مومنخان و نجم الدوله صاحب صوبگی احمدآباد

سرفراز

سرفرازی شد چنانچه در محل خویش نگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی [illegible]

روپیه در پایه سه بندی داده بفوجداری کردلعین نمود و کلت علی بیگ را به کوتوالی بلده فرستاد و لشکریان که از مدت طول ایام سفر ساز و سرانجام اندراس

یافته بود تهیه اسباب و سامان خود را پرداختند بر لشناجی مرهته

باتفاق سیلاجی کالیوار و تعبیر نمودن مبارز الملک خانه زاد خان بپسر

خود را بانواج بمدافعه آنها و فیصل کار ساختن فوجداران

وحمالان و داخل در

گذشت اجی حامد خان را از آب مهی گذرانیده چون دنبال خود ندیدند و سیلاجی دران

هنگام رسیده بود باتفاق بلدگیر معاودت نموده گرد نواح لشکر اسلام

بعنوان قزاقی و ترکتازی پرداخته بگشتن آمده و روزمره دست تطاول دراز

ساختند و دو سه دفعه با فداء الدین خان فوجدار کرد لسمت باره [illegible] پور

دراج پور که او نیز بمحافظت پورجات با فوج خود بیرون آمده صف آرا بود جنگ صعب

دست داد مبارز الملک خانه زاد خان پسر خود را ترتیب دو هزار سوار جرار و

همانقدر پیاده از همراهیان خویش و سید عقیلخان را بدیوان و جوانمرد خان و سردار

محمد خان و سید فیاض خان را رساله سه چهار سوار گجراتی داده بنابر تنبیه و

دوازده کروهی شنیده بالتهاجی بعزم دیدن محمودآباد و گشت تا و از انجا از آب

مهی گذاره شده رفت مبارز الملک ششم شهر ربیع الثانی

مرادف سال هزار و صد و سی و هشت بسواد شهر رسیده متصل

باغ محمد امین خان شمالی بلده برکناره رود سابرمتی فرود آمده مومنخان دیوان

صوبه و ابوالمفاخر خان صدر و عبد الاحد خان قاضی و امانت دار خان

بخشی و وقایع نگار و دبیر علیخان سوانح نویس و شیخ اله یار و سردار

محمد خان و سید فیاض خان و شیرانی خان و اعیان و سادات

عظام و مشایخ کرام و منصب داران متعینه صوبه و خوشحالچند

نگرسیته و سرگروه صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هنود رفته

ملاقی شدند مبارز الملک روزی چند در انجا مقامات در باره تجویز

فوجداران و عمال و تهانه داران و بندوبست متمردان و دکهنیان با اهلکاران

و ذخیر اندیشیان جا لفقی و داشت مصلحت وقت در راضی شدن ندید

و از انجا برخاسته از راه بیرون نزدیک مزار شاه بهیکن قدس سره

جنوبی بلده بر ساحل دریای سابرمتی دایره نموده ندای الدیحان

راکرانی الحال بخطاب مومنخان و نجم الدوله صاحب صوبگی احمد آباد

سرفراز نه

چون از راه راست آب که لقاف لشکر تواند کرد نبود قرار یافت
که از عقب بجانپور شتافته کناره رود سابرمتی را گرفته راهی
شوند و علی محمد خان و صلابت محمد خان و جوانمرد خان را بطریق
قلاوزی که واقف از راه معبر باشند مقرر ساخته روز دیگر طبل
رحیل فرو کوفته در ساحل رود بار سابرمتی پیوست و از انجا
بکوچهای متواتره آهنگ پیش نمود حامد خان بعد فیروزی از موضع
اوداپیج معاودت بشتابی تابع کرد چون از فتح الباب ملک
امکان نداشت و جمعیتی خوبی از فوج منصوب و گنهد اشتند
شیر محمد خان بهم رسیده و زبان زد مردم گشته که منصوبات
بیست هزار سوار جرار با استعداد تمام می آید جماعه مرهته که شیوه
جنگ در گریز پایی دارند بر مردم خویش که قریب چار پنج هزار مردم
بودند عهده برابری ننمیدید علاوه آن طلب سپاه دلگیر کار بر داران
که اراده هم پایی او نداشتند جدائی میگزیدند چنانچه مورا مدرد اجی
دیوان گجراتی از وخامت عاقبت اندیشیده که مبادا بدست سپاه گرفتار
شود فرار نمود در روزیکه خبر وصول مبارز الملک بموضع بجهاپور بود

رایت داوری بلبی آشته گشتند و کشتند بیرتیه تلف شد

فراوان جان عزیزند و پیش فیل سواری جانجان رسیده شمشیرهای دو

دستی زدند خواجه محمد امان در اثنای این داده سر گران سرخروئی حاصل کرده روانه

ملک عدم گشتند غلام علی بیگ زخمهای نمایان برداشته مردانه صفوف را

برهم شکسته با چندی بشهر رسید و بقیة السیف زدگان بطرفی

یا محمد آباد و اطراف و جوانب پراگنده گشتند دوباره از آنجا بموضع بسیت این

که پیش خیمه رسیده بود واقفان و خبران پیوستند با جمله مبارز الملک بعد وقوف

ازین ماهی حالات در رویداد و تدبیر در استعداد و مقابله روان شده پیش

هنگام شب محفل کنکاش آراست بیت به کار نهان راز

دل ساز کرده سر حلقهٔ مشورت باز کرده به صلاح و صوابدید علی

محمد خان که در اتفاق با مردم این مرز و بوم موافقت داشت و

صلابت خان و حراست خان را طلبداشته بعد عهد و پیمان مولد

و موطن فوجداری سرکار و فوجداری پیتن بحوالهٔ نورخان بابی مقرر شد

و خلاع هردو کار به هردو برادران داده استمالت داده تجویز و به کفایت

آنجا را الحاقات طلب زمینداران راجپوتیه و گولیان و در نواح رفت

چون

با فوج آراسته بذریعه علی محمد خان ملاقی شدند و بعد کوچ دیگر بقصبه سهسوان پیوست

و بسبب غلطی رفتن شدند بقصبه مهانه بگرور و در آنجا مقام شد و از آنجا

که منزل موضع بست راتن بست کروهی بلده مقرر بود در عرض راه خبر

رسیدن حامد خان با فوج مرهته و وقوع جنگ و شکست یافتن فوج و

کشته شدن خواجه محمد امان و رایزاده هرکرن از تقریر زخمی برآمده

آن سرگروه منکشف شد و هم انگشت که بعد مورچال بندی نمودن حامد خان

با مرهته آنها شتافته بجنگ و تفنگ پیوست و از صباح تا وقت

استوا طرفین به آتش افروزی تنور حرب گرم ساختند و از وحشت و

هیبت و کهنیان پای استقامت قصباتیان که بصیغه نوکری منسلک گشته

گشته بودند بر جای نمانده متفرق گشتند و تزلزل بارکان پایداری

دلیران افگندند غلام علی بیگ و خواجه محمد امان و رایزاده هرکرن از

مشاهده اینحالت از روی تهور و جلادت بجنگ مغلوبه صف آراسته بر فوج

مخالف زدند و از طنین زبانگ دهلها تشنه از جای جست ﴿ بجیب دلیران

در آورد دست ﴿ خدنگ از کمانها گسستن گرفت ﴿ ز قوس

تیغ برق جستن گرفت ﴿ دلیران طرائی و پهلوی ﴿ برافراخته

کیفیت برآمدن خود و رسیدن فوج منقلا را ظاهر جهت حامدخان معه کیتابجی بیشابی

باغ نرو و آمده هر چند در باب عدم مزاحمت بلده بسردار محمد خان بیشتر
گفت او کمتر شنید از فتح الباب مایوس گشت و فیر مزاحمت حامدخان
با مرتبه و انصرف نمودن سردار محمد خان بلده را التبلیغ الاحبار منزله
خبر واحد در منزل ککول چهار ده کروهی رسید بمقتضای وقت لشکر را
حواله غلام علی بیگ و خواجه محمد امان درای زاده ها برادران نموده با هزار
سوار جرار خوش اسپه هنگام شب که پرده ظلمانی فرود هشته گشت
از راه بالادست ایلغار نموده آن طرف دریای سابرمتی رسیده
از دروازه ها شهر درآمد حصاریان را قوت دیگر پیدا گشت سکنه
بلده را منزله شب عید گردیده از خوشی واالسن بنیادی حامدخان
در پوست نمی گنجیدند غلام علی بیگ سرداران از موضع ککول کوچ
نموده بموضع اد الیج نه کروهی بلده مورچال بندی نموده فرود آمدند در سر
بنابر آگاهی از ورود مبارزالملک روانه ساختند داد از دانتی داره
بنابر شکستن پایه ارابه توپ فتح لشکر نام و مقام نموده کوچ کرده استلبور رسید
رسیده بود در آنجا صلابت جنگ خان و حواله نمود خان بابی با برادران و پسران

با فوج

نزدیک لشکر بود رفته ملاقات کرد و مشروحاً کوائف و سوانح را معرض بیان رسانید

و نوشته نیابت بنام سردار محمدخان غورتی که در احمدآباد بود حاصل نموده فرستاد که قابو

یافته بلده را بتصرف در آورد و حامدخان از استماع نزدیکی مبارز الملک باحمدآباد

معاودت کرد و صلابت خان و جوانمردخان بابی جدائی گزیده باستقلال منصوب

شتافته حامدخان که پیوسته استمدادی رسیدن مرهتیه داشت و بدفعات

تاکید اکید نوشته بود چون اثری ظاهر نمیدید و از پیوستن منصوب بسرحد فوج منقلا

بقرب بلده نظر بسوء افعال و اعمال ناهنجار خود از وخامت عاقبت اندیشیده روپ سنگه

نامی نایب مقرر کرد و سردار محمدخان بامداد و اعانت او سفارش نموده بصوب محمودآباد

برآمد و شیخ اظهار بنابر رسید تاکید مبارز الملک از سمت پور روانه پیش گردید

سردار محمدخان که نوشته نیابت رسیده بود و فوج منقلا به سی کروهی آمده بود

تمهیدی بکار برده بروپ سنگه گفت که فوج منصوب نزدیک پیوسته و خود پاشنه

کوب متوجه این صوب است صلاح و فلاح حال آنست که سر خود را بسلامت گرفته بدر برد

اینمعنی را از مساعدت بخت تصور نموده بدر رفت و سردار محمدخان بلده را متصرف گشته

بحفاظت پرداخت حامدخان در نواح ماهی خبر رسیدن کنتاجی را دریافت نمود او نیز

بسرعت بدو پیوست و باتفاق کنتاجی رو بشهر آوردند درین طریق روپ سنگه دوچار شده

نزول نمود سید عقیلخان را که برای آوردن بقیه زر نذر از سرکار والاحضور رخصت
نموده بود از پیشگاه خلافت جهانبانی بعطای اضافه منصب فوجداری
کوده ره و بهالسره از تغیر شوسن خان سرفرازی یافته با مبلغ کلی روپیه
درین منزل رسید چون آنجا بصوبه قریب بود بعذر نیامدن والد راقم
را منظور نداشته بتاکید تمام طلب نمود بالضرورة از راه رادهن پور
شب درمیان به بلده پتن رسید و روز دیگر قصبه سیدپور گذشت
آخرهای روز نزدیکی آنجا خبر پیوستن شیخ الله یار بخشی با فوج وحید
ضرب توپ که بطریق منقلا رخصت یافته شده بود ملاقات نموده
شیخ ایشان را چون واقف کار آن ضلع بودند بنابر صلاح وقت
متوقف ساخته جمعی از سوار و پیاده باشندگان اینجا را و قاضی علم الدین را
از پیش طلبداشته در سرکار نوکر گرفت که رهبری طریق و معتبر نمایند
و بتکلیف شیخ الله یار دو روز دیگر متوقف بود که مجددا نوشته تاکید
ورود یافت روانه شده در مقام دانتی دره بر دو کروهی معسکر
نوشته دیگر مشعر اینکه از مرقومه شیخ فرخ پور رسیدن بفوج منقلا ظاهر
شد آنجا بوده آنچه صلاح وقت باشد بصوابدید خود بعمل آرند چون رسیدن

نزدیک

گذشتن در مقام دامنی داره و معاودت نمودن حامد خان باحمد آباد
و برآمدن بعزم روانگی دکهن و برگشتن از عرض طریق بالتماس مرهته
و انصرف نمودن سردار محمد خان غوری بلده را به نیابت حامد
مبارز الملک سربلند خان و رو بداد جنگ حامد خان با فوج
منقلا و شکست یافتن فوج مذکور مبارز الملک بهادر از دار الخیر اجمیر
کوچ نموده براه ماروار عازم احمد آباد شد روز بروز خبر آمد منصوب
با فوج گران در صوبه شیوع یافت خلل کلی در بند و بست فوجداران و
عاملان حامد خان رو نمود قاضی علم الدین در بلده پتن بشهرت سردار
سعید نیابت فوجداری آنجا داده علم رحلت بر افراشت و فوجداران
حامد خان را بیرون کرد و بدین منوال اکثر مکانات فوجداران و عاملان
بدر فرستند و نوشتجات علی التواتر بمزید تاکید بوالد راقم در رود بایست
که زر و خود را برسانند از آنجا که با صلابت خان و جوانمرد خان بابی
قرار داشت که باتفاق شتافته خواهد شد در جواب موجب
توقف در انتظار رسیدن آنها داشت نوشت و خوانین را که نزد حامد خان
بودند از جمعیتی را تفرقه گردانید در زمانیکه مبارز الملک بقصبه سکانیر

از ملازمان عبید خان که با دای صلوات آمده بودند بر خاک افگندند و مولانا را
بخانه برده بمعالجه پرداختند و جدا از نیمعینی واقف گشته لاش او را نیز
چبوتره کوتوالی آورده بجوش خواهی هنگامه آرائی در ریختن بخانه مولانا
مصدر شورش گردیدند قریب دو هزار کس از مریدان و معتقدان فرقه
سپاه وغیره از خانه مولانا جمع شده آماده ممانعت و مدافعت گشتند
و تا سه شبانه روز این معرکه برپا ماند کوتوال درمیان آمده افغانان را
ازین حرکت بازداشت مولانا پس از حصول التیام زخمها و شفا یافتن بودن
احمدآباد را صلاح وقت ندیده برآمد و حینی رسانند شش کروهی
بلده اقامت ورزیده در شهر محرم الحرام سال هزار و صد و سی و هشت
حامد خان بتمهید اخذ پیشکش زمینداران بصوب جهالاوار خیمه بیرون
نمود و صلابت خان و جوانمرد خان بابی بنابر ملحق گشتن بقدغن تمام نوشت
و آنها بمقتضای وقت از مکان خودها حرکت نموده بدو پیوستند و در بخشید
در بیرون گجرات گذشت که خبر کوچ مبارز الملک از اجمیر و پیوستن بقلع ماروار
شایع گردید رسیدن مبارز الملک بسر حد صوبه و تعیین نمودن
شیخ اله یار بخشی وغیره بطریق منقلا و روانه شدن علی محمد خان

از صلابت خان بابی تغیر گشت و آلی از آنجا بوضع شوه زیست چون راد امن بوزنزدیک

بود خبر واقعی پیوستن مبارز الملک و زنبر دیلمی متوقف گردانید چون بنابر مصالحه

امور ملکی تا فی الحال که توجه رایات ظفر آیات حضرت قدر قدرت موقوف

گشت مبارز الملک یرلیغ روانگی صوبه شرف ورود یافت و داد درنگ

می نمود بنابران گرز برداران شدند که سزاوار نموده بلوچانند و او

کوچ نموده راهی گردیده بدار الخیر اجمیر رسید و خبر پیوستن او بدانجا متحقق

گشت زخمی شدن مفضل المحققین مولانا نور الدین

الصدیقی از شهر ورود سبب از جمله سوانحات این سال زخمی

شدن مولانا نور الدین است مفصل این مجمل آنکه از نیک نام افغانی همراه

نو حداد که در مدرسه آمد و رفت داشت و بالبعض از طلبه ربطی بهم رسانیده

بود از راه تعصب باغوای یکی از آنها که مولانا بمصداق قل لا اسئلکم

علیه اجرا الا المودة فی القربی بدرستی خاندان

رسالت و ولایت می پرداخت متهم ساخت و او از راه جهالت

بعد ادای صلوات جمعه در حین مراجعت در صحن مدرسه رسیده

چند زخم منکر بر سر و دست مولانا زد شیر محمد همشیره زاده مولانا

ایام باران معاودت نموده ملحق شوند از آنجا که شهرت آمد مبارز الملک متواتر

شیوع یافت مردم از راه آخرت مدد دنیاسازی چون خصوصیت والد

راقم را با منصوب میدانستند شروع بآمد و رفت نمودند والد از راه

عاقبت اندیشی که مبادا اتفاقی شود عدمگیرا با حامدخان خاطرنشان نموده باعث

رنجش شود و در روز پیش باستقبال شتافتن لازم لهذا بتقدیم

شهر رمضان بهمراهی عبدالرحیم بابی که از طرف حامدخان فوجداری گنجری

مقرر شده بود برآمد راقم و دو برادر سعادتمند در خدمت ایشان بودیم دو روز آنجا

دو روز توقف نموده بود و صلابت محمدخان بابی که در آن وقت در سر مکام

قیام داشت از رسیدن واقف گشته استدعای آمدن نزد خود نمود

هفتم شهر رمضان بدانجا رسیدند و بجد و باعث نیک نزد خود نگهداشت

و بالکیفیت برآمدن بعزم استقبال و رسیدن سرمکیام مبارز الملک

نوشت در جواب بنابر مقرر نمودن چند نفر قصاد و جواسیس متواتر رسانند

اخبار در ریدا ولیده حامدخان رسید و تعجل در آمد و در آواخر همان ماه جلا آنجا

بابی را رفتن کولوار ضروری افتاد و برادرزاده اش را نایب گذاشته

رفت بعد از آن اوان روز عید الفطر صفدرخان فتح در گذشت و فوجداری سرکار

بر سکام از صلابت خان

روپیه بنابر انصرام سرانجام این از خزانه حضور نخواه گشت و قرار یافت که عجالةً

پنجاه لک روپیه نقد و آینده در ماهه سه لک روپیه بجمله باقی بهم رسیده

باشد حسب العرض مبارز الملک سید سیف الدین علیخان و سید

نجم الدین علیخان برادران و سید نجابت علیخان برادرزاده سید عبدالله خان

قطب الملک که در قلعه مبارک قید بودند خلاص فرموده بعطای خلاع فاخره

و بحالی منصب سابق و مرحمت جاگیرات فوجداریها بعنوان کومک رخصت یافتند

مبارز الملک بچشمه گنگاهاد نشست سپاه را خیمه جاری ساخته خیمه بیرون

زده بموجب امثله واجب الامتثال مهاراجه ابهی سنگه راجه باروار

وجهتر سنگه راجه نرور و گندرپ سنگه مهارانا تا بدین سیاق تعین شده

بود که رایات عالمتاب نیز نهضت فرماید و مبارز الملک بپایاش و

طریق مقلا باشند و او قریب پانزده هزار سوار جرار و بهمان قدر پیاده و لوازم

توپخانه سرانجام داده روانه گشت و تا مدت نه ماه بدور دار الخلافت

و ضلع ریواری و کوت پوتلی بانتظار بر آمدن موکب اقبال متوقف بود چون

بر آمدن مبارز الملک با فوج گران باحمد آباد رسید و ایام باز گشتن مرهتیه

باوطان خود ها در آمد حامد خان گفت از حضور تعین شده می آید که بمجرد انقضای

بلده را اصلاح و فلاح خویش نمیدید نسبت فوجداری سرهنکام را نکرفته بیرون رفت چون

خبر کشته شدن شجاعت خان و رستم علیخان در دو کهن نزدیک هر یک راو بسیر

کهانه ویراو سماسنی کنتهاجی و پیلاجی نوکران ادلوه رسید با فوج گران متوجه

آنصوب گشته در نزدیکی بلده آمده پیام ملاقات با حامدخان نمود و تمامی افواج مرهته

از سابق و حال و لاحق را همراه گرفته با حامدخان ملاقات نموده به بهدر کهنبایت

شتافته بمحاصره اشتغال ورزید قاسم خان نامی از جانب حامدخان در انجا

بود بمدافعه و محافظت برج و باره پرداخت اتفاقاً در میان مرهته ها بنابر

نفاقی بهم رسیده منجر بقتل و جنگ و درین زد و خورد تریک راو سماسنی کشته

آمد و دو افواج دکهنیان متفرق گشته رو باوطان خود ها آورده و بندر مذکور از

آفت سالم ماند و دستوری یافتن مبارزالملک سربلندخان بهادر دلاور جنگ

از پیشگاه خلافت و جهانبانی بصوب گجرات و مرحمت شدن یک کرور دام

تا بر مهم اخراج حامدخان و تنبیه دکهنیان و تنظیم و تنسیق صوبه چون خبر

کشته شدن رستم علیخان معروض پایه مجد و اعتلا گردید مبارزالملک سربلندخان

ناظم صوبه را حکم معلی صادر شد که با فوج آراسته و لشکری از عاجلین سپهر بسته

بصوبه احمدآباد شتافته باخراج حامدخان و تنبیه و تادیب دکهنیان پرداز دو یک کرور

ابیره

برادران انگلشده و کلاه نخوت بر سر گذاشته دم انا و لاغیری در صوبه

زده علم خودسری برافراشت علی رؤس الاشهاد طبل مخالفت

فرو کوفته باستقلال و استبداد بتمشیت مهام و استعداد و

سرانجام پرداخت هشتاد هزار روپیه با جنس خاص که باهتمام شیخ

الاسلام خان تعلق داشت جبراً و قهراً گرفت و از ادای الوجه را مشروط

برخصت کعبه زادالله شرفاً و تعظیماً داده بهابیت و از آنجا براه کشتی به

بندر سورت شتافت و حجره های اموال سرکار کشوده و آنچه قابل گرفتن

بود متصرف شده و در هرج و مرج سررشته کاغذ که سابق گرفته بود

در معرض تلف آمد مجلدات دیگر از دفترخانه سرکار دیوان گرفت و خالصه

و جاگیر و غیره تمام صوبه گجرات قبض نموده گرفت و اکثر مردم صاحب ثروت

پایه دار و توجه ننموده نمودند مبلغهای بانواع و اقسام ظلم و تعدی که بشرح

راست نیاید گرفت بهمدران ایام حامد خان احمدقلی و حسین قلی پسران

شجاعت خان را مسموم ساخته روانه عدم گردانید و مصطفی قلی را

که خورد سال بود بلند داشت مریدی نام نویسنده و باشنده گجرات که مستعد بود

خلعت داده دیوان خود ساخت و جهت صلاح بنابر مصلحت وقت که بودن

بر آنها گماشته بود مع شستی زاد برداشته اند میر ابراهیم را سید نور الدین جامه‌دار

همراه خود بخانه آتش رسانیده آن کناره گرفت حامد خان با افواج متوجه بوده

گشته بباغ شاهی آمد روز دیگر داخل شهر گشت سر محمد خان غورقی را که

که زخمی محمد صلابت روهیله از جنگگاه برداشته آورده بود بخانه آتش رسانید

کتهیاجی و میلاجی بسواری بسواری فیلان رستم علیخان با افواج مرهته

بعنوان تفرج و دیدن شهر آمده با حامد خان ملاقات نمودند بموجب اقرار

چوتهٔ این طرف دریای مهی بکنتاجی و آنطرف از نربده وغیره

محالات دیرکار سورت بتصرف میلاجی قرار یافت مومنخان دیوان صوبه

و نندی خان دیوان سابق هر کدام بتواضع یک زنجیر فیل ماده

که در بساط داشتند با اقمشه و برخی از سرانجام دیگر که پیوسته حامد خان

از غارت رفتن اسباب خویش شکایت داشت تواضع نمودند

و کهنیان بلاد عمده سواران و بخوف هراس مانند مور و ملخ در پرگنات صوبه

پراگنده تاخت و تاراج و گرفتن مال و آمانی که باصطلاح آنها کهنت سدی

گویند گشاده پیشانی و دست تطاول دراز ساخت کتهیا و میلاجی در

تعلقات نزد خود ها متوجه شدند حامد خان عرصه بعصیان ناصیه و طیلسان طغیان

برگردن

و دلهیان سران شهسواران عرصهٔ مردی و مردانگی را از تن جدا ساختند و حامد خان اوزر
و بیلاجی کلید دست را نابر دست آویز دلاوریهای نام و آوازه بسو بلده بسکن خویش
فرستاد و حامد خان مرزا مصحوب کسان خویشتن باحمدآباد روانه نمود و نعشش را
در نزدیکی موضع بسو که اکنون به ترپدیش در آنجا مشهور و معروف در اطراف
برآمده و زنده است بخاک سپردند چون روز جمعه هنگام آفتاب زرد این خبر
وحشت اثر سران حلقهٔ شجاعت و گل سید صلابت باحمدآباد رسید
غریب حالتی و ولوله و آشوب طرفه وحشتی در صغیر و کبیر و برنا و پیر درافتاد و
بیگانه افتاد و در هر خانه ماتمی برپا گشت و از هر سرا شیونی برخاست و تا یک
شبانه روز بر چبوترهٔ کوتوالی را آن سر بلندی بخشیده در جنب ابراهیم قلیخان مدفون
گشت محمد صلابت که مستعد تخلص می نمود این رزم را منظوم ساخته در تاریخ آن
گفته نظم
تاریخ این رزم و این داستان که هرگز خلافی
نباشد در آن برای عزیزان نیک اعتقاد بیان میکنم تا بماند بیاد
بسال هزار و صد و سی و هفت سر فراز از آن زد دنیا برفت الی اصل
منسوبان حامد خان که جابجا در پردهٔ خفا نشسته و در زوایای محنت از وخامت
عاقبت اندیشیده سر بگریبان حیرت فرو برده بودند شادیانها نموده تبدار آنکه

اگر راه نساخته بعد ادای نماز عصر و تعقیب میل خوردن قهوه نمود که در این اثنا
سردار محمد خان غورتی اسب سواره در رسید و کیفیت هنگام سواری وارم
بر دارالبیت فنجان قهوه باو شفقت نمود و فرمود در همین گل زمین بساط استقامت
گسترده باید نشست آنچه مقدر شده نسبت بعرصهٔ ظهور آید سردار محمد خان صلاح در
سواری دیده گشت لهذا میل سواری طلب فرمود بار دیگر ظاهر ساخت که وقت
اسب سواری نیافتن اسپ بنابران آنکوه تمکین و وقار و آن رایض مضمار شجاعت
و جلادت چون رستم وقت سوار رخش گردید اله گویان رو بمخالف بتاختن
در آمد لیکن درین تاختن تفرقه تمام بحال بقیة السیف افتاد و از کثرت افواج
منهزمه پراگنده گشتند بعض کشته و برخی خسته و پاره گرفتار شدند معدودی
بیاوری بارگی جان بسلامت بدر بردند سردار محمد خان غورتی بطرفی زخم
کاری بر داشته در معرکه افتاد رستم علیخان بسمت دیگر تاخته بود مرتبه از
صدمه صولت شیر بیشهٔ هیجا چون دیو از لاحول گریزان کوچه داده تقبل
داشتند واحدی را جرات اقدام نمودن بتقابل در آمدن نگذشت تا آنکه از هر طرف
هجوم آورده بزخم تیر و نیزه و غیره مجروح ساخته بر دم شمشیر بدرجه شهادت
فایز گردانیدند و حسین قلی و احمد قلی پسران شجاعت خان دوباره اسیر پنجه تقدیر گردیدند

دلخان

اما از چهار رو مورچال‌ها را نزدیک آورده تمام شب گوله توپ و تفنگ مانند تگرگ

آتشین بارید چندانکه وقت رسیده بود ولیعهد مستقیم شتافت بر تالاب مدفون گشتند

روز دیگر کوچ را فرصت نیافته مقام نمود از آنجا که آن موضع تازگی ویران شده

و جای بسیار تحمل نیست مردم قدری قلیل غله و کاه بدست آورده بسر بردند

روز دیگر چهارشنبه هفتم شهر [illegible] که چتر خاوری تیغ زرنگاری از نیام شب

تاری برکشید کوچ نمود نظم زد و رویه تنگ اندر آمد سپاه [illegible] یکی

ابر گفتی برآمد سپاه [illegible] که باران آن بود شمشیر و تیرها چنان شد

یکی دار دریای قیر [illegible] چنان شد ز پولاد و تیر عقاب [illegible] گشته

رخشان رخ آفتاب [illegible] بپیچید تمام تا شام جنگ [illegible] افتان

و خیزان بقدر یک فرسنگ مساحت طی ساختند بر تالاب که مشهور به سوئی

ملاور است رسیده مقر گردید عرصه بغایت تنگ شد تزلزل در بنیان عزم

و استقلال بقیه لشکر افتاد و اکثری از این حالت سستی گزین از اسب و یراق

بلکه از جان شسته متغیر لباس در پرده ظلمانی شب [illegible] بقدر [illegible]

گفته برآمدند صباح روز دیگر پنجشنبه رستم علیخان با وجود این حالت از [illegible] تهور

و جلادت که جبلی و فطرتی داشت [illegible] را بود

اول راهی یافته بود درین وقت در گذشت بنا بر سعی مقدم موضع لسبو معموله تلاد

که از بلده بغده کرده واقع شد چون آوان زرگیته در عهده رستم علیخان بود در

چنین وقت ظهور حسن خدمت بخاطر آورده آگاه خدمت که اگر بموضع مسطور

رسیده از وقت جمعیتی که فراهم آورده ام حاضر است اگر بحسب ضرورت یکدو

مقام باید نمود لشکر هم آسوده میگردد و بعضی گروه از سپاه پیاده که از احداد

بمناسبت رسیده لهذا ملحق میگردند لهذا عنان حرکت بران سمت معطوف

خدمت و ازین بمتعهد جانبخان در ملشته الهی یافتند به تهدید تمام بدر نوشتند و

بعضی اعیان بلده در باطن با جانبخان متفق و در صدد انهدام شدند رستم علیخان

بباغی بودند همراه تمویه نموده تخلف ادیره خواستند داد براس عظیم برداشته

هنگامه شب ده ویرا در آن ساخته بدر رفت روز دوشنبه پنجشنبه

شهر بند بود رستم علیخان تمام که جنگ در آن روز صعب تر بود چنانچه

کامگار علیخان و جمعی از شجعان و مردم کاری کشته افتادند با جمعیت چهار صد سوار

هم القدر پیاده از طرف غیره هنگام وقت با مخالفان محاربه کنان بر

تالاب موضع لسبو رسید و اثری از آبادی و سانی نیافت ناچار فرود آمده و با

وجودیکه جمعیت قلیل بوده و آنکه کثرت و انبوهی مخالف احدی را مجال رکھن نمی شد

اما از خفار

آخر الامر غره شهر جمادی الثانی کوچ اتفاق افتاد و گوله توپ در ماتم تولد کشتگان

فریاد و فغان کشید ... برآمد بانگ کوس و ناله آهی ... و کوه آهنی

جنبید از جای ... چون افواج مرهته مانند مور و ملخ در دریای بلا

محیط شده بود من الفلق الی الغلق جنگ کنان بالنسبت منت بهر جانب را که

مبنی بید امیگشت بتقطیع طریق و راه آمدند در آن موضع ما نار برگشته سپاه چورا

در نهایت بشدت و تعب زد و خورد کنان وارد گشت و از انجا هر روز در دیگر

بموضع مانه معموله تیلا و در آن ایام چه در روز و هنگام شب جنگ توپ و تفنگ

زنی رصیت مداشت تنور حرب گرم بود ... بدینگونه هر روز یکبار بود

زمین نیز زخون و سوار تار بود ... اهل شوق و جمعی که از لشکر جاندار جان نثار

خواه همراه بودند درین ره نوردی تاب نیافته بدر رفتند در روز بروز

سپاهی لشکر دکهنی آورده جمعی را که یاره شان قضای آسمانی با مضا

پیوسته بود عدم شتافتند درین کوچ میر محمد هادی که در چنداول بر فیل سوار

بود فیل از صدمات توپ و شور شش بان سراسیمه گشته فریاد و بدمستی نمود

باختیار فیلبان نمانده رو بلشکر مخالف نهاد و از انجا بگیر آمد نیز یک زنجیر فیل

بزخم گوله توپ برخاک هلاک افتاد آقا هادی که از چند در زد و جنگ

شهادت چشیدند بالجمله پس از وصول سانحه صدر ادباشان و جماعه آشفته کارات
زادگان همراهی شجاعت‌خان گردش فلکی را حسب المراد دیده هنگامه آرا گشتند
و دست بغارت کاشانه‌های اسپیان و احمال و اثقال و رسانیدن ایذا و اضرار
متوسلان و منسوبان گشوده بهجوم عام دست داده و بقلعه بندر ریخته قورخانه
و توپخانه او را بردند صفدرخان بابی از ملاحظه بلوا اندیشیده بدشواری تمام
از بندر بخانه خویش پیوست و جمعی که از متصدیان حامدخان که در بلده بودند هراسیده
جابجا روپوش بدشواری گشتند از آنجا که رستم علیخان بنا بر محافظت و حراست
بلده با مژده فتح یابی یوسف‌خان دیوان الصوبه و میر ابراهیم از متوسلان شجاعتخان
برای بودن در بندر نوشته بود دیوان الصوبه سوار و پیاده نگاه داشت نمود
محمد باقرخان خلف خواجه جهت شب گشت و طلایه مقرر ساخت و میر ابراهیم رسیده
نور الله جماعه‌دار در قلعه بندر در آمده و هر روز اخبار راهی شدن حامدخان سر...
سید رستم علیخان اگرچه تا روز اول فتح احمدآباد راهی میگشت ظن
غالب رسیدن بود لیکن مشیت ایزدی و اراده لم یزلی بدان
پیوسته بود هشت شبانه روز بر تالاب موضع مذکور توقف و مقامات
روی نمود از بام تا شام از چهار طرف جنگ توپ و تفنگ میپرداخت

محمدخان برادر حضرت فاطمه بیگ خان و جمعی که اجل ایشان رسیده بود در حمله اول ره نورد وادی

عدم گردیدند با جمله حامدخان از آن معسکر که بر آمده نزد کتخدایی رسیده بود در زبان طعن دراز

ساخته سرزنش بسیار از این عبارت زدگان نمودن لشکر پیش گرد دراو

بعذرخواهی و ملاقات بعذر جرابی بصره پیش آمده بار سرانجام از ضمیمه ضروریات

که بدست آورده بود با فیل سواری و اسپ و اهنبه در فوج خود نزد او آورد تا

دو روز هیچ متنفسی از مرهته که بیشتر در جنگ از خوف دریای مهی را عبور

کرده بودند گرد و پیش سپاهی و نمودار نمی گردید همدران اثنا فوج دیگر از آن مرهته

بسرکردگی تواردیپوسته آمده پیوستند و چون خبر کشته شدن شجاعت خان

بدهاپن رسیده بود بهوس نهب و غارت ملک گجرات که خوان یغما شده

همه روز فوج فوج و جوق جوق و کهنیان دریا بطرف آورده در آمدند تا آخر روز

هفتاد هزار پیاده و هشتاد هزار سوار مرهته نیز آمده بود روز سیوم مرهته چند ضرب توپ

بمقابل آورده بجنگ در پیوست و از این طرف نیز به توپ اندازی پرداختند

از آنجا که نصرت در اثر و هجوم مخالف بیشتر بود بعد در لشکر هاله وار محاصره نموده ممانعت

دخول و خروج آن را و طرق رسیدن کاه و دانه بر انداختند و از رسیدن گوله

توپ که متوالی شب و روز جاری بر لشکر اسلام را اینها هیچ نبود هر روز آتش نوبت

حامدخان در آمده حسین قلیخان [مصطفی قلی] پسران شجاعت نشان آقا هادی را مسلسل

مغلول در آنجا دید رهانید و نقل حمل حامدخان آنچه توانست بغارت

گرفتند تا پنج شش ساعت در آنجا توقف و در تفنگ زده

نشست و باید فتح نوازان بالیستاد چون احدی را در برابر خود ندیدند بسر

و باروت با چند ضرب توپ گرفتند و مابقی را میخ آهن در گوش زده

معاودت بلفروگاه نمود پاره از سپاه داخل سوق حامدخان با جل نقا

مانده رستم علیخان را دیدند امان و زینهار گرفته همراه شدند و

کهتهاجی یبدر فتن رستم علیخان میدان خالی یافته دست بغارت

اردوی حامدخان و گرفتن اسبان و سرانجام باقی مانده کان گشوده

و طرفة العین بباد فنا داد و درین فرصت بیلاجی بر نگشاه رستم علیخان رفته

بتاخت در آورد و سوای آنچه قلعچه آنجا با جمعی از عرب که بمحافظت

تعین کرده بود باقی نگذاشت و از ابهای توپها را میخ ها در گوش زد و سرب

و باروت و اسباب آنچه توانست برد و مابقی را   چون رستم علیخان

رسید اثری از بنه رحل و ثقل نیافت جمعی از غارت زدگان کیفیت

را تقریر نمودند بالضروره تر بالاب آنجا خیمه زده دایره نمود و به تیار

در میان جان و تن و سر و بدن افتراق روی نمودن گرفت و از هیبت این واقعه جان گسل

دلها در قلق و اضطراب افتاد نظم جهان پهلوانان رستم مصاف تیغ کشیدند

شمشیرها از غلاف نظم بهر کس دم آب تیغی رسید نه برگردید هر کس ز

خون ناامید نظم ز شمشیرشان آب در جنگ و جدل نه چشیدی که

همه تشنگان اجل بودند بی تکلف درین خاکدان نظم به پیر

کهن سال گردون عیان نظم که جنگی چنین جنگجوئی چنین نه

ندیده زمان و ندیده زمین نظم خیابان گرم شد گیر و دار ستیز نظم که

قالب تهی کرده شمشیر تیز نظم قضا را تیر تفنگ بر دست سردار محمد خان

غوری گشته افتاد و رستم علیخان پهلوان چابکی و چستی نیل خود در الفیل

حامد خان مقابل گشت و از افتادن تیر تفنگ جمعی پس پا شدن سر اعیانش و

دررسیدن حریف سبک عنان چون پای ناگهانی مشاهده نموده کلمهٔ الفرار

فی وقته ظفر بر خوانده از فیل نزول نموده بسواری اسب کناره کشید مصرعه

گریز بهنگام سر در پیست نظم سرداران مرهته که در آن همه عطیف خوف

جسیم از رستم علیخان در داشتند و در تخیر که از زد و ضربات آن گشته

جنگ مبادرت نگفتند الحاصل رستم علیخان بهمعنان فتح و ظفر در فیروز گاه

که خورشید خنجرگذار بربام نیلی حصار علم برافراخت رستم علیخان کوس رحیل کوفته با
جمعیت چهار هزار سوار و همان قدر پیاده سردار محمد خان و کامگار علیخان را بهراول و محمد علیخان را
دلاور شجاعت خان بدست راست و کاظم بیگ و از کاظم بیگ خان را بدست
چپ و محمد پناه بخش اردلی با جمعی از شجاعان خود در قول جا گرفته سوار شد
از آنجا که هنگام شب توپخانه را با فوج مقابل آورده چیده بود و نهاد توپ اندازی نمود
بالضروره رستم علیخان رحل و اثقال را که مستعد آماده ره نوردی بود در قلعچه
مختصر آن موضع آنچه گنجایش بود با جمعی از شب گذاشته متوجه صفوف پرداخت
چو شد قلب و جناح مرتب و صف راست شادیانه خان گویا نفیر و کوس برخاست
توپهای اژدها پیکر از جانبین آتش فشان آغاز کردند رستم علیخان مانند برق
رہ با دگرم گیر اثر توپخانه مقابل زد و در حمله نخست باندک زد و خورد توپخانه مخالف
را بدست آورد و گروه بعل و دیوان حامد خان بر سر توپخانه با جمعی بر خاک هلاک
افتاد و از مشاهده اینحالت مریتو صلابت محمد خان روهیله که در هراول بودند
بمقابل در رسید سردار محمد خان که بر فیل سوار بود بفیل سواری مریتو خود را رسانید
و حین شمشیر در میان فیل سواران را تیغ و دلاوران طرفین بمکافحت و
مکاشفت آغاز نهادند آتش پیکار بالا گرفته هول رستاخیز ظاهر گشت

رفیق و سرفوج رستم علیخان بود و محمد اله دین و محمد اشرف برادر آتشن بابده

بودند سپرده در جهت حفظ ناموس گذارش نمود و صفدر خان بابی به

نیابت در بهادرگده داشته بعزم مقابله کوچ بکوچ راهی گشته بود و در رسید مسافت

دو کروه از فرودگاه رستم علیخان فرود آمد و از او در راه همان شب کسان خود را

با نوشتجات آصف جاه که مشتمل رفاقت و همراهی او رسیده بود نیز ملای

فرستاد و از مافی الضمیر او استعلام نمود و او این معنی را از مغتنمات وقت

و مساعدت بخت دانسته چون از رستم علیخان تنها عهده برآن بود بدست

آوردن ملک و برداشتن اقسیم حریف را فوز عظیم دانسته در همان شب

با خان ملاقی گشت و عهد و میثاق ساخته خلعت و فیل گرفته آخر شب

بفرودگاه خود معاودت نمود و فوراً اسپ چه خبر برستم علیخان رسید و

حقیقت غدر از حجاب شبه بیرون آمد در جواب گفت که از وی توقع امداد نداشتم

تا اینجا رسیدن منظور بود بعون ایزد فتح و ظفر آسمان نسبت و چند و چون کم و

بیش نباید اندیشید تا بار کرا خواهد و ملک که باشد اتفاقاً میرنتهو و محمد صلابت

را به حسب الطلب حامد خان بصیغه نوکری از مالوه برآمده بودند در چنین وقت

رسیده ملحق گشتند و جمعیت خوبی نزد او سواری بر پهتی فراهم آمد و روز دیگر

آنجا را در هنرزاب گذاشته بکوچهای متواتر از دریای هند گذرانده [illegible] میلاجی نیز

بموجب قرارداد رسیده بتفاوت منزل گزیده و در نزدیکی تروده از طرفین

خواهش همه ملاقات شدند بنابر تنقیح بعضی مراتب چندی رو داد و در مقامات

مذکور بشفاعت بعضی سید علی داعظی را که در تروده محبوس بود خلاص ساخت

و او تعهد نمود که دیگر مرتکب هنگامه آرائی نشوند و بصورت رخصت یافت و مابین

موضع کرجوه ماجوه میلاجی را آورده ملاقی شد عهد و پیمان بالمواجهه بقسم و ایمان

مؤکد بموجب قرارداد یک زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد و تواضعات پارچه

و جواهر میان آمد رستم علیخان مصطفی خان را که باقی این امر و واسطه

گفت و شنید بود بهمراهی میلاجی مقرر ساخت و رخصت نمود بیشتر عبور

دریای مهندری کرده فرود آمد روز دیگر رستم علیخان نیز گذاره شده

بموضع اراس معمول تیلا در رسیده میلاجی با اندک فاصله بیک جانب منزل

گزید اتفاقاً همان روز حامد خان و کتهاجی مرهته و صلابت خان که در آن

آوان نزد خود طلبیده داشته بود و سید فیاض خان و شیر زنی خان و غیره را

همراه گرفته با لوازمه توپخانه که در احمدآباد بود از راه دروبلی که جنگ

و دستار و متعلقان خود را در خانه سردار محمد خان غوری که از سابق

ایق

چون شمع ما بمیان بسوخت بالضروره دست از تعاقب کشیده معاودت بسورت

نموده و در آنجا موجب برگشتن واقعی را علی الاعلی واضح گردید میلاجی که بر سر گذشته

مقدمه اتفاق گشته با تشنه لب در آن نواح رسیده پیش از پیش بر شور و شر و فساد

برداشت و از رستم علیخان با اهل مشورت بلمکان کشش و ترتیب سرانجام توپخانه و استعداد

حرب مشغول گردید و بعد از حرب و اصحاب با تدبیر بر آن قرار یافت که سه ماه برسیدن

موسم برشکال و ایام برگشت مرهته با وطان مانده درین فرصت وزیدند شورت توقف

ورزیده بوجه احسن با استعداد منیر و پرداخته رایت عزیمت باید برافراشت ظلن

نمالت اینکه کار بمجادله و ممنازله انجامد و بر تقدیری که حافظ خان استادگی نماید الخ

مقدر است بظهور خواهد آمد رستم علیخان که خار خار گرفتاری نامو

میخلید از راه حمیت و غیرت تو ... جمعیت ... با انیران

همداستان گشته ... بالسیت

رفت طرح

نمود بعد آمده

تاب مقاومت مدر

با یکدیگر ملاقات نمود

بصورهٔ استتار یافت محرک صلاحیت شد و لاشته بقدغن تمام معرض الیمال در آورد

و از ابتدای آله و الد راقم وار و اینده یاد گشته گاهی بلفظ بصوره نشنیده بود اکنون بر سالها

بدمعاشات ناظمان بدین صیغهٔ نامرضیه که گاهی تفریق بقدر تجارت و گاهی بر قوم و

گاهی خانه شماری و گاهی سرشماری مبلغها گرفته میشود و عالمی پامال حوادث و خراب

مطلق است بیت اینکه و بدی هنوز جزوی بوده کار کلی هنوز در تدبیر است بیت

گر فضل او ارحم الراحمین شامل حال شود که این بدعتهای سالفه نیست و نابود گردد و آسودگی

در خلایق پدید آید آمین یا رب العالمین آگاهی یافتن رستم علیخان بهادر از کشته

شدن برادران و عازم شدن آن بلده احمدآباد بمقابله بر آمدن حامدخان و

وقوع جنگ میدان و جان نثار شدن رستم علیخان

چون روداد صدر بشرح و بسط از کشته شدن شجاعتخان و ابراهیم قلیخان

و گرفتاری ناموس رستم علیخان که بامر متصدیگری بندر سورت و فوجداری پیرووه

و تیلاد مامور و تعاقب پیلاجی گایکوار که در آن ایام قوت و مکنت بهم رسانیده در آن

ضلع غبار عار انگیز فتنه و فساد بود در نزدیکی پتن خانا نور رسید و از روشن در چشم

جهان بینش تیره و تار گشت و بمقتضای ظاهر این راز مکشوده و در باطن از کشته

شدن برادران بنقد ملال خاطر داشت که از دستگیری ناموس و پسران شجاعتخان

چون

چون شمع ما متیان بسوخت بالضروره دست از تعاقب کشیده معاودت بسورت

نموده در انجا موجب گشتن واقعی براعلی وادنی واضح گردید میلاجی که بر سر لکد شکسته

مقدمه واقف گشته باشند لود بران نواح رسیده پیش از پیش بر شورش و فساد

بر داراستم علیخان با اهل مشورت بلمنبا کش و ترتیب سر انجام توپ خانه و استعداد

حرب مشغول گردیدی اکثر حرب و اصحاب بیش بر آن قرار یافت که سه ماه برسیدن

موسم برشکال و ایام برگشت مرهته باوطان مانده درین فرصت و بند رشورت لو توقف

درزیده بوجه احسن با استعداد میر و بر داخته رایت عزیمت باید بر افراشت طن

غالب اینکه کار بمجادله و مبارزه نا انجامد و بر تقدیری که حانه خان استادگی نماید انچه

مقدر است بظهور خواهد آمد رستم علیخان که خار خار گرفتاری یا موس ان در سینه

میخلید از راه حمیت و غیرت توقف را از جبن و بی حمیتی پنداشته با ممنوعی ایشیران

نا اردی

همداستان نگشت و عزم تصمیم یافت چون میلاجی اول خار سر راه بود و جنگ بالسیت

رفت طرح سلوک آشتی یا داندر خته بمواعید و لکند بر رفاقت خویش دعوه

نمود بعد آمد و شد میانجی که مصطفی قلی بود که میلاجی به تنهائی از عهده بر او

تاب مقاومت بدر نشست پذیرفت و مقرر شد که پس از عبره شدن دریای نربدا

یا یکدیگر ملاقات نموده عهد و پیمان را بالموا حیه مولد با یمان سازند رستم علیخان شنید نا

بمورد استشهار یافت محرک صلابت مردان شد اگر گماشته بقدغن تمام بعرض العیال در آرد
و از ابتدا که والد راقم وارد این دیار گشته گاهی لفظ بمورد نشنیده بود اکنون بر سالها
بدمعاشان ناظمان بدین صیغه نامرضیه که گاهی تفریق بقدر تجارت و گاهی بر قوم و
گاهی خانه شماری و گاهی سر شماری مبلغها گرفته میشود و عالمی پایمال حوادث و خراب
مطلق است بیت اینکه میبینی هنوز جزوی بود دستها کار کلی هنوز در تردد است
مگر فضل ارحم الراحمین شامل حال شود که این بدعتهای سابقه نیست و نابود گردد و آسودگی
در خلایق پدید آید آمین یا رب العالمین ذکر آگاهی یافتن رستم علیخان بهادر از کشته
شدن برادران و عازم شدن آن بلده احمدآباد بمقابله برآمدن حامد خان و
وقوع جنگ میدان و جان نثار شدن رستم علیخان
چون روداد صدر بشرح و بسط از کشته شدن شجاعتخان و ابراهیم قلیخان
[illegible] تباهی ناموس رستم علیخان که بامر متصدیگری بندر سورت و فوجداری [illegible] دده
[illegible] و تعاقب پیلاجی گایکوار که در آن ایام قوت و مکنت بهم رسانیده در آن
[illegible] فساد بود در نزدیکی [illegible] خانا پور رسیدا زر روش در حشیم
[illegible] گشت و بمقتضای و ظاهر این راز مکشوده و در باطن از کشته
[illegible] که از دستگیری ناموس پسران شجاعتخان

که نصرعلیخان را همراه برد و الا راقم تنها ماند که وارد می‌شود و ایشان را

بمکانهای که در بهدر داشت همراه گرفت راهی گردید که در نزدیکی نقارخانه

بیگانه را باز دو دیده مانند کلاغ و در چهار طرف یورتیه‌ها هجوم آوردند

با وجودیکه عبیدالله خان سرفه‌ها بود دلبواجبی می‌شتافتند

فایده نداشت که در بین فراری آنجماعه رسیده بازداشت

اما درین هنگامه دستار عبیدالله خان رفت قریب دو ساعت

روز باقی مانده بحریت یدالمکان رسیده بر اطمینان خاطر یکی از نوکران عبیدالله خان

راز و رنجبه مشرف در بازار در راقم که خبری از ایشان نداشت مضطرب

بود فرستادند و چهار ساعت از شب گذشته خود نیز بخانه آمدند الحاصل عجب

آشوبی و انقلابی که با صدق یوم النشور توان گفت از بام تا شام قایم بود

حامد خان روز دیگر لسان رالعین نمود خانه شجاع‌خان و ابراهیم قلیخان را

از ناطق و صامت تضبط در آورده متوسلان و نوکران آنها را هر که بدست آمد

قید نموده مصادرت [illegible] گرفت و آنچه از نقد در خزاین و اجناس جیره

بانخانه بادشاهی بود متصرف گشت و در سکنه بلده از هر فرقه در صف چه

تجار پیشگان و اهل حرفه و چه معین بطریق باج که باصطلاح گزارت

در توشکخانه که فی الجمله معرفتی با خواجه سرا محرم توشکچی والده الو بود با

ایشان قلیچخان کناره گرفتند و لمحه توقف نموده چون آنطرف

خلوتخانه بنظر درآمد باراده برآمدن ازین در طرف رسیدن بسواری

روان شدند بر دروازه باغ جائیکه اسب سواری بود اسب را نیافتند

که نوکر ایشان چاروادار اسب بخانه آورده و شاگرد پیشه نیز متفرق شده

بود بالضروره پیاده اراده پیش نموده بطرف دروازه کچهری متوجه گشتند

که پنج شش نفر پوربیه از مقابل شمشیرها آخته رسیدند یکی از آنها

که فی الجمله معرفتی داشت شتافته از عقب درآمده

دست ممانعت پیش آورده مانع آمد با وجود آن اندک زخم

بر فرق رسیده بخیر گذشت و او باز ایشان را بتوشکخانه رسانید

درین اثنا حامد خان بعقب آلوده بیرون آمده امر نمود که آتش شد

ابراهیم قلیخان در جائیکه طرح تباهی خانه ساختن اندوخته بود

بخاک رسیدند و از مردم دیگر مردم که درگوشه و کنار خزیده بودند

چنانچه عبد الغفار خان با وجودیکه سابق بهمراهی او بتوالی آمده رفتن تخلف

ورزیده مانده بود خوشحال شبینه را نیز گرفته آورده دل خلاص ساختند

عاقلخان و ابراهیم قلیخان

بیرون رفت کسان خود را از وقوع واقعه آگاه نموده امر بقتل و اسیر
میکرد در آنجا نیافت بتصور اینکه شاید در محل سرا باشد باندرون خانه
درآمده هر چند بیشتر جستجو کمتر یافت بالضروره آهنگ بیرون
نمود درین بین مردم از چهار طرف رسیده بضرب چوب و نیزه و گوله بندوق
و شمشیر آن نوجوان شجاع را از پا درآوردند درین معامله محمد علی جمعه
دار ساکن آنطرف دریای سابر که پیوسته دم از هواخواهی می زد
بمظنه ابراهیم قلیخان کشته افتاد و جماعه پوربیه بطمع سلاح هرکه بیگانه
و آشنا یافتند بزیر تیغ بیدریغ درآوردند و در روب بهادر مسدود
گردید که احدی را یارای دخول و خروج نبود و تجسس همراهیان ابراهیم
قلیخان درآمدند از اتفاقات والد راقم که چند روز پیش ازینواقعه حسب الطلب
بقلعه رفته و اتفاقات بملاقات نشده بمقتضای صلاح وقت که آمد و رفت را
از خود باید داشت و آنروز بدیده ابراهیم قلیخان واقف نبود در رفته انتظار
بیرون برآمدن صاحبان داشت که ناگاه این معرکه روی نمود و نیز اکبر قلیخان
والده مهد علیخان که بذریعه عاقلخان فوجدار ایدر برای ملاقات آمده بود در کار خودها درمانده بودند
که ساوریه بتصور ابراهیم قلیخان رایگان ضایع سازند چون هنگامه بطرف دریا نه بود

دیوانخانه بسرعت ورود و شور و غوغا بلند شد از اتفاقات از انجا که تدبیر
شان برخلاف تقدیر بود حامد خان هنوز بیرون نیامده بود در خلوتخانه
جا داشت جمعی که بیرون در انتظار برآمدن نشسته بودند از مشاهده
اینمعامله سراسیمه برخاسته گریزند و بعضی از مخصوصان که راه بخلوتخانه
داشتند میخواستند که خود را بحامد خان رسانند ترسیدند آسا از جا
برخاسته راهی گشتند ابراهیم قلیخان از بیرون بودن خان واقف
گشته در خلوتخانه حمام رسید یا راهی نوزده متصدی محالات اصفجاه
بهادر عامل و متعلقه دیگر در بعض دیوان تنها نامی مدار کار زمیندار جا بوده
که باتفاق مرهته آمده بود دو چار گشت کشته افتاد راهی نوزده و
بهادر زخمی بخلوتخانه در آمد در ضمن معدودی که طریق جانسپاری
و ساجدت و قدم از جان برآوردن گزیده بودند برائی العین مشاهده
نموده هر یک بخیال بدر رفتن و سر بسلامت بردن افتاد متعرق شدند
چندی از راه دریچه کنار دریای بسا بر و بطرف راه یافت شتافت و
ابراهیم قلیخان بپا مردی شجاعت تنها قدم جرات در خلوتخانه نهاده
چون شیر غران و تیر بران در آمده حامد خان اطلاع این هنگامه از راه دیگر

بیرون شتافت

در بخارا دیده نه زرنیست چاره برای محافظت آبرو بجز جان سپاری ندیده با چند

از معتمدان خود دل نهاد مرگ شده هم قسم گردیده و تمهید ملاقات با حامد خان

گذاشته قرار نمود که در هنگام برخورد از میان بردارد و اگر زنده ماند

فهو المراد و الا با بر د ترک سر گفته باشد بیت به بینیم تا آسمان بلند

بکام که گردد و گردون بجنبش گمند آنها مسموع شد که محمد علی نام جماعه دار

همراهی جان را که واسطه او بود نیز با خود هم داستان ساخت با طایفه ابراهیم تلنجیان

بعزمی که در لوح مرتسم بود روز پنجشنبه چهارم ماه ربیع الثانی تقریب بکیاس از دروازه

برآمده سوار شده با هم قسمان که لعبد و اجبی بود بندر القلعه شتافت چون بدر

باغ عمارت ناظم نشین رسید چوبداران و کالوجیان بالغ مردم زیادی که از

شان بوی خون استشمام مینمودند و از سیمای شان بوی اراده دیگر

مشاهده میکرده شدند و آنها منع ندیر گشته بباغ در آمدند از انجا ذات

با جیان سنگ صفت اندر فراهم آمده بعنوان ممانعت بخیرگی پیش آمدند

و به پوچ و یاوه گوئی لب گشوده شوخی آغاز نهادند ابراهیم تلنجیان که تحمل نبود

حوصله اش بر داشت کرده تنگی نمود نیچه شمشیر که در دست داشت

بر دوشت و بر یکی از آنها زده مجروح ساخت رفقا نیز شمشیر ها علم نموده او بحمایت

هزار روپیه بعنوان مال آمدنی که باصطلاح دکنیان گویند قرار یافت در اندک
فرصت محصلان غلات شد اگر نداشته در معرض الصال درآورده متوجه
سمت دیگر گشت و بسیاری عاقبت اندیشی را کار فرموده در ضمن تحصیل
آن وجه بصیغه اثاث حصار مذبور آبادی آنجا افزوده گرفت در اندک
فرصت ایام حصنی متین مرتب ساخت حافظخان با علان کلمه عصیان برداخته
علی رؤس الاشهاد طبل بغی و مخالفت فرو کوفت و متصدیان و
تعلق داران بادشاهی را بید فضل ساخت و محالات دیگر ثبات جز و کل را
در دست ضبط نموده بمردم خود سپرد و بدفعات مجلدات سررشته
صوبه را از دفترخانه سرکار والا نزد دیوان صوبه طلب داشته خالصه و بی باقی
و جاگیرات را متصرف گشت زان بعد محالات صوبه بسرکار بادشاهی را
در ضیا مده ذا ملان در تحت خود ها و ارند گشته شدن ابراهیم قلیخان
ازانجاکه حافظخان در تدبیر اخذ اموال شجاعتخان و رستم علیخان و
ابراهیم قلیخان متعلقان و اهلکاران در آره آنها دی و دار علیه
خوانین را طلب داشته قید نمود و اراده بدست آوردن ابراهیم
قلیخان مذکور خاطر نشست داد از دریافت اراده او صوبه.

درآن

رخصت فرمود غرّه شهر ربیع الاوّل حامدخان با اراستگی تمام انواع

مرتبه داخل بلده گردید متصدیان دیوان صوبه و فدوی خان دیوان

پیشین که در احمدآباد توطن اختیار نموده خانه ساخته سکنا داشت

و اعیان بلده از مسلم و هنود طوعاً و کرهاً رفته ملاقات نمودند در موضع

محالات بلده و دیگر ملکات اطراف و رعایای جهی حویلیها دست و سپهگی

کتهاجی قرار یافت جماعه دکهنیان گروه گروه و حوق حوق بی ممانعت

و مشت و در بلده در آمده بخرید و فروخت در کوچه و بازار بگشاده پیشانی

و فراغبال آمد و شد نمودند و آنچه از سیر و بات و لشکر شجاعتخان بغارت

آورده بودند در معرض بیع و شرا در آوردند چنانچه اسباب درگاه شیخ

احمد کهتو قدس سره از غلاف مزار و شامیانه و فانوس محجر برنجی که برقرار

شریف نصب بود کنده برآورده بفروش رسانیدند بعد چندی کتهاجی

گماشته های خود را در حویلیها دخیل کار ساخته بنا بر تاخت و تاراج

و کنیدلی بصوب مکانم روانه شده محاصره نمود قصباتیان سکنه

آنجا چون حصاری و بنیادی که باستظهار آن بمدافعه ممانعت توانند

نداشت بصوابدید او دیگران ویساهای زینهار خواه آمدند و کلّه و بنجاه

تطاول ورزرسا خته بمکانهائیکه هرگز نام مرهته نرسیده بود دور آمدند از آن
تاریخ اینصوبه آماجگاه حوادث است که اکنون بالکل متصرف آنها رفته
القصه حامدخان تمهیدی برای رفع بدنامی اندیشیده بوکیل دربار
جهانمدار نوشت که در نواح شجاعت خان که بقصد شهری می آمد در
نزدیکی بردست کشهاجی مرهته کشته افتاد و لشکر او بتاراج رفت
فدوی درگاه چون در آنضلع بود بدریافت اینخبر بشتاب استعجال خود را
رسانیده بلده را محافظت نمود و از اقبال پادشاهی از آسیب مرهته
سالم ماند اتفاقاً نوشته او پیشتر از نوشتجات دیگران بوکیل رسیده
وا دفی الفور بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین و مرحمت خلعت
و گوشواره مروارید سرفراز کردند بعد دو روز کیفیت رویداد بیان واقع
ظاهر گشت و از حجاب شبهه بیرون آمد حضرت ظل سبحانی از مبارز الملک
استفسار فرمودند بعرض رسانید که فدوی درگاه از بدتی اداره گشته
انگاشته است و نوشته سابق و لاحق علی محمد خان را بنظر
اقدس رسانید الحاصل روز دیگر صفدر خان بابی ابراهیم قلیخان را داد
بمقتضای وقت تکلمات رواندو ددم حریت مدیری ددلاسا پرداخته
رخصت

حقیقت علی محمد خان همانوقت حقیقت این واقعه را بمبارز الملک نوشته مصحوب

قاصدان جلد روانه کرد و آنچه از راه خیراندیشی درباب نموده سابق نوشته بود

بتصدیق قبول او رسید علی محمد خان و صفدر خان نزد ابراهیم قلیخان رفته

گفتند که الحال نشستن در کار نیست هنگامه آرائی که بازی از دست

رفته مهره تدبیر در ششدر از خانه افتاده جمعی که هستند وقت کارزا مست

نخواهند کرد فایده نرسیده بهتر است درین پرده ظلمانی شب بکفایت از اینجا

بسورت با متعلقان میتوانند رسید باتفاق رستم علیخان آنچه مقتضای

رقت باشد بعد آن پرواز نداد را غیرت و حمیت دامنگیر گشته ترد دار

این عار بر خود نگذاشت و گفت چون مبالغت در آمد جاندخان در شهر

مقدور نیست آنچه شدنی است در همین مکان هرچند که تنها باشم

بظهور خواهد آمد بیت بود مرگ خوشتر ازین زندگی که آرد

بروییم چون شرمندگی بالآخر با برام تمام از انجا برخاسته بخانه شجاعتخان

رفت تا روز دیگر که تیغه خورشید در گریبان فلق آلود شفق چاک زده

سر بر آورد صفدر خان با بی دار با تجسس رفته جاندخان را دیدند که فوج مرهته

مانند مور و ملخ پراگنده شده بتاخت و تاراج مضافات پورجات دست

اما چندان کار نکرد چون وقت رسیده بود چند تیر حامد خان چون تیر اجل

پی در پی شجاعتخان کارگر افتاد جمعی که با او مانده بودند درین فور بعضی

کشته و برخی خسته و اکثر یکه سالم جدا شدند گرفتار مرهته گشتند بیت

بیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند نه لشکری

فوج حامد خان و ورنیل را گرفته زخم نیزه بر هیچ کارش تمام ساختند

ساعت روز باقی مانده که آن بهنگی برای هلیله و آنکه که علی محمد خان

همراه ایلچی کیفیت برای مبارز الملک فرستاده درین هنگام

تالو یافته شهر رسید روداد را ظاهر نمود و نزد ابراهیم قلیخان که

بنابر شهرت آمد حامد خان و مرهته جهت نگهداشت سپاه و محافظت

بلده در عمارت کارتیربار زرار دور در نشسته بود خبر واقعی از

رودیدار دو نداشت اظهار نمود بعد قتل و غارت حامد خان در سیر قبایل

رسین تلی و مصطفی اتلی پسران شجاعتخان با فوج مرهته

بناهی باغ هنگام فرود آمد و قریب دو ساعت از شب گذشته

شجاعتخان را نزد صفدر خان بابی فرستاد و او با ابراهیم قلیخان رسانید

بیت چنین گفت بهرام اندر نهفت که نتوان شب گور در خانه خفت

خفت علی

بلای ناگهانی و تقضای سپهر تیرهای آسمانی گرم گیرا و در رسید نظم بر آمد ز کوس
صلابت خروش چه خروشی که بر دارد از سر چرخ هوش ها
اجل از بسیار و یمین آمده بالا ز آسمان بر زمین آمده ها بسی صبح دولت
رسیده بشام چه بسی راشده روز روزی تمام ها و فیل پردو سراران
در افتادند فیل شجاعت خان غالب آمد جاندخان فیل سواری خود را پیش
راند شجاعت خان که او با جماعه که لاعماری سوار بود و هم طفل خورد سال
همراه او بود و چون بالذات جوهر شجاعت و شجاعت در طینت او مخمر داشت
فیل را مقابل حضرت و از طرفین به تیر اندازی در فرستادن پیام سهام پرداختند
حسین قلی ولد شجاعت خان که در همراه او بار سه هزار سوار جرار و
جماعه داران نامی مثل لتوزنگ میانه ولعمت لودهی و دستی لودهی و سید
نیاضخان و شیر افکن خان و مشاهیر الرجال دگروه ابطال مقرر بود از
فرار فیل رسیدند جاندخان را مقابله بار معاین نموده هر چند به همراهیان
انچه مانده بود به تکلیف تاختن کرد و بیشتر گفت کسی نشنیدند و هیچ یک را
توفیق نکشت بالضرورة خود تنها برگشت و قتی رسید که کار گذشته بود
تیرهای شجاعت خان بنابر حایل بودن ستونهای عماری اگرچه بمیرسید

رسیدن مخالف آگاهی نمود باشتیاق آمدن قحبه‌ها گروه گروه و فرقه فرقه

سپاه و اهل اردو بازار بر یکدیگر منازعت نموده بخوشی بگو مگوی سبقت می‌ربود

انتظام و تزک فوج غزمینه گسیخته درهم آمیخت هر کسی راهی در پیش گرفت

که در بین یکه تازان مرهته که بشغل سوار گویند نموداری کرده هرچند

اول زد و خورد نمودند بمجرد ظهور آنها جمعیت بیچاره مردم دست از پا گم

کرده بیشتر از پیشتر سرعت را از باد و بیرون استعاره نموده بهر نوع

که اکنون از خوف بود شتاب زدگی بعمل آوردند که بهر نوع خود را به بلده

رسانند اکثر پیدلان لشکر و قصباتیان بر زنانت آنها بارگی را گرم رفتار

ساخته بدر رفتند و سواران مرهته بلشکرگاه ریخته دست غارت وادطیه

گشادند هرچند شجاعت خان به ترتیب فوج پرداخت بنا بر انبوهی رقوم زار

رجالی بودن پیر آل و انبوه عام اردو بازاریان صورت نبست و هر کسی را سودای

سر خود بسلامت بردن از آن معرکه سهمگین دل گسل در سر افتاده دور صورت

و رفت از نظر سردار غایب بودن غنیمت پنداشته غیبت کرا گزیدند

شجاعت خان با شترزن تلیس که با او بودند بیک سمت افتاده ماندند چنان فرصت

یافته با فوج همراهی خود بر نیل آهنی زره پوشیده غرق آهن بمقابله درآمده چون

وپیوستن مرهته بجاندخان دارادهٔ بصوب استمتار یافت اظهر من الشمس و ابین

من الامس گردید ابراهیم قلیخان مرة لبعد اخری شجاعتخان را آگهی داد همراهی

معاودت نوشت و اد غنان عزیمت را بصوب بلده معطوف ساخت

جاندخان با فوج مرهته بصوب کهیر بیست کروهی رسیده شیخ علاء

ایلچی را که در آنجا یافت همراه جونبش باز گردانید و منوال نوشتجات خیر

سگان بیت در برابر جو لو سفند سلیم مصرع در تقفا ... گرگ

از احمد آباد که بالفعل قیمت تا لو است باید رسید همه اراده او گشت شجاعتخان

کوچهای متواتره بموضع بهوره که کروهی بلده رسانید و از آنجا خبر واقعی و مکان

معین جاندخان را که از مهر غفلت بمضمون اذا جاء القضاء عمی البصر بطمع

گرفتن پیشکش آنجا منزل گزیده مقام نمود بیت به بند طمع دیده ها بسته اند

در آن دستهٔ مرغ و ماهی به بند مصرع اگر مقام نکرده عازم بلده میگشت

احتمال رسیدن داشت اما مشیت ایزدی بنوع دیگر متعلق گشته بود قضا

کار خود را کرد در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول که کوچ نموده

در شهر نهاده آتش لشکریان و اهل اردو و بازار را سبکبار نموده روانه شدند شجاعتخان

در سواد موضع سوتیه میدد دره چهار کروهی بلده رسید چون احدی را از قریب

و برادران بالصوب و استدعای رساله از پیشگاه خلافت و جهانبانی و انحراف

مزاج اقدس درباره خویش و در علاج واقعه قبل از وقوع اندیشید

بیت سر چشمه شاید گرفتن به میل · چو پر شد نشاید گذشتن

به پیل · کنتهاجی مرهته را برفاقت و اعانت حامد خان و استقبال

شجاعت خان بقرار و تقریب چوتهه صوبه گجرات ترغیب و تحریص نمود

و او همیشه خواهشمند این لطیفه بود بتصمیم قلب پذیرفته بتصمیم و مترصد

ایام بازندگی گشت آصف جاه در جواب حامد خان بنابر انتقام کشی و

مرافقت کنتهاجی و پیلاجی که نام او نیز در غیاب نگاشته بود و

مشروحاً الهی داد او را عرق حمیت بحرکت آورده باستعداد آن

اشتغال ورزیده احمدآباد که نایبی را با خود موافق و با شجاعت خان

مخالف می‌دانست بر مافی الضمیر واقف گردانید و میر سیتو و صلابت خان

و جماعه داران روهیله متوطن مالوه را برای نوکری طلب داشت و درین

رازِ سربسته رفته رفته زبان زد خواص و عام گردید و برهنگام آمدنی

مرهته کنتهاجی با فوج گران بنزدیکی دو صد رسیده با حامد خان قرار داد

چوتهه را بالعهد و پیمان مؤکد بایمان ساخته و صلاح کوچ بصوب احمدآباد عازم گردانیدند

دیوکسی ابرا

نمیخواهد که ما در صوبه‌ها بسم حامد خان برای یاد و دستاویز خوبی است ولقد دیرکه او را

داعیهٔ امر دیگر در سر باشد زده زدن چه کار است بیت چو

تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار گاه بسمت

دیگر کوچ نموده همدران اوان شیخ علان ایلچی شریف مکه معظمه زاد

الله شرفا و تعظیما با برخی تبرکات و تنسوقات از بندر سورت دارد احمد آباد

گشته روانه درگاه سلاطین پناه بود علی محمد خان جنید بنگلی برای بلیلهٔ

سبز آمله که بموجب فرمایش مبارز الملک مرتب ساخته همراهی او روانه کرد

صلابت خان بابی از مکنون ضمیر حامد خان آگهی داشت و دریافت پیدرپیش گردیده

کناره گرفت ملحق گشتن کنتهاجی مرهته با حامد خان و وقوع هیجا [illegible]

خان و کشته شدن او و مقرر رفتن صوبه دار بسمت حامد خان

و قرار یافتن چوتهه مرهته و سوانحاتی که در آن هنگام بظهور رسید

سالفاً بر آمدن حامد خان از بلده و نگارش سرگذشت با آصف جاه توقف

ورزیدن در دو صد بنا بر انقضای ایام باران در انتظاری جواب رقم زده

کلک بدائع سلک گردیده آصف جاه از دریافت تعزی صوبه در دیدار

جرات شجاعت خان در نگاهداشتن پاس خدمت حامد خان عم خویش و

رستم علیخان جمعی که فرقهٔ عرب آفاقی و بعضی مردم آبرو طلب گجراتی چون بابیلاجی
مرهته از چندی و خود دارند فی الجمله سررشته در روبه جنگ آنها بدست آورده است
الحاصل شجاعتخان که در ضلع کری به تشخیص تنکیش است تمهیدی
بخاطر آورده مومنخان دیوان صوبه و علی محمد خان متصدی محالات مبارز الملک در
ارباب تحریر انوشت که امر ضرور کنکاش در پیش است باید آمد لهذا عزت محمد خان
نایب دیوان و دیگران حسب الطلب راهی گشتند و ملاقی شدند شجاعت خان اظهار
ما فی الضمیر که اخراجات سه بندی بیشتر است کفاف نمی شود و متوقف
بودن حامد خان را در دوجه متمسک نموده صورت مجلسی بقلم آورده
بمهر مومنخان و علی محمد خان و امانت دار خان بخشی و وقایع نگار و کبیر علیخان
سوانح نویس رسانیده مرتب ساخت و تنخواه دو لک روپیه از خزانه عامره
گرفت و خوانین را رخصت آنطرف داد و الراقم هنگام وداع بمقتضای وقت
و صلاح حال گفت که بالفعل بصوب کهیرج و لونا واره اگر بعنوان بند و بست
بپردازند چون حامد خان در انتهاز فرصت و تا بو نشسته و هنوز جمعیتی فراهم نیامده
بطرق برد و بهتر است شجاعت خان بمراعات ظاهری انگشت قبول بر دیده
نهاده در باطن اینمعنی را حمل بر مقدمات دور از کار نموده با مخصوصان خود گفت که ملای

بمقابله و منازله آصف جاه حاضر نیم و اینمعنی بدرجه اجابت مقرون گشته

۳ لک روپیه برسم علی الحساب بر خزانه بندر سورت نزد رستم علیخان

فرستاد و شجاعتخان احمد قلی پسر خود را رساله دار مقرر کرده به بندر سورت

نزد برادر خود روانه نمود که باتفاق به نگاهداشت سپاه و استعداد و پرداز

مبارز الملک این استدعا دلبند پرداز نهاله موجب تاخیر ترخیص او شده واقف

گشته علی محمد خان را که برد بیدار مغز بود و بر رای رزین او اعتماد داشت مخفی طور

احدی بر آن مطلع نگردد بدستخط خود بشرح و بسط نوشت که از بیانها آنچه

استدعا نموده اند از قوه بفعل می تواند آمد یا همه لاف گزاف و لاطائل محض است

و الی الابد مطالعه حواله راقم در کتمان این راز سربسته مبالغه فرمودند پس از اندکی تامل

از کمال لیاقت و درایت احقر مسوده آن نموده پاسخ نوشت خلاصه مدعا

آنکه در شجاعت و جلادت و سپاهگیری این هر دو برادران شکی و شبهه نیست

که بذاته مردانه اند لیکن سپاهی بودن امریست جدا و سرداری نمودن کاریست دیگر

مردی که با شجاعتخان فراهم آمده اند طرائق تعصبانی جنگ صف و میدان را نخواهند

بر آمده نتوانند و نه ورزیده بمجرد دیدن سنین نیزهای برهنه بی جنگ پشت

پشت بمیدان خواهند داد از آنجا که سردار بالذات سپاهی بالضروره گشته خواهند افتاد

وپیاده به فوجداری مزبور دانسته اراده حامدخان که اگر اراده بتصرف نماید فرستاده
خان
وخود متوجه پیش خدمت بخشیگری و وقایع نگاری صوبه بقوه دل خان ولطایع یار
در حضور مقرر شد و نیابت آن بامانت دارخان رسید از انجا که مبارز الملک
را در آن اوان زر مطلوب بود و چون لال نامی در دار الخلافت برگشته و مولقه و بروج
وجو سر و مقبول آباد را بالمقطع تزبه خود گرفته و ولک روپیه بر رسم علی الحساب
پیشکی داد و برای مداخلت و اعانت ایشان او نوشته مبارز الملک بعلی محمد خان
رجوع نموده و ذیل کار گشتند غره شهر محرم الحرام سال هزار و صد و سی و هفت
راقم از مولقه با محمد آباد آمد بعد از آن سال خلعت نافره ایب جیش مبارک مصحوب گرز
برداران بشجاعت خان مرحمت گشت چون شجاعتخان قریب هفت هشت هزار کس
گجرات فراهم حامدخان را القهر و غلبه از در رستم علیخان که در بندر سورت و دهه
دفعه بمقابله سپاهی کالیوار پرداخته تعاقب کرده یک گونه نام و آوازه برده و برادران
و بودن جمعیت همراهی آنها نموده از شنه زبان زد خاص و عام گردیده شجاعتخان
انحراف مزاج اقدس از آصف جاه دریافت نموده بذریعه بعضی از ارکان دولت
حضور بعرض اقدس رسانید که اگر پرداخته با مرد و بر آوردن شود در رساله
مرحمت گردد قریب هشت هزار که موجود است جمعیت دیگر فراهم آورده هرگاه فرمان شود

مقابله

شجاعت خان بنابر خالی نمودن بهدر حامد خان را گفت چون ایام برشکال

بود او چندی را مهلت طلب گشته شجاعتخان ازین خواهش اباء و ابتهاج نموده

بنیاد جنگ و مورچال بندی انداخت و از طرفین نایره قتال و جدال افروخته شد

تا سه شبانه روز بجنگ توپ و تفنگ و خانه خرابی مردم نزدیکی قلعه بهدر شور

حرب گرم ماند بعضی از متوطنان احمدآباد که از رشدکاره بودند درین معرکه خود را

شریک حامد خان شناخته باغوا بر داشتند علی محمد خان از راه عاقبت اندیشی که مبادا

رفته رفته مقدمه بطول انجامد و شهر بغارت رود نیز و صفدر خان بابی رفته

صلابت خان و جوانمرد خان را طلبداشته گفت که منصوب شخصی دیگر است و خواهد آمد

اگر واسطه صلاح و اطفای این نایره گردند ازلی بالنسبت آنها را سوار ساخته نزد شجاعت

خان رفت و او را نیز از پرخاش بازداشته رفع منافقت نموده حامد خان بر

آمده روانه گردید و بنابر اقتضای ایام بارش در دو حد ورنگ مقامات ورزیده

حقیقت رویداد او با صف جاه نوشته مترصد رسیدن بپاسخ گشت شجاعتخان

بر هنگام فصل و ارتفاع غلات بعزم بندوبست و اخذ پیشکش زمینداران ضلع سایر

با جمعیت هفت هزار سوار و پیاده از جماعه داران عمده نامی گجرات و قصبات و عرب

دوکهنی ابراهیم قلیخان را به نیابت بلده گذاشته برآمد درای رانم نام را با جمعیت هزار سوار

است نظام الملک بی اجازت حضور حضرت اقدس برآمده روانهٔ دکن شد

و از پیشگاه عزوجل بار جلیل وزارت اعظم اعتماد الدوله قمرالدین خان چین بهادر نصرت

جنگ مفتخر و مباهی گشت و چون ضابطه و قانون این سلطنت است که وزیر تغییر

نمی‌شود و نظام الملک بوکالت مطلق و خطاب آصف جاه سرفرازی یافت و مبارز الملک

سربلند خان که بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مختار بود

و صوبه‌داری احمدآباد از تغیر آصف جاه و بعطای خلعت خاصه و سرپیچ مرصع یک زنجیر

فیل مقرر شد تا رسیدن او یرلیغ نیابت صوبه بشجاعت خان صدور یافت

چنانچه در ماه ذی قعدة الحرام مطابق سال هزار و صد و سی و شش امثله واجب

الامتثال بازنوشته مبارز الملک بشجاعت خان و سند متعهدگیری محالات برگنه

حویلی احمدآباد و دولقه و بیروج و جمبوسر و [illegible] آباد و محال شرطی

[illegible] محمد خان والد راقم رسید شجاعت خان بلوازم استقبال

و تقدیم آداب پرداخته مشغول نیابت گشت و [illegible] خان را آگاه ساخته به تمشیت

[illegible] علی محمد خان سند

[illegible] جعفر محمد خان را

[illegible] روانه [illegible] گشتند

ذیقعده خود را از بندر سورت شتافته دخیل کار گشت بسرانجام مهام پرداخت
رستم علیخان که از تغیر مومنخان بمتصدیگری بندر سورت شتافته دخیل کار
گشت ولتعین فوجدار و تهانه داران و بندوبست سرگرم کار گردید از انجا که سید علی
واعظی که یک گونه ماده فتنه و فساد در طبعش تخمر بود و له اکثر اوقات در دین
گویان عوام کالانعام را فراهم آورده هنگامه آرای گشت رستم علیخان
سرقلین بنابر حرکت خان را دانسته او را دستگیر ساخت و برعایت سیادات
آسیب جانی نرسانیده ترواله دریا انداخته در بروده محبوس ساخت برین
جمیع کثیر از فرقه عرب دمی بدوست ارادت باده بود از مشاهده اینحالت متکا
آراشده مجبر بقتل و جدال ساختند یک شبانه روز جنگ تیر و تفنگ بمیان آمد آنها
تا مقاومت نیاورده از شهر سر دران رفتند و نقش رستم علیخان بر سکنه
تسلط گشت بعد ران آوان علی محمد خان والد راقم که بهره پاره از حضور دار و احمدآباد
گشت و تو دیل خان بخشی و تبالع نگار میر حسام الدین خان نائب ساخته روانه
دکن شد صوبداری مبارز الملک سربلند خان بهادر و لادر جنگ
دنیابت شجاعت خان و وقوع خانه جنگی با حامد خان و دیوانی مومن خان
بنابر بعضی مقدمات که ذکر آن مناسب این اوراق نیست که مختصر بر سوانح احمدآباد

شکست چندی کشته و خسته و برخی گرفتار گردید مقطعی داده آمدند

و تسلط پیلاجی در آن ضلع زیاده شد و در موضع سونگیره معموله

نو کروه سرکار مضاف بندر سورت بمسافت سی و دو کروه

از بندر که تعلق بزمیندار داشت با آنهاست جسته بتصرف درآورد

بر توبچه که مسافت یک کروه ارتفاع دار و قلعچه بنا نهاد و حصاری

بدور آبادی زیر کشیده مسکن خود قرار داد و به تدریج پرگنه

اساول و پرگنات دیگر سورت را متصرف شد در کویدی بیاج پور

و مکل کیاپچه و زردپ کننده نزدیکی راج پیپله و نیج محلی و سایر تیل

قلعه احداث نموده فوت گشت و کنهاجی مرهته با فوج اکثر

در وجه و کودهره رسیده و به نهیب دگر [illegible] مال آمانی که اکندری

گویند مصدر هنگامه آرائی گشت و ابتدای راه مرهته در نهب

از آن سال است مومنخان متصدی بندر سورت از تغیر فدوی خان

بموجب سند از قرار دهم شهر شوال سن ابتدای فصل لوئی ئیل

آن سال دیوالضویه مقرر گشت و پیش از رسیدن باحمدآباد بنابر

مرافقت بحاجی محمد محمدخان صالح تاجر نوشت و شانزدهم شهر

ذی الحجه

گشت و بولا رتبه انتهی القضاة بلده از تغیر پدر به پسر تفویض یافت و بموجب

عرض مقرب الحضرت حافظ خدمتگار خان محصول کتهره یاره و محالات

سایر فرمایش حضور ملبوس خاص در ابتیاع جنس و الاقرار یافت

و سرانجام آن نیز بعهده و اهتمام شیخ الاسلام خان مقرر گشت

و داروغلی اموال و مال متوفی از تغیر سید محمد بوجه الدین مفوض گردید حسب

فوجداری مومنخان متصدی بندر سورت با پیلاجی گایکوار شکست

یافتن فوج و آوارن بصوب دوهد و تعلق نیز آمدن متصدی گری

بندر سورت به ... و دیوانی

صوبه مومنخان و آمدن علی محمد خان از نوکری

پیلاجی راو گایکوار که سابق در ضلع بندر سورت مصدر شورش و فساد

بود درین ایام یک گونه قوت و مکنت بهم رسانیده بتاخت

و تاراج اطراف و نواح آنجا ... و قتل و غارت مترددین

دست تطاول گشاده بود مومنخان متصدی آنجا فوجی را

بسرکردگی عزت محمد خان و جمعی را از همراهیان خود به تنبیه

و تادیب او مقرر ساخت بعد مقدر نبرد و خورد و برد اخته

صدور یافت و برگشته آمدند و از بارگاه والا بمرحمت خلاع فاخره مصحوب الوپ سنگه
و ترمان بیگ گرزبرداران مفتخر و مباهی گشتند شجاعت خان که در
احمدآباد بود بلوازم استقبال و شرائط آداب پرداخته پوشید و خلعت
رستم علیخان که در زیر وده بود بآنجا رسانیدند و در باب موقوفی در بر داشتن
کروره ناظم و منع گرفتن عمولک از محالات سایر که بدعت ناظمان پیشین
بود حسب الحکم اقدس بمهر نظام الملک بنام ندو نجان دیوان الصوبه ورود یافت
چنانچه بموجب اظهار او کروره کهتره باره و سایر موقوف گشت چون
خدمت وقایع نگاری محالات سائر صوبجات ممالک محروسه که
سابق معمول نبود بضمیمه وقایع نگاری کچهری دیوانی اعلی از پیشگاه خلافت
و جهانداری بعلی احمد خان کوکه تفویض یافته بود و احکام بنام دیوانیان
صوبجات درباره و پیش ساختن نایبان او صادر شد ندی خان
گماشته او را دخیل کار ساخت و کبیر علیخان متعلقه سوانح نویسی
صوبه سرافرازی یافته رسید و مهر علیخان از چندی بیمار بود بست و
هشتم ماه رمضان السال رخت هستی بست و مستفید خان و قاضی
عبد الاحد خان پسرش را بنیابت قضای بلده مقرر ساخته روانه

خود پای استقامت فشرده آماده رزم گشت بعضی از منافقان اهل گجرات و

مردم زر دوست همراهیان حامد خان که این کار خیر انگاشته آنها بود ظاهرا از

راه عید انگاشته در لباس دوستی برای کناره کشی یاد نوشتند قبول

نکرد انجمعیت برستم علیخان که دران حین در احمدآباد بود منکشف گشت

همان وقت بر جناح استعجال با همراهیان خویش شبا شب بکومک برادر

برآمد و هنگام نیر اعظم و عطیه عالم بهره پیوست حامد خان بعزم مصاف از نرباد ردن

کوچ نموده آمد در عرض طریق رستم علیخان شنیده فسخ اراده نموده

پیغام مخاوفت و مصادقت درمیان آورده ملاقات نموده بشهر معاودت

کرد و ابراهیم علیخان و رستم علیخان باتفاق بصوب پرگنه تیلاد و بیرده

که در تعلق دشت است راهی گردید و موضع دهوان مسکن کولیان متمردان بالجبک

رستمانه بتاخت در آورده قلعچه بنا نهاده تهانه قائم نموده در سال هزار و صد

و سی و شش بموجب حکم اقدس که افواج قاهره بر جودهپور تعین یافته

بود شجاعت خان و رستم علیخان از راه احمدآباد بصوب راجپوتانه

ماروار گشتی نموده چندی اماکن معتبره آنها را بتاخت در آورده چون جوده پور

انفصال یافت بحکم مقدس ... معاودت آنها از جاییکه رسیده بودند شرف

مقدمه بالسان فوجدار گرد گفتگو واقع شد حامدخان نوج و توپخانه

برخانه او در راجپور بود تعیین ساخت او نیز جمعی را فراهم

آورده رستم علیخان نظر بر قدم روابط و چون بر دکار آمدنی

بود رفته او را برداشته بخانه خویش آورد روز دیگر بملاقات

حامدخان از انجا که جرات و جلادت او را از قیافه مشاهده نمود

برفق و مدارا باستمالت پرداخته نوکر ساخت حامدخان

بنابر بند و بست و گرفتن پیشکش بر آمد چون رستم علیخان

وجه پیشکش کنار دریای واترک و موندره را بالمقطع از

حامدخان بذمه خود گرفته ابراهیم علیخان برادرش را بجهت

تحصیل نوج داده فرستاده بود بر کنار رودبار واترک قیام

داشت که درین بین حامدخان بضلع نربا و رسید و باغوای

بعض از مغویان منفتن که تخم نفاق در مزرعه سینه کاشته

بودند حامدخان را ترغیب و تحریص بر خاش با و نمود حامدخان

نیز بوسوسه شیاطین الانس برین اراده که نسبت با براهیم علیخان

از ما فی الضمیر طرف ثانی واقف گشته در همان مکان با فوج

خود

والد راقم را در عهد حضرت خلد منزل بندگی اعلی حضرت مغفور
محمد جهان شاه بهادر قدیمی بودند بذریعه مقرب آنحضرت بعز و رخان بملازمت
اقدس فایز گشته از اصل و اضافه بمنصب هزار ذات سه صد سوار
و خطاب علی محمد خان و محمد جعفر برادرش بمنصب هفتصدی ذات و
یکصد سوار از اصل و اضافه و خطاب جعفر محمد خان غایبانه سرفراز شدند
چون والد را خواهش آمدن احمداباد بیشتر بود بموجب التماس بخدمت
امینی کتهره بار چه از تغیر حیات علیخان بموجب خلعت در حضرت تعلقه
متفخر گردید و برای ارسال چند دسته تیر لیس و تمهاکوی خوب
حکم شد والد سید خدمت را نزد جعفر محمد خان فرستاده بدفتر
دیوانی رجوع نموده مطابق حاصل گردید هفتم شهر شوال المکرم آن
سال وصل کار گشت همدران آوان خلعت خاصه و جیغه مرصع
مصحوب سید ناصر خان میر توزکی گرز برداران از پیشگاه خلافت
و جهانبانی بجاماند خان مرحمت گشته بود رسید و بلوازم استقبال
و تقدیم آداب پرداخته موافق قانون و ضابطه مستمره گرفت
دیگر باشنکر قوم نگر که وضع سپاهیانه داشت و آبرو طلب بنابر

پیشگاه خلافت و جهانداری آنحضرت حافظ خدمتگارخان مرحمت شده
بود و سید دوداررعلی محال کتهره بارچه وکروری بلده احمدآباد که شیخ الاسلام
خان رسید مومنخان از تغیر معزالدوله بمتصدیگری بندر سورت
سرفراز گشته بتعلقه معموره آمد سابقا در ضمن سوانحات سال هزار و صد و
سی و ایام تقرر نیابت صوبه بجبید قلیخان و روانه شدن والد راقم به
همراهی سید عقیلخان بتمشیت گذارشته آمده که بعد رسیدن
مستقر الخلافت اکبرآباد خواجه عبدالحمید خان بحضور رسید و
سید عقیلخان بصوب عظیم آباد نزد مبارز الملک سربلندخان
بهادر شتافت اتفاقا مبارز الملک حسب الحکم پادشاه شهید
از انجا بر آمده عازم حضور در لست کرهی دائره داشت رسیده
ملاقی شده بدار الخلافت وارد گردید چون آنچه مرکوز خاطر
مبارز الملک بود از قوه بفعل نماید بصوبداری کابل مقرر گشته
روانه شد سید عقیلخان و والد راقم را همراه برده بکار و خدمات
محالات پنجاب و پشاور مامور ساخت و تا آنجو رد آنجا مقرر بود گذرانید زمینه
درین سال که مبارز الملک استعفای صوبه نموده بحضور آمد از انجا

گردا

از طرف خود بهمراهی خان و بخشی و وقایع نگاری صوبه و تعویذیل خان و عبد الفقارخان را لوتوال ساخته رخصت فرمود و خود بصوب دار الخلافه

معاودت کرد حامدخان بعد طی منازل و قطع مراحل بحد رسید مهر علیخان که در انجا بعلت مرض متوقف بود ملاقی شده همراهی گزید و برای ملاقات شجاعتخان در رستم علیخان در مقام تهاالسره سلسله جنبان گشته طلبیداشته و آنها که بعزم استقبال روانه شده بودند ملحق گشتند حامدخان بکوچهای متواتر بر تالاب کانکریه در باغ مهر علیخان فرود آمده او بلوازم ضیافت پرداخت بست و نهم شهر جمادی الثانی داخل قلعه بعد گشته بتمشیت امورات متعلقه نظامت و تعین فوجداران تهانداران سرگرم کار گشت اسدقلیخان خسر پوره امیرالامرا فوجداری سورت که همراهی حامدخان آمد سرانجام دلگهداشت سپاه نمود روانه گردید شیخ الاسلام خان که از ابتدای حکومت الدوله بادهلی نور شتافته بود درین اوان باحمدآباد ت نمود چون خدمت کروری سائر ممالک محروسه در

روانه شدن منزالدوله به نظام الملک رسیده بهانجا مقام نموده تجویز
نائب صوبه و دیوان و انتظاری و استقبالیان نشست تا مقرر
شدن نائب بنابر حفظ در است شهد بصفدرخان بابی نوشت و
او در بهدر داخل گردید بدعلیخان که بعزم ملاقات روانه شده بود
عارضه جسمانی در دوحد متوقف گشته مواسنت پیش رفت
نظام الملک حامدخان عموی خود را به نیابت صوبه فدویخان
رامن ابتدائی فصل ربیع نوشقان ییل مطابق تقیم شهر
جمادی الاول سال هزار و صد و سی و پنج مقرر نموده پرگنه
سرینگانم در عوض دهولقه بکارصه شریفه قرار داده و فوجداری
دامنی انجا بنا بهیورخان و از طرف رحمان قلی برادرش را نائب
تصرف نموده تعویض کار نمود پرگنه دهولقه و بهروج و جموسه و معمول آباد
و بلیسار که محالات جمید سیر حاصل اند در جاگیر با شرطی خود گرفته
رامی تونونه نامی منقدی آن محالات ساخت و پرگنه ایدر در خالصه
قرار داده سید عاقلعلیخان را به فوجداری آنجا مقرر نموده فوجداری و جاگیرداری
کودهره بمتوسل خان پسر پوره خویش تجویز کرده و عبدالله خان را تابع لگا

نمود و درجه اجابت مقرون گردید و بجهت اصلاح حال پر اختلال او از پیشگاه
خلافت و جهانداری رخصت یافته با فوج گران و توپخانه سنگین
روانه گشت معزالدوله از استماع اینخبر در مقامات باغ بادشاهی در
اندیشه شب و روزمی آورد و نظر بر مردم همراهی خود تاب و طاقت مقاومت
با جمله الملک نمی دید و از افراط افکار و خیالات دور از کار یکبارگی باده
سوار غلبه نمود و بصدور حرکات نا ملایم و گفتار پریشان متحیر شده اطبا
شروع بمعالجه نمودند راجه رگناتهه اگرچه در آن روزها بسبب پیش آمد
داماد دشمن بهوگی بعض که راتق و فاتق مهمات دیوانی گشته معطل خانه
نشینی گزیده بود از مشاهده اینحالت در نوقت حق نمک را مد نظر
آورده معزالدوله را بهمان حال کوچانیده از راه اودی پور عازم حضور
گردانید چون رسیدن نظام الملک در نواحی اوجین شایع گشت او آن بلده
منصبداران متعینه و محمد علیخان رسالدار خان و جوانمرد خان پسران صفدرخان
بابی بعزم استقبال و ملاقات راهی گشتند و شجاعت خان رستم علیخان
بنابر پاس حقوق بعنوان مشایعت همراهی معزالدوله گزیده تا دو دیگر
رسانیده با حمدآباد معاودت کردند و بدرود اگی نزد نظام الملک شدند چون خبر

که نمونهٔ قهر الهی است اندیشیده دیدهٔ حشمتش از گران خواب غفلت بیدار گشت

اسپان را فراهم آورده قاسم خان را از بندر سورت طلبید آنچه داشته سپرد

در رسیدن او بهرش گرفت و بیرد انجات و آنچه داشت جاگیرات بعد

خرابی بهره کرده داد و بجهت تدبیر و اصلاح کار باحمدآباد معاودت

نمود و متصل باغ شاهی مقامات ورزیده در اندیشهٔ مآل کار

افتاد و همدران ایام لاش عبدالحمید خان قاضی القضاة که بتسبت و دوم

شهر ذی حجه سال هزار و صد و سی و چهار در حضور فوت شده بود

سیوم ماه صفر سال صدر باحمدآباد آوردند و در باغ قاضی عبداله

پدرش مدفون گردید صوبه داری جملة الملک نظام الملک و نیابت

حامد خان بهادر و دیوانی فدویخان و مومنخان

ازانجا که بی اعتدالیهای تصرف اصطبل بادشاهی و ضبطی جاگیرات

و امور خودسری و عدم اطاعت احکام تدسی معز الدوله مکرر بعرض پایه

سریر خلافت مصیر گشت جملة الملک نظام الملک بهادر فتح جنگ

سپه سالار که از انتقال محمد امین خان بامر جلیل القدر وزارت

اعظم مفتخر و مباهی گشته بود التماس صوبه داری احمدآباد از تغیر معز الدوله

معز الدوله بنابر خاطر داشت مهاراجا از مخالفی را قبول نموده بیتکش رسیده

دو تلکپور را بخشید و معاودت نموده بصوب پرگنه بیجاپور و ضلع دریایی

سایر متوجه شده بهدران ایام میر محمد باقر برادر کلان میر محمد مقیم همشیره زاده

برهان الملک سعادت خان که از ولایت تازه وارد بندر سورت

شده بود با حمدآباد رسیده چندی توقف نا بر سرانجام سفر و رزیده روانه

درگاه معلی شدند میر محمد باقر بخطاب سیادت خان و بخشی چهارم و محمد مقیم

بخطاب ابوالمنصور خان در عهد احمد شاه بهادر بوالا رتبه وزارت

اعظم رسید چنانچه در محل خویش رقم زده کلک بیان خواهد شد

انشاء الله تعالی بهدرین سال راجه رگهناته داس دیوان معز الدوله

بنای امر خیری بخاطر آورده باولی متصل چاهای کوملهٔ مابین دروازه

سارنگپور و کالوپور واقعست بنابر بودن آب باران و خندق حصار از طرف

چاهای شیرین اند نظر بر اساس و سهولیت خلق الله انداخته

باتمام رسانید معز الدوله که در ضلع پتن بامر تشخیص و تحصیل می پرداخت

از نوشتجات وکلای دربار جهاندار استنباط انحراف مزاج اقدس از

تصرف اصطبل با ضبطی و جاگیرات که بتهدید تمام رسیده بود از عقبهٔ سلطانی

احکام والا پاس ننهاد علم خودسری برافراشت و درین بدبخت نیز از یادگاری

و دستاویز جرات ناظمان دیگر گردید میکنالی خان فوجدار

گودهره که بنابر عارضه جسمانی باحمدآباد آمده بود ودیعت حیات

سپرد و سه زنجیر فیل و چند راس اسپ اثاث

البیت او محمد هادی دیوان صوبه بضبط درآورده معز الدوله

متصرف گشت و در آغاز سال هزار و صد و سی و پنج

معز الدوله بنابر بندوبست و نظم و نسق متمردان بتشخیص و تحصیل

پیشکش زمینداران بشجاعت خان هراول و سر فوج مقرر

ساخته بسمت تثبیت بیقه دموله و دونگرپور روانه گشت

و درین طریق از زمیندار لوناواره هشتاد هزار روپیه

پیشکش گرفته متوجه پیش گردید و بر زمیندار دونگرپور

لک روپیه مقرر ساخت چون بیشتر سرحد دونگرپور

است کارکنان مهارانا جگت سنگه با یک زنجیر فیل و چند

سر اسپ هدایا باستقبال آمده ملاقی گشتند چون زمیندار

دونگرپور متوسل مهارانا است در باب مراعات او پیغام گذار

شد

عمارت عالی شان ایوان در ایوان که باره دریا اشتهار

یافته مشرف بر ساحل رودبار سابرمتی رویه در باغ نهدر

اساس نهاد و دیگر که تیلا دوده مولقه در حضور تنخواه رساله

والا شاهی قرار گرفته حسب الحکم اقدس بنام جعفر قلیخان دیوان

عزورود یافت که وجه محصول پرگنات را از سبیل متعدیات

لامع النور ارسال نموده باشند رفتن معز الدوله اصطبل

بادشاهی و ضبط نمودن جاگیرات و عدم اطاعت احکام والا

علم خود سری

همدران سال اسپان عربی نژاد اصطبل سرکار بادشاهی

فارس خان داروغه ابتیاع اسپان در سورت خریده براه

احمدآباد روانه درگاه والا ساخته پس از ورود باحمدآباد معز الدوله

متصرف گشت و آنچه پسندش آمد در اصطبل خویش بست

و اکثری را بمردم بعنوان انعام بخشید و جاگیرات منصبداران

حضور و متعینه صوبه و اراضی مدد معاش سادات و عظام و مشایخ

بضبط در آورده بهر که خواست باختیار خود جاگیرات داده و فرمان ...

که احدی از خمّاران و بنگ فروشان و اوباشان و لوطیان را قرا[ر]
فروختن مسکرات و ارتکاب خوردن آنها نبود و کسی یارای آن
نداشت که بموجب متعرض احوال دیگری با بازار زبردستی پردازد
عسس گر نیارد خلل در عنایت کند زر و زر و شب قدر قاضی زنا
اگر چوب حلمی نباشد ز پی * کند شغله مست در کوچه پی
شجاعت قلیخان که در قلعه سورت از گرفتن پیشکش الفراغ
یافته بود باستماع خبر ورود معزالدوله باحمدآباد معاودت
نموده بموضع سرکنج جهت تعیین ساعت ملاقات توقف ورزید و
بعضی از لشکریان و منجمان که بشعار اهل گجرات برداشتن
موئی سر زلف و کاکل مرتکب بودند از دهشت که توالی استماع
ضبط و نسق او از خود دست برداشتند روز دیگر که مختار اهل تنجیم بود شجاعتخان
آمده ملاقاتی گشت و معزالدوله خلعت فاخره گران بها سرپیچ و جیغه
مرصع و یک زنجیر فیل و پالکی بابت سواری حسن علیخان که بدست
آورده بود داده نائب مناب راتق و فاتق مهمات گردانیده امورات
مالی و ملکی را بقبضه اختیار و اقتدار او مفوض فرمود و بعد از آن او

مختار

حکومت معز الدوله بهیچگونه خللی درآنمیان نیاید بند و لبست امنیت

طرق قرار واقعه گشت القصه معز الدوله بکوچهای متواتر بنواح

بلده رسیده در دسه مقام ورزیده بصوب تته حوالی که مسکن

گوبیان و متمردان است متوجه گردید و ضبط و نسق آنجماعه را

بر وفق خواهش بعمل آورده فوجداری آنجا برستم علیخان

تجویز نمود و خود بعزم داخل شدن احمدآباد راهی گشته

سلخ رمضان المبارک بتوزک تمام و کثرت و دارا ستگی

فوج و توپخانه و فیلان کوه پیکر دا ئانه حشمت سرانجام

امارت امیرالامرا سید حسین علیخان بمقتول قطب الملک

که بدست آورده بود باین طمطراق در قلعه بهدر داخل شده

بتمشیت امور نظامت پرداخت بخان علیخان را به فوجداری

کو دره و خدایارخان را به فوجداری کری رخصت فرمود

الماس نام حبشی پس از رفتن مبارز الملک رفت بهمراهی او را

در بندگی والا الخطاب فولادخان دکی توالی آنجا سرفرازی

شد بکوتوالی بلده مقرر گشت و غریب نقش او در آن افرشست

هنگامه برپا شد ناچار بنابر حفظ جان و مال سپر مخالفت بر سر و دست
ممانعت در پیش کردند قضارا الفی بیگ خان که بوالا رتبهٔ منصب
و خطاب سرفراز شده از یک طرف فیل سوار بجنگ پیش آمده
به جنگ به تیر و بندوق ره نورد ملک عدم گشت مسموع شد
که چون آن مکان مختصر بود گوله جزائر لشکریان که باآن طرف میرسید
برو کارآمد الحاصل از اطلاع کشته شدن الفی بیگ خان طبع
معز الدوله بهم برآمده تدغن بلیغ قتل و غارت آنجا بجا آورده
جنگ صعب روی داد آخر الامر آتش داده صغیر و کبیر
و برنا و پیر را که بدست آمدند معز الدوله حکم القتل آنها نمود و تمامی را از زیر
تیغ در آورده مطموره نیستی فرستاد و مسکن را بخاک
راه یکسان ساخته اثری ز نام تا نگذاشت بیت ز جنبنده
جز باد آنجا نماند کس از آدمی زاد آنجا نماند
و وقوع این واقع موجب خوف و هراس زمینداران و متمردان
دیگر شده از خود آمده رجوع گشتند و ضامن عدم تردد
و عصیان و اطاعت و مال گذاری دادند که تا بودن

از اعلای نسبت پس از گفت و شنود در روز دیگر ابراهیم قلیخان سوار شده

دیدن راجه رگناته داس نمود و معذرت خواست و هنگامه فرو نشست

پیوستن معز الدوله بسر حد صوبه و تیاری آوردن

موضع دیپالپور و کشته شدن الفت بیگ خان حسب الحکم

و داخل شدن معز الدوله در احمدآباد

معز الدوله از پیشگاه خلافت و جهانبانی دستوری صوبه یافته براه مالوه

عازم گردید بعد قطع منازل و طی مراحل بسر حد صوبه رسید که اعیان و

منصبداران و فوجداران باستقبال شتافته بتعاقب یکدیگر ملاقی

گشتند معز الدوله تشخیص کمان و پیشکش گیران در پرگنه تهانسره

درآمده از اتفاقات در سواری کوچ گذار بر موضع دیپالپور مسکن

مسلمانان بنابر دست اندازی بعضی از اوباش لشکر نزاع واقع

شده فوج در صدد تاخت آنجا در آمد چون جای محقر بود از چهار

طرف محاصره نموده جنگ در پیوستند باشندگان و مقدم

آنجا پیش رفته ملاقی شده در فوج بوده به استظهار اینمعنی

باحمال و اثقال و اهل و عیال بفراغ بالی اقامت داشتند که دفعه

و قاضی علیم الدین نوحه آغاز کرد و در نزدیکی کار به بازار گفتگو در میان آمده از
طرفین چندی یکو یک برخاسته منجر بجنگ و جدل ساختند
همشیره زاده راجه رگناته داس از استماع این واقعه که قضا
گریبان گیرش شده گشته بود بلا تامل با جمع از عرب و سواران
بجماعت کسان خویش در رسیده تیر و تفنگ در پیوست
و چندی از جانبین کشته و خسته گشتند اتفاقاً در این زد و خورد
همشیره زاده راجه کشته افتاد و راجه رگناته داس والی بنوبم
اشاره ابراهیم قلی خان بجناب حضرت از جا در آمده باستعداد
و بانتقام البستن مورچال پرداخت و نزدیک بود که برخاش
و منازعت بمیان آید چون ابراهیم قلیخان ازین هنگامه بری الذمه
بود مصلحان خیراندیش فرستاده گفت که از مناقشه نواح
انچه بایست شد در ان هیچ گونه اطلاعی نبوده آنها بدلیل عقلی و نقلی
که بایدگر در شهر معرکه جدال آراستن باعث بدنامی و فرابی
است معزالدوله که متوجه ایضوب است ظهور انمعنی بوجب آزرده است
چنانچه شما دیوان آید و هم نایب تقدیراسمانی که بدان متعلق گشته بود

و مهاراسد علی خان فوجدار سورت و سید بوتر از گویان صوبه از تغیر شریف خان

به نیابت مقرر رخصت و او ازانجا شتافته به بندر سورت سرگرم کار گشت و

راجه رگناتهه بعد رسیدن تهورخان که لشکر الله بیگ نام داشت

به نیابت بندر سورت مقرر شده باحمدآباد آمد و فوجداری کریه

و بیتهه جیتوال و دیگر پرگنه ها معلول و بعرف محمد بیگ و تهانه داری تهراد و وارجن پور

و مهامنوال و بیتها پور و کهرالو از تغیر بخت سنگه ولد مهاراجه اجیت سنگه

و دیگران ضمیمه صوبداری در پیشگاه خلافت و جهاندار رسید

بمعزالدوله مرحمت گشت و خدمت بخشیگری و وقایع نگاری از تغییر

شهاب الدین خان و بشیرالدین خان و نجیب علیخان که رشته

قرابت با معزالدوله داشت تفویض و محمد بهادر ولد صلابت خان بابی

به منصب پانصدی دو صد سوار بلا شرط مشروط و تهانه داری

سادره و بیرپور و خطاب شیرخان بموجب تجویز معزالدوله سرفراز

گردید کشته شدن همشیره زاده راجه رگناتهه و اس

دیوان معزالدوله

همدران آوان بحسب اتفاق با کسان راجه رگناتهه و اسی دیوان معزالدوله

و راجه رگناتهه داس دیوان معز الدوله به نیابت بندر سورت دبار دید
محاسبه شیخ الاسلام خان که از ایام سابق نایب سید حسن علیخان
و بعد آن به نیابت قمرالدین خان و حال از طرف او مقرر بود در رسیده
سختگیری نموده از او و همراهیانش که مصدر کارها بودند قریب
هفت هشت روپیه باز خواست نموده شیخ الاسلام خان سرانجام
داده از آنجا که بر آمد چون از اطمینان با معز الدوله بر گشت
خود را در تصویه صلاح حال ندانسته پیاده به پیش شتافت
و پس از رسیدن معز الدوله تبعه و طبقه خود را بر داشته
در اودی پور اقامت گرفت قاسم قلی برادر کهتر شجاعتخان
که به بیجاپور بعزم تاخت سواری نموده بود در زد و خورد کشته افتاد
و شجاعت خان بنا بر انتقام مکرر آنجا را باتش قهر سوخت و
فوجداری گودرا به قاضی الدین مقرر نموده بند و بست زمینداران
ضلع دریای نموده بسمت سورت دگر گرفتن پیشکش روانه گشت
در هنگام مراجعت اراده فوج کشی بر کچه نموده زمیندار آنجا وکلا فرستاده
سی و شش لک و نهصد و پنج هزار محمودی قبول نموده و در سال هزار و صد و

و چهار

وصفدرخان از قدیم الایام صفت تسخیر قلوب نمود در زوال شجاعت خان

دقت را از مساعدت رفت بقصور نموده درباب تغیر جاگیرات او و ملا

و جوانمرد خان و تنخواه بنام خود و برادران باز میداد عمل و دخل اظهار

بامعزالدوله نوشت و ابراهیم قلیخان برادر خود را در بلده نائب مقرر ساخته

جهت بندوبست دگرنیتی پیشکش و ضامنی عدم تردد گوئیان برآمد

و بموضع کتهره متعلقه محمد خان بابی فوج کشی نموده هزار روپیه گرفت

و بجانب دیگر متوجه گشته و بعد چندی که صلابت خان از نوشتن

شجاعت خان اطلاع یافت بعزم حضور و ملاقات دار آمدن

این بغایت خوش گشته باربیری استمالت پرداخته بعنوان

نیک بملازمت اقدس باضافه منصب و بحالی جاگیرات سرفراز گردانیده

نزد خود نگاه داشت که باتفاق روانه احمدآباد شود و همدران آوان

رضاقلی که از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد ذات و دو هزار

سوار بخطاب رستم علیخان بهادر و عطای علم و نقاره و ابراهیم قلی

از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار بخطاب اسمی

برادران شجاعت خان بموجب تجویز و عرض معزالدوله مفتخر گشتند

ناهرخان که در ددر حواله قبانه اش می بود کشاده گشت و تمامت شبانه

روز جنگ قایم بود و بعضی شتران و اسپان و فرد شتخانه اش

نیز بغارت رفت و تلف گردید از انجا که همراهان ناهرخان با نام و

ننگ و محنت زاده بودند پا از مردی مردانگی داده ثبات

قدم ورزیده جلادت های بظهور می آوردند و پیشرفت بکار و

ظهور آمدن مکنون ضمیر شجاعت خان بنظر نمی آمد رضا خان

خیراندیش واسطه کاری نموده طرفین را از منازعت باز داشتند

و قرار یافت که لک روپیه ناهرخان بدهد و کلاب رای پیشکار

و شیخ الاسلام نامی از اقربای او بطریق یرغمال بخانه سید

مدتر حواله شد ناهرخان از احمدآباد بر آمده بموضع اوبیج

فرود آمده و در مقام قصبه سید پور با نوب سنگه بهنداری

که انتظاری داشت ملحق گشته روانه پیش گردید شجاعت خان

بتمشیت مهام نظامت و تعین فوجداران و تهانه داران

از همراهان خویش را نایب مقرر دیوان صوبه و فوجداری

ابوالقاسم قلی برادر کهتر مقرر ساخت از انجا فیمابین شجاعت خان

و معفور خان با

رؤس الاشهاد از خوف هجوم عام مناسب ندانست از دریچه باغ اندرون

بهادر بسمت رودبار سابرمتی را نشست برآمده بشتهای باغ فرود آمد و کسان

مهر علیخان و عوام الناس در قلعه در آمدند و آنچه بار و اثاث نتوانستند بر تاراج

نمودند و عمارتی که بشرق رویه به موقع بندهاری احداث نموده بود بموجب

اشاره مهر علیخان خراب ساختند روز دیگر میان صفدرخان بابی که

نایب فوجدار کوهره مقرر شده بود وجه باز گردانید گفتگو واقع شد

مورچال بندی شده جنگ تیر و تفنگ در گرفت که در آن آخر همان روز

شجاعت خان بر جناح استعجال از کهنبایت خود را رسانیده نامرجان

گمان اینکه او نظر بر اخلاص مندیها و عقد اخوت که با هم بسته بود نزد خود ره

خوب نموده تا پیر و خواهر برآورد در انتظاری آمدن او داشت و این

گمان بغلط افتاد و نتیجه بالعکس بخشید محادثت و مصادقت بمخاصمت

و دوستی و آشنائی به بیگانگی مبدل گشت یاد صحبتهای دیرین بر

طاق نسیان نهاده بنابر اشاره معز الدوله که در اسیر و قید او

رسیده بود کسان خود را بر خانه نامرجان لعین فرستاده مورچال بسته

اهتمام کلی به سنگر نمودن نمود و دست بغارت رخل و نقل منسوبان

در باب وقید ساختن بهنداری زنا هرخان رسید و نیابت بندر

سورت بشیخ الاسلام خان که درانجا بود مقرر ساخت ازانجا

که دران آوان شجاعتخان در بندر کهنبایت قیام داشت

و مقدمات صدر از نوشتجات وکلای حضور و فرامان در

احمدآباد انتشار یافت مهر علیخان که پیوسته چند سرق عرب و جمعی

از سوار و پیاده که بنا بر پاس آبرو که از بهنداری اطمینان نداشت

اتفاقاً در بازار بر سر خریداری پشتاره گاه بایکی از مار واریان

و نوکر مهر علیخان نزاع واقع شد و زخمی گردید ازانجا که خبر تغیر شیوع

یافت و مردم از بد معاشش مار واریان ستوه آمده بودند

کار بخانه جنگی انجامید مهر علیخان نیز مردم خود را چه نوکر و غیر نوکر

که از استماع تصفیه فراهم آمدند از هر طرف تعین نمود و جنگ

توپ و تفنگ در گرفت واجاره دار باشش هجوم آورده

قلعه بهندر را فرو گرفتند پای استقامت مار واریان از جای رفت

و نزدیک بود که بابدرون رسند انوب سنگه بهنداری از مشاهده

این حالت چون بر آمدن از دروازه بهندر آراسته بازار شهر علی

دسته صوبداری احمدآباد و متصدیگری بندر مبارک سورت و محالات

خالصه شریفه از تغیر مهاراجه ابهیت سنگه و قمرالدینخان و عمال دیگر

بمعزالدوله حیدر قلیخان بهادر ظفرجنگ که بوالا رتبه منصب هفت

هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز شده بود تفویض یافت

و بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و یک زنجیر فیل از حلقه

خاصه مباهی و مفتخر گردید و جعفر قلی پسرش از تغیر یار خان دیوان بیوتات

مقرر گشت و حسب التماس معزالدوله کاظم بیگ خان عرف معصوم قلی

از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و پانصدی ذات دو هزار و پانصد

و پنجاه سوار بلاشرط و مشروط متصدیگری بندر کنبهایت و فوجداری

مونده و عطای علم و نقاره و خطاب شجاعت خان بهادر و نیابت

معزالدوله و سید فیض الله بمنصب پانصدی ذات و یکصد سوار

بلاشرط بخطاب سید فیاض خان و به فوجداری و جاگیرداری

احمدنگر نو سرفراز گردید و فرمان والا شان و تقرر صوبه معزالدوله

و نیابت و نظامت دو صوبه مذکور به نام شجاعت خان و نوشتجات

معزالدوله بجمیع منصبداران عمده در شریک گشتن با شجاعت خان

خویش آمد از انجا که شهرت فروغی نداشت بر خلاف در منع او استقلال

بهنداری احکام صادر شد خواجه عبدالحمید خان که بحضور رسید

بمنصب اقضی القضاة سرفراز گردید و فوجداری سورت

از تغیر او سیوم شهر جمادی الثانی اسد قلیخان خسر صمصام الدوله

که برتبه امیر الامرا رسیده مفتخر گشت و محمد شریف خان نامی بیار

از طرف او به نیابت فوجداری آنجا آمد در سال امیر بخشی

متصدیگری بندر کهنبایت از تغیر میر علیخان به کاظم بیگ خان و فوجدار

بروده برضا قلی برادرش مرحمت گشت پروانه تنخواه هزار روپیه

منجمله دو هزار روپیه یک زنجیر فیل در وجه انعام فضیلت و

کمالات دستگاه شیخ محمد صالح و شیخ محمد نظام الدین پسران

شیخ نور الدین بمدد عنایت الله خان نایب وزارت ناصر خان دیوان

ورود و یافت صوبه داری معزالدوله حمید قلیخان بهادر ظفر جنگ و

دیوانی جعفر قلیخان پسرش و نیابت شجاعت خان و وقوع خانه

خیل بالترتیب سنه ببندداری و ناهر خان بر آمدن آنها

در پیشگاه خلافت و جهانداری در ماه رجب سال هزار و صد و سی

و آن صوبدار

در صوبداری احمدآباد و متصدیگری بندر مبارک سورت و محالات

خالصه شریفه از تغیر مهاراجه اجیت سنگه و قمرالدینخان و عمال دیگر

بمعزالدوله حیدرقلیخان بهادر ظفرجنگ که بوالا رتبه منصب هفت

هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز شده بود تفویض یافت

و بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و یک زنجیر فیل از حلقه

خاصه مباهی و مفتخر گردید و جعفرقلی پسرش از تغیر نامدارخان دیوان

متقرر گشت و حسب التماس معزالدوله کاظم بیگ خان عرف معصوم قلی

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری و پانصدی ذات و دوهزار پانصد

و پنجاه سوار بلاشرط و مشروط متصدیگری بندر کنبهایت و فوجداری

مونده و عطای علم و نقاره و خطاب شجاعتخان بهادر و نیابت

معزالدوله و سید فیض الله بمنصب پانصدی ذات و یکصد سوار

بلاشرط بخطاب سید فیاضخان و به فوجداری و جاگیرداری

احمدنگر نو سرفراز گردید و فرمان والاشان و تقرر صوبه معزالدوله

و نیابت و نظامت و سپردن لوای بنام شجاعتخان و نوشتجات

معزالدوله بجمیع منصبداران عمده در شریک گشتن با شجاعت خان

خویش آمد از انجا که شهرت فروغی نداشت بر خلاف در منع او استقلال

بندری احکام صادر شد خواجه عبد الحمید خان که بحضور رسید

بمنصب اقضی القضاة سرفراز گردید و فوجداری سورت

از تغیر او سیوم شهر جمادی الثانی اسد قلیخان خسر صمصام الدوله

که برتبه امیر الامرا رسیده مفتخر گشت و محمد شریف خان نامی نایب

از طرف او بنیابت فوجداری انجا آمد و رساله امیر بخشی

متصدیگری بندر کنهبایت از تغیر میر علیخان به کاظم بیگ خان و فوجدار

بروده برضا قلی برادرش مرحمت گشت پروانه تنخواه هزار روپیه

منجمله دو هزار روپیه و یک زنجیر فیل در وجه انعام فضیلت و

کمالات دستگاه شیخ محمد صالح و شیخ محمد نظام الدین پسران

شیخ نور الدین بمدد عنایت الله خان نایب وزارت باهر خان دیوان نفوذ

ورود یافت صوبه داری مبارز الدوله حمید قلیخان بهادر ظفر جنگ و

دیوانی جعفر قلیخان پسرش و نیابت شجاعت خان و وقوع خانه

جنگی با اتوپ سنگه بندداری و ناهر خان بر آمدن آنها

دنچنگاه خلافت و جهانداری در ماه رجب سال هزار و صد و سی

و اورنگزیب

انهای احکام والا بنام ناهر خان دیوان صوبه ورود یافت لهذا اموال سید غلام حسین
فوجدار کودهره از ناطق و ضمانت بضبط در آمد و متصدیگری بندر سورت از
انتقال امیر الامرا بخشی الممالک قمر الدین رحمت گشت و او نیز نیابت آنجا را
بشیخ الاسلام خان نامزد کرد و در سال هزار و صد و سی و سه
که ماه ربیع الاول محمد امین خان باجل طبعی درگذشت و امر جلیل القدر وزارت
بنظام الملک مفوض گردید تا رسیدن او از دکن عنایت الله خان نایب
وزارت مقرر شد همدران آوان مهر علیخان که بندر کهنبایت که بامر متصدیگری
پرداخت از گذشته شدن حسن علیخان و گرفتاری قطب الملک چون
متوصل مهاراجه و ناهر خان را که باسادات واقف بود به تصور و گمان اینکه صوبه
صوبه و دیوانی بحال نخواهد ماند جمعی از سپاه فراهم آورده شهرت
رسیدن نقل سند دیوانی و نیابت صوبداری داده بعزم احمد آباد برآمد
واز اشتهار این معنی یک گونه خلل در تحصیل پرگنات خالصه شریفه و بند و بست
نظامت روی نمود و مهر علیخان بموضع بتوه سه کروهی بلده نزول کرد و
اعیان منصبداران رفته بانهداری گفت و شنود قرار در میان آمد که
تا رسیدن اصل اسناد درگاهی متعرض یکدیگر نباشند و مهر علیخان در بلده بخانه

که بر پهلویش زد کارش را اتمام ساخت و دستی زده پالکی را غلطانیده بر خاک

انداخت و امر جلیل القدر وزارت اعظم محمد امین مفوض گردید قطب الملک از توفیق

رهیداد و شاهزاده محمد ابراهیم ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل را بسلطنت

برداشته با لشکر گران که در ایام معدود بزر بخشی و بیش قراری وا فزونی

مناصب فراهم آمد بعزم انتقام برآمد و در بین طریق تلاقی فریقین دست داد

از ظهور جنگ سلطانی از تقدیرات آسمانی قطب الملک دستگیر شد

بیت جهان را نمائیش کردار نیست ما برادل سپردن سزاوار نیست

۲۲ حضرت ظل سبحانی منظفر و منصور بدار الخلافت رسیده بر اورنگ

خلافت جلوس فرمودند و احکام مطاع بمهر اعتماد الدوله بنام ناظمان و دیوانیان

ممالک محروسه در باب بحالی جاگیر و یومیه و مدد معاش و انعام کلهم اجمعین

بدستور سابق بحالی و سرفراز دانسته برای اسناد مجدد فراهم نشوند

و سند مجدد طلب ننمایند شرف صدور و نیز بنابر جاری اخراجات

شب دوازدهم حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله و صحبه و سلم

شب یازدهم سید عبدالقادر جیلانی بدستور سابق و ارسال خزانه عامره بلا توقف

و اهمال بر سبیل متشدیات و ضبط اموال و املاک قطب الملک و امیر الامرا و اقربای

جهان بین تیره و تار گشت هر دو برادر بعد کنکاش صلاح وقت چنان
دیدند که قطب الملک بدار الخلافت شاهجهان آباد رخصت
شود و امیر الامرا در رکاب ظفر انتساب بادشاهی بصوب
دکن و مهام نظام الملک و دستوری یافته بدار الخلافت شتافت
و امیر الامرا رایات عالیات بسمت دکن بر افراخت و یک دو منزل
کوچ شده در ماه ذیقعده اطرام اعتماد الدوله محمد امین خان
مزاج اقدس را که بنا بر قضیه نا مرضیه شاه شهید و تغلب دو
برادران منحرف دید فرصت یافته اجازهٔ دفع امیر الامرا را از
پیشگاه خلافت و جهانداری حاصل نمود چندی از امرایان
حیدر قلیخان و سعادت خان را همراز و همعهد استان ساخت
و حیدر خان نام مغلی تورانی بدینکار محمور فرمود و او قابو کرده
کرده روزی در هنگامیکه امیر الامرا از حضور انور رخصت شده
پالکی سوار با سعدودی از شاگرد پیشه متوجه خیمه خویش بود در عرض
راه از دو بازار بتمهید دادن عرض التماس احوال پیش رفته
داد و همراه پالکی گشت چون متوجه خواندن التماس کرده نیز خم ملده

و تا آگاه گشتن مردم بیک پاس بامن رسانید گروهی که نوکر بودند از اطلاع آنمعنی
همان شب پراگنده گشته بجاها خود ها رفتند و آخر شب متعلقان
و هم قومان کیوخت بتصور آنکه کسی آگاه نگردد لاش او را برداشته
برای سوزانیدن بر دروازه شهر آورده انتظاری فتح الباب
داشتند که کسان نگهداری واقف شده مانع و مزاحم گشتند
و آنها نعش او را انداخته بدر رفتند و یک پاس و نیم از روز
بر آمده افتاده بود آخر الامر برخصت نگهداری بر او آتش دادند
بعد آمدن امیر الامرا سید حسین علیخان و گرفتاری قطب الملک و تقرر وزارت
باعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و صدور احکام ضبطی اموال سید

غلام حسین خان و رستم علیخان

در احمد آباد

چون خبر کشته شدن سید عالم علیخان و متصرف گشتن
نظام الملک خجسته بنیاد اورنگ آباد را و والی که مقدمه
محمد نیکوسیر انفصال یافته بود در مقدمات مستقر الخلافت
اکبرآباد بسمع قطب الملک و امیر الامرا سید نور روشن و رحیم

جهان بین

بدور خانهٔ خانهٔ خویش فرود آورد و اکثر اوقات باظهار پرستش بتخانه که در زمان

بهرام پور بود پیاده با جماعه همراه گرفته می شتافت هرگاه کما تشکا

از حد انجبر بار وارد مردم آزار از یکی از باشندگان را گرفتار ساخته

می بردند او جمعی را فرستاد از این طریق لعنف و زبر دستی خلاص

مینمود از انجا که در مزاج او شور شش و واقعه طلبی مخمر بود بدر شتی

و سخت گوئی لب می گشود و قریب یکماه این و تیره منقضی گردید

بهنداری که از راه خدعیت که جنبه عه مار وار یان مشهور است

خواجه بخش نام از همراهان لقتل او مامور ساخت و او خود را

بلباس قاصدان ملبس ساخته خطوط چند جعلی بنام کمور چند

داشت کرده در پرده ظلمات شب با خود بخانه اکش برد قضارا

وقتی رسید که او برخاسته باندرون خانه میرفت دران اثنا

پیش آمده خطوط را داده مشغول خواندن گشت چون مستحفظان

هر کدام بمکان خود ها قیام داشتند دران جا کس نبود او را تنها دیده

فرصت یافت و بدو زخم جمدهر کاری در پهلویش زد کارش را تمام ساخت

و از راه دریچه دیوانخانه که مشرف بر کوچه بود جست نموده بدر رفت

که گرفتن نایب خان آن وجه از روی پروانه جعلی که خود بنام خود درست کرده بود

است و در باب پیشقدم ساختن گماشته وقایع نگار و سوانح نویس که

در محالات سائر نشسته بودند حسب الحکم دیوان الصوبه به سید عبدالحمید خان فوجدار

سورت بنابر اجرای پروانه درگاه معلی صادر شد نقل آن اینکه کیسو جند

بنسالی گماشته باشاره الوپ سنگه نایب صوبه

به کیسو جند بنسالی گماشته که از دار الخلافت آمده عندی نزد عبدالحمید خان

در سورت بود و در تیولاله پروانه درگاه دال گشت کیسو جند با احمد آباد با مر شتیی

قیام ورزید از آنجا که نایب صوبه بنابر اخذ و برد مصادره بیجا تهمت زر

لنگ شهر و ست تقاوی و راز ساخته مصدر انداز فرار رعایا و برایا

گشت بیت آنکه غدار و دل رحمت پذیر تهمت پشمینه نهد بر حریر

واو بعلت رئیسی بالغ و فراهم این امر بود بهنداری سائر زناقت

مهاراجه یا قطب الملک و امیر الامرا که خاطر داشت او را زیاده مرعید اشتند بخود

مغرور گشته منع پذیر نگشت و بدو را محل خود نیندیشیده در صدد دفع و رآمد

کیسو جند بنسالی تفحص دریافت اراده ناصواب نش نموده از آمد

رفت بهدرایت شیده قریب یک الف کس از سوار و پیاده روزگار نو ساخته

پانزده آدمی آنجا بر معابر و منافذ حد قرب جوار که راه در آمد مخالف متصور باشد

اقامت ورزند چون از معروضه انوپ سنگه بهنداری نائب ناظم بوضوح پیوسته

بود که توپهای در شنوزک های سرکار والا و شرب و باروت که بلده است

مرمت طلب شده پنجهزار روپیه تنخواه باشد و نیز حکم اقدس صدور یافت

که پانزده خان دیوان با جمعیت سه هزار سوار و همانقدر پیاده عجالته به بندر سورت

شتافته در احتیاط معابر و گذرهای حد و صوبه مراسم حفاظت و ندوبه

تقدیم رسانیده که احدی از مخالفین را از طرف عبور در صوبه نشود و وجه سپاه

از خزانه عامره تنخواه و بهد و احکام والا در نیابت شرور و دریافت که از روپیه

دستکات دیوانی یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه انوپ سنگه

بهنداری و چهار لک و نود و دو هزار و صد و هشتاد روپیه پانزده خان

معصوم قلی ولد کاظم بیگ را رساله دار مقرر نموده از اصل و اضافه هفتصدی ذات

دو صد سوار بلاشرط و خطاب کاظم بیگ خان و تهانه دار مومنده تجویز داده

به نگاهداشت سپاه پرداخت و بصوب بندر سورت راهی گشت بعد چندی که

وارد سواد بندر سورت شده مقامات داشت خبر جنگ نظام الملک و کشته شدن

عالم علیخان را شنیده باحمدآباد معاودت نمود از تقریر بعضی از محرران مسموع گشت

الفصال یافت و صوبداری دار الفتح اوجین از تغیر نظام الملک بسید دلاور خان
مفوض گشت و نظام الملک حضور طلب شد از انجا که او بنابر مخالفه که اطمینان
نداشت صلاح رفتن حضوری ندانست بصوب برهانپور راهی گشت و در انجا
با سید دلاور خان که بعد رفتن اطلاع نظام الملک بموجب اشاره امیر الامرا از این
شتافته بود مصاف داده کشته افتاد و نظام الملک عازم اورنگ آباد
شده عالم علیخان برادرزاده امیر الامرا که بنیابت سرداری دکن قیام
داشت اراده نظام الملک دریافته بفراهم سپاهیان اشتغال
ورزیده حقیقت حال را بامیر الامرا نگاشت لهذا قطب الملک و امیر الامرا
بعرض اقدس رسانیده مقرر ساختند که ناهرخان دیوان بیوتات مبلغ پنج
لک و پنجاه هزار روپیه محالات خالصه شریفه از مال سایر صوبه احمد آباد بجهت
مصارف سپاه نزد سید عالم علیخان بزودی بخجسته بنیاد فرستند
مهاراجه ناظم صوبه فوج ده هزار روپیه خزانه بندر سورت روانه سازد
تا سه ماهه در ماهه الفتوح از سرکار والا از خزانه عامره صوبه گجرات ده هزار سوار
موجودی مهاراجه روانه بندر سورت شوند بعد ملاحظه تعداد ماه بماه میرسانیده
باشد و از جمله آنها پنج هزار سوار موجودی در بندر سورت و پنجهزار سوار دیگر

بادشاهزاده اولی

شاهی رسیده فرود آمد روز دیگر مهر علیخان و معصوم قلی هر یک باسوده نیل سوار شده با فوج آراسته و روح الله خان برادر ناهر خان و متصدیان باد شاهی و منصبداران متعینه صوبه باستقبال شتافته ملاقات گردیدند و بتهانه داری بقلعه بندر داخل گشته بتمشیت مهام پرداخت ناهر خان عرضی مستلزم رسیدن باتفاق تهانه داری و تصفیه راه و گرفتن محلکه از زمینداران و قدغن داشتن تهانه داری در محافظت بلده و تقید حسن سلوک با سکنه بحضور ارسال داشت پس از رسید بنابر محاسبه اخراجات تهندی بابت ایام نیابت تهانه داری را با مهر علیخان گفتگو واقع شد و از طرفین کار بناخوشی انجامید از آنجا که او بنابر حفظ آبرو و جمعیت خوب با خود داشت تهانه داری موقوف بر وقت داشته میگذرانید مهر علیخان بودن خود را صلاح و فلاح کار ندانسته به بندر کهنبایت که متصدیگری آنجا بدو تعلق داشت رفت و منصب قضای بلده از تغیر عنایت الله خان بقاضی مستفید خان برادر اقضی القضاة عبد الحمید خان مقرر گشت همدران ایام مقدمه محمد نیکو سیر در مستقر الخلافت اکبرآباد

به متصدیان فرمایش میداده باشند و داروغگی جیره بانخانه از تغیر فتح الله
ابو المفاخر خان برادر شیخ الاسلام خان مقرر گردید و برای خرج یازدهم
حضرت سید عبد القادر جیلانی در هر ماه نیز حکم شد که یکصد و یازده
روپیه اخراجات آن شب بدیوان الصوبه تنخواه میداده باشند و
همدرین سال منهدیات چهار لک و هشت هزار روپیه از محصول
محالات خالصه شریفه روح الله خان نائب دیوان الصوبه بحضور
ارسال داشت و فرخ بیگ خان گرز بردار جهت سزاولی ارسال
خزانه و کاغذ پیشکش زمینداران و مطالب منصبداران آمد
رسیدن الوپ سنگه بهنداری نایب مهاراجه جی

اجیت سنگه و آمدن او نزد خان

در ماه جمادی الثانی سال صدر الوپ سنگه بهنڈاری به نیابت
صوبه فرستاده مهاراجه اجیت سنگه باتفاق نهر خان دیوان الصوبه
و سید غلام حسین فوجدار کره و کودهره و تهانسره و سید رستم علی خان
بهادر فوجدار بروده و مطلب خان فوجدار گری و شیر الدین خان
بخشی و وقایع نگار از راه مارواڑ بعد قطع مراحل و منازل بتاریخ

شاهی

شاهي رسيده فرود آمد روز ديگر مهر علیخان و معصوم قلي هر يك سوار هاتي بوده
فيل سوار شده با فوج آراسته و روح الله خان برادر ناهر خان و متصديان
بادشاهي و منصبداران متعينه صوبه باستقبال شتافته ملاقي
گرديدند و بتهانه داري بقلعه بندر داخل گشته بتمشيت مهام پرداخت
ناهر خان عرضي مستلزم رسيدن باتفاق تهانه داري دلقمفيه راه و
گرفتن محلکه از زمينداران و قدغن داشتن باتهانه داري در محافظت
بلده و تقيد حسن سلوك با سكنه بحضور ارسال داشت پس از رسيد
بنابر محاسبه اخراجات تهانه بابت ايام نيابت تهانه داري را
با مهر علیخان گفتگو واقع شد و از طرفين كار بنا خوشي انجاميد
از آنجا كه او بنابر حفظ آبرو و جمعيت خوب با خود داشت تهانه داري
موقوف بر وقت داشته ميگذرانيد مهر علیخان بودن خود را
صلاح و فلاح كار ندانسته به بندر كنبايت كه متصدي گري آنجا بدو
تعلق داشت رفت و منصب قضاي بلده از تغير عنايت الله خان
بقاضي مستفيد خان برادر اقضي القضاة عبد الحميد خان مقرر
گشت همدران ايام مقدمه محمد نيكو سير در مستقر الخلافت اكبراباد

به متصدیان فرمایش میداده باشند و داروغگی چهره یافتخانه از تغیر فتح الله
ابو المفاخر خان برادر شیخ الاسلام خان مقرر گردید برای خرچ یازدهم
حضرت سید عبد القادر جیلانی در هر ماه نیز حکم شد که یکصد و یازده
روپیه اخراجات آن شب بدیوان صوبه تنخواه میداده باشند و
همدرین سال مبلغ بابت چهار لک و هشت هزار روپیه از محصول
محالات خالصه شریفه روح الله خان نائب دیوان صوبه بحضور
ارسال داشت و فرح بیگ خان گرز بردار جهت سزاولی ارسال
خزانه و کاغذ پیشکش زمینداران و مطالب منصبداران آمد

رسیدن انوپ سنگه بهنداری نایب مهاراجه اجیت سنگه و آمدن ناهر خان

در ماه جمادی الثانی سال صدر انوپ سنگه بهنداری به نیابت
صوبه فرستاده مهاراجه اجیت سنگه باتفاق ناهر خان دیوان صوبه
و سید غلام حسین فوجدار کره و کودهره و تهانسره و سید رستم علیخان
بهادر فوجدار ... و مطلب خان فوجدار گری و شیر الدین خان
بخشی و وقایع نگار از راه مارواڑ بعد قطع مراحل و منازل بباغ

شاهی

مبارک بهای تازه و رتبه بی اندازه بهم رسانیده اعتبار رواج افزود و چند

در آغاز جلوس این بیت مسکوک گشت سکه سکه زد در

جهان به لطف اله پادشاهی زمان محمد شاه پس

بعد سکه مبارک محمد شاه غازی قرار یافت چون پیش از موقوف

شدن اخذ جزیه بر دانه صادر شده بود که از خزانه عامره تنخواه

میداده باشند و زیر بولا فرمان شده بود که یومیه داران خزانه جزیه را

از خزانه عامره تنخواه دهند بهمراه آن ایام حکم جهان مطاع واجب الاتباع

کرامت صدور یافت که اخراجات محفل شب دوازدهم حضرت

سید المرسلین رحمة للعالمین هر ماه در هر صوبه یکصد و دوازده

روپیه مقرر باشد درین باب حسب الحکم بدیوان صوبه رسید که

تا مقرر شدن متولی این امر خیر باتفاق قاضی و ارباب تحریر سرانجام

میداده باشند و منصب قضای بلده از تغیر خیر الله خان بقاضی عنایت الله

که در حضور تفویض یافته بود رسیده دخیل کار گشت و در سال هزار

و صد و سی و دو حکم والا در باب سرانجام ملبوس خاص یک لک و

هشت هزار و پانصد روپیه احمدآباد بدیوان صوبه رسید که سال بسال

منقش گردانیده وجمیع منتسبان اشتغال خلافت وجهانداری ومباشران اعمال

سلطنت وشهریاری اولاً سجود جناب ایزد مسجود را ذریعهٔ استدامت و

خلود داین دولت ابد مرصود دانسته در تقدیم آن لوازم بندگیش بقدر توان بجا

آورند وثانی ترفیه وتسلیهٔ جمهور خلایق را وسیلهٔ استرضای خالق خلایق

انگاشته در ترصیص مواد آن دقیقه از دقایق منتهای نامرضی نگذارند باید که

آن وزارت پناه بر وفق حکم محکم بعمل آرند وخدمات جزو وکل بمردم اهلکار بدستور

سابق بحال ووجه مقرری تنخواه داران بر طبق اسناد پیشین مقرر دانسته

هر کدام را جنس کار دارند وجه طلب طلبداران موافق ضابطه تنخواه میداده باشند

بعلت اسناد مجدد مزاحم نشوند درین باب تاکید دانند ونیز در بحالی جاگیر

وخدمات ویومیه مدد معاش ودوام انعام کلهم اجمعین بدستور سابق دانسته وعدم

مزاحمت سند عهد مبارک حکم اقدس عز ورود یافت پس از ورود احکام

مهر علیخان نائب صوبه وروح الله خان نائب دیوان وارباب تحریر وبندهای

بادشاهی منادی باسم مبارک بلند آوازه گردانید صغیر وکبیر وبرنا وپیر را

از جلوس ابد قرین مخبر ساختند خطیب بخواندن خطبهٔ طیبه بالقاب همایون

رطب اللسان وعذب البیان گشته پایهٔ منبر را برتری داد وچهره طلا ونقره بنقش سکه

مبارک

معه قطب الملک مفتخر و سرفراز گردانیده‌اند و بدستور سابق امر جلیل القدر وزارت والا امیر الامرا

بقطب الملک و سید حسین علیخان تفویض یافت و مقرر شد که آغاز سال جلوس مبارک را

از انتقال محمد فرخ سیر محسوب سازند و مناشیر مطاع و احکام واجب الانقیاد بجمیع

صوبه داران و فوجداران و دیوانیان ممالک محروسه در نوید مسرت جاوید سریر

آرائی بندگان حضرت شرف صدور یافت و صوبه داری احمدآباد بدستور سابق

مهاراجه اجیت سنگه و دیوانی آنجا بحیدرخان بحال ماند و مهر علیخان بتمشیت مهام و امور

نظامت می پرداخت نقل حسب الحکم در سریر آرائی بنام ناظم [illegible]

درین زمان میمنت اقتران که بفضل مفضل بی همتا و کرم مکرم جل و علا سریر خلافت مصیر

و کرسی فیض اقتباس سلطان السلاطین خاقان الخواقین قدر قدرت قضا صولت

ظل ظلیل ایزدی نیاز نایب نسل کریم نبی الکریم کارساز جهانبانان سکندر تمکین

خاقان سلیمان تمکین رافع لوای عدل و احسان دافع بنای جور و عدوان

دارای معدلت پرور فرمانروائی دادگستر حضرت محمد روشن اختر مزین و

متجلی و منور و معلی گردید بمقتضای حفظ قوانین خاندان جلیل و اقتضای حزم

و قواعد دودمان جلیل گورکانیه حکم محکم ملزمت توام زیب نفاذ و زینت ایراد یافت

که من بعد اسم مبارک را محمد شاه بر مناشیر سلطنت آئین دولت تثبیت

شاهجهان آباد متوجه اکبرآباد گشتند و چند یوم بمحاصره و جنگ توپ و تفنگ و
بستن مورچال در آنجا توقف واقع شد در همین ورآواخر شهر شوال رحلت
شاهجهان بادشاه رو داد لهذا قطب الملک و امیر الامرا سید نجم الدین علیخان برادر
خود که بصوبداری دار الخلافت قیام داشت نوشتند که یکی از شاهزادهای
عالی نژاد را بر جناح استعجال بصوب عازم گردانند که تشریف ارزانی داشته
سریر آرای تخت موروثی شوند از انجا که تقدیر ازلی بران پیوسته بود که بندگان
حضرت قدر قدرت محمد روشن اختر بن محمد شاهجهان بهادر بن حضرت
خلد منزل فرمانفرمائی رونق افزا شوند بنابران سید نجم الدین بحضور اقدس
باریاب شده مقدمات صدر العرض رسانید و مدرجه اجابت مقرون گردید در همان
روز ضروریات سواری وغیره مهیا گشته بسرعت متوجه دار الخلافت شدند
وزراء و امرا بربط استقبال و لوازم تهنیت بجا آورده پانزدهم شهر ذیقعده الحرام
که مطابق سال هزار و صد و سی و یک هجری بود بر تخت موروثی اجلاس فرموده خود را
محمد شاه بادشاه ملقب ساختند ابیات چو ترک بر و افسری از سری نه نهد
آسمان بر سر دیگری ٭٭ هان است این چتر فیروزه فام ٭٭ که گردید بر گرد سر سام
جام ٭٭ و لعطائی خلاع فاخره و نوازشات متکاثره و امیر الامرا و غیره امرا ایان را

قطب الملک

معه قطب الملک مفتخر و سرفراز گردانیده بنا بر دستور سابق امر جلیل القدر وزارت دار الامرا

بقطب الملک و سید حسین علیخان تفویض یافت و مقرر شد که از آغاز سال جلوس مبارک

از انتقال محمد فرخ سیر محسوب ساخته منشور و مناشیر مطاع و احکام در جمیع الفعال(؟) و بجمیع

صوبداران و فوجداران و دیوانیان ممالک محروسه در تنویه مسرت جاوید سریر

آرائی بندگان حضرت شرف صدور یافت و صوبداری احمد آباد بدستور سابق

مهاراجه اجیت سنگه و دیوانی آنجا بهر خان بحال ماند و مهر علیخان بتمشیت مهام و امور

نظامت می پرداخت نقل حسب الحکم در سریر آرائی بنام ها هر خان

درین زمان میمنت اقتران که بفضل مفضل بی همتا و کرم مکرم جل و علا سریر خلافت مصیر

و کریاس نیض اقتباس سلطان السلاطین خاقان الخواقین قدر قدرت قضا صولت

ظل ظلیل ایزدی نیاز نایب نسل کریم بنبي الکریم کارساز جهانبان سکندر تمکین

خاقان سلیمان نگین رافع لوائی عدل و احسان دافع بنائی جور و عدوان

دارائی معدلت پرور فرمانروائی و اورنگ حضرت محمد روشن اختر زینت و

متجلی و منور و معلی گردید بمقتضائی حفظ قوانین خاندان جزیل و اقتضای حسن رم

و تواعد و دودمان جلیل گورکانیه حکم محکم ملزمت توام زیب نفاذ و زینت ایراد یافت

که من بعد اسم مبارک را محمد شاه بر مناشیر سلطنت آئین و دولت تثبیت

در سال پنج لک روپیه از جراب که در عهد بادشاه شهید دارد و علی

محمد حفیظ خان مقرر شده منجمله آن لک روپیه حواله شده و برای دو لک روپیه

باقی ارسال و برداشتن به بندر سورت نزد داروغه حکم معلی اصدار رسید

لک روپیه حسب التماس مرحله معظم خان خانخانان بهادر صدر جهان صدر الصدور

در وجه انعام شیخ محمد غوث معلم حاج ساکن مکه معظمه از خزانه احمد آباد مقرر شد و

نیز درباب بحالی جاگیر و روپیه و مدد معاش و دوام انعام کلهم اجمعین

بدستور سابق و عدم مزاحمت آوردن سند مجدد بحکم اقدس بوزارت پناه

رسید آغاز فساد پیلاجی گایکوار مرهته در نواحی بندر سورت

دخلیه مرهته‌ها

همدران آوان پیلاجی راو گایکوار مرهته در نواح بندر سورت بر افساد بر داشته

تاخت و تاراج دیهات دست تطاول دراز ساخت شیخ الاسلام خان

نائب صوبه متصدی گری انجا سید عاقل و محمد پناه با فوج بمقابله و مدافعه

تعین نمود و بعد جنگ بدفعات محمد پناه زخمی شده بدست مرهته گرفتار آمد

و مقطعی داده خلاص شد از ان ایام پیلاجی را در سال بسال مکرر بدانصوب آمده

موضع سونتره معموله نو کرده مضاف سرکار سورت را متصرف گشته قرار داده

همدران

غربا و مساکین و حمایت مسافرین و مترددین و قلع و قمع بیخ و بن فساد و تنبیه سرکشان ملاد و

توجه و افر و سعی تمام بکار برند لهذا حسب الحکم اعلی بمعرض تحریر می آید که بشکر عنایت

و مراسم بادشاهانه بجا آورده بخاطر جمع بموجبی که از پیشگاه فضل و کرم ارشاد شده

در تقدیم خدمات تقید نمایند که در سکات دار الضرب صوبه احمد آباد و خبس طلا و

والنقره و غیره را بمضمون سکه مبارک که در ضمن ترقیم مانیت مسلوک گردانند و درینباب

از پیشگاه خلافت تاکید دانسته حسب بموجب سکه مبارک شاهجهان بادشاه غازی

وبهمین بمضمون بنام نائب ناظم و روز فرموده مهر علیخان نائب نظامت از طرف مهاراجه

اجیت سنگه که صوبه بجای بود و روح الدخان نائب دیوان صوبه باتفاق نشسته

منادی باسم آنحضرت نمایند آوازه ساختند دار الضرب باتفاق همایون طلا و نقره

تمام عیار گشت و نیز حسب الحکم والا درباب بحالی و استقلال خدمت دیوانی و

داروغگی و کروری کهنه بار چه و غیره کل محال سایر دانی و ملحاقی صوبه احمد آباد و فوجداری

پرگنه تبلاو و دمولقه مضاف صوبه ندکور بدستور سابق بنام نامزخان عز ورود یافت

و نیز ضبط خانه کیورچند سیاسی جوهری باتفاق نائب صوبه مذکور رسید ده هزار و نهصد

روپیه درباب مهارانی دختر مهاراجه اجیت سنگه محل بادشاه شهید بقرار گشته

درباب رسانیدن آن از خزانه عامره صوبه احمد آباد بر وانه تنخواه در ورود یافت و جهت در

درین شو دو شستم ماه رجب روز شنبه و طلوع آفتاب بخت سعادت رخت سلطنت و
کشورگشائی بجلوس جهان افروز پادشاه دین پناه فرازنده قدر
و دولت و اقبال فروزنده شمع عظمت و اجلال طراز جبهه همایونی رونق
و بهیم گورکانی سکندر منزلت خسرو سلیمان مرتبت خلیفه دادگر
دارائی عدالت گستر نائب مناب پروردگار ظل ظلیل آفریدگار
زیب و زینت تازه و بهاری بی اندازه یافت و در همان لمحه
سعادت لمحه حکم جهان مطاع آفتاب شعاع پیرایه صدور کرامت
نفاذ پذیرفت که من بعد لقب همایون در رسم مبارک مقدس
را بر مناشیر دولت و نگین سلطنت شاهجهان مشیت
منقش گردانند و چون همگی همت حق طویت مصروف بر فاهیت
کافه انام و امن و امان جمهور خواص و عوام است بجمیع ناظمان و دیوانیان
ممالک محروسه و کارپردازان مهمات سلطنت ابد قرین فرامین
رحمت آئین و احکام گیتی نظام بر نگارند که جمیع بندهای پادشاهی را
از روی تفضل و کرم بتمشیت مهمات و خدمات مفوضه بدستور
بدستور سابق بحال فرمودیم تا بکه در پرورش رعایای مالگذار و تربیت

و
زمادار

حکم ورود فرمود ... شرف الدین ... پادشاه

پادشاه و ... به دار ...

... سال ...

چون حضرت جنت آرامگاه محمد رفیع الدرجات پادشاه که از سوابق عارضه ... وق

داشت از آنجا که مشیت ایزدی بدان پیوسته بود که در اواخر

ایام زندگانی جهت تخت نشینی سلطنت کامرانی نماید بیستم شهر

رجب المرجب بر ... ملک فانی را خیرباد گفته بممالکت جاودانی

انتقال فرمودند و هنگام ارتحال بنابر اورنگ آرائی برادر همین خود محمد

رفیع الدوله نور را وصیت نموده بود بنابران بیستم شهر مذکور

روز دوشنبه بر سریر خلافت و جهانبانی اجلاس فرمودند و منشور

باب سلاطین و دیوانیان ممالک محروسه فرمان صادر یافت

... نشینی ... دیوان ... آنکه بمقتضای

حکمت بالغه الله تعالی که متکفل صلاح عالم و عالمیان و موجب انتظام جهان و

جهانیان است بر طبق وصیت پادشاه جنت آرامگاه محمد رفیع الدرجات

طاب ثراه که سریر سلطنت بجلوس میمنت مانوس ... برادر نامدار والا مقدار

بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش رخصت کرده معصوم قلی را که ملم بیگ خان را رساله

داده همراه نمود و آنها بسمت دریا ــــ سپاه با موری و دیگر کج رفته بعد چندی

معاودت نمودند متصدیگری بندر سورت و حراست قلعه سرحد

رام نگر از تغیر حیدر قلی خان بعد دیخان مقرر شده بود بعض وزیاده

من ابتدا از فصل ربیع تنگوزئیل سال صدر گماشته امارت و ایالت

زینت حشمت و شوکت منزلت بخشی الممالک امیر الامرا بهادر فیروز جنگ

سپه سالار سید حسین علیخان بتفویض یافت چنانچه سند نیابت بشیخ الله سلام

خان رسید او و از الصوب شتافت و متصدیگری بندر لهنیابت بمهر علیخان

رحمت گردید اشرف علیخان پسر خود را نائب مقرر کرد سابق

مقرر شدن رشید خان بعنوان نامه بری والی ایران بالبحی جواهر

اسپان در رسیدن او به بندر سورت بعزم روانگی زمزده کلک بیان

گشته بنابر فساد خوارج مسقط که راه جهازات بندر را تا در بند در کور توقف

نموده بود در زیر الحسب الحکم والا جواهر وغیره را بکسان مهر علیخان سپرد

چون برگشت بهروج در عهد عبد الحمید خان دیوان بموجب حکم محصول انگار سبیل

هندویات بحضور رفته برای عدم الفیال زر در خزانه احمد آباد بنام دیوان القفویه

سیادت و نجابت پناه عمدة الملک شوکت و حشمت و رتبت و ایالت امارت پناه‌ها به مهر

التماس طبق بر بیع فخر باب در که رسیده بدین تاریخ سال سبعه جنگ وزیر فرزند امیرالامرا ابهاء

متعالی مقدس عرض به سنگه جیت راجه ابهی راج راجه مرتبت ایالت و امارت

ها نمایند اعتبار معاف که است رسانیده در مد شرف شیم قضا مکلم حسب الحکم گرو

حسب الحکم والا اعلی میگردد و لکه رفعت پناه در زیاده بر رونق حکم معلی به عمل آورده

متصدیان جزیه احمدآباد و محالات متعلق صوبه مذکور را باید که احتیاط بلیغ

بکار برند که احدی تکلیف نشود در این باب از جناب عالیان تاکید اکید دانند چنانچه

پنجم شهر جمادی الاول سال مذکور محمد علیخان بموجب به عمل آورده و از آن تا الیوم دیگر

اخذ جزیه در هیچ احدی مقرر نگشته است و نیز حسب الحکم والا به دیوان صوبه صادر گشت

که مدمات احداثی که در عهد حضرت خلد منزل در ایام فرخ سیر مقرر شده و در عهد

خلد مکان نبود موقوف نمود لهذا طبیعت خان بیوتات صوبه احمدآباد و در شهر

شوال این سال روح الله خان نیابت دیوان از حضور و حسیل کار شده

همدر آن ایام که یک گونه غلات به گرانی آورده بود بنابر آن نایب ناظم

و ولد نفر از اسباب غله فروسایر اسلم در باره بر شهر بسته و در شهرگردانیده اینچنین

باعث عبرت دیگران گشته چندان گرانی نشد و اشرف علیخان پسر خود را

که درین ولا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع کرامت صدور یافت که جاگیر منصبداران سرکار

دالاکلهم اجمعین از پیشگاه خلافت و جهانداری بدستور قدیم بحال و برقرار سیر دیده

بدیوانیان قسلمی بود که محالات جاگیرداران بدستور سابق بحال وا گذاشته بعلت

سند مجدد و عهد سعادت مهد مزاحم و متعرض نشوند و بدین مضمون موزون که سکه

مقرر شده بود زرها مسکوک نمودند نیز در سکه بهند بازاران برکات

تاریخ ششم ماه شهر جمادی الاول شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

دیوانی صوبه از تغیر محمد علیخان و امینی بخشی گیری تیلا و مولف و تقیه و مود از تغیر

حیدر قلیخان که در سیر و آباد و دار و غلی و کروری آنجره ها ریه

و محال سایر از پیشگاه خلافت و جهانبانی با خان که از اصل و اضافه ها بزار

ذات هزار سوار سرفرازی یافته در واسطه گفت و شنود امور مهاراجه

قطب الملک بوده است مقرر و مفوض گشت و تا رسیدن روح الله خان

برادرش بعنوان نیابت سیر و محمد علیخان گردید و حسب الحکم اعلی

به محمد قطب الملک یمین الدوله از قرار یازدهم شهر جمادی الاول سنه احد

درباب معافی اخذ جزیه بنام با خان ورود یافت نقل حسب الحکم و معافی جزیه

رفعت و عوالی رتبت وزارت و کفالت دستگاه با خان محفوظ باشند در موارد

سیاهه

جهان مطاع معدلت قدر قدرت سلیمان شوکت سکندر حشمت موسس اساس خلافت
وجهانداری مروج سلطنت وتاجداری رحمت اعم آفریدگار فضل اتم درگاه دادار حضرت
خلیفة الرحمن ظل سبحان پادشاه غازی محمد رفیع الدرجات شرف نفاذ وعز اصدار
یافت که چون بتشخیص مشیر بسبب جنون که طاری حال او شده بود از جاده اعتدال
انحراف ورزیده اداهای خارج که خلاف طریقه سلسله علیه تیموریه است بمیان می آورد
بجزای کردار ناهموار خود رسید واورنگ خلافت وجهانداری بجلوس میمنت
مانوس زیب وزینت وبهای تازه یافت باید که احکام گیتی مطاع بر جمیع ناظمان
ودیوانیان ممالک برنگارند که بتمشیت مهام وانتظام معاملات صوبجات تعلق
تعلقات خود را بدستور سابق باستقلال تمام پردازند ونوعی ضبط وربط و
بندوبست نمایند که سائر رعایا در مهد امن بوده بخاطر جمع بدعای دوام دولت
ابد مدت بکسب پیشه خود ها مشغول باشند اقوی از حال ضعفا کوتاه گردانیده
امیدوار گردانند لهذا حسب الحکم اعلی نگارش می یابد
که آن وزارت پناه شکر الله این تفضلات ونوازشات بی پایان را
به بارگاه خلافت وکامگاری بجا آورده بر طبق حکم محکم بعمل آرند در ینباب از جناب
جهانیان مآب تاکید دانند ونیز حسب الحکم والا درباب بحالی منصبداران ورود فرمود

و محمد رفیع الدرجات ابن محمد رفیع الشان ابن حضرت خلد مکان نزل هشتم شهر ربیع الاول

سال هزار و صد و سی و یک بر تخت سلطنت اجلاس فرمود و احکام مطاع مشتمل بر جلوس

مبارک و نظم و نسق ممالک محروسه بنام ناظمان و دیوانیان صوبجات صادر گشت

از آنجا که در هنگام تبدیل سلطنت قطب الملک مهاراجه اجیت سنگه را الصوبه دار صوبه

احمدآباد امیدوار گردانیده رفیق خود ساخته بود درینولا حسب الحکم اشرف در باب نیابت

صوبه تا رسیدن مستقل از طرف مهاراجه بر محمد علیخان که متصدی آن متعینه

صوبه بود ورود یافت چنانچه او بیست و هشتم شهر ربیع الثانی داخل گشته هنگام

شب چراغان جلوس مبارک بر عمارت کارخانه بازار نمود و بتمشیت امور مهام

نظامت سرگرم گردید محمد بهادر ولد صلابت خان بابی را فوجدار گودهره

مقرر ساخت و دیوانی صوبه را از تغیر حیدر قلیخان بیست و دویم [illegible] از ابتدای

فصل خریف نوبت سال تنکوزئیل بمحمد علیخان تفویض یافت و حسب الحکم در باب

اورنگ آرائی پادشاه محمد رفیع الدرجات بمهر قطب الملک یمین الدوله

سید عبدالله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار یار وفادار مرقوم نهم شهر ربیع الثانی

سنه احد جلوس والا نسخه در پیوست نقل حسب الحکم

رفعت و وزارت پناه شجاعت دستگاه محمد علیخان محفوظ باشند حسب الحکم

جهان

صمصام الدوله تغیر شده لهذا کاظم خان و رای رگناته داس نوشت که محرران دفتر دیوانی

را بنا بر ترتیب نمودن نسخه ایام دیوانی خود با تمامی احمال و اثقال متعلقه و ملحقه به بروده رسانند

و عزت خان عرف محمد فیروز جالوری فوجدار پالن پور را تا رسیدن ناظم صوبه منصوب

بحفظ و حراست بلده نایب مقرر نمود کاظم خان غره شهر ربیع الاول از احمد آباد برآمد و

عزت خان از پالن پور رسیده داخل گشت میر مرتضی ایلچی و رشید خان نامی برو ای

ایران متعاقب یکدیگر در همان ایام از احمد آباد روانه بندر سورت شدند

ز رفتن امرا آباد [illegible] شاه و صوبه‌دار یا بهار [illegible] گه و عنایت پدر [illegible]

ذکر دیوانی مهر علیخان و ناهر خان

بنا بر بعضی مقدمات که ذکر این اوراق که منحصر بر روداد و سوانحات صوبه احمد آباد

است نمیست میان بادشاه فرخ سیر و قطب الملک وزیر ناموافقت بظهور آمد و امیر الامرا

سید حسین علیخان بهادر که در آن ایام بسرداری دکهن قیام داشت از وقوف سوء

مزاجی بادشاه با برادرش با لشکر گران و بالاجی راو مدار المهام راجه ساهو را

با پنجاه هزار سوار مرهته همراه گرفته بدار الخلافت شتافت و محمد فرخ سیر را

معتکف ساخته بشهادت ناگزیر گردانید بیت وفا را خاک ره کردی جفا را

بر فلک بردی نه شرم از خلق ورزیدی نه پروا از خدا کردی

رسید که سیادتمآب از فرزندان حضرت محبوب عالم که جهت تهنیت جلوس بنابر عدم استعداد

و مخاطره راه نتوانست بحضور رسید از معمول قدیم سرکار در عهود پیشین بتقریب

گزارش تهنیه بعتبه خلافت رسیده اند خلعت فاخره و هزار با الصدر و بنیه النقد و هزار

روپیه قیمت ماده فیل با الجنس فیل عطائی یست لهذا حسب الحکم اعلی بنام دیوان الصوبه

صادر شد که سید اسامان راه لقدر ضرور داده روانه درگاه سازد چنانچه روانه

گردید سالکار روانه شدن عبدالحمید خان و سید عقیل خان بدرگاه معلی رقم زده کلک

بیان گشته خوانین مذکور بمستقر الخلافت اکبرآباد رسیدند سید عقیل خان

چون بصوبه مهنیز و سربلند خان رفت و عبدالحمید خان بحضور شتافته

در اندک ایام بفوجداری سورت سرفراز شده مراجعت نموده بیرون بلده رسیده

دگهداشت سپاه نمود روانه آنجا گردید و سید حامد بملازمت رسیده بدستور

معهود النقد و ماده فیل یافته رخصت انصراف یافت و تولیت درگاه قدوة الواصلین

شیخ احمد کهتو قدس سره نیز بمو تفویض گشت حیدر قلیخان بنابر بندوبست ضلع دریای

مهی و تنبیه و تادیب متمردان و کولیان برگشته بروده محالات آن ظرف کاظم خان خلف

خود را با رای رگهناته داس دیوان نایب مقرر نموده برآمد و چندی در آن نواح مأمور

مرجوعه بود حقیقت که از روی نوشتجات وکلای دربار و مدار واضح گشت که صوبه از

صمصام الدوله

روانگی جهازات حسب الحکم اقدس بنام حیدر قلیخان شرف ورود از رایی

وشتت و نیز برلیغ رفت که آینده سال بسال تنخواه میداده باشند ازانجا که بفضل

و کمال مولانا شیخ نورالدین بصمصام الدوله ظاهر شد حسب الحکم

اعلی بنابر فرستادن شیخ محمد صالح و شیخ نظام الدین پسران خود را

بارساله که درباب جنبل تالیف نموده رسید پروانه تنخواه هزار روپیه ماهیه

قطب الملک جهت زر ردو دراجله آنها بنام دیوان صوبه ورود یافت زمام بردها

روانه شدند و حکم اقدس به شرف صدور پیوست که پنج لک روپیه

از محصول جزیه احمدآباد برای ارباب استحقاق حرمین الشریفین

امانت نگهدارند و برای رسانیدن آن محمد حفیظ خان مقرر گشت چون افراد

مخارج بلده احمدآباد درباب پیاده متعینه خزانه عامره داخل بود حکم شد

موافق معمول درماهه آنها بعهده ناظم صوبه است از انجا میگرفته

باشند و هزار روپیه بطریق مدد خرج بحقایق و معارف آگاه شیخ علی رضا

سرهندی و پانصد روپیه بسید احمد از فرزندان حضرت شاه وجیه الدین قدس

سره از خزانه جزیه صوبه تنخواه گردید و خدمت آمینی کتهره پارچه از تغیر میر ابراهیم

بشیخ الله تفویض یافت و از معروضه محفوظ خان و تابع نگار بعرض اقدس

و انکسار دریا که منجمله جهازهای محمد بیگ خان تبازگی گرفته بود تجویز نموده

نزد او آورده محمد عبد الله برادر مومن خان که بعنوان مهمانداری

تا بندر سورت از حضور تعیین و همراه او بود از انجا که پنجهزار روپیه در وجه

انعام او مرحمت شده و ده هزار رفته از خزانه اندرون محل عطا گردید

و سه هزار روپیه باقی را پروانه تنخواه بر خزانه عامره بنام دیوان الصوبه رجوع

نموده گرفت و هم درین سال رشید خان از حضور متعلقی جهت نامه

سیری یا برخی از جواهر نزد والی ایران تعیین گشته بود وارد گشت که از

بندر سورت براه جهاز روانه شود و نیز حکم اشرف بجمیع دیوانیان

صوبجات صادر شد که هر که از اهل خدمات مکان خدمت خود حاضر نباشد

گماشته او بوده باشد بید خل سازند چون شریعت سعید مکه معظمه زادالله

شرفا و تعظیما ودیعت حیات سپرده پسرش شریف عبد الله

بشرافت انجا مقرر گشته بود حاجی صالح نام را بطریق ایلچی با پانزده راس

اسب عمده عربی نژاد و نامه مشتمل در گذشتن پدرش و درخواست

مقرر شدن سالانه یک لک نظر اقدس گذشت سالانه از خزانه بندر سورت بنام او

معین گشته و برای رسانیدن تنخواه سال حال مصحوب حاجی صالح ایلچی مرسوم

روانگی

که به کار مزروعات نیامده شده و دست صحرا تنگیست اکثر غربا و سالکین از راه

اضطرار بخوردن برگهای سبز آنرا بجهت اطفای نایره جوع مینمودند منجر بمرض

و هلاک میگشتند و فرزندان را بمعرض بیع درآورده بیکروپیه یا دو روپیه

می‌فروختند دائره وبا از مردم بپدیدار آمد بسیاری ره نورد وادی عدم گشتند

سابق از قدیم الایام در گجرات در بهای غله و روغن زرد و اجناس مأکولات

دستور میان روپیه‌های سوراتی و کم وزن که باصطلاح حلبی و باقرخانی

میگفتند بصرف میرفت درین سال قحط روپیه‌های تازه سکه مقرر

گشت که تا اکنون بهمان نهج استمرار دارد و درهمدران ایام غزنین خان

عرف محمد فیروز جالوری فوجدار پالن پور بنابر رفع ناخوشی در رفع تصفیه خاطر

از رسیدن صفدرخان سلسله جنبان امر مصالح گشته باحمدآباد رسید

قلیچخان را دیده گفت که مشیت ایزدی بران تعلق پذیرفته بعرصه

ظهور آمد اکنون همه حال آشتی به از جنگ است حسید قلیچخان آن

که از ابتدای راضی بوقوع اینواقع نبود استمالت نامه بکمال دلیری نوشته

صفدرخان را بابیرون طلب داشت و آنها آمده ملاقی گشتند مرتضی

ایلچی والی ایران نیز درآن از ادی پور وارد گشته در باغ مهرعلیخان آن

داشت رشنا زدهم روز دوشنبه ماه جمادی الاول واصل بهندر گشته بهیبت

مهام و نظم و نسق بپرداخت لشکرالله نایب متصدی بندر کنبایت نوشت که از

بندر سورت نیز زبته خبردار باشد و سید فیض الله منصبدار متعینه صوبه که دا تف کار

بندر سورت نیز زبته خبردار باشد و سید فیض الله منصبدار متعینه صوبه که دار

اینها در تربوم بود اکثر امورات و رتق و فتق مهام مرجوعه را بدر بعیه بست

انجام رسانید و از ازدیاد مصاف مالی بنوعی تسلط و ضبط و بند و

بهم رسیده بود که احدی را مجال اظهار خودسری نماند از انجا که حیدر قلیخان

حالی از استعداد نبود در تاریخ این فتح گفته تاریخ ۱ جور رایات

حیدر نمود ارشد علمهای افغان نگونسار شده علمها عبارت

از دو الف افغان است چون نگونسار شوند نقش ماده تاریخ است

وقوع قیمت که بجز ده استشهار دارد

همدرین سال قحط شدید روی نموده که فی روپیه با جره و موسته بجیا

متصدیعه تمام مشقت مالا کلام میشد اما بنابر ضبط و تسلط نایب

کسی را یارای ستم بر ضعیفان نبود و غله از سر دنجات می آمد قرار

که بردر خانهای رای رنگناته و راس دیوان حیدر قلی خان بفروخت

و قدر نصیب و قسمت بدست می آید اگرچه در انوقت بارش

که یکبار

چپقلش های نمایان بظهور رسانیدند تا هر که پیش آمد سر خود را پیش دید جوانان خوب

از طرفین بر خاک معرکه غلطان خون گشتند لیکن در بین تاختن سر رشته

جمعیت هالی از هم گسیخته بتفرقه انجامید هر یکی از سرداران بطرفی بر آمدند

و لقبه السیف مانند بنات النعش پراگنده گشته پامن طلب شدند

صلابت خان هالی را اندک زخم شمشیر بر دست رسید صفدرخان که قلیل

سواره همکان خود با بعضی مخصوصان بمقابل ایستاده بود از وقوع این واقعه

بنابر تکلیف مردم بسمت دیگر عنان تاب شد حیدر قلیخان بهادر که اراده پرخاش

نداشت بتعاقب نپرداخت الحاصل صفدرخان پس از بر آمدن از آن وادی

هولناک بموضع اسرسوله مسکن ننوز زمیندار رسیده اخبار طلب فرزندان شد

خبر یافت که محمد صلابت خان و جوانمرد خان و محمد اسد خان غورتی و دیگر اقربا مشتت

همان روز بتعاقب بکلید گر در پورجات آنطرف دریای سابرمتی باهم پیوسته

قبایل را از شهر آورده بصوب پالن پور شتافتند لهذا خود نیز متوجه آنطرف

گردیده پیوست حیدر قلیخان روز دیگر کوچ بموضع عیس پور رسید و دو کروهی بلده رسیده

روز توقف ورزیده متصل مزار حضرت شاه بهیکن قدس سره که سواد بلده بر لب سابرمتی

واقعست فرود آمد غره شهر ربیع الثانی بباغ شاهی استقامت گرفت تا یکماه و نیم مقام

و خفائی ملبد گشت و شرر آتشین باریدن گرفت و از جانبین تهوران و دلاوران را
عرق حمیت و انتقام کشی بحرکت آمد بیت دو رویه صفدران صف برکشیدند
همه روی زمین لشکر کشیدند ... و دریای مبارزان بطغیانی در آمد
موج زنان رو بیکدیگر آوردند و ترددات نمایان از بهادران طرفین بظهور در آمد
از آنجا که همراهان صفدر خان بیشتر جماعه کولیان و قصباتیان بودند
از جنگ میدان و صف آرائی و رسیدن گوله و خمپاره و سرگردانیهای که جمع
اجل بشان رسیده بود و بر خاک هلاک افتاده دیدند چشم‌شان ترسیده اول فرقه
کولیان و قصباتیان که بمیدان آمده بودند کناره کشیدند بیت رمیدند آن
وحشیان بیدرنگ ... بدانسان که نخجیر رنگ از پلنگ ... صلابت محمد خان
و جرأت مردانهای محمد اسد غوری و تمامی برادران و اقربا و خویشان با جمعی
از دلاوران و طائفه شجعان سکنه قصور و مشهوران باشندگان آن طرف
رود و سایر زمره مشهور و معروف و صاحب تمکن و ناموس و پیوسته بعنوان قرابت با نوری
خواتین تیکوری بودند عار فرار بر خود قرار نداده پای شجاعت در میدان مبارزت استوار
ساخته و دلیران آن وحشی صفتان را تا بر تزلزل در ارکان بعضی سیداران باقی ماند فان
را دیده یکبارگی بر انگیخته بمقابل زدند و قلب و جرب قریب بفیل سواری حیدر قلیخان

حزب و ترتیب چهار و پنج هزار سوار و پیاده منتخب نموده بعزم تلافی مافات تدارک
گذشته و آوردن آب رفته بجو آنطرف موضع شوره سر راه فرود آمد
حیدر علیخان که از تیلال کوچ نموده در آن نزدیکی بر لب دریای اپار رسیده
که فاصله سهل دارد منزل گزیده از آمدن او باستقبال با فوج و اراده مقابله
آگهی یافته عاقبت اندیشی را کار فرموده نمیخواست که نایره قتال افروخته و غبار کدورت
بیشتر مرتفع گردد و میر علیخان را هنگام شب بواسطه گفت و شنود و رفع نزاع
نمود بنابر رنگ زردی برات که در مقام تیلال نشسته بود میر زر فرستاده
گفت بیت ندارم با تو سر دشمنی * تو هم ساغر دوستی نشکنی *
میر علیخان نگذاردن پیام وصیت بمقتضای قدیم اخلاصمندی خود بعنوان خیر
خواهی فهمانیده از آنجا که مشیت ایزدی بنوع دیگر تعلق پذیرفته بود
اثری مترتب نگشت * بیت * عنان تا بشد از ره اتقیاد * طریق سلامت
ز دستش رفت * تدبیر انسانی رفع تقدیر ربانی را نتوانست نمود. او آخر شب
میر علیخان بی نیل مقصود معاودت کرد و قرار بجنگ افتاد همانوقت حیدر علیخان
توپخانه را پیش فرستاد و مورچال قایم ساخته و سر راه بر حریف بست پس از طلوع
آفتاب عالمتاب از طرفین توپخانه رعد کردار بخروشیدن و غریدن در آمد سحاب

برآشفته شدند در حل و نقل یابی بعبارت صفدرخان بنا بر ترس و عدم طاقت
نقل و حرکت بجای خود استقامت ورزیده چیزی از شاگرد پیشه
باز مانده بودند حیدر قلیخان از آن قضیه واقف گشته هنگامه آرایان را نیز
زجر و توبیخ منع نموده باز درشت آنچه توانست از جنس متفرقه مسترد
گردانیده و صفدرخان را نیز نزد خود طلب داشته در نهایت تملق و چاپلوسی
و عذرخواهی و اظهار خجالت نموده گفت ظهور خیر و شر منوط و مربوط باراده
قادر مختار و خالق بشر است بیت با قضا بر نمی توان آمد تا با قدر
هم نمی توان آویخت ۞ از امری که واقع شد گرد کدورت بخاطر خود
راه ندهید از این قبیل گفت و شنید نموده مستمال ساخت بیت هر کجا
داغ بایدش فرمود ۞ چون بمرهم نمی ندارد سود ۞ اما او را مفید نیامد
باظهار اینکه سامان و ساز اقامت سفر نمانده بود بشهر رفته مدار کسب نموده
میرسم او وجود مایه مصلحان خیراندیش گفت که آنچه مطلوب باشد از اینجا میتواند شد
از اینجا که در سر خیال دیگر داشت هر چند بیشتر گفتند کمتر شنید و باحمدآباد آمده شروع
به نگاهداشت سپاه و فراهم آوردن مردم از خویش و بیگانه شهر و قصبات
رجوع نمود دگر نویسان با استعجال تمام اشتغال ورزیده در ایام معدود با جمعیت

حرب

رسیدن مهاراجه اجیت سنگه

مهاراجه اجیت سنگه با افواج گران از جوده پور بعزم صوبه راهی گشته

روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الاول سال هزار و صد و بیست و هشت

بباغ شاهی رسید بحراج پنداری باتیان و نا و مهر علیخان و صفدر خان

و نظام الدین احمد خان صدر و نایب دیوان صوبه و قاضی خیر الله خان و عبد الحمید خان

وقایع نگار و محمد منور سوانح نویس و میر حسام الدین خان محتسب و میر ابوطالب

کوتوال و محمد اکبر مفتی و منصبداران و منعیان و اعیان و بسیر گروهای مسلم و هنود

و فرقه صرافان و تجارت پیشگان سکنه بلده زینت ملاقی شدند و ناهر خان

که بمنصب هزار و پانصدی بلا شرط نفس منحصر بود از هنگام فوج کشی امیر الامرا

بر جوده پور گفت و شنود در اصلاح معاملت مهاراجه می پرداخت

بعنوان آتالیق که از جاده اطاعت و فرمان پذیری انحراف نورزد بدستیاری

دارو غلی محال کوبه بارچه و سایر بلده از تغیر محروم دیوان معزول ساختند و نوبت

رحمایت از جاده و اختلاف گذشته بمردم آدمی انجامید و شور و غوغا

در لشکر افتاد و کسان الف بیک زد و آورده تا درگاه صفدر خان رسید چون از

وقوع این واقعه ناگهانی توقفی بوجه بکاحتی پای جای خود را توان است بقوره

ابتدای فصل خریف قوی ئیل مطابق سال پنجم جلوس معلی نائره ولسته

بعطای خلعت فاخره و سرپیچ مرصع مباهی گشته راهی شد. نوزدهم

شهر ذی الحجة الحرام بسواد بلده احمدآباد متصل مزار شاه بهیکن قدس سره

فرود آمده دولتین با ایشان برادر رخصت ظهیرالدین احمد خان ولد شیخ الاسلام خان را

نایب به نیابت دیوانی صوبه و محمد شفیع نام از همراهان خود را کروره محال پیشکش

پارچه که الضمیمه دیوانی بود مقرر ساخت. پس سید عقیل خان را فوجداری دامینی

دهولقه و بندر کنبایت را از جانب خود تعیین نمود و بصوب بندر سورت کوچ

و در تیلا از رحیم خان و فوجداری پرگنه کاظم بیگ خان و در بهروچ

عبدالمومن خان را نصب نموده داخل بندر سورت گردیدند و به تمشیت

مهام سرگرم کار گردید. دالدرا اقم بنا بر تغیری از کنبایت آمده بود در دیولار

سید عقیل خان به دهولقه راهی شد بدستور سابق ایشان را به نیابت

بندر کنبایت مقرر داشته همراه رفت از آنجا بنابر عزل و نصب امور

پرگنه و بیم خوفی های رعایا طریق فرار پیموده بودند قریب یکماه بحسن تدبیر

اصلاح پذیر گشت و از آنجا بکنبایت شتافته چندی راقم را نایب گذاشته

حسب الطلب سید عقیل خان به دهولقه آمده بسر انجام امور اشتغال در زمی

[illegible]

فتح سنگه نامی کایت را به نیابت فوجداری سورت رخصت نموده آنها

هی گشته هفتم شهر شعبان سال هزار و صد و بیست و هفت بجراج

اصل احمدآباد رسیده و فتح سنگه بسورت شتافت و عبدالحمید خان

بلده آمده بضمیمه تولیت گنج احمد کتهو و خدمت بخشیگری و وقایع نگاری

بود در مرمت شهر پناه ساعی به تثبیت مهام و انتظام و تعیین فوجداران

و تهانه داران متعلقه نظامت سرگرم گردید همدران آوان عنایت الله خان

که در عهد حضرت خلد مکان دیوان خالصه شریفه و محل اعتماد و از

زمره امرایان عظام آنحضرت بود و از حضور مقدس رخصت سفر حجاز

و حج بیت الله الحرام حاصل نموده و از گشت و روزی چند توقف

گشته و از رنج راه آسوده بسورت روانه شد و موسم را که جهاز

روانه مقصد گردید و دیوانی صوبه از تغیر محترم خان و متصدیگری بندر سورت

و محالات خالصه شریفه از تغیر مومن خان و متصدیگری بندر کنبایت

از تغیر سید عقیل خان و فوجداری بروده و تا دوت و داجهانی و پرگنه

حویلی احمدآباد و فوجداری ارهر ماترنیسی و هر از بابیه سربلند خلافت مفضیر بخشید

قلیخان که بمنصب دو هزار بذات هزار سوار بالا شرط سرفرازی داشت رسید

...هار و دو داگر نوبت بدستهٔ بیادر پرگنات و در بلده آمده لشکر ناحق جا بجا

بغارت بردن ذخیره و جنس و بست احوال رعایا را در از ساخته و ابتدا در آیین

و ... که از آن وقت شده بود و نیستند آن و کاهی که رونق رواج مهمات بود و بند باختیار

خود کار میکردند و جمعی بصیغهٔ حسابی از وظیفه داران و مدد معاش سادات

به عنف ... از پیوسته زیاده ها سابق و لاحق متواتر و متوالی بعرض اقدس رسید

لهذا تغیر گشت و از نوشتجات وکلای حسابداران [illegible] را دیانت نموده غیرت خان

جالوری فوجدار آن نیز ... تا رسیدن ناظم منصوب بلیت مقرر ساخت

غرهٔ شهر شعبان المعظم سال صدر رواده [illegible] گردید [illegible] دار ...

[illegible]

[illegible] بست [illegible]

[illegible] خان [illegible]

از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه داری احمد آباد از تغیر داود خان [illegible] بت

بهادر [illegible] بمنصب شش هزار [illegible]

شش هزار سوار [illegible] مفوض گردید ارسال خلعت خاصه [illegible]

[illegible] گشت و فوجدار سورت بنام [illegible]

[illegible] بحال [illegible]

[illegible]

نقیم مرد عزیز الوجود را از جاهای آواره ساخته اند فرمان شد که کیوز حنید وغیره را

دستگیر نموده بخانهٔ ایذا رحت ورا محبوس سازند و بناظم صوبه و دیوان یرلیغ رفت که خانهٔ او را

ضبط نمایند چنانچه در آمد آنها و بعمل آرند چون حضرت و غلط الفتن را استماع فرمودند

و بتیش ازبس متوجه شده و بزبان وحی ترجمان آفرین و احسنت گذشت و تعریف

بلیغ فرمودند این معنی نهایت مرتبه شهرت یافت و کثرت فرحت خلق گردید

پس از چندی کیوز حنید وسیله نجات سوای التیام و التجا با قرعلی و ملا

عبدالعزیز ندیده پیغام نمود که ما را از یک وطن دو باره آورده ایم از بس تهیه حاشش

در گذشته و مجامات را امتحان نمود مبدل ساخته نوعی نمایند که بسلامت

بالاتفاق بوطن میشود و چون از پیشگاه خلافت و جهانبانی ملا عبدالعزیز

رخصت انصراف یافت رخص ادرا حاصل نموده راهی گشت و محمد علی را با لجاج

و عجز تمام نگاهداشتند با بجوار ایزدی پیوست داد و خان ناظم صوبه اگر چه

مرد سپاهی و صاحب ضبط بود و خصوصا لشکریان خود که احدی را در ایام

فوج کشی یارای آن که خوشه از مزروعات ها بستاره بخرد از تو اند گرفت

اما در حکومت و ملک داری که امر بسیت علحده نورزیده لهذا انقش نظم و نسق

درست نه نشست گولیان و متمردان گرد و نواح به هیئت اجتماع که باصطلاح

ملا عبد العزیز را داده تظلم نمودند حکم معلی شرف صدور یافت گرزبرداران شدید رفته
برده اکبور حسین نبالی و ابراهیم را مسلسل و مغلول بدار العدالة العالیه حاضر سازند
پیش از رسیدن گرزبرداران از نوشتجات نواب ایشان که در اردوی معلی بودند به ملا
عبد العزیز آگهی آمده او و محمد علی واعظی را مخبر ساخت که اینها اصلاح وقت در رفتن از خود
در حضور ندیده روانه شدند و متعاقب آنها اکبور حسین نبالی و ابراهیم از حقیقت
حال واقف گشته شتافتند و گرزبرداران ازین طریق معاودت نمودند چون
آنجماعت طی منازل و قطع مراحل نموده پس و پیش بدار الخلافة قدوة الواعظین
محمد علی در مسجد جامع بر منبر موعظت بر آمده شروع بگفتن وعظ فرمودند از آنجا
که سبحانه تعالی طلاقت لسان و عذوبت بیان بدیشان کرامت فرموده اند تمام
بخشیده بود در اندک فرصت شهرهٔ عظیم یافت گروه گروه مردم از اعالی
و ادانی و رجال و نسا به استماع وعظ حاضر گشته دست ارادت داده مرید
و معتقد گشتند تا آنکه بدایع فضایل خان و اوصاف ایشان بعرض مقدس رسید حکم
ملازمت صادر شد و او ایشان و ملا عبد العزیز را که او نیز بهره وافر و وعظ مشتاق تر
از فضل و کمال او نشست بحضور اشرف رسانید و تمامی حقیقت و سرگذشت ملا و واسطه توقف
عز و جلال واضح و منکشف گشت آنحضرت متاثر شده فرمودند که منو اراده خلاف

انقیم

بنا خوشی انجانب و بالکو چند بنا بر عیب تشویش آمده از طرفین که موجال بندسی

نموده مستعد جنگ گشتند تا دو روز این صحبت ماند عاقبت اندیشان جماعه صرافان

واسطه شده مصالح داده تدبیر دفع آنها نموده که برطرف شده مخفی

نماند که آنها آنرا گویند که در وقت کمی زر نقد صرافان این معامله در پیش میکنند

مثال شخصی در بندر سورت مبلغ معین بصراف آنجا داده هنڈوی که مارسی گفته

گویند بر شریک وار یا گماشته او در احمدآباد آورده اگر خواسته باشد

زر نقد بگیرد و وجه آنها آن شهر رایج الوقت را وضع نموده میدهد و الا آنه اگر شخص دیگر

از آورنده هنڈوی همان مبلغ طلب داشته باشد او را حواله می نماید

و خود را خلاص می سازد و هم چنین او حواله دیگری میکنند تا رفته

بشخصی که صاحب هنڈوی از وطلب داشته باشد منجر میشود و ابرای ذمه

کنند اما زر نقد در میان نیست الحاصل چون مقدمات هنگامه هولی و مورچیان بندی

حال از معروضه اخبارنویسان بعرض اقدس رسید و نیز جماعه هنود ان صرافان

تجارت پیشگاه طرائقی که در بازار وی متعلقه دوکان داشتند دست

از معاملت و داد و ستد کشیده بهیئت مجموعی بدرگاه معدلت پناه ستمی

تاراج و سوختن دکاکین و قتل و غارت نقد و جنس را با عهدای محمد علی داسطی

رسیدند قاسم بن سید حسنخان سپاه پیشه دوربرده سکنا داشت در بیهی

بجهت خرج او فرستاده نوکر ساخته طلبیده از اتفاقات دربین راه نزدیکی

بهروج لالی یار رد و طلب شدگان رو نمود و نابرابر ردالی پیش پس با یکدیگر گفت و گو

نموده معرکه قتال آراستند جنگ در روزه استین بختند

ستیزه کنان در هم آویختند و چندی از طرفین کشته

و خسته گشتند فوج قلعه از شکست یافت بدرالدین خان مظفر گردیده بسوی بست

پیوست انتزاع قلعه از صلح مبدل گشت بر آمدن صیغه انهته در آن

رواج یافته بود بسعی محتشم خان دیوان و روانه شدم

چینیبان و محمد علی یاغی بحضور اعلی

و هم درین سال صیغه انهته که بتدریج بالا رفته در سر بعد از نسبت تجاوز کرده بود

محتشم خان دیوان صوبه کبور چینیسالی و همراهان را طلب داشته

تدقیق نموده که بنا بر مقدمه داد و ستد صیغه انهته کار و بار خلق الله ...

نیداشت و معاملت زر از میان برخاسته لقسمتی که شیوه نامرضیه ...

بتدریج فرود آرند کبور چینیسالی تقید انیمغیی بعمل آورد ...

گماشته مدن نویل که عمده همراهان بود برای جلب منفعت سر باز ز...

بناخوشی

بمحترم خان که بار حکومت بندر سورت قیام داشت مرحمت گشت و متصدیگری بندر و فوجداری
بروده و پرگنه تیلاد و دهولقه و بهروج و نریاد و مومنخان از پیشگاه خلافت و جهانبانی نیابت
سرفراز گردید و فوجداری جونه گده از تغیر کشور راهی سنگه و رنیاباقی بعهده عبدالحمید خان تعلق پذیر
و محترم خان قبل از رسیدن سید عقیل خان را نایب بنا داد و غره شعبان المعظم فصل
گذاشت عبدالحمید خان بجونه گده جمعیت سوار و پیاده نگاهداشت نمود راهی گشت مومنخان از
دارالخلافه بعزم تعلقات روانه شده آمده به نیابت فوجداری تیلاد و فداءالدین خان
خویش خود و نایب فوجداری دهولقه محمد عبدالله برادر و فوجداری بروده محمد اسد
غورتی مقرر نموده داخل بندر سورت گردید محترم خان باحمدآباد آمده داود خان ناظم
صوبه پیشکش گیران بصوب کاتهیاوار و نوانگر شتافته بقدر مقدور و میسور
تشخیص و تحصیل پیشکش نموده مراجعت صبیه زمیندار پلو را در سلک ازدواج
کشیده داخل بلده گشت و ... حکومت ضیا ... بمومنخان و ضیاخان قلعه دار
بندر سورت در سال هزار و صد و بیست و ... سنه ۱۱۲۷
بنابر امری فیمابین مومن خان متصدی بندر سورت و ضیاخان قلعه دار
منازعت رو داد و کار بجنگ توپ و تفنگ و بستن مورچال انجامید
فداءالدین خان و محمد اسد خان غورتی را با فوج طلب داشت قلعه دار

وال وانتقال ضبط سرکار بادشاهی گردیدند ، مقتراض اهل طلب عمرش

ه به بریده ودلال اهل برانگیختش لفروخت یه چون بعرض اقدس رسیده بود

که خان فیروزجنگ وشهامت خان ناظم پیشین سررشته بیباقی زخالصه

لفیه ازو قرو دیوانی گرفته محالات بیباقی را در عهده خویش نگاهداشته

محصول را عاید خزانه نکرده حکم جهان مطاع گیتی متقاد بدیوان الصوبه صادر شد

که من بعد سررشته را بناظمان نمیداده باشند واحدی را ببیباقی وخالصه دخل ندهند

ویک منزل خانه علوجانه کطراکی که داخل منازل نزول ودر ایام سلطنت جهاندارشاه

بطریق انعام بحقایق ومعارف آگاه شاه علی رضا سرهندی مقرر شده

ودر نیولادال بضبط درآمده بود درباب معافی وگذاشتن خانه باو حکم رسید

همدرین سال شدت نزول باران روی نمود که چند شبانه روز متصل

بارندگی داشت دریای سابر طغیانی نموده در بلده درآمده و در قواعد بنیان

اکثر عمارات تزلزل افگنده خراب ساخت ودیوار حصار شهرپناه بشکسته

شکست وریخت بهم رسانید بعد معروض قدسی حکم ترمیم صادر گشت ودر

نیز رفت همدران اوان محمد باقر نامی بیوتات صوبه احمدآباد که از عهد حضرت خلد

بامر نیابت اقضی القضاة می پرداخت اصالتاً بدو تعلق گرفت ودیوان الصوبه

محمد خان

داشت نقد را در دار الضرب کنبایت بسکه مبارک رسانیده و جنس را برداشته باحمد آباد آمد
چون نوبت بشصت تا درجه از مراحل زندگانی طی نمود از راه حرص و آز درین سن دو سال بعنوان
بازرگانی از ولایت بندر آمد و تقریرش همان حکایت مشهوره شیخ سعدی علیه الرحمت
آورده که فلان بضاعت از کجا تا کجا برم بعینه صادق بود و میگفت که از احمد آباد نقد را
اقمشه خریده بشاهجهان آباد برم و از محال صوبه جزیل فروخته شود بولایت برم و دیگر ترک
سفر کنم و بدار کار به معتمد معلیه حساب علام ضایع روزگار همراه داشت و از عمر ساخت
و بیاقت که در مراجعت جا گرفته بیت گر بجای نانش اندر سفره بودی آفتاب
تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان ** از انجا که مرد حقیر جسه و ضعیف البدن
بود عند الحاجت حمالی را اجیر گرفته درشش سوار تردد میکرد و بگرده نان نیم
میگذرانید و علاوه ماشش بمال مفت و دل بر حیم بشرب خمر و بد مستی و تعیش مینمودند
بالجمله پس از ورود احمد آباد و در سرای لشکر خان که از راه گزینه نشست جماعه زربی باکان
خدا نشناس بر نقد و تطمیر حقیقت حال واقف گشته شبی بخانه اش در آمدند و حلقش
از گوشت تا گوشش بریده کیسه سند از نقد آنچه توانستند بر بردند آن شنیدستی
که وقت تاجری ** در بیابانی بیفتاد از ستور ** گفت چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور ** فاعتبروا یا اولی الابصار ** روز دیگر

سودمند و دلائل عقلی و نقلی اثبات کرده فریقین را باز داشتند و آتش فتنه

فرو نشست داود خان بعزم نظم و نسق کوتی امیر حسین منصب دار [illegible]

سند دریاهی مدار و علی اتباع اسپان عربی و تحفه‌ها لائق بازرگان بدرگاه

فلک اشتباه مقرر گشت و هر دانه خوراک اسپان بنام دیوان الصوبه در ورود

بلیغت سید عقیل خان متصدی بندر کنبایت بعنوان مندرج

بمحال متعلقه شتافت بهدران موسم جهاز علی بن سلطان که خود نزاد

تیرراکب تباهی گشته بود از بصره با پنجاه راس اسپان عالی

وارد بندر گوگه متعلقه بندر کنبایت شده لنگر انداخت و اسپان و اقسام

اجناس آن محل گشته و اخبارنویسان ورود اسپان بعرض عاکفین

سریر خلافت مصیر رسیده حکم والا بنام سید عقیل خان صادر گشت که بعمل آورد

حاجی علی را با اسپان

وصول شیر و بستر ماهی در آنجا متوقف بود و بدستور سابق والد راقم

بتمشیت مهام بندر مستقل داشته باحمدآباد آمده و دیوان الصوبه بنابر

یرلیغ قضا تبلیغ اسپان را [illegible] دانه درگاه والا رخصت از آنجا که در آن

جهاز حاجی علی اکبر نامی تاجر هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و جنس همراه

داشت

داشت نقد را در دار الضرب کنبایت بسکهٔ مبارک رسانیده و جنس را برداشته باحمد آباد آمد

چون تربیت شتها در حالهٔ از مراحل زندگانی طی نمود از راه حرص و آز در سن دو سال بعنوان

بازرگانی از ولایت بسندر آمد و تقریبش همان حکایت مشهور که شیخ سعدی علیه الرحمت

آورده که میران بضاعت از کجا تا کجا برم بعینه صادق بود و میگفت که از احمد آباد نقد را

اقمشه خریده بشاهجهان آباد برم و از بحال جوز و فیل فروخته شد و بولایت برم دیگر رنگ

سفر کنم و بدار کار به سعید عملیه چیسار علام صنایع روزگار همراه داشت و از ممر سامت

و لیاقت که در نظر اش جا گرفته بیت گر بجای نانش اندر سفره بودی آفتاب

تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان ۞ از آنجا که مرد حقیر حسبه و ضعیف البدن

بود عند الحاجت حمالی را کرایه گرفته در پشتش سوار شده و مسکر و گردوه ناسی

میگردانید و عقلا ماننش حال مقت و دل بر حیم کشش رب ثمره دیده مستی و تعیش مینمودند

بالجمله پس از ورود احمد آباد در سرای کشکر خانه بکرایه گرفته نشست جماعه از بی باکان

خدا ناشناس بر تقریر و تظهیر حقیقت حال واقف گشته شبی بخانه اش در آمده و حلقش

از گوشش تا گوشش بریده کیسه چند از نقد آنچه توانستند بر بستند آن شنیدستی

که وقت تاجری ۞ در بیابانی بیفتاد از ستور ۞ گفت چشم تنگ دنیا دار را

یا قناعت پر کند یا خاک گور ۞ فاعتبروا یا اولی الابصار ۞ روز دیگر

شومند و دلایل عقلیه و نقلیه گفت و هر دو فریقین را باز داشتند و آتش فتنه

فرو نشست داود خان بعزم نظم و نسق کوهی ابن حسین منصب دار بندر بیت آذر

سند و گرداهی بدار و علی اتباع اسپان عربی و کچهی لائق بازرگانان بدرگاه

فلک اشتباه مقرر گشت و هر دانه خوراک اسپان بنام دیوان الصوبه دررود

لیافت سید عقیل خان متصدی بندر سورت کنبایت بعنوان مندرج

بمحال متعلقه شتافت همدران موسم جهاز علی بن سلطان که خود

نژاد

تیزراک تباهی گشته بود از بصره با پنجاه راس اسپان عالی

وارد بندر گهوگه متعلقه بندر کنبایت شده لنگر انداخت و اسپان و اقسام

اجناس آن محل گشته و اخبار نویسان ورود اسپان بعرض عاکفین

سریر خلافت مصیر رسیده حکم والا بنام سید عقیل خان صادر گشت که

حاجی علی را با اسپان   بعمل آورد

وخود نیز دو سه ماهی در آنجا متوقف بوده بدستور سابق والد را قسم

بتشخیص مهام بندر مستقل داشته باحمد آباد آمد و دیوان الصوبه بنابر

یرلیغ قضا تبلیغ اسپان را [illegible] دانه درگاه والا ساخت از آنجا که دران

جهاز حاجی علی اکبر نامی تاجر هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و جنس همراه

داشت

نمود که باصطلاح گرسنه گویند و در آنجا بود و چه از راه تعصب دینی و چه از تهمت بی جستجویی که

میان ملا عبد العزیز که او نیز سنه گروه بواسیر بود و از قدیم الایام میان این کاوش و [illegible] بود

ملی و فطرتی استمرار داشت آورده‌اند اثنا عشر مبالغت بر سر دوست مدافعت در پیش نموده

بجنگ انداختن سنگ و کلوخ از پشت بام‌ها در پیوستند که چند بیشتر کسانی که پیوسته

در کارها ناظم و دیوان الصوبه آمد و رفت داشت جمعی از فرقه سپاه متوطنان گجرات که بالا دکر بوده

بودند از خویش آمده‌اند همه آمدند و از خانه خویش و از دروازه جوهری واشده بطریق میر جمال

کشانیدند سپاه پیشه بی روزگار واقع طلبه ظهور این هنگامه را وسیله روزی بقصور

نموده بر در و ب محلات صرافان و تجارت پیشگان بقصد ساختن روزانه بغلبت

حطام دنیوی بیلوا از امداد و دین خالی کرده آماده پیکار گشته باعانت کفر بر داشتند

و دین را اندر بنیاد فرو خستند تیر و بندوق ایشان معاون سنگ و کلوخ‌ها اثنا گشت

جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند و تا دو شبانه روز این معرکه بر جا ماند

واقع ذخان که در آن حین با اراده گرفتن پیشکش زمینداران هندوست بقصد ان

ضلع سایر برآمده در باغ شاهی اقامت داشت فوجی را تعین نمود که در میان

حایل بوده جانبین را باز دارند و نگذارند که احدی زیاده سری نماید و خونریزی واقع شود

و نیز اکثر اعیان و مشایخ [illegible] صاحب عاقبت اندیش و ارباب درایت بلده زبان [illegible] نصایح

وماجرا آنکه ملا عبد العزیز رئیس قوم بواهیر اهل سنت و جماعت آگاهی فرستاد
او با جماعه خود در مسجد بنشستند و سائر الناس مسلمین چه گروه سپاه
و اهل حرفه سکان بلده و باشندگان پورچات گروه گروه و فرق فرقه
دین دین گویان از هر گوشه و کنار حاضر شده هجوم عام و اجماع اهل اسلام
رو داد و در کمرهمت لقتل و غارت هنود بسته بهیئت مجموعی رو بخانه قاضی
خیر الله خان باظهار اینکه چون مقدمه شرع و اعانت اسلام است
آمده شریک شود نهادند شیعه بیت پناه از وقوف این معنی درخانه را بسته
از هراس هجوم عام اندیشیده تقاعد ورزید جهال عوام الناس از فتح
الباب مأیوس شده زبان به ناروایان و هرزه درازی ساخته اجاره چند
بر در شیعه بیت پناه آتش دادند و بیش از بیش خیرگی و خودسری آغاز
نهاده دست تطاول لقتل و غارت دراز ساختند و دکاکین بیرازخانه
زرصرافان را که در آن وقت مملو و مشحون از نقد و جنس بود بتاراج برده آتش
آتش دادند [illegible] نزاع آنچنان آتشی برفروزد که از تاب آن هر چه
باشد بسوزد [illegible] در [illegible] خانه بدین گونه گرفتند از انجا خجسته محالات بود
عمده جوهری و ارته باشند زنانه بیوه [illegible] شیعه سیاری که در آن ایام سرگرده فرقه

[illegible]

داد و از سوانحات این سال وقوع هنگامه بر سر هولی بازی فیمابین هنود و
مسلمین است شرح این گفتار بنهج اختصار آنکه در آن ایام هری رام نامی گماشته
مدن گوپال صراف که بهمراهی خان فیروز جنگ بعنوان خزینه داری وارد این دیار
گشته و خانه بسیار عالی در بلده بنا نموده بنا بر متمول و خازنی ناظم مرجع صرافان شده
پس از ارتحال خان فیروز جنگ دوکان صرافی در احمدآباد و منفعت کلی داشت قرار داد
بدار الخلافت رفت هری رام بر در خانه با جمعی از صرافان و هم مشربان برنگین رنگ
و پاشیدن گلال و بدمستی چنانچه شعار آنهاست سرگرم هولی بازی را گرم
داشت اتفاقاً یکی از اهل اسلام را در آن وقت گذر از آن راه افتاد و دوچار گشت
او را در میان گرفته بانداختن رنگ و گل و خاک رسانیده باهانت بدر جستند و
او بمقتضای وقت بهر قسم خود را وارهانیده بهمان حالت چندی را همراه گرفته نزد
حقایق و معارف آگاه محمد علی که در آن وقت سر حلقه موعظت و سرگروه ارباب هدایت
زیب و رونق افزای منبر واعظ بودند و آبیاری زبان تشنه کامان وادی حرمان را سیراب
و گمراهان صحاری ضلالت را هادی طریق نجات میگردیدند و اعلی و ادنی فرقه اسلام معتقد بودند
رفته بوا نموده سرگذشت و روئیداد واقعه پرداخته تظلم نمود ایشان حمیت اسلام
و اعانت دین متین گریبانگیر شده در مسجد جامع کشان کشان برده از آمدن خویش

او نیز در بخشی الممالک امیر الامرا سید حسن علیخان که بر مهاراجه اجیت سنگه فوج کشی

نموده بود از خزانه احمد آباد چهل هزار روپیه در وجه مدد خرج مراجعه حکم شده

زمیندار ناگور رسیده و در سال هزار و صد و بست و شش بحال سایر بلده

که از عهد حضرت خلد مکان در جاگیر ناظمان تنخواه میشد بخالصه شریفه مقرر

گشت و شش هزار و فغان بداروغگی دلالی و راهی پارچه و سایر فسا از گردش

آمد و از معروضه او بعرض مقدس رسید که روغن زرد و پنبه و اجناس

دیگر در پهنه دیات متفرق خرید و فروخت می شود از این جهت محصول سرکار والا از قرار

واقع بضبط در نمی آید و همچنان میوه تر و سبزی بنوعیکه در صوبجات دیگر بضبط

می گردد در صوبه بکدام نیست امیدوار است که در باب مقرر کردن پهنه دیات

بر جنس کجا ضبط محصول آن بنده مامور شود و برای امداد و اعانت در زیاده

بنا ناظم و دیوان صوبه نگارش یابد لهذا حکم والا ورود یافت که آنچه لازمه امداد است

در هر باب بعمل آرند اگرچه محصول پنبه از قدیم الایام در پهنه دیات ضبط می شود و در ترکیب

مکان بنود و مقدمه سبزی و روغن زرد که در ایام خان فیروز جنگ

نو احداث یافته در تصرف ناظمان ماند و بخالصه شریفه در نیامد ر و

واد ... ها ... پایه ملحوظ و السلام

دارد

درصدد عزلش در می آمدند از التفاتات چندی سدانند فرستاده سید عقیل خان
نوبت شده چون از معاشی لسان سدانند ستوفی یک گونه اظهار رضامندی
دانسته بنابر بالش برآمده بموضع سوجتیره و ده گروهی بندر سر راه احمدآباد رسیده بند
سید عقیل خان از اطلاع این حرکت چون هنوز از ابتدای عمل نو بالش
رعایا مناسب ندانسته والد راقم را نایب مقرر نموده رخصت کرد راقم نیز در خدمت
سعادت اندوز بود و الحاصل بموضع سوجتیره رسیده و دریافت مدعا دمافی
الضمیر آنها نموده بنابر استمالت و انجام مطالب چهار پنج روز در آنجا
متوقف گشته خوشدل ساخت و با خود ملتها بیات برده بتمشیت امور و
سرانجام مهام پرداخت و نوعی سلوک و معاشرت پسندیده و رفع التشر
بدعات حاکمان پیشین نمود که تا اکنون در آنجا دستور العمل و ضرب المثل
باقیست که به نیکوئی یاد میکنند بیت دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را همدران ایام حکم جهان مطاع بدالصوبه عز ورود یافت
که وقایع نگار و سوانح نویس و هرکاره را در مقدمات مالی و سایر خالصه شریفه
دخل نبایست گذاشته آنها پردازند و نیز پروانه تنخواه درباب عطار مبلغ پنجاه
هزار روپیه بطریق مدد خرچ برادر درگاداس رضامندی راجه اجیت سنگهه بشرط برآمدن

در خانهٔ محمد بیگ خان که بر لب دریای سابر واقع بود فرود آمد و بروز محیبا
اهل نجوم در بهدر درآمد اما اکثر اوقات در میدان ریگ بیرون قلعه بر کنار
جویبار سابر در خیمه میگذرانید چون در رود سیاهی‌ها و خوردن حشیش معتاد
داشت امور مالی و ملکی بدستیاران و کهتی زاده خود و بتماشای حیوانات
وحش و طیور می‌ماند و سلهای شکاری که همراه داشت و چه در آنجا بهم رسانیده
مشغوف و مشغول می‌بود همدران اوان سید عقیل خان که بعنوان ترک
بسورت رفته بود معاودت نموده آمد از پیشگاه خلافت و جهانبانی متصدیگری
بندر کنبهایت از تغیر سید احسن الله خان بدو مفوض گشت بتدانندنامی به نیابت
خویش بدانجا رخصت نمود سید احسن الله خان چون سلوک ستوده با رعایا و برایا
نکرده بود نیز یک گونه در مزاج متوطنان آنجا فتنه جوئی مخمر است در هنگام برآمدن لشکر
هجوم عام نموده بشوخی تمام پیش آمده در بازار سنگ و کلوخ انداختن پیوسته
تا کساری و دگرگونی بدنحالت شائع کردند رباعی گر زیر فلکی بجان بازار است
نه گریه سازی نه نیاز آزرده است فی الجمله حدیث مطلق از پیش طلب
نه آزار کس با که نیاز آمده است و اکثر اوقات تا حاکمان خود در بخششی ازو میداد
بنابر استغاثه نزد حاکمان و ناظمان صوبه و شتافتن دار الخلافت کمر بسته

وعهده اهتمام سید عقیل خان بود بنابر ضبط اموال تحانه آتش کسان خود را فرستاده

حجرات اجناس را از زیر مهر قرق نموده را اراده مستحقان و سخت گیری داشت

دالدرا قم که رتق وفتق مهمات کار موی الیه بید اقتدار داشت و در بلده بود ازین معنی

بمخالفت پرداخته از فرقه سپاه متوطنان گجرات که اکثر الصیغه نوکری و

فوجداریها توسل داشتند قریب ده هزار کس فراهم آورد و گفت در امر حساب

راجعی چه جای عذر اگر قسم دیگر بخاطر آورده باشند پیشرفت نخواهد شد

تا ساتاره روز به شوال گذشت و نزدیک بود که جنگی واقع شود عبد الحمید خان

واقف گشته برادر زاده خود را مانع آمد و رفع مناقشه نمود و متصدیان را بنابر

بازدید محاسبه رجوع بدفتر دیوانی کرده داد و [illegible] خان

[illegible] صوبه از [illegible] احمدآباد قرار [illegible] نمودن [illegible]

[illegible] عبد الحمید خان [illegible]

داود خان ناظم بموجب فرمان عالیشان فرخنده بنیاد از اورنگ آباد بعزم صوبه برآمده

بعد طی مراحل و قطع منازل در نواح بلده رسیده عبد الحمید خان متعینه صوبه باستقبال

شتافت بغره شهر شوال المکرم بسال صدر که مطابق هزار و صد و بیست و پنج

باشد داخل بلده گشته بنابر رسیدن سنبات در آمدن به بهدر و سه روز [illegible]

شرطی ناظم صوبه اکنون و الف است سربلند خان ناظم معزول آنرا متصرف است

روانه گشت و آنچه بقیه مانده بود آنرا از اشتهار منصب خان گرفت برای ...

و پیاده نو نگهداشت برای طلب خود ها تقاضای مینمایند امید دارم

که سند تنخواه بسته‌ی بر نایب دیوان الصوبه از حضور پرنور برین حاکم اقدس

بنام متشرع خان نایب شریعت خان دیوان الصوبه بشرف ورود یابد

که از خزانه عامره تنخواه دهد حسب الحکم از خزانه مرکور دهانید قور...

... محترم خان ... ی بندر ... با چند ما ... قلعه‌دار و ...

معتمد خان دیوان خالصه ...

همدرین سال در بندر سورت فیمابین محترم خان متصدی

و احمد زمان قلعه‌دار منازعت رو داد و کار بجنگ توپ و تفنگ

انجامید سید عقیل خان که از ابتدا متوسل معتمد خان دیوان خالصه

برادر محترم خان بود بنا بر کمک و اعانت حسب الطلب روانه شده

شریک گردید و کمی چند منازعت بطول انجامید همدران

آوان واقعه ناگزیر معتمد خان در حضور رو نمود و متشرع خان نایب

دیوان حیوان جاگیرات و ... ایران ... معتمد خان

بالعهده

والد مهاراجه جیت سنگه بمرحمت گشت و به نیابت او فتح سنگه نامی کفایت رسید

صوبه [illegible] داود خان پنی [illegible] عبدالحمید [illegible]

خان تا [illegible] دیوانی

[illegible]

همدران سال درپیشگاه عظمت و جلال بنابر بعضی مصالح امور ملکی صوبه داری احمدآباد
بنام داود خان پنی که بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار بلاشرط سرفرازی داشت
تفویض یافت از آنجا که او در دکن بود فرمان مرحمت عنوان صادر شد که از همانجا
شتافته به نظم و نسق امور نظامت پرداز و تا رسیدنش حسب الحکم اقدس
در نیابت بخواجه عبدالحمید خان شرف نزول فرمود و شهامت خان
را ازان آگاه گردانید شهامت خان چون موسم برشکال بود تا
انقضای آن بنابر خالی نمودن قلعه بهدر مهلت خواسته امر حکومت را سپرده
عبدالحمید خان نمود خان مذکور بتمشیت امور مالی و ملکی اشتغال ورزید
شهامت خان پس از اجرای طرق و شوارع راهی گشت خان مشار الیه
بر روی بندوبست ملک و حفظ و حراست شهر و برگنات سوار و پیاده
در مایه دار زیاده از پنجاه روپیه نوکر نموده عرضداشت بحضور نمود که بحال

آنکه درینولا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع شرف صدور یافت که بدیوانیان صوبجات

قلمی گردد که روپیه و اشرفی مطابق ضمن سکه مبارک باشد لهذا

نگارش می رود که آنوار ابیات اندرین ماده مطابق حکم والا العمل آرند و درینباب

تأکید دانند شرح ضمن سکه مبارک بر اشرفی و روپیه بدستور حضرت

خلدمکان سکه بیت شاه سکه زد از فضل حق بر سیم و زر پادشاه

بحر و بر فرخ سیر و وزن اشرفی یازده ماشه و نیم و نیز درباب

تقرر یافتن روزینه داران و سالینه داران بدستور عهد حضرت خلد

مکان و عهد حضرت خلدمنزل احکام قدسی عز ورود یافت و متصدی گری

بندر سورت بخواجه عبدالحمید خان که در گوشهٔ انزوا در احمدآباد نشسته

بود مقرر گشت و او بدانجا شتافته چندی بامر حکومت پرداخته بنابر اری

استیفا نموده روانه درگاه معلی گردید و تولیت مزار قدوة العارفین شیخ

احمد کهتو قدس سره نموده واقع موضع کهیچ گرفته آمد و متصدی گری بندر سورت

از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمحرم خان تفویض یافت و منصب قضا بلده بقاضی

خیر الله و بخشیگری بغلام محمد مقرر شد تهانه داری کدالو بمحمد صالح که از سابق داشت

بدستور در بحالی حکم رسید و فوجداری جونه گده از تغیر سید احمد گیلانی بکوتیرای سنگه

دلد

مظلوم نوازی و ظالم گدازی بنظر قدسی اثر گذرانیده در باب استرفاه خلایق
که بدایع ودایع خالق اند وظیفه اجتهاد مبذول داشته بلند رانیم که از قوی
بر ضعیف حیف و تعدی نرود و ریاض عالم آرای برشحات سحاب معدلت
جهان را سرسبز و شاداب گردانیم که بپژمردگی خزان و جور عدوان نه بیند
باید که آن قابل احسان مراسم شکرگذاری عطیه یزدانی بجا آورده وظایف
انبساط بساط شادمانی به تقدیم رسانیده جهت خاطر ملکوت ناظر اقدس را نصب العین خود
دانسته باستقلال در نظم و نسق صوبه داشته ابواب ظلم و جور محافظت
و رفاهیت رعایا به هیچ وجه من الوجوه اسهال و اهمال جایز ندارند و مراسم
دلالتحال خود روز افزون انگاشته همگی همت مصروف آن دارند که روز بروز
مملکت معموره بمساعی جمیله مشکور گردد و نقل خطبه که واقفان آستان
کرامت نشان فلک بنیان برای خواندن نماز جمعه ترتیب داده اند فرستاده
شد باید که خطبای مساجد آن صوبه خطبه مسطور را حفظ نموده روز جمعه میخوانده باشند
انتهی ادرسالحکم والامر قطب الملک یمین الدوله سید عبدالله خان بهادر ظفر جنگ
سپه سالار یار وفادار بنام شریعت خان دیوان صوبه شرف ورود بخشید

نقل

آن فرمان دارا شاه

آنکه فدوی مورد مراحم بیکران قابل احسان شهامت خان به عنایت پادشاهی

مباهی بوده بداند که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که آفتاب عالمتاب سلطنت

جاوید طراز خورشید گیتی افروز دولت خداداد ابد مدت ازل بنیاد مطلع

فضل و افضال ایزد متعال طالع گشته زمام مهام عالم آرای و جهانبانی بعون عنایت

الهی بقبضه اختیار با اقرار گرفت مخالف که از دست بهادران نصرت شعار مبارزان

نبردآزمای شکست یافته ره نورد وادی فرار گشته بود اسیر و دستگیر شده

و اورنگ خلافت و جهانداری بجلوس میمنت مانوس اقدس اعلی زیب و زینت

نداخته و رسیس منابر و وجوه نقود در انام و القاب شرف اقدس ارفع همایون

رونق رواج افزود و در مقام شکرگذاری و سپاسداری این موهبت

جلیله جزیله و جهت عالی نهمت آن است که حسب قدرت و امکان از اعلای

اعلام شریعت غرا و ملت بیضا کوشیده استقامت احوال احوال رعایای

زیردستان را خالصاً لوجه الله مطمع نظر داشته ارکان دین و دولت را

بصفت عدالت استحکام دهیم و بساط امن و امان در انبساط زمین و زمان

گسترده ایم و در امضای دادگستری و اجرای لوازم جهان پروری و مراعات

مرطوم

محمد فرخ سیر پادشاه ابن محمد عظیم الدین عرف عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه

شهادت یافتن

محمد فرخ سیر پادشاه

بعد از وقوع جنگ سلطانی جهاندار بادشاه هفتم شهر ذی حجه تاریخ سیزدهم

سال صد که سال هزار و صد و بست و چهار هجری باشد محمد فرخ سیر بادشاه غازی

بجلوس مبارک تخت سلطنت را زیب و زینت بخشیدند و منصب جلیل القدر وزارت

بقطب الملک یمین الدوله عبد الله خان بهادر ظفر جنگ و امیر الامرا حسین علیخان

بهادر مرحمت گشت و حکم اشرف نفاذ یافت که روزگار سلطنت جهاندار شاه را ایام فترت

و جهالت انگاشته داخل سنین جلوس مبارک محسوب سازند فرامین مطاع

و مناشیر نافذ مشتمل بر تهنیت اورنگ آرای و اجرای خطبه سکه بالقاب

همایون و اسم مبارک بصوبجات ممالک محروسه هندوستان بنام

ناظمان و دیوانیان شرف صدور یافت و صوبه داری احمد آباد به شهامت خان

که به تنظیم و تنسیق صوبه مالوه می پرداخت مفوض گردید و او بموجب حکم

اقدس باحمد آباد شتافته بستم شهر جمادی الاول داخل بلده شده

بتمشیت مهام و انتظام صوبه سرگرم کار گشت و فرمان والا شان ورود نمود

ورود باحمدآباد متوسل بود مقرر نموده دکرور رای محال سایر دکشتره بارجه

بمحمد جعفر عم زاده راقم سپرده و چون دران ایام چندی از اوباشان

که شیوه مردم آزاری پیش گرفته بودند سید عقیل الله یار خان

نایب کوتوال را باسیر و قتل آنها مامور ساخت و او پیوسته در انتهاز فرصت

و تالوی بود در روزی بحسب اتفاق در راسته و بازار دروازه سلح فروش

دوچار گشته اراده دستگیر ساختن نمود و آنها راه فرار پیش گرفته بخانه

مستفید خان که در شارع عام است گوشه گیر گشتند الیار بد انجا

رسید چون مفری نداشتند بجنگ درپیوستند و کشته شدند

بیت وقت ضرورت چو نماند گریز ٭ دست بگیرد سر شمشیر تیز

. . ازانجا که سید عقیل خان بنابر بند و بست و گرفتن پیشکش برهمونی

صفدر خان او را رساله داده رخصت نموده بود چنانچه محمود آباد پیوست

دربین خبر صوبه شهامت خان رسید والد راقم او را با فوج برداشته برد

و دارا نازمیندار موضع بر سر معموله چوراسی کنهایت رفت و سی هزار

روپیه قرار جبیه نمود و بازو واج سید عقیل خان مقرر ساخت و چند کورا

طلب سپاه تنخواه معاودت کرد سلطنت حضرت ابوالمظفر معین الدین

نوازی

شرفاً و تعظیماً چون با سربلند خان اخلاص داشت همراه نموده وارد شهر گشت

خدمت متصدیی امینی آفند خزینه بهادر علیخان از حضور مفوض گردید و در همان سال

محمد بیگ خان متصدی بندر سورت خدمت متصدیی بنسبت سربلند خان

از اطلاع اینمعنی بنابر محافظت آنجا سید صلابت خان خسر پوره خود را فرستاد

و لاش محمد بیگ خان را منسوبان او آورده در باغی که بیرون دروازه شاهپور بلده بود

دار و مدفون ساختند درین بین خبر وقوع جنگ سلطانی و سریر آرائی

محمد فرخ سیر پادشاه رسید سربلند خان بمقتضای وقت سید

عقیل خان را نایب صوبه مقرر ساخته روز دوشنبه هفتم شهر صفر المظفر

سال هزار و صد بیست و پنج بعزم دار الخلافت راهی گشت

سید عقیل خان

چون سربلند خان روانه گشت سید عقیل خان در قلعه بهادر داخل شده

بانتظام مهام سرگرم گردید والد راقم از آنکه بهوئی که در خالصه دار الاسیر و عقیل خان

بود حسب الطلب آمد از انجا که تق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت بامور مرجوعه

پرداخت نیابت فوجداری پیتن محال شرطی صوبه را بمعصوم قلی برادرش رضا قلی

را فوجداری کرد و محمد یحیی بابی برادرزاده صفدر خان بابی که از ابتدای

تباخت درآورده متوجه پیش گردید روز پنجشنبه شهر شوال داخل بلده گشت

و بنظم و نسق مهمات پرداخت عبدالرحمن و عبدالرحیم جمعداران همراهی خود را با فوج

آراسته و توجیه تنبیه پیراسته بنابر بندوبست صوبه و تنبیه و تادیب متمردان دیگر رفتن

پیشکش رخصت نمود آنها الصوب تهته نیوال که مسکن کولیان مفسد متمرد است

شتافته تباخت مواضعات و قتل و اسیر آنها مبادرت نمودند بوجه احسن

بندوبست انضلاع بعمل آمد و سربلند خان بمهر اقضی القضات خواجه عبدالحمید خان و

نعمت خان دیوان و مهر علی خان بخشی و وقایع نگار و اکرام الدین خان صدر که

در آن آوان بخطاب شیخ الاسلام خان مخاطب گشته و ناصرالدین احمد سوانح

نویس و قاضی اطهر خان که بمنصب قضای بلده از تغیر ابوالخیر سرافراز گردیده بود

بصیغه تنبیه مرهته و کتبی والسنه اولوزی معتبرها و ضرر ریات توپخانه

برسم علی الحساب و وکلا چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شش روپیه

بموجب دستخطات تنخواه دیوان صوبه از خزانه عامره گرفت و همدرین سال

رحمت الله خان که بعهد حضرت خلد مکان داروغه عدالت العالیه دارالخلافت

جوکی و قرب و منزلت داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری

نموده شیوه انزوا گزیده بود و بعزم دریافت حج بیت الله الحرام ما دام الله

شته فاً و تعظیماً چون با سربلند خان اخلاص داشت همراه نموده وارد شهر گشت

خدمت بخشی امینی و خبریه بهر علیخان از حضور مفوض گردید و در همان سال

محمد بیگ خان متصدی بندر سورت خدمت بخشی بر نسبت سربلند خان

از اطلاع انمعنی بنابر محافظت انجا سید صلابت خان خسرپوره خود را فرستاد

والدت محمد بیگ خان را منسوبان او آورده در باغی که بیرون دروازه شاهپور بلده بود

واز و بدفون ساختند درین بین خبر وقوع جنگ سلطانی و سریر آرائیی

محمد فرخ سیر پادشاه رسید سربلند خان بمقتضای وقت سید

عقیل خان را نائب صوبه مقرر ساخته روز دوشنبه هفتدهم شهر صفر المظفر

سال هزار و صد بست و پنج بعزم دار الخلافت راهی گشت

سید عقیل خان

چون سربلند خان روانه گشت سید عقیل خان در بلده بار داخل شده

بانتظام مهام سرگرم گردید والد راقم از آنکه بیهوشی که در خالصه والاشیر و عقیل خان

بود حسب الطلب آمد از انجا رتق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت با مور مرجوعه

برداشت نیابت فوجداری چتن محال شرطی صوبه را بمعصوم قلی برادرش رضا قلی

را فوجداری کرد و محمد یحیی بابی برادرزاده صفدر خان بابی که از ابتدای

تباخت در آورده متوجه پیش گردیده روز پنجشنبه شهر شوال داخل بلده گشت

و بنظم و نسق مهمات پرداخت عبدالرحمن و عبدالرحیم جاهداران همراهی خود را بافوج

آراسته و توپخانه پیراسته بنابر بندوبست صوبه تهتهه و تادیب متمردان و گرفتن

پیشکش رخصت نمود آنها بصوب تهتهه عنوان که مسکن کولیان مفسد و متمرد است

شتافته تاخت مواضعات و قتل و اسیر آنها مبادرت نمودند بوجه احسن

بندوبست آن ضلع بعمل آمد و سربلندخان بمهر قاضی القضاة خواجه عبدالحمید خان و

زبیعت خان دیوان و مهرعلی خان بخشی و وقایع نگار و اکرام الدین خان صدر که

در آن اوان بخطاب شیخ الاسلام خان مخاطب گشته و ناصرالدین احمد سوانح

نویس و قاضی احمدخان که بمنصب قضاء بلده از تغیر ابوالخیر سرافراز گردیده بود

بصیغه تهنیه مرهته دکنی و السنه اولندیزها معبرها و ضرر دریات توپخانه

برسم علی الحساب و ولک و چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شش روپیه

بموجب دستکات تنخواه دیوان صوبه از خزانه عامره گرفت و هم درین سال

رحمت الله خان که بعهد حضرت خلدمکان داروغه عدالت عالیه و امین هفت

چوکی و قرب و منزلت داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری

نموده شیوه انزوا گزیده بود بعزم دریافت حج بیت الله الحرام مادام الله

لشرفا

سرفراز گردانیده نوشت که از مکانی که رسیده شد معاودت نموده خود در الصوبه
احمدآباد رساند و در آن روی این چند روز و شب میگذرانید بعد ورود
منشور و عطیات بر جناح استعجال ملزم انصوب شده بتاریخ چهاردهم
شهر جمادی الاول سال مذکور وارد احمدآباد گشت و شهامت خان را
که صوبه مالوه مقرر شده بود بر آمده بانصوب شتافت محمد بیگ خان به تمشیت
امور انتظام مهام نظامت و مقرر نمودن فوجداران و تهانه داران متعلقه
ناظم سرگرم گردیده مدت سه ماه بامر نیابت پرداخته متصدیگری بندر سورت
از تغیر دلاور خان سرفرازی یافت [illegible] اسعد خان
نیابت [illegible] خان بهادر [illegible] دیوانی [illegible] خان نائب [illegible] خان
از پیشگاه خلافت و جهانبانی سربلند خان بهادر که به منصب شش هزاری شش هزار
سوار سربلندی داشت به نیابت عمدة الملک آصف الدوله مقرر شد و پیش از
رسیدن خود بالتفات خان که از کومکیان صوبه بود به نیابت بداخلت نوشت چنانچه او
بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم دخیل کار گردید و محمد بیگ خان به بندر سورت راهی
گشت سربلند خان از حضور بعنایت خلعت فاخره سرفراز یافته عازم صوبه احمدآباد
شده بکوچهای متوالی طی مراحل و قطع منازل نموده بسا گواره متصل حد صوبه رسیده

در نیابت مبتشرع خان

نوزدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و بیست و چهار واقعهٔ ناگزیر حضرت
خلدمنزل در دار السلطنت لاهور روی نمود و میان پادشاهزادهها جنگ
سلطانی بوقوع آمد و سلطنت بر حضرت ابو الفتح معز الدین جهاندار شاه پادشاه
قرار یافت بیت یکی چون رود دیگر آید بجا ٭ جهان را نماند بی
کدخدا ٭ و آنحضرت متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گشته سریر آرا شدند
امر جلیل القدر وکالت بدستور سابق بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان
بهادر و منصب جلیله وزارة الملک مدار المهامی ذو الفقار خان مرحمت شد
و شرح سکه بدین نهج مقرر گشت بیت زد بر آفاق زد سکه
چون مهر و ماه ٭ ابو الفتح غازی جهاندار شاه ٭ ازانجا که از عهد حضرت
خلدمکان محمد بیگ خان ربط قدیم به آصف الدوله داشت و نیز کیفیت سرگذشت
خود و رسیدن بکمک کول معطل نشستن را بعمدة الملک نوشته بود و چون از انتقال
خان فیروز جنگ صوبه احمدآباد بکسی مفوض نگشته بود و صوبه مذکور از پیشگاه خلافت
و جهانبانی با آصف الدوله تعلق گرفته بود بعرض اقدسی محمد بیگ خان را نیابت صوبه تجویز نموده
باضافهٔ منصب که از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و عطای علم و نقاره

افراز گردید

شهامت خان بنابر بندوبست واقعی پیشکش زمینداران و گولیان

ضلع رود سامتی بصوب کنهی و بیجاپور برآمده اکثر دیهات رو ز طلب را قرار

واقعی یافته ضامن بعدم تمرد گرفت که درین بین خبر پیوستن مرهته برگذر

بابباره رسیده بنا معاودت نموده بیرون بلده با لوازم توپخانه و منصبداران

متعینه و سید احمد گیلانی فوجدار سورت را همراه گرفته بکوهها ی متواتر

به بیردوه رسید و ازانجا لشکر را جریده ساخته بنگاه به بهروچ فرستاد توزک

لشکر نموده یلغار کرد مرهته از خبر رسیدن فوج از گذر بابباری عابر شده

بانطرف رفت صباح روز دیگر که شهامت خان کوچ نموده و کهنیان پیش

راهی شهامت خان بفرودگاه آنها نزول نموده بهمین تا او کلیسیر رسید

روز دیگر ازانجا کوچ لشکر اسلام شد درین راه هرچند اول جنگ

رو داد و تنبیه معقول یافته روگردان شده رفتند و شهامت خان

تا بندر سورت رفته بعد مقامات چند رفتن و کهنیان معاودت نموده باحمد

آباد آمد ... ابو الفتح معز الدین جهاندار شاه ابن ...

شاه عالم پادشاه ... و صوبه داری آصف ...

خان دنیا ... محمد ... شاه ...

از صدمهٔ رسیدن گوله و بندوق و جز اثر که از پشت بامها و دیوار خانه می رسید کاری پیش
نمی رفت و مردم بسیاری کشته و زخمی گردیدند و درین هنگامه چندی از خانهای
نزدیکی سوخته بغارت رفت آواخر همان روز مهر علیخان بخشی صوبه و صفدر خان بابی
درمیان آمده طرفین را از جنگ باز داشته نایرهٔ قتال را بآب باری سخنان مصلحت
آمیز فرو نشانیدند عهود سابق آنقسم خانه جنگی در بلده اتفاق نیفتاده بود اینمعنی
نیز بدعت تازه شد القصه بعد چند روز محمد بیگ خان بودن خود را اصلاح وقت
ندیده برآمده بسمت کهرکول راهی گشت همدران ایام اقضی القضاة عبد الحمید خان
مستعفی از قضا گردیده رخصت احمدآباد بعرض اقدس رسانید و اینمعنی در
پیشگاه خلافت و جهانبانی منظور نشده لهذا خیمه خود را آتش داده لباس
فقیرانه در بر کرده بگوشه مسجد نشست چون معروض قدسی از راه تفضلات
و قدم خدمت که بحال او مبذول بود یرلیغ شد که برادر خورد شریعت خان را
که بدیوانی صوبه سرفراز است تا معاودت خود که شش ماه رخصت است
بنیابت خویش مقرر ساخته طلب او و بنابر سرانجام مهام دیوانی
صوبه متشرع خان پسر شریعت خان نایب باشد خواجه عبد الحمید خان راضی به
اینمعنی نشده باحمدآباد آمد شریعت خان رفته بارتضای حضور سرگرم کار گردید

ما کمدران ایام

که اشتهار یافته بود اطلاع داشتند باظهار اینکه خان اندرون است خبر کنند

مانع از وصول شدند و آنها منع نپذیرفته مینمودند که جبراً و قهراً در آیند

بالکلیه آنها گفت و گو واقع شده دو سه کس از طرفین زخمی گشتند و در ها بسته

را بیرون برآورده در را بستند و محمد بیگ خان از استماع شور و غوغا

بیرون برآمده بر ماجرا واقف شده با برادران و پسران و جمعی از غلامان

مستعد و آماده جنگ شده نشست شهامت خان از آگاهی این واقعه

فوج و توپخانه و مرحله های تخته بندی که برای همین معنی مرتب ساخته بود با فیلان

تعین فرمود و جنگ توپ و تفنگ و بان در گرفت و این ماجرا و خبر در کوچه

و محلات درون و بیرون شهر شایع گردید از انجا که بیشتری

از جماعه داران و فرقه سپاه باشندگان درون حصار و آنطرف دریا

سابر متی بمثابه شهری بود و قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده قوم

افغان و غیره سپاه پیشه سکنائی داشتند از قدیم الایام مکرر بصیغه نوکری

به محمد بیگ خان بود بمجرد آگاهی از هر گوشه و کنار تا بود دیده خود را میرسانیدند

بدین منوال از آنطرف آب از راه دریچه خانه او مشرف بدریا بود رسیده شامل

شریک شدند هر چند فوج شهامت خان متواتر حمله آور گشته یورش می نمود

ولد ابوالفتح

حضور ساطع النور موقوف و ملتوی نماید چنانچه بمضمون صدر بنام محمد محسن

وصول فرموده و همدرین سال متصدی گیری بندر سورت از انتقال اعتماد خان

بامانت خان مقرر شد و او آمده دخیل کار گردید و چون از روی فرد وقایع

حیکله تو دمن اعمال سرکار حینپوری بعرض اقدس رسید که نیاز بیگ ولد

ساقی متصدی آگر زیر دار که حسب الحکم معلی بنام سید غیرت خان فیروز جنگ

از محالات انتقالی که به شهامت خان سپرده گشته برداشت نموده بود

در مقدمه حساب وجه بازگردانی جواب راستی نمیداد و موجب

از وی ناخوشی ها میشد و علاوه وحشتهای گیر و دید شهامت خان

در صدد رسانیدن حقیقت و گرفتن عذر بازگردانی زبردستی در آمده

روزی بهانه شکار سواری و فوج خود را مهیا ساخت جمعی بیخبرانه بر خانه

محمد بیگ خان که بر کنار جویبار سابرمتی واقع بود فرستاده که او را ثابت بنده باز

خواست دست بند بور نمایند و اگر ممانعت پیش آید فوجی که مستعد است

میرسد آنها قریب یکپاس روز آمده رسیده در جلوخانه در آمده اراده رفتن

دیوانخانه داشتند از اتفاقات پیش از رسیدن فرستادهای او اندرون

رفته بود و چندی از پیاده و شاگرد پیشه که حاضر بودند و سوئی مزاجی جانبین

که اشتعال از تو

اعتماد خان بامور دیوانی و امینی و حسن تعاملی و امانت برگزیده و بعلاوه سرفرازی یافت

و خدمت کوتوالی بلده از تغییر عتیق الله بخواجه قطب الدین در پیشگاه

خلافت و جهانبانی مقرر شد و حکم اشرف بصدور پیوست

که سوای جمعیت متعینه ناظم صوبه که بسبب دو صد سوار و پنجاه پیاده

همراه کوتوال معزول مقرر بودند پانصد نفر پیاده از سرکار والا بار ماه دو صد و

پنجاه روپیه که بعد وضع قصور و دوامی و غیره آن یکصد و نود و دو روپیه

میشود همراه مقرر دارند و علوفه آن از تحویل خزانچی خزانه صوبه بتصدیق

تنخواه و پنجصد و پنجاه روپیه بلا قصوری از خزانه عامره در وجه انعام

بشیخ محمد عیسی غوثی مرحمت شد و بدیوان الصوبه حکم رسید که بمعرفت

قاضی ابوالفرج قاضی صوبه تنخواه نمایند و نیز حسب الحکم معلی بنام دیوانیات

صوبه ممالک محروسه بمهر عمدة الملک مدار المهام اسد خان بصدور پیوست

که پروانجات در باب بازخواست مطالبات و تنقیح معاملات و احکام مطاعه که از

روی وقایع و سوانح بنام دیوانیان صادر میگردد و جواب آن بر وقت نمیرسد

بنابر آن بدیوانیان نگارش پذیرفته که جواب پروانجات و احکام قدسی را در روز بشرح

و بسیط منوشته باشند و احتیاط بکار برند که جواب مقدمه از مقدمات نگاشته حضور

شد چون یک لک و بست و هفت هزار روپیه و سه صد و پنج در وجه طلب

نقدی شاهزاده محمد بیدار بخت بر خزانهٔ صوبه تنخواه شده و پیش از رسیدن پروانه

که بنام اعتماد خان بود او فوت شد لهذا حسب الحکم معلی در باب

تنخواه آن وجه بموجب استدعای پادشاهزاده عالم و عالمیان بنام محمد محسن

دیوان الصوبه فرمان صدور یافته و همدرین سال حیات الله ولد محمد مقیم از عمال

معزول گردیده و مولفه که بحضور پرنور رسیده بودند و برآورد آنها درست نشده

بموجب حکم والا گرز بردار رسید تعین شد که بر سه عمال را نزد محمد محسن

دیوان الصوبه برده بالمواجهه رعایا برآید و محاسبه آنها را درست نماید و نیز حکم مقدس

بنام دیوان الصوبه رسید که مبلغی بابت القرض حقه خالصه شریفه بر ذمه الها

وغیره پسران و نبیره تتاجی زمیندار اسلام نگر لازم الادا است آنرا بوصول رسانند

و چون از روی سررشته بعرض اقدس رسیده بود که صد اشرفی

و پنج لک و هفت هزار و چهار صد و پانزده روپیه تا غایت شهر شعبان

زر موجود

سال گذشته در خزانه احمد آباد موجود بنا بران حکم والا شرف نزول

که دیوان صوبه آنرا بازرگیه تا در دو این حکم فراهم آمده شد بلاتوقف و تاخیر بضابطه

و قاعده معین روانه حضور فیض گنجور نماید و همدرین سال سید محمد محسن که سابق به نیابت

اعتماد خان

ولد اعتماد خان که از انتقال پدرش لوالارتبه دیوان الصوبه سرفراز شده بود حکم شد که

یک لک روپیه در وجه مساعده درگاداس راتهور از آنجمله پنجاه هزار روپیه

بعد آمدن جودهپور و پنجاه هزار پس از رسیدن احمدآباد باستصواب

شجاعت خان ناظم صوبه از خزانه عامره بگیرد گرفتن تمسک بمهر درگاداس از تحویل

خزانچی خزانه تنخواه نماید و پرگنه میرته معموله سرکار جودهپور من ابتدای فصل

خریف اودیل در جاگیر راتهور مرحمت شد فرمان والاشان در تحسین و آفرین مصحوب

گرزبردار بنام شجاعت خان شرف صدور یافت و بدستور معهود و بعد اطمینان

خاطر از بندوبست صوبه و گرفتن پیشکش متوجه دارالخلافت گشت و فرمان مرحمت عنوان مصحوب

گرزبرداران والیه دراس بدانجا رسید شجاعت خان الیه دراس را باز بزد سلطان

بلند اختر و درگاداس رخصت کرد چنانچه بعد آمد و شد مکرر و عهد و پیمان متوکد

و وصول پروانجات تنخواه مساعدت بداخلت جاگیر درگاداس همراه سلطان آمد

و شجاعت خان بلوازم استقبال و پیشکش پرداخت و با درگاداس تا شهر

سورت رسانیده حبیب خان و شاه بیگ که از حضور معلی بنابر استقبال

و اتالیقی سلطان مقرر شده بسورت رسیده بودند سلطان و درگاداس را

بحضور بردند کمال حسن خدمت شجاعت خان در پیشگاه خلافت و جهانبانی

لایق نموده طلبداشته روانهٔ حضور باید بعد وصول یرلیغ معلّی بر طبق اشاره

شجاعت خان الیرداس نزد درگداس که در کهستان صعب اقامت داشت رفته

بسخنان عقلی و نقلی استمالت داده راضی بفرستادن بیگم نموده اند و فوج و سامان

و سرانجام لائقه همراه گرفته باحمدآباد رسانید شجاعت خان الیرداس را که مصدر

این امر شده بود و همراه بیگم روانهٔ حضور گردانید و چون بیگم بتقبیل قدم جد

بزرگوار مستفید شد حضرت ظل سبحانی را نظر بر اینکه آن والامکان را خواندن

مصحف مجید و کلام حمید از کجا دست داده باشد آلتونی را برای تدریس

ایشان تجویز فرمودند بیگم عرض نمود که درگداس از راه فدویت آلتونی بمیرزا

حمیر بعنایت معقول در آنجا طلبداشته بود چنانچه بتعلیم او حافظ کلام الله

شده ام ازینمعنی نقش بندگی درگداس در خاطر اقدس منقوش

گشت و زلات تقصیرات او بعفو مقرون گردید حکم والا به پذیرائی مطالب

درگداس شرف صدور یافت و الیرداس را حکم شد که رفته سلطان بلند

اختر و درگداس را بحضور بیارد و بنام شجاعت خان احکام مطاع صادر

گشت که در سرانجام اینکار موجب کمال مجرائی خود دانسته لوازم سعی

تمام بحضور رسانند و در سال هزار و صد و هشت حسب الحکم معلّی محمد محسن

الداعی اقبال

راجه [illegible]

در رکاب [illegible]

همدرین سال بر میمونی طالع درگاداس راتهور که از صدمت افواج قاهره در شعاب جبال
آورده مصدر شورش و فساد بود سلسله جنبان عفو تقصیرات شد
تفصیل این مجمل آنکه چون از مدت سلطان بلند اختر و صفیة النسا بیگم پسر و
دختر بادشاهزاده محمد اکبر که هنگام آوارگی خود بدرگاداس حواله کرده رفته بود
داد از آسیب افواج پادشاه در مکان شعاب جبال صعب و شدید
که عبور ظاهر خیال در آن دشوار باشد از کار بسیار میبرد درینوقت چون ایام نکبت
او برآمده روی بهبود و زمانه بهی رسیده بود خطی بنام الیسرداس که از قبل
شجاعت خان بامانت و استقلال بعضی محال میپرداخت که اگر شجاعتخان
قول بدهد و تاپذیرائی ملتمسات بجناب اقدس آسیب افواج متعینه جوده پور
بمکان او نرسد صفیة النسا بیگم را بحضور والا فرستم چنانچه آن نوشته را
بجنسه نزد شجاعتخان فرستاد و او بحضور اقدس روانه نمود بمجرد گذشتن از
نظر انور حکم والا به پذیرائی آن شرف نفاذ یافت و احکام والا بنام شجاعتخان
صادر گشت که استمالت خاطر درگاداس نموده صبیه محمد اکبر را بسامان و سرانجام

که موضع سانپره معموره سرکار متین بجهت تنبیه کولیان رفته بود بعد تاخت و آتش دادن
آنجا هنگام برآمد بتیری از شصت تفنگ بمقتل او رسیده مقتول گردید شجاعتخان
نیابت فوجداری آنجا از انتقال او به صفدرخان بابی داد و برای محمد اعظم وغیره
پسران محمد مبارز بابی مناصب مناسب تجویز نمود و فوجداری گودهره از تغیر محمد بیگ خان
محمد مراد خان از حضور معلی حکم والا بجهت ترمیم مدیوان صوبه تفویض یافت
و چون به مسجد جامع معظم پور و مسجد محله آسادل بنا نموده سید ابوتراب
شکست و ریخت بهم رسانیده چهار هزار و یکصد و شصت و چهار روپیه
برآورد و مرسله دیوان صوبه بشرف صدور یافت و نیز حکم اقدس نزول فرمود
که دیوانیان ممالک محروسه سررشته محصول سائر بقید اسم تجار در مکاسب فی
که رفته بیارند بحضور پرنور و هم درین سال فوجداری بروده از تغیر محمد بیگ خان
بنام اصالت خان مقرر گردید و ماه شعبان اعتماد خان که بدیوانی صوبه
و متصدیگری بندر سورت سرافرازی داشت و سید محسن خویش او به نیابت
دیوانی در احمدآباد پرداخت و در بندر سورت ودیعت حیات سپرده
التجا از ... راتهور ... تا دل ساحات ... آخر صفیته ...
پسر و دختر ... محمد ... اعتماد خان ... ورد آنه شد

[illegible] [illegible] راهور

در نیکیت بهم رسانیده و متردّدین را هنگام عبور تصدیع میکشیدند حکم والا بنام دیوان الصوبه

شرف صدور یافت که زود مرمت نمایند و در تنقیح امور خیر که باخراجات جزوی

سرانجام شود انتظار حکم حضور نکشند و در کار خیر حاجت هیچ استفسار نیست

و نیز بموجب عرض قاضی القضاة درباب تجهیز و تکفین مردم متردّدین و مفلس

لامالک و لاوارث حکم جهان مطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت که

بدیوانیان ممالک محروسه نگاشته آید که در جائیکه بیت المال و الا از خزانه جزیه برای

تجهیز و تکفین متوفی لاوارث و لامالک بقدر ضرور بتصدیق قاضی آنجا تنخواه نموده باشند

چون مسجد واقعه سوده در شکست و ریخت شده بود بموجب فرد براورد مشتمل بر مبلغ

و چهار صد و شصت روپیه مرسله اعتماد خان دیوان الصوبه حکم والا صادر شد که زود

تعمیر نمایند و همدرین سال بدستور معهود شجاعت خان بیدار بند و بسبب

و گرفتن پیشکش مقرری صوبه متوجه مارواڑ گشت و قریب هشت ماه در آنجا

توقف ورزیده در شهر جمادی الاول بعزم احمدآباد برآمده رسید و ماموریات

مرجوعه پرداخت و همدرین سال ملاقی بیگ نامی گرزبردار بنابر رفع منافقت لاکلها

او و نهل برادرش فوجدار تواناگر و غیره و مقدمه استغاثیان سورت از درگاه

آسمان جاه مقرر شده آمد و چون درین سال محمد مبارز بابی نایب فوجداری پتن

ها زیرا که آب از آنجا بمسجد جامع وغیره مساجد میرود شکست و ریخت

نیده بود از روی فرد مرسله دیوان الصوبه که برادر و یکهزار روپیه

و صد ... شده معروض اقدس گشت حکم جهان مطاع عالم مطیع

ف صد دریافت که برای تقسیم امور خیر جاری تاخیر نمیکرده باشد

ین که فتوری راه یابد که فی الفور مرمت نمایند و نیز نظر بر ترمیم مسجد

جامع ساخته شیخ احمد واقعه بلده پتن ده هزار و پانصد روپیه بدیوان الصوبه

حکم رسید که از خزانه عامره رساند و میر حیات الله امین پرگنه دهولقه از

خدمت تغیر شده بجهت ادای محاسبه بحضور رفت و خدمت آنجا به میر

محمد باقر اصفهانی تفویض یافت و چون از روی روزنامچه

سوانح احمداباد حقیقت گرانی بعرض اقدس رسید حکم شد که بدستور سنه

جلوس معلی صد روپیه اضافه در لنگر نمایند تا وقتیکه نرخ بدستور

سابق رسد شجاعت خان بدستور معهود متوجه مارواړ گشت بعد

الفراغ و اطمینان خاطر آنجا در راه فیجه باحمداباد مراجعت نمود و در سال

هزار و صد و هفت قاضی القضاة خواجه عبدالله بعرض اقدس رسانید که پرکش

سنگین قدیم دروازه رائیره بلده احمداباد مشرف دریای سابرمتی شکست

نها

نائی محتسبی بلده پتن بمعین لرد و بنابر سبب نیابت فوجداری پتن از تغییر

صفدرخان بابی مبارزخان برادرش مقرر نموده بعزم مارواره متوجه گشت

و هم درین سال کاظم بیگ که بنیابت فوجداری جوده پور میپرداخت

بقضای الهی فوت شد لهذا فوجداری آنجا بفیروزخان میواتی مقرر نموده

از بند و بست آنجا فارغ ساخته باطمینان قلب باحمدآباد معاودت نمود

و سال هزار و شش از نوشته منهیان جوده پور شجاعت خان

ظاهر شد که میر محمد شفیع حارث قلعه ارک آنجا نوزدهم شهر شوال

ودیعت حیات سپرده بنابران تا مقرر شدن قلعه دار محمد بهلول شیرانی

فوجدار برده رخت هستی بست و فوجداری آنجا به محمد بیگ خان

تفویض یافت و چون هنوز گرانی غله برطرف نشده بود شجاعت خان

بعاملان پرگنات بتاکید نوشت که هر جنس غله که در پرگنات پیدا شود بحسب

حصه جاگیرات و حصه رعایا را بشهر فرستاده باشند که در بندر و بلاد آنجا

بفروش رسد دیگر آنکه احدی از بقالان آنجا خریده ذخیره تواند کرد

و شیر و ارو غها به هنود و بلاد مقرر ساخت بخوش خرید غلات بفروخته زد و بغربا

و مساکین برسد و هیچکس از غله فروشان و غیره هم ذخیره و انبار نکنند چون

سلطان نظر وکیل نواب قدسی القاب بادشاهزاده محمد اعظم شاه بعرض قدسی
رسانید که جنسی که بموجب نوشته بادشاهزاده در احمدآباد نساجی
وابتیاع میشود بعلت محصول متصدیان آنجا مزاحم می شوند حکم
مقدس بنام اعتماد خان دیوان الصوبه عز ورود یافت که نوشته‌های که
از حضور عالی بادشاهزاده درباب خرید جنس زربافت بنام متصدی سرکار
والاشان میرسید ملاحظه نموده نقل آن بمهر اد گرفته مطابق
آن جنس مسطور را واگذارند و بجهت محصول متعرض نشوند و نیز حکم اقدس
ارفع اعلی بنام ناظم صوبه مصحوب خواجه حسن درباب انهدام بتخانه
بدنگر رسید لهذا محمد مبارز بابی که به نیابت فوجداری آنجا می پرداخت
بقدغن تمام نوشت که بموجب حکم اشرف بتخانه آنجا را منهدم ساخت
و چون شیرافکن خان فوجدار و تیولدار سورتهه بمحالات پرگنه
دهندوقه که جاگیر ناظم متعرض شده مواشی آنجا را برده بود بموجب
نوشته عامل آنجا درباره استرداد مواشی و عدم مزاحمت دیهات
باو نوشت و هم درین سال محال سایر پتن که تعلق بخالصه والا داشت
از پیشگاه فضل و کرم بجاگیر شجاعت خان مرحمت شد شیخ عبدالغنی

نامی

بنظر اقدس گذشت که چهار هزار و دو صد و پنجاه و چهار روپیه از خزانه عامره

آنجا گرفته مرمت نمایند چون بنا بر ترمیم قلعه اعظم آباد سید محسن نائب

افراد

اعتماد خان هفت هزار روپیه از خزانه عامره داده بود از همین از روی

واقعه بلده احمد آباد بعرض اقدس اعلی رسید حکم والا صادر شد چرا از زر داد

صوبه دار و فوجدار از خود مرمت بکنید و زر را واپس بگیرند هم در ان سال

بعرض اقدس رسید که اجیت سنگه باغوای درگداس و رتهلهای استقامت

ورزیده متصدی شورش و فساد است بنا بر ان فرمان در جبب الاذعان

در باب تاکید رفتن خود به پور در تنبیه و تادیب مفسدان به

شجاعت خان ورود یافت لهذا الیه عزیمت هر چه تمامتر روانه الصوب

گشت موازی دو صد را به برار سنگ مرمر که شجاعت خان

از پتن برای عمارت مسجد و مدرسه و مقبره بنا نموده خود طلبیده اشته

بود با حمد آباد رسید و از نوشته صفدر خان بابی نائب فوجداری

آنجا ظاهر شد که اگر هزار را به از سنگ مرمر مطلوب باشد سر انجام

میتواند شد و محمد سلطان نامی بخدمت وقایع نویسی میرته از حضور

سرفرازی یافته رسیده دخیل کار گشته بود در سال هزار و صد و پنج

سوانح احمدآباد فرستاده محمد جعفر سوانح نگار معروض اقدس معلی
گشت که شجاعت خان سردیوان گفت که از مدت یکماه کارقلی الیه
برای روپیه های جلیبی بند است چون یکماه شد عبدالطیف
داروغه دارالضرب گفتم که روپیه های کم وزن شده و صرافان
در نرخ آن پول سیاه کم میدهند بدین معنی باعث نقصان خلق است
و صرافان میگویند که وزن روپیه های جلیبی مقرر کرده بدینه
گماشته مذکور از عبدالطیف جواب آورد که بدون حکم
والا این معنی نمیخواهم بعمل آورد بنام اعتماد خان دیوان صوبه صادر شد
که روپیه کم وزن را موافق ضابطه حضور بسکه حال برسانند
از انجا که حسب الحکم اعلی مقرر گشته روپیه یک سرخه و دو سرخه
و سه سرخه را روپیه و اگر از سه سرخه کم باشد نقره اعتبار
نمایند باید که از صرافان محلکا گیرند که تا سه سرخه رایج روپیه را
رایج سازند و اگر روپیه کمتر از سه سرخ باشد بدارالضرب
برده بسکه رسانند بمدد ان سال نرد برآورد درست حصار
شهرپناه بلده احمدآباد و عمارت باغ تالاب کانکریه بمهر دیوان صوبه

منظور اقدس

بجوده بود تعیین و مقدمات پرگنات صوبه مصحوب منصبداران متعینه

بجدی و دیوانی فرستاده بود از انجا که بعضی جاگیرداران در رجوع

کردن ولیسائیان نوشت و بهاری داشتن بموجب اشاره

اوسنراوالان شد بد تعین نموده ولیسائیان را رجوع کرده داد

و همدران ایام قاضی محمد شفیع بخدمت قضای پرگنه میرته از

حضور سرفرازی یافته رسیده شجاعت خان را دید

چون احوال قاضی مذکور بعسرت بود یک روپیه روزانه از

طرف خود تا رسیدن لیسر مقرر نموده بر همان پرگنه

که در جاگیر مشروطی فوجداری جوده پور داشت تنخواه و در شهر

جمادی الاول بعد الفراغ از بند و بست مارواڑ بعزم احمدآباد بر

آمده کوچ بکوچ متوجه گشت چون در منزل جوڑاک معموله پرگنه

کردی که هنگام عبور آب تنگی میشود لهذا احداث هفت چاه

بغایت کلان نموده چون محال پرگنه ایدر که محال جاگیر فرخ خان

درخواست نموده به محمد خان سباز ربابی که نیابتاً الفوجداری آنجا

قیام داشت نوشت و در سال هزار و صد و چهار از روی رزنامچه

حکم اشرف اعلی عز صدور یافت که اعتماد خان دیوان صوبه بزودی معمار و شخصی معتمد را

بفرستد که شروع بتعمیر نماید بهمدرین سال سید ادریس خان فوجدار و تیولدار

نریاد القضای الهی فوت شده دیوان صوبه برای ضبط اموال او عمله و فعله ضبطی را

فرستاد چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم عدالت شیم بنام دیوان صوبه

عز ورود یافت که این قسم مردم که وارثان آنها ملازم سرکار باشند مزاحم نشوند

مال او را بوارثان او واگذارند شجاعت خان ناظم صوبه بنابر گرفتن پیشکش

بندوبست بصوب جهالاوار دار برآمده بعد تحصیل وجه پیشکش از زمینداران

و تشخیص پرگنه که در محالگیری شرط بود و شیخ محمد زاهد نایب فوجداری

آنجا بجهت بندوبست تاکید نموده بدستور معین هر ساله عازم جوده پور

گشت و بهاریداس دیوان خانگی خود را بتمشیت امور مالی و ملکی با احمدآباد

رخصت نموده و فوجداران و تهانه داران صوبه در خبرداری بندوبست و محافظت

شوارع و طرق و تادیب متمردان تاکید نوشت شیخ محمد فاضل منصبدار که

از حضور پرنور بجهت بردن کاغذ حال حاصل پرگنات و موازنه ده ساله

صوبه رسیده بود بموجب اظهار او دستکات از دفتر دیوانی بنام

دیسایان اهمال می ورزیدند و شیخ حقیقت را به شجاعت خان که در ان ایام

بجوده پور

و جاگیر با کاظم بیگ نائب داشت و بنا بر سلوک و مراعات پسندیده آنها را

گرویده خود ساخته بتقدیم نوکری و کار بادشاهی سرگرم کرد به کمال خان جالوری

فوجدار پالن پور و سانچور بنا بر فساد راتهورها مذکور تاکید نوشت که از پالن پور

بجالور شتافته خبردار باشند و چندی بجوده پور توقف ورزیده کاظم بیگ نائب

با فوج شایسته بسمت میرتهه که خبر آوارگی درگداس اصغا یافته بود دلعتین نمود

بفوجدار آنجا تاکید نوشته که از آزار اجیتیان و کرایه کشان محافظت نماید که آینده اسباب

تجار از راه اودی پور باحمد آباد میرسانیده باشند و خدمت فوجداری پرگنه

مذکور را از تغیر سبحان سنگه بنام کنور گج سنگه مقرر نموده خاطر خود را از نسبت بند

جوده پور جمع ساخته در شهر جمادی الاول باراده احمد آباد برآمد رسید و بموجب

نوشته صفدر خان بابی که از طرف شجاعت خان بفوجداری پتن اشتغال داشت

بجهت مرمت قلعه ابتولی و سانیره که آورد یک هزار روپیه شده بود بعامل

آنجا تنخواه نوشته فرستاد که بزودی به ترمیم آنجا پردازد و در سال صادر سه

از روی سوانح احمد آباد بعرض اقدس رسید که شیر افگن خان فوجدار سورت نوشته

که چهار دیواری قلعه مصطفی آباد عرف جگت از شدت باران شکست در ریخت

بهم رسانیده مفسدان نواح افتادن دیوارهای قلعه را بهترین واسطه کوته اندیشی خود ها یافته اند

نموده وهمدرین سال قحط سالی و آثار وبا در بندر بروچ و سورت واحمدآباد
وغیره دار التری آلکنه ظاهر گشت چنانچه خلق کثیر ره نورد وادی عدم گشتند
چون حکم قضا شیم در باب تاکید وجه جزیه و میان برکت یالن نور دیده
رسیده بود و ناظم صوبه کمال خان جالوری در نیماوه بقدغن تمام نوشت
چنانچه او به مجاهد خان پسر خود که به نیابت جالوری میپرداخت تاکید
نوشته تا بنیان شیخ اکرام الدین امین اخذ جزیه تقدیم
رسانید و چون بنابر سبب فوجداری بروده از محمد بهلول شیروانی
تغیر شده بود از انجا که بندوبست قرار واقعی داشت حسب التماس
شجاعت خان بحال شده همدرین سال محمد صالح سجاده نشین
قطب الاقطاب حضرت قطب عالم قدس سره جهان فانی را پدرود
نموده بعالم بقا انتقال فرمود وهمدران ایام فساد در کلداس راتهور که در زمین
مارواره دست تطاول دراز ساخته تاخت وتاراج وایذای مترددین
میپرداخت رسیده شجاعت خان بنابر بندوبست در رفع شورش او
بجد و جهد پرداخته بمقتضای وقت اکثر راجپوتان و پتاوتان را بدستور
معمول قدیم آبا واجداد انها پیشه در عوض جاگیر نمود و بعضی را بتجویز مناصب

احالم

در سال هزار و صد و یک شجاعت خان بجهت اخراجات لشکر موزون نوزنبند و بست

دار حسب الحکم ایشان بعمل نیامده بود که التماس مساعده از خزانه عامره صوبه نموده

در حضور اقدس بدرجه اجابت رسیده حکم مقدس معلی بنام اعتماد خان دیوان نقود

شرف ورود یافت که یک لک روپیه از خزانه بعد گرفتن تمسک بمهر او بدهد

در دو سال آن وجه را از جاگیر آنش بعرض وصول در آورده داخل خزانه نماید

و نیز بمعروضه شجاعت خان بعرض بارگاه سپهر اشتباه رسید که قلعه

احمد آباد دو سال است که از شدت باران شکست و ریخت بهم رسانیده و

سابق در عنایات شاه وردیخان مرحوم بر طبق حکم والا مرمت شده حکم اعلی

شرف نفاذ یافت که دیوان صوبه برآورد ترمیم نموده مرمت نماید و در سال

هزار و صد و دو چون اکثری مساجد بلده احمد آباد مرمت طلب شده بود ناظم

صوبه بنسبت و هفت هزار و پنجاه روپیه برآورده آن نموده بحضور ارسال داشته

بود حکم اقدس صادر شد که بمنظوری دیوان صوبه بمرمت پردازد و شجاعت خان

بنابر بندوبست و اخذ پیشکش زمینداران ضلع جهالاوار و کاتهیاوار لشکر کشیده

ید القصوی شتافت موضع تهان معموله او لکهه سورتهه که متمردان کاتهیان

بوده ساخته قلعه آنجا را که آنها پناهگاه خویش ساخته بودند منهدم کرده معاودت

نیمایم بر دوی برالملک الشان سازد برکه توفیق گشته شدن نیافت

ها از بیم گذرانیدند و اکثری از زن و مرد خود را ابیدگاری و گیری در آب زد با

ند و گیرو دار بستی فرو فرستند شاید کسی از آنها کشتی حیات بساحل

نجات رسانیده باشد نورالدین بهشتی جماعه دار که ترددو درنشست کنار نمایان ورزید

مور نموده جمعی از لشکر فیروزی بدرجه شهادت رسید و تیغ غضب اولیای

دولت قاهره کشته شد و آتش فتنه سینه‌ها فرو نشسته بود معروض این واقعه

در بارگاه سپهر اشتباه شجاعت خان مورد تحسین و آفرین گردیده مخفی

مستتر نماند که اکثر سوانحات از عهده حضرت خلد مکان سماعی است چنانچه

سابق ذکر یافته چون سال این سانحه بواقعی معلوم نگشته تباهی اندراج یافت

اگر تقدیم و تاخیر یا کم و زیاده در روز و ماه و نوبت بقلم آمده باشد معذور است

همدرین سال ناظم صوبه بعد الفراغ فساد مینه‌ها [illegible] مقرری دیند و بست

صوبه منوجب نظم و نسق بار دیگر بازگشت و تا آخر ایام نظامت شجاعت خان در احمد آباد

و شش ماه در بار دیگر بهار پدید است دیوان خالگی شجاعت خان باستقلال

دیوان صوبه و قاضی و غیره متصدیان پادشاهی بهنگام رجوعه مهم پرداخت و نسبت

آمد و شد سالانه بند و بست امنیت طرق و شوارع بوجه احسن بوده

دو در سال برار دمومیه

پرنده دران سوزناک آفتاب ماهی گشت در روغن خود کباب میشد چون

آفتاب بکمال شدت تابش در داشت از یک جانب دیوار حصار برج که اکثر مستحفظان

آنجا بنابر اطفای نایرهٔ آتش رجوع رفته و جنب سایهٔ که مانده بودند سایه طلب گشته

کناره گیر بودند مورچالیان لشکر ظفر توامان که در تکاپوی چنین فرصتی شبانه روز حزم و احتیاط

را مرعی میداشتند بدریافت این معنی از مساعدت بخت و یاوری اقبال آگاه گشته

نردبانی چند که برای این روز آماده داشتند بر دیوار قلعه برافراشته بالا برآمدند و

ناگاهی بر ایشان جمعی که در سایهٔ دیوار بستر بیخبری مانند بخت خفتهٔ خویش غنوده بودند بخواب

عدم رسانیده دروازهٔ قلعه را بر روی فوج خود گشایش داده فتح الباب نمودند سپاه

فیروزی که چون حلقه نظر بر در داشتند بلاتوقف یورش نموده گروه گروه

جوق جوق از سوار و پیاده الله الله گویان بحصار در آمدند و نایرهٔ قتال و جدال را مشتعل

ساخته شروع در کشتن و بستن و انداختن نمودند مخالفان نیز از چهار طرف

هجوم نموده بمدافعه پیش آمده داد مردانگی و مردی داده بر خاک هلاک می افتادند

چون کشته شدن بر خون خواهی سرخرو و موجب رفع درجات می پنداشتند

بی باکانه جانبازی مینمودند اکثر حسب الاتفاق کسی از آنها اسیر بتقدیر میگشت و بنده

از صیاد خویشتن بعجز و زاری التماس و درخواست مینمود که از همراهیان

اسباب قلعه‌گشایی و ساختن ساباط و دمدمه و پیش بردن سلامت کوچه و تمام نمودن
مورچال استعمال ورزیدند و آن گروه از سررشته آگهی بیرون آمده دست برده‌های نمایان
به ظهور رسانیدند و جنگ توپ و تفنگ قایم گشت لقول الامور مرهونة باوقاتها
روز به روز تیره گذشت و فتح الباب صورت نبست از آنجا که تیر اقبال پادشاهی در اوج
سعادت در درخشندگی و ستاره بخت آن فریق در احتراق و
حضیض خواری رسیده بود از دمام نافرجام و متانت قلعه سودی نبخشید
چون آن گروه باطل پژوه بی سر و پا دلی سرداران آزموده کار از اطراف و جوانب
فراهم آمده محکوم دیگری نبود و آگاهی از حفاظت و طریقه قلعه‌داری نداشتند
بیت لفظی چون عشرات زنار مفقوط .. بطبع چون حرکات سپهر
ناموزون .. از قضای آسمانی که ضمیر اتفاق رو داد و نظر بر کثرت و استواری
سامان تخود و غروره ... گاه گاه بیگاه در برج و باره به غفلت و رفتن پیش اهل و عیال
و حاجت ضروری عالم بشریت تخییب مینمود و اینمعنی بر مردم مورچال لشکر فیروزی
منکشف گشت پیوسته در انتظار فرصت نشسته قابو طلب می‌بودند
تقدیر روزی که وقت اجل مسمی آن طایفه در رسیده پیمانه عمر او داجیان اهل
لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون .. بر نیر گشت روز جان که

احمدآباد دست نداده و کلمپاره نربدا محاذی بهروچ رسیده چون از آنجا ارتستی عبور باید

شروع گلبر شستن نمودند فوجدار بهروچ باز یافت خبر آمدن جهت ممانعت همه ها

گرشته با فوجدار زد و خورد نموده بعجبه تمام قلعه بهروچ را گرفتند فوجدار با همراهیان خویش

درین جنگ کشته افتاد در قلعه بتصرف آن گروه در آمد و رعایا و سکنه آنجا

تعرض مالی و جانی نرسانیده قلعه را استحکام داده رحل اقامت انداختند و در اندک

فرصت جمع دیگر از مهم شعران واقعه طلب آمده بانها پیوستند باطلاع این هنگامه

فوجدار تبروده وغیره آن نواحی بر سر آنها رفته با بر ملتیت مکان که قلعه مذکور بر سر پشته

مرتفع واقع شده و یک طرفش دریای نربدا میگذرد و کثرت آن فریق کاری

نساخته بی نیل مقصود برگشتند و ملتفته هم تر آید نارسید رفته بین العوام شهرت

گرفت که حربه بر آن جماعه کارگر نمی شود چون چندی بر آمد و مکرر از منهیان اخبار صوبه

کیفیت وقوع این واقعه بعرض اقدس اعلی رسید شجاعت خان ناظم صوبه

یرلیغ قضا تبلیغ بقدغن تمام عز ورود یافت که بدفع آن گروه و انتزاع قلعه

بهروچ پرداخته نایره تمرد و فساد آنها را آبیاری تیغ تیز فرو نشاند لهذا فوج

آراسته و لشکر پیراسته بسرکردگی نظر علیخان و میرزا بابی و متصدیان متعینه

و فوجداران و همراهیان خود تعین فرموده لشکر فیروزی به بهروچ رسیده محاصره و تهیه

و قاضی صوبه حکم فرمودند که سید را بحضور گسیل سازند تا تفتیش عقیدت و تحقیق بدعت آن
نموده شود چون در آن هنگام سید شاه جی در جوار مزار سید امام الدین سکونت
داشت ماموران امر واجب الاعلام بنام سید نوشته مصحوب چندی برای طلب
فرستادند و سید از آمدن باحمدآباد ابا نموده فرستادها را بیرون کرد شجاعت خان
بموجب اظهار قاضی جمعی از همراهیان فوجدار بارهٔ نین پور بسرکردگی سید محمد
نام جماعه دار برای آوردن سید تعین فرمود و سید را چون طاقت مقاومت
آنها نبود طوعاً و کرهاً راهی شد گویند که هنگام برآمدن از خانه خود را مسموم
ساخت که طی اندک مسافت تسلیم شد برخی برآنند که بعد رسیدن باحمدآباد
اطلاع از طلب حضور وقت مراجعت از ملاقات ناظم تبسم را بکار برده خود را او
رهانید و مسافر ملک عدم گشت چون مقدمه سید بانجام رسید پسر او را که در سن
دوازده سالگی بود روانه حضور کردند و خبر رحلت بمریدان و وردزن و یک او
رسید موجب کدورت خاطرها عوق جمعیت مریدان قوم مینه بحرکت آمده بخاطر اینکه ناظم صوبه
سید را مسموم ساخته بقتل رسانیده طلب قصاص از واجبات دستان
شمرده تعودار ان مستوجب سیاست اقصور نموده گروه انبوه فراهم آمده از برنا و پیر و صغیر
و کبیر با اهل و عیال از سر مال و منال و وطن برخاسته و از جان عزیز دست شسته روانه

رسید

می باشند چون در ایام نوبت وارشاد سید شاه جی نامی از نبایر سید امام الدین مذکور

چندین هزار کس از اولاد منیه ها و مؤمنه ها بهم رسیده بودند سید شاه جی را از کثرت

متابعان و آمار و جهات مذکور رتبت و منزلت بدرجه اعلی پیوست اکثر اوقات

در پس پرده حجاب اقامت داشته کمتر با مردم ملاقات مینمود و هرگاه مریدان

از اطراف و اکناف زیارت ایشان آمده اظهار اشتیاق میکردند پای خود را

از پرده بیرون میداشتند مریدان از راه عقیدت و نیاز مشاری انمعنی را از عطیه

کبرای و نعمت عظمی پنداشته بقدم بوسی میرسیدند و چون ضابطه مریدان

این سلسله است که در حالت مصافحه نمی پرداختند بقدر مقدور نیاز مینمایند لهذا

بر قدم سید از روپیه و اشرفی مبلغهای کلی نثار مینمودند از آنجا که در عهد

حضرت خلد مکان اهتمام کلی در امور شرعیه و ابطال مذاهب مختلفه قدغن بلیغ

و تقید شدید بود اکثر مردم بر ائی خدائی بهم رسیده انمعنی و دستگاه بر جمعیت هنودها

قرار داده از راه عصبیت که شیوه ذمیمه بشریت است جمعی را به تهمت

رقص متهم ساخته در انهدام قصر وجود شان میپرداختند و برخی را

بقید و حبس می انداختند یکی از آنها حقیقت شاه جی و تدلیس مریدان را در پیشگاه

سریر خلافت مصیر بمعرض عرض مقدس رسانید آنحضرت از راه دینداری بصدد

ـر لسب داکا وغیره اوقات بسر میبرند و مسلمان گفته می‌شوند و بسبب اسلام آبا

ـر اجداد انجاعه و فرقه که در صوبه احمدآباد اند و آنها را مومنه و گروهی در راولکله

سورتیه اند خوجه می‌نامند برهمونی و مشاهده خرق عادات سید

امام الدین قدس سره که مقبره ایشان در موضع گرمته محله پرینه حویلی احمدآباد

برگروهی واقع است جمع کثیره و جم غفیر از اقوام متفرقه هنود و شرف

اسلام دریافته و دست ارادت داده متابعت سید اختیار نموده

اند مذهب شان برخلاف مذهب جمهور پس از رحلت سید مذکور اختلاف

در مذهب بهم رسیده و بجهت شعبه شده اند و غریب اعتقاد دارند که بصدق

نیت و خلوص عقیدت سال بسال ده یکی هر چه بهم رسانند که حتی اگر کسی را

ده فرزند باشد یکی فرزند متعلق بسید میدادند و بعوض فرزند وجه قیمت

در صورت رضامندی سادات اولاد سید می‌رسانند و مانند میراث

میانه اولاد سید مریدان تقسیم میشوند و هر کدام اولاد سید امام الدین از

مداخلت وجوه ده یکی از مریدان تعیین مینمایند و مریدان را در چهار عرس

مهد هند الماس عجب اعتقاد و طرفه ارادت دارند و اکثری از مومنه و

هند و میان قوم و قبیله خود بهمان شیوه هندوی بوده و در باطن بمتابع

میباشند

نوکران تمدعن کنند که از کسی چیزی نگیرند و اگر بگیرند تنبیه و تادیب نمایند و حقیقت را

از قرار واقعه و نفس الامر بحضور بنگارند بمدرین سال و ویل یا بهار کاو طرائی بیشکش

اعتماد خان دیوان الصوبه از نظر اقدس گذشت و درجه پذیرائی یافت و شیخ

محی الدین صدر صوبه و امین اخر جند به رجنت هستی برسبت و چون شیخ الرام الدین

پسر او ذمه مطالبه بدرر العبده خود قبول نمود لهذا ضبط اموال موقوف شد و خدمات

بشیخ الرام الدین تفویض یافت درین هنگام قاضی القضاة خواجه عبد الله

بعرض اشرف اعلی رسانید که اکثر مستحفظان سرکار شورته بموجب اسناد

حکام و جاگیرداران زمین مدد معاش دارند نمی توانند که بحضور رسیده سند حاصل نمایند

و متصدیان انجا بعلت سند در گرهای زمین معنی نمایند و حسب ظاهر قوت اکجاعه

همین است حکم والا شرف صدور یافت که دیوان الصوبه بعد تحقیق استحقاق و تبعض

و تصرف انها بازگذارد و سند بدهد و کسانیکه قوت و قدرت بر آمدن نزد دیوان صوبه

نداشته باشند هما نجا کس معتمد خود را فرستاده تحقیق و تبعض تصرف انها نموده سند

بدهند میر پان شده پنجاه و هیبت ها در به جی ج

از سوانح سترگ ایام صوبه داری شجاعت خان برپا شد فساد مینه ها در بهروج

شرح این اجمال و تبیین انمقال آنکه مینه قومی اند که در ملک خاندیس و گکانه سکونت دارند

زکاة اجناس بجهت زکاة تاجران از اقدام شده بدون تشخیص قیمت و ملاحظهٔ اجناس

سررشته پارچه و غیره موافق نحوی که سپرده بجا جهتی بمهر خود نمیدهند که هر جا که تاجران
تاجران

متاع را بفروشند عاشران محصول آنجا موافق ضابطه خواهند گرفت و از آنجا

متاع را بجایی که بلد که جهتی روانگی زکوة بمهر عاشران آنجا که جهتی روانه شده

برسانند بدین مضمون به دیوانیان ممالک محروسه احکام صادر شد مخفی نماند که

ضابطهٔ محصول مطلقه در مکان فروخت بجهت این مقرر شده که جنس در اکثر مکان

خرید بقیمت زیاده می شود و باعث افزایش محصول است لیکن چون

تاجران بعضی امتعه را در آمدن ضبط محصول معمول شده میفروشند نقصان

می شود لهذا بار دیگر حکم ضبط محصول در مکان خرید مقرر شد چنانچه در محل خود

گزارش خواهد یافت انشاءالله تعالی در سال هزار و صد اقضی القضات خواجه

عبدالله بعرض اقدس رسانید که در بلده احمدآباد پیاده های عدالت و کچهری چپل کیک

و دیوانی و غیره بی علوفه خدمت میکنند و از مردم سکنهٔ آنجا مبلغی می ستانند

و انواع آزار و ضرر به آنها میرسانند بر سر طرق دستواریع مردم را گرفته ناحق از آنها

میگیرند لهذا از پیشگاه معدلت پناه بنام دیوان صوبه حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت

صدور یافت که متصدیان آنجا گذارش رود که پیاده های بی نوکر را نگاهدارند و بر

ازان

همدران آوان امانت خان بخطاب مهابت خان مخاطب گشت و از عرضداشت او معروض

بارگاه فلک اشتباه گردید که مرهته‌ها هر سال باراده فساد در قصبات صوبه احمدآباد می آیند

اگر احیاناً احتیاج نگاهداشت سپاه و جمعیت شود تنخواه بر خزانه عامره نمایند لهذا حکم محکم

عز ورود یافت که عند الحاجت بقدر یک لک روپیه در ماهها باتفاق بخشی و واقعه نگار موافق

ضابطه تا رفع فساد از خزانه عامره آنجا تنخواه نمایند بنابران بدفعات سه لک و

پنجاه و شش هزار و هشتصد و شانزده روپیه طلب سه ماهه و نقدی یومیه

بموجب دستخطهای مهر دیوان صوبه تنخواه گرفت [illegible]

محمد بیگ خان

از آنجا محمد بیگ خان از خانه‌زادان قدیمی موروثی در سرکار والا و مرد سپاه نفس بود

نظر بر جلادت و قدم بندگی چنانچه بایست و مراعات و سلوک در برخورد در روز

اول که بعنوان استقبال شتافته ملاقی گشت با شهامت خان در آمد و رفت

و دیدنها بخوبی می گذرانید و از ممعنی فیمابین بکدورت انجامید چون درین ایام

تقدیم محافظت بلده بعد ارتحال خان فیروزجنگ ادریس خان او باشنده بنیابت

دیوانی مقرر گردید [illegible]

همدران آوان حکم اشرف اعلی بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که چون سابق علاقه

که یک لک روپیه بموجب جبر فیروز جنگ از من گرفته چون من زر نداشتم از وجه
محصول جاگیرات داده ام لهذا حکم اقدس شرف ورود بخشید که دیوان صوبه از
جمله اموال او بدهانند چون بر آن نعش می آیند بدرگاه معلی بیارند مقرر شد تا
امانت خانها متصدی یا مبدر بیار بصورت بضبط اموال فیروز جنگ دیانت جوهر
از خانه ها
خدمتی امینی و فوجداری پرگنه حویلی احمدآباد وغیره سرانجام محالات خالصه فیروز جنگ
بخالصه شریفه من ابتدای تلنتان حریف پارس نیل سال مذکور تعلق پذیرفته
بامانت خان که در آن هنگام متصدی بندر سورت و منصب هزاری ذات و چهار هزار
سوار سرافرازی داشت یرلیغ شد که باحمدآباد شتافته از تعلقات فوجدار
نیابت و بضبط اموال فیروز جنگ پرداز و بموجب حکم والا بمهر امیر الامرا فوجداری
گرد و نواح بلده بنظر علیخان بلصیدی ذات صد سوار بشرط آن اضافه عطا گردید نیابت خان
بنابر امور بعضی امور و موسم برشکال که شوارع و طرق مسدود بود تا هنگام اجرای
آن در سورت توقف ورزیده پیش از رسیدن خود محمد بیگ نامی از خویشان
دلاور خان را برای تمشیت امور مامور فرستاد و متعاقب آنها در معدودی ایام روز
دوشنبه هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست رسیده باحمدآباد رسیده بحفظ و حراست
بلده و تمشیت امور صوبه پرداخت و متصدیگری بندر سورت بدلاور خان تعلق گرفت

دنیز شد ولی از رغبتی که در کاره مردم بر باری می آرند احداث شد که اکنون بر دو محال شده اند

الحال خبر ارتحال خان فیروز جنگ بعرض اقدس رسید حکم والا بنام دیوان صوبه دربار

ضبط اموال باتفاق امانت خان وقایع نگار و سوانح نویس که بقرار واقعی برپا ارند و بنویسی

احتیاط بکار برند که وامی فوت در فرو گذاشت در سیات نباید و سر رشته آن بدفتر معلی

ارسال دارند صادر گشت از آنجا که از معروضه سرکار صوبه معروض اقدس گشته بود

که متصدیان خان فیروز جنگ خزانه را داکرده زر بدون مرتب شدن اسناد

دبرات سپاه و شاگرد پیشه داده رسیدها شد و به بهانه وادنی مبلغی متصرف

می شوند و حی کشن دیوان قاعده کارخانجات را تبدیل میکنند بنابران

حسب الحکم اعلی بدیوان مذکور در یافت که بموجب صدار این حکم اموال را تقید

تمام باتفاق امانت خان و محمد بیک خان از قرار واقع بضبط در آورده هر که

متصرف شده باشد از و باز خواست نموده حقیقت را برنگارند و نگذارند که احدی

تبدیل اوراق دفتر تواند نمود و متصدیان ضامن معتبر زنجیره بند بگیرند چون هنوز اما

از بندر سورت نرسیده بود که محمد بیک خان حی کشن دیوان در الماس مصاحب

ونیکر وز خواجه سرایان فیروز جنگ را در دست تاق نموده اکرام الدین خان

که بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان و امرایان عظام که جاگیر اکثر از آنها در شیرو

بر برآن مزید نمود و اکنون هر چه اتمام پیوسته چنانچه بذیل عمل هر کدام ان شاء الله تعالی

بقدر وسع معلومات ثبت خواهد افتاد و کم مصادره که در بارهٔ مین لوریه فوجدار سرد

دانچه و در صوبه گونوالی یافت شد چون در آن وقت در مردم مکلوته و بیت زمین بود ضنوان

چندان نمی نموده دیگر در محال سایر ارا به غلات خوردن و داب فی آرابه یک روپیه عنصر

از فی صد مال بازرگانان تا که محال بیشتره پارچه برای ادای محصول رجوع پیدا ساختند

از مسلمین سه روپیه و از هنود یک روپیه بصیغهٔ عوالک ناظم قرار داده یکی از متوسلان

در آن محل نشانیده و نیز تنها استمرار یافت اگرچه آن وقت کروری و ناظم را سوای

گرفتن وجه معین و حلی و در تشخیص قیمت آن اجناس حکومت نمود متصدیان

پادشاهی موافق ضابطه سرکار مسکر و ندالحاص بار در ایام تمام یک کروره ناظم

متعلق گشته متصدیان پادشاهی برای نام اند دیگر از جمله بدعتهای احداثی الوقت

مقرر شده محصول است بر بقولات که ترکاری گویند چون دار السرور در شهر

ها نیز از قدیم منشاروی شهری مقرر است در صوبه احمدآباد گاهی معمول نبوده

ن نیز در جنگ که تازه از آنجا از صوبداری احمدآباد رسید از آن محال استفسار متولی بازار

و چون واضح گشت که درین صوبه بوده لهذا قلیل محصول مقرر مبلغ افزوده بر

رب شهرنویسنده مقرر گردید که آمدنی جنس ترکاری و میوه رایج نوشته باشند

بعد طی منازل و قطع مراحل به احمدآباد در آمده صاحب فراش گردید و پهلو بر بستر
ناتوان رنجها داد تا آنجا که پیمانه عمرش لبریز گشته و ایام زندگانی
به سر آمد در تدبیر و معالجه اطبا مفید نیامد بیت رسید تندباد خزان در
بهار حیات نوشتند و قبض روحش برات در روز شنبه
هفتم شهر شوال المکرم ودیعت حیات سپرده بنابر نقل نمودن
در مدرسه بنا نموده و مکان تربه واقعه شاهجهان آباد در جوار مزار
شاه وجیه الدین قدس سره امانت نگاه داشت سپردند شریعت خان دیوان
و میر علیخان بخشی و وقایع نگار و اکرام الدین خان سوانح نویس بطلب محمد بیگ خان
که در آن ایام بنابر فوجداری پتن قیام داشت مسرعان سریع السیر فرستادند
که آمدن به محافظت و حراست صوبه بپردازد چنانچه او بست و چهارم آن ماه بر
جناح استعجال خود را رسانیده باتفاق دیوان صوبه و غیره به ضبط اموال خان فرزند
پرداخت اما بنابر تسلط عوض خان و دیگر منسوبان به واقعی اموال را که مقدور نشود
آنچه بفعل آمد زیر مهر قرق نموده کیفیت واقع را بحضور معروض داشتند
اکثر بدعات از احمد وجز و غیره در ایام حکومت او احداث یافته که هیچ یک از
ناظمان توفیق رفع آن نیافته اند بلکه بمضمون آنکه بنای ظلم اول اندکی بود هر که آمد

ترنمای بلده از تغییر ابوالفرح خان و قاضی ابوالخیر و تعلقه سوانح نگاری از تغییر محمد عبدالله

به اکرام الدین خان که بخطاب سرفرازی شده بود مقرر گردید چون از نوشته مهرکاره

بندر گشتاب بعرض اشرف رسید که سید احسن الزمان متصدی آنجا دیوانخانه

کلان با محل سرا در بلده احداث نموده چوب ساگوان وغیره بقیمت هفت هزار روپیه

از چوب فروشان بچهار هزار روپیه گرفته و شمشیر وغیره بقیمت هفت هزار روپیه

از چوب فروشان بچهار هزار روپیه گرفته و شمشیر وغیره چوب از مکان

حاکم نشین واقعه بندر مذکور که سرکار والاست برآورده باحمدآباد فرستاده و سیدی

شش تخته سنگ مرمر که بقصد تخته سنگ دیگر مسجد کلان بیرون دروازه

تلی برآورده میخواست که باحمدآباد بفرستد بنا بر زحمت شیخ عبدالوهاب گرفته

تخته های سنگ مرمر نگاهداشته لهذا حکم صادر شد که گرز بردار رفته

اورا بالحضور بیارد و بدیوان حکم شد که خانه را بسرکار والا ضبط نمایند

ارتحال خان فیروز جنگ و ضبطی اموال او

خان فیروز جنگ از مقامات ولایت بیت المقدس کوچ نموده بنیت دانسته بجهت

اخذ پیشکش توقف داشت چون فی الجمله نقاهت باقی بود علامت بهم رسانید

علامات استسقی آشکار گشت و روز بروز رو باشتداد نهاد لهذا معاودت نموده

میرسانند و بموجب آن تقریر و رخنات اطلاع داده بحضور معروض میدارد و بسبب

عدم یافت طلب تالیش دارندها از انیام دیوان الصوبه حکم شد که انصرام

ییلاق بعد ملاحظه موجودات تنخواه میداده باشند و در باب مرمت باغات

باغ شاهی و باغ کامکریه و تعمیر منازل بنا نموده محمد اعظم شاه که در کستان رستم باغ

گل گلاب باغ و تعمیرات بیست هزار و چهار صد و هشتاد روپیه که بر آورده شده بدیوان

صوبه حکم رسید و نیز حکم والا غور و دریافت که میرزا محمد هاشم نام که تازه از ایران

در بار باحمدآباد رسیده حکم جهان مطاع عالم مطیع بخان فیروز جنگ بصدور

پیوسته بود که از طرف خود رعایت و سامان نموده مهمانداران همراه داده روانه

حضور پرنور سازد و در بیولا بنام دیوان صوبه یرلیغ شد که بر طبق حکم بحکم او سرانجام

نموده روانه کرده باشند هزار روپیه از سرکار والا برای خرج او بدهند عوض

باقی بیگ گرزبردار و در باب الصیال هزار روپیه بتصرف محمد بیگ خان

از خزانه جونه گده رسیده بود چنانچه منجمله آن یک هزار روپیه داخل خزانه

گردانیده و در بیولا از معروضه گرزبردار بعرض رسید که در ادای وجه باقی

دفع الوقت مینماید بنابر آن بدیوان حکم شد که بتاکید بلا توقف و امهال زر

موصوف را بمعرض الصیال در آورده داخل خزانه نماید و بهمدرین سال خدمت

ن سلسله بعمل آمد تا بالحال موقوف گشته بدستور عهود پیشین حکم شد چون عمده
دار المهام خانخانان وزیر الممالک زمین متصل لعل دروازه پهلوی دروازه نقارخانه
قلعه بهدر بنا بر احداث رباط و مدرسه و مسجد خریده کار عمارت شروع نموده
بود از انجا که یک قطعه زمین محبوس خانه چبوتره کوتوالی و در انجا واقع گشته از سرکار
والا خریده حسب الحکم والا بمهر عنایت الله خان میر سامان در نیابت نعمت خان
دیوان رسید که وجه قیمت زمین مذکور منجمله طلب خانخانان که بعد فراغ
محاسبه جاگیرداری در سرکار والا بر آمده محسوب نمایند و از داخل عمارت
نموده به تقید تمام و تاکید تعمیر می شد چون بتقدیر با تمام آن مقدور نبود و بعد
چندی که واقعه ناگزیر خانخانان رو داد و نیمه کار ماند برای سرانجام و ارسال
چهار شامیانه مخمل و زری ستاره دار خوش طرح سنگین که بالای
تخت مبارک ایستاده شود و سه دایره اسپک دیوان خاص که اندرون
آن شصت و پنجهزار روپیه شده بود بدیوان صوبه احکام رسید و هرکاره صو
بعرض اقدس رسانید که چون از حضور پرنور برای رسانیدن اخبار راج
دمر مشته تاکیدات بر طبق گفته خان فیروز جنگ پنجاه نفر جاسوس ست
هفت روپیه وصولی نوکر کرده و انها اخبار امکنه راجپوتیه و مت
برسانند

عمله گرینه حویلی که بر کوهی بر لب دریای سابرمتی مقامات نموده و تعمیر تمامی لوازم

طوی جشن و چراغان بر دست محمد رضا نام که تازه از ولایت ایران وارد این دیار گشته و

معروض قدسی شده بود حسب الحکم والا بشریعت خان دیوان عرض و دیانت که دو هزار روپیه

جهت خرچ او از خزانه عامره بدهند سالگذاری پروانه در باب تنخواه یک لک و بیست و

پنجهزار روپیه در ماهه اخراجات سه بنای نو نگاهداشت مهم راجپوتیه خان فیروز

جنگ بنام عبدالحمید خان دیوان پیشین صادر شده بود در ینولا که دیوانی

بیشتر لطف خان مفوض گردید حکم اقدس بنام او شرف ورود یافت که مبلغ مذکور

مرقومه را از تاریخی که خان فیروز جنگ از احمدآباد برآمده و شروع نگاهداشت

کرده بموجب سررشته نگاهداشت بخشی صوبه مطابق تنخواه بدهد و محمد عبدالله

بخدمت سوانح نویسی از تغیر محمد محسن از حضور سرفرازی یافته رسید احسن الله خان

متصدی بندر کنهبایت مقرر گشت خان فیروز جنگ از نواح بلده کوچ نموده پیشکش

زمینداران ضلع سابرمتی که آن موضع وابسته عمله گرینه اند در رسیده چند ماه

مقامات نموده و در سال هزار و صد و بست و دو حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه

کرامت ورود فرمود که در ینولا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شده که اشرفی

و روپیه سکه مبارک بوزن یک توله مسکوک میکرده باشند چندی بعد ازان

...ین سرب و هزار من بارود و صد من مهتابی از توپخانه سرکار والا دو

...بیلدار و یکصد نفر تبردار و یکصد نفر سقه نوکر کرده در فوج خان فیروز جنگ

...ین نماید در سال هزار و صد و بیست و یک عبدالحمید خان که در حضور رسیده

...بود و تفضلات بادشاهی شامل حال او شده بوالا رتبه قاضی القضاة و سپاهی گشته

در رکاب ظفر انتساب گرم امر بامور شد صلابت خان بابی را که همراهش

برده بود رخصت انصراف داد و دیوانی صوبه اصالتاً بشریعت خان برادر

که در احمدآباد به نیابت می پرداخت مفوض گردید هم دران آوان زور بخشید بیماری

طاری حال خان فیروز جنگ گشته بود رسیدن بصحت و اعتدال مزاج گرائید لهذا

بلوازم ضیافت و اطعام سادات و مشایخ و اصحاب عمائم و منصبداران

و اعیان و اهالی شهر پرداخته تا شب برکنار رود سابرمتی چراغان و سر دادن

بعنوان آتش بازی جشن نمود و بنابر نوشتن بعضی مقدمات بمهر علیخان بخشی

و وقائع نگار سلوک ناپسندیده نموده ساخت و در چبوتره کوتوالی توقف داده لذا گذشت

و محمد محسن سوانح نویس را در صحن مسجد جامع بعد الفراغ از نماز قدمی در پیش درم

دوانید دار اکرام الدین خان لک روپیه بهای مقدار کانداس تیشکیار دیوانی

جبراً و قهراً گرفت و بعزم روانگی با موادار کر منعم راجپوتیه برادده بموض

آخر

اندوز ملازمت گشت و قران را بجناب والا رسانید بعید حسینی مورد عنایت گشت

که قران بطریق امانت آنجا سجاده نشین آنجا گرفته بحضور آورده احکام اقدس

بشرف صدور پیوست که مارا از زیارت مدعا آن بود این تحفه بی بها

سزاوار همانجا است حواله فرمودند حکم شد که رسید صاحب سجاده بحضور

برسد چون در آن هنگام راجه اجیت سنگه بنابر زیاده سری در هرج و مرج

و ارتحال حضرت خلد مکان جودهپور را متصرف شده سر بشورش

و فساد برداشته و نیز زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره

واقعه بلده اجمیر ملحوظ خاطر قدسی مظاهر بود و رایات عالیات متوجه الصوب

شد بخان فیروز جنگ فرمان رفت که با لشکر آراسته و لوازم توپخانه

خود را از احمدآباد رسانیده سعادت اندوز ملازمت سازد و یک لک و بیست و

پنج هزار روپیه راسته شماری سه هزار سوار و پنجهزار پیاده فی نفری روپیه و پنجدرز

پیاده سوای جمعیت همراهی که نگاه داشته نماید مقرر شد چنانچه یازده لک

روپیه ملک هشت ماه و بیست و چهار یوم بدفعات بموجب دستکات تنخواه بمهر

عبد الحمید خان دیوان و شریعت خان دیوان صوبه از خزانه عامره گرفت و بدیوان

صوبه فرمان شد که پنج ضرب توپ و پنجاه رهکله و یکصد و پنجاه شترنال و برداران

پول سیاه دوام عالمگیری را شکسته بوزن عهد پادشاه غفران

ب بوزن بست و یکماشه بسکه مبارک رسانند چنانچه در انوقت پول سیاهان

مدت رایج گشته بود بعد آن بهمان وزن عالمگیری عود نموده چنین

توپخانه بسرکار والا کارخانجات بادشاهزادها که روانه نشده بود بنابر حکم یگانه

هته برگشته آمد چون رایات نصرت آیات پادشاهی بعد فتح محمد کام بخش از دکن

معاودت فرمود و متوجه هندوستان شد حکم جهان مطاع عالم مطیع بدیوان صوبه

کرامت ورود فرمود و بدستور سابق آنچه زر و خزائن موجود بوده باشد

همراه خود گرفته بحضور بیارد که بلشکر فیروزی ملحق گردد و نیز فرمان شد که چون بعرض

اقدس رسید که بکتابخانه درگاه حضرت شاه عالم قدس سره قران مجید

وکلام حمید بخط شریف امام علی بن موسی رضی علیه التحیة والثنا موجود است

از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور بزیارت و تخط آنحضرت تبرک جسته

آید بنابران عبدالحمید خان قرآن را از صاحب سجاده بطریق امانت گرفته

باخزانه روانه گردید چون هنگام روانگی بقصبه سانولی رسید ازانجا که صلابت خان

بالی را سید عقیل خان بفوجداری آنجا مقرر کرده بود بنابر بدرقه همراه خود

بالشکر فیروزی برد و در نزدیکی دهار صوبه مالوه باردوی معلی پیوسته شرف

اندوز

بهادر بود بقلعداری چانپانیر سرفرازی یافت و سپهر و آن سید عقیل خان سر باید

و میر ابوالبقا بخدمت کوتوالی دیگر وره محال تهره پارچه که در عهد حضرت خلد مکان موقوف

گشته بود بتعین شد و میر ابوالقاسم بخدمت امینی و واقع تصحیحه از تغیر شیخ نجم الدین

و محمد کاظم ولد محمد قائم بیگ بدر دغلی جیبه پاتیخانه و خواجه عوض داروغه خزانه عامره بلده

از تغیر عبد الواسع و علی اکبر بخشی و واقع نگار و شیخ نور الله بخدمت داروغگی خزانه

بیت المال و امینی جیبه پاتیخانه از تغیر شرف الدین از حضور مقرر گشت و بعد رین

ایام بحقیقت رای که در عهد حضرت خلد مکان در اکثر پرگنات شده بود بموجب حکم بازیافت

گردیده نخواهد شد بلکه در بعضی مکانات افزود دوامی هم بعمل آمد و متصدیگری بندر کنبایت از تغیر

امام خان و تهانه داری کاجینه از تغیر سید علیخان بنام اعتماد خان تجویز نموده دخیل ساخت

و محمد قلی دو صدی ذات سی سوار و یکصدی ذات ابراهیم قلی و قاسم قلی پسران کاظم بیگ

که ابراهیم خان تجویز نموده بود و در پیوالا بدر جبه پاتی رسیده سرفراز شدند چون بعرض

اقدس رسیده بود که وقایع نگار و سوانح نویس بلده احمد آباد میخواهند که گماشتهای خود را

در گوشه پارچه بفرستند و حکم مقدس بدر نیوالفضوبه غر روزه فرمود که چون در عهد

حضرت خلد مکان مقرر شده که وقایع نگار و سوانح نویس گماشتهای آنها را در

مقدمات مالی دخیل نمایند باید که نگذارند که آنها در مقدمات مالی دخیل نمایند و بسر حکم معلی

رأی العین نمود مشاهده کرده ودر خاطر داشت از تقریر ثقات استماع رفت مندرج ساخت

خان فیروز عوض خان را بنابر بند وبست واخذ پیشکش زمینداران تعین فرموده از انجا

حکم اقدس حسب جمیع صوبجات شرف نفاذ یافته بود که در خطبه جمعات

وعیدین لفظ وصی اضافه باسم خلیفه چهارم میخوانده باشند چون جماعه

اهل توران بهمراهیان خان فیروز جنگ در روز جمعه اول خطیب خطبه را

خواند بعضی از آنها خطیب را بتهدید منع نمودند که آینده باین لفظ متلفظ گردد

چون حکم مبرم اقدس نفاذ یافته بود مانعانرا از جمله زمره جهال انگاشته

در روز جمعه دیگر باز بدستور سابق خطبه آن شاگرد بتجدید استماع کمی ازبی

باکان جماعه بدنوربای خطیب را از فراز منبر کشیده بزخم کارد مقتول ساخت

دیگران اورا کشیده بیرون مسجد در رسته انداختند چنانچه تا آخرهای روز

افتاده پس از حصول رخصت ناظم صوبه بتجهیز وتکفین او پرداخته بکجا سپردند

همدران ادان حکم اقدس بنام دیوان صوبه عز ورود یافت که انچه زر در خزانه صوبه

فراهم آمده باشد همراه گرفته برکاب ظفر انتساب که متوجه حیدر آباد است

بنواحی دار الفتح اوجین بحضور لامع النور رسانیده مورد تفضلات پادشاه

گشته رخصت صوبه متعلقه خود یافت معتمد خان که مدار المهام پادشاهزاده

بهار بود

سوار دو اسپه سه اسپه بالا شرط ممتاز و الصوبه داری دار السرور برهانپور

قیام و نشیب تجویز یافت بارسال فرمان والا شان و مرحمت خلعت خاصه و اسپ

سربلند گردید حکم شد که ازینجا بجا بصوبه شتافته بتمشیت امور

مهام و انتظام و ضبط و نسق پرداز و لهذا حسب الحکم جلیل القدر بکوچهای متواتر

راهی شده دار و حسب صوبه گشت محمد بیگ خان و عنایت الله خان

و دیوان صوبه و میر علیخان بخشی و وقایع نگار و غیره منصبداران متعینه صوبه باستقبال

شتافته ملاقی گشتند در روز دوشنبه نهم شهر رجب المرجب سال هزار و صد

و هشتم داخل بلده گردید و تعیین فوجداران و تهانه داران و متعلق نظامت سرگرم

کار گشت محمد بیگ خان بنیابت فوجداری پتن محال سرکار صوبه مذکور درین سال

سید عقیل خان متصدیگری محالات عالمگیر پادشاهزاده محمد جهاندار شاه بهادر

که در صوبه احمدآباد یافته و تهانه داری بهالور که سابق عبدالوهاب برادرش داشت

در جنگ مرهته مرتبه شهادت فایز گشته تفویض یافت و محمد علی ولد اقدم

بتقریب وقایع نگاری محالات موصوف در هنگامیکه رایات نصرت آیات

پادشاهی متوجه محمد کام بخش بارکین بود در عرض راه همراهی او رخصت یافته

رسیده مینمود و اوراق درین هشت سالگی وارد این دیار گردید آنچه در آن هنگام

ازانجا وکالت بعهدهٔ المُلک اسد خان تفویض یافته بود درباب منظور داشتن

پروانجات جاگیرداران و اهل خدمات و اربابِ ائمه و تنخواه داران آلتمغا

وغیره اسنادها بمهر وکالت و وزارت بتبلیغ رسید و فرمان شد که دیوانیان

صوبجات مدد معاش ارباب استحقاق اراضی وغیره بدستور عهد حضرت

خلد مکان بشرطی که قیام بوده صحیح اسناد هر کدام بدستور سابق واگذارند

و متعرض احوال آنها نشده بزحمت نرسانند و جمعی که از اهل خدمات پادشاهی

اند بدستور سابق بحال دارند چون از معروضهٔ امانت خان متصدی بندر سورت

و بندر کنبهایت بعرض اقدس رسید که اعتماد خان متصدی معزول بندر

کنبهایت هزار و سه صد و چهل و پنج روپیه از بابت محصول بندر گهوگه

که متصرف شده است بنا بر آن حکم اشرف بنام دیوان صوبه صادر شد که مبلغ

مذکور را از وجه معرض وصول در آورده داخل خزانه نماید و داخلهای آن بحضور

ارسال دارند صوبه داری گجرات از تغیر خان بهادر فیروز جنگ

و دیوانی خواجه عبد الحمید خان بتغیر خان

از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه داری احمدآباد گجرات از تغیر ابراهیم خان مست

بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سپه سالار که منصب هفت هزاری ذات و هفت

سوار دو اسپه

از روی وقائع و سوانحی که بعرض اقدس رسید حسب الحکم معلی تا العقین باقی بنا بر ضم منصوب در ترویج خطبه طیبه و سکه مبارک بنام نامی و القاب سامی که شرح آنها از حضور عطا شده بود بنام او و خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه عز ورود یافت

شعر سکه میان ... شاه

جهان پناه بادشاه سلامت

همدران آوان از معروضه اخبار نویسان بعرض اشرف رسید که محمد بیگ خان نائب نظامت حقیقت انتشار مفسده پاین بند بسورت و بلده استماع نموده با دیوان صوبه کیفیت نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه از سرکار والا ضرور است دیوان جواب داد که بدون حکم حضور یکدام از خزانه عامره تنخواه نمی تواند شد انجمعیتی را بدرگاه معلی معروض باید داشت او گفت جان و مال فدوی درگاه نثار کار پادشاهی است لیکن اگر گفتار بجد و این صوبه در آینده تا آنکه جواب از حضور رسد کار صرف در که وقت از دست میرود لهذا حسب الحکم مهر جمدة الملک خانخانان بسنه دیوان صوبه عز ورود یافت که در باب نگاه داشت بندی موافق ضابطه باتفاق بخشی صوبه طلب الجماعه تنخواه دهند نیز در باب ضبطی اموال و وصول زرهای کرور محمد بیگ خان وغیره بابت محمد اعظم شاه باتشدت حکم اقدس ورود یافت

ان عمدهٔ مردان سعادت نشان شاهانه این فتح عظیم که از پرده غیب

یدار و مجاهدان تهور شعار بمنصهٔ ظهور جلوه‌گر گردید بمسامع خاص و عام

ند سکنهٔ آن دیار بساط نهٔ سجدات شکر الهی تقدیم رسانند و از راه فضل و

ه صوبه‌داری احمدآباد بدستور سابق با آن وزارت پناه بحال شده با که

بال رعایا و برایا و مساکین عامهٔ خلق الله دلگرداری محصولات سرکار والا

قطاع الطریق و لوازم صوبه‌داری بکمال سعی بعمل آورده حسن اعمال را منتمر

شناسند بتاریخ شهر ربیع الثانی سنه احد جلوس معلی

ابراهیم خان پس از ورود فرمان والا برسم استقبال و تقدیم

ق فما لبقه پرداخته داخل قلعهٔ ارک گردید از آنجا که درین ایام

متمرد سر بشورش و فساد برداشته بودند لهذا ابراهیم خان

ت القوت برگسنگی برآمده چندین پرگنات ضمانتی عدم تمردان

یا نموده معاودت کرد چون دست کشیدن از نوکری دلگشته

ان ملحوظ ضمیر داشت محمد بیگ خان را به نیابت صوبه بازرسیدن

ب ساخته نهم شهر رجب المرجب سال صدر بصوب دارالخلافت راهی گشت

ن لنظم و نسق صوبه بمجاانفت بجده سرگرم کار گردید چون تقرر نیابت او

خلافت و جهانبانی حضرت جنت منزل ابوالنصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه بادشاه

غازی صعود فرموده در باغ دمیز دیده واقع مستقر الخلافت لاهور بیستم

شهر ربیع الاول سال هزار و صد و نوزده جلوس میمنت مانوس دویم

و لعین خطبه و سکه اتفاق یافت و منصب جلیل القدر وکالت بعمدة الملک

اسد خان دام و وزارت بعمدة الملک منعم خان خانخانان سپه سالار شد

مفوض گردید و فرامین و مناشیر لازم الانقیاد بنام ناظمان و دیوانیان ممالک

محروسه صادر شد نقل فرمان عالیشان بنام ابراهیم خان

... آرائی ... استقبال ...

اعتضاد خلافت و جهانبانی اعتماد سلطنت و کشورستانی مشمول تفضلات

جزیله و جلیله ظل الهی عمده نوئینان خیات خلیفة الرحمان زبده مقربان آستان ملک

آشیان ابراهیم خان بعنایت بادشاهی منتظر و مستبشر بوده بداند ارزیدن

نسیم عنبر شمیم لالی بار فتح و نصرت با اقبال بی زوال عدو مال سامع افروز جهان و

جهانیان گردانید تصریح نگارش نیر مگر دوده مخالف سیاره سیه روزگار که باغوای

بعضی ناعاقبت اندیشان دعوی سروری و همسری بخلیفه الهی داشت از راه غرور

ونید ار با فرزندان و سرداران مقتول گردید تیغه و حلقه او دستگیر شده زندان اند

قطعات ... شاه

یورجات گرد سلطنت ...

عالم‌پناه شاه ... و صوبه ... نشان و دیوان خواجه عبدالحمید

ورود فرمان

ورود نشان ... صوبه و ... صوبه

و ... تمام ... محمد ملتجا...

چون بتاریخ بیست و هفتم شهر ذی قعده الحرام سال هزار و صد و نوزده در مقام احمدنگر
واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان روی داد بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه
که در آن ایام از حضور بصوبهٔ مالوه مرخص گشته روانه شده بود در دو سه منزل
خبر ارتحال آنحضرت شنیده بجناح استعجال معاودت نموده بتقدیم مراسم
تعزیت و سوگواری با استمالت باز ماندها پرداخته روز عید الضحی بسریر آرای
سلطنت شده بصوب دار الخلافت نهضت فرمودند بادشاهزاده محمد معظم
بهادر شاه که در آن هنگام برتق و فتق مهمات صوبهٔ کابل اشتغال داشتند
پس از وصول اخبار مذکور متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد شده در دار السلطنت
لاهور جلوس اول بر تخت سلطنت نموده روانه پیش گردیدند تا آنکه هر دو جانب
بادشاهزاده‌ها در میدان جاجو نواحی مستقر الخلافت اکبرآباد بهم رسیده جنگ
سلطانی روی داد محمد اعظم شاه از تقدیرات آسمانی کشته افتاد و برادر نیک

خلافت

یشمند بودند مرهته از دریا [illegible] بجمعیتی جری شده همه جا را تاخت و تاراج کنان

به محمودآباد و از ده کروهی شهر رسیده سواران خوش اسپه تا موضع

بتوره کسبه سر راهی دست تطاول دراز ساختند عبدالهادی بتبدیل دیوان نزد

ابراهیم خان آمده کیفیت حالت سپاه که با گروه دکهنیان مقاومت توانند نمود

ظاهر ساخته او خود سوار شده بقرارگاه فوج آمده بنظر تامل نگریسته جرات

و جلادتی در آنها ندیده زر و قلق و اضطرابی سکنه پورجات و دیهات برای العین

خود مشاهده کرده از آنجا که خبر ارتحال حضرت خلدمکان بدور و نزدیک رسیده

و هنوز سلطنت بیکی از بادشاهزادهای عالی تبار قرار نیافته بود بصلاح

خیراندیشان دوراندیش مظفرحسین که سابق از جدائی گزیده بهمراهی خواجه

عبدالحمید خان محمدبیک خان را او را دستگیر ساخته بود چنانچه سابق

مفصل بگذارش درآمده بازرسیده اسپ منصب دار بر مصالح نزد بالا نشستوانیده

فرستاد پس از گفت و شنود دلک ده هزار روپیه بصیغه کنندی به شرط

آنکه از آنجا معاودت نماید انفصال یافت و مبلغ مرقوم از خزانه عامره بگفته ناظم

و دستک دیوانی صوبه داده شد و آنها برگشته رفتند و فوج ناظم صوبه بسبب دو دو کم

شهر صدر داخل بلده گشت و اطمینان قلب عامه رعایا و قاطبه برایا و شهر صدر [illegible] قرار

ها الهندی گویند و اهمیه دوار و دار و غراب ابراهیم خان پس از دریا آنیمعنی مرعبد الاحد
بخشی زینت‌کیل و دیوان خود را با ستعداد سپاه و توپخانه بزرگ هشت ماموریت خدمت
و باستحکام برج و باره بسمت گماشت چون در آن ایام فرقه سپاه در بنادر و
آن ظرف دریای سابرمتی ساکن بودند در عرصه روز قریب هشت هزار سوار
رستمی هزار زیاده و قریب چهار هزار کولی و راجپوت نواحی حسب الطلب بعنوان
کمک فراهم آمدند و بهم شهر صدر عبد الهادی بخشی و زینت‌کیل دیوان ناظم
و عبد الحمید خان دیوان صوبه و محمد بیگ خان و نظر علیخان و صفدر خان بابی و جمعی
از منصبداران و دسته‌های سرحال و طایفه شجعان گجرات متعینه و فوجداران
بالوازم توپخانه تا بالات شکر معسکر آراست مورچال بستند با وجود اجتماع
این همه جمعیت ستنگه ملدجات و دیهات اطراف و نواح بیدست و پا شده با ضطراب
تمام عیال و اطفال و احمال و اثقال را بحصار شهر پناه آوردند در بر
و درب اضطراری وازدحامی رو بداد که اکثر پدر از پسر و مادر از دختر جدا افتاد
و از ازدحام بر روی یکدیگر برخی کالای مردم را لگدکوب کردند بار از حمالان و
مزدوران و غیره بنان گم گشت که تزد هفته در یک روز دیگر فتند القصه سرداران
فوج بابر بی نیگری سپاه که چشم شان از جنگ سابق ترسیده بود در کوچ
اندیشیدند

بهم ... رفت انکه بود خانه ملک استوار ازو ... رفت انکه

داشت کار جهانی قرار ازو ... خصوصاً درانصوبه که بنای نظم و نسق ناطمان و

فوجداران تهانه بندی گوالیان و راجپوتان متمرد و مانند روباه در گوشه و ویرانه خزیده

بودند سر بشورش و فساد برداشتند علاوه آن دکهنیان در مقدمه عبدالحمید خان

جابستنه خود را نملک شده بودند در نیولا بالاجی بشوناته مرهته نامی با فوج

گران همان تیرش در سر و همان داعیه در ضمیر جا داده انسداد جهالوه انصوب

گشت و جا را غارت کنان بکوه حمره است نائب محمد مراد خان بخشی که فوجدار

آنجا بضمیمه بخشیگری داشت چون تاب مقاومت نیاورده کناره گرفت بدین

نهج اکثر فوجداران برخاستند مرهته بقصبه موندره رسیده آنجا را تاخت

درآورده آتش داد این خبر وحشت اثر بروز دوشنبه ششم شهر صفر المظفر

سنه هزار و صد و نوزده از تقریر عامل پرگنه محمود آباد که از قبل خواجه عبدالحمید خان

دیوان صوبه در آنجا بود در رسید که دکهنیان از قصبه تراود بانطرف رسیده اند

از تواتر و توالی این معنی بصدق مقرون گردید شایع شد دیوان صوبه

و بخشی باتفاق یکدیگر نزد ابراهیم خان شتافته ظاهر ساختند

و نیز بوضوح انجامید که بالاجی بشوناته مبلغهای خطیر کلی بصیغه مال امانی که با

ت سنگه که از ضدی سر بشورش و فساد برداشته با الکور محکم سنگه که در
دی والا امتیاز داشت جنگ نموده غالب آمده بود یک گونه قوت و تمکنت پیدا
ساخته بر جوده پور رفت و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را که به فوجداری نیابت آنجا
می پرداخت بیرون نموده متصرف گشت بروز عید الضحی بعد ادای صلوٰة اتواما
ارتحال حضرت خلد مکان بشیوع آمد و در روزنامه بیقین پیوست ابیات

اگر گیتی بدین ملک راز خویش ٭ نگوید سر انجام آغاز خویش ٭
سرش پر ز خون دلیران بود ٭ کنارش سر از تاجداران بود ٭
هزار سرو دانا بود در دامنش ٭ پر از گلرخان جیب و پیراهنش ٭

آمدن باباجی بشوناتهه با فوج گران و تاخت نمودن آن گزیر پات و مصادرت
نمودن بعد گرفتن دو لک و ده هزار روپیه جمعیت

کهندیسے از بلده احمد آباد

از انجا پیوسته افواج بحر امواج پادشاهی متعاقب رو بنسبت مرهته
بامور بوده بهر جانب که روی می آمد قزاقانه دست تطاول تاخت و تاراج میکردند
و درینولا حضرت خلد مکان بعیسیری پیوستند پنجاه سال از گهری سلطنت
بوصه ظهور آمده عجب تهلکه و طرفه آشوبی در ممالک محروسه رخ نمود

رفته رفته

بطریق مساعده از خزانه دار السلطنت لاهور مرحمت گردید چون زبردست خان خلف او

بنابر عذر آزار از صوبه داری دار الخیر اجمیر و فوجداری جوده پور که تفویض یافته بود مستعفی

بود بابراهیم خان پیغام شده که او را استمال نموده راضی نماید چنانچه زبردست خان

بموجب استمالت پذیرائی حکم والا نموده قبل از رسیدن ابراهیم خان بمکان متعلقه

خود رسید و ابراهیم خان از کشمیر بکوچهای متواتر عازم احمدآباد گشته بود قطع منازل

طی مراحل نموده یکشنبه شانزدهم شهر ذیقعده الحرام سال هزار و شانزده جلوس

شاهزاده بهادر شرف اندوز گشت و مطابق ارشاد اقدس که سابق ذکر یافته بعطای خلعت

نیمه آستین و خنجر مرصع سربلندی یافته داخل کارگزار گردید و شاهزاده بهادر روز

دوشنبه هفتم شهر ذی الحجة الحرام بعزم حضور لامع النور کوچ فرموده بابراهیم خان

تمشیت مهام و انتظام صوبه و نصب نمودن فوجداران و تهانه داران متعلقه نظامت

پرداخت الله قلی ولد کاظم بیگ را بنیابت فوجداری پتن و معصوم قلی برادر دیگر را بفوجداری

بیرکام تعیین نمود و آنها بدان صوب شتافته به بند و بست و گرفتن ضامنی عدم تردد گوپیان

اشتغال ورزیدند الله قلی بر موضع سمو معموله پتن سواری نموده بود کشته افتاد

بحسب اتفاق بر موضع جهتیا متعلقه پتن چون رفت جمعی از همراهیان او کشته زخمی

افتادند و اسپ سواری او بکار آمد و خود به شتر سواری بر آمد چون در آن آوان راجه

شش هزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه که هفت هزاری شود و چهل لک دام انعام

مقرر فرموده‌ایم که می‌باید بعد رسیدن ناظم صوبه کشمیر است و در آنجا در آنجا گذاشته بر دو قسمی

روانه صوبه احمدآباد گجرات شود چون در آنجا صوبه پادشاهی نیز امرای کامگار را مرایان

عالیمقدار را محافظت و تنبیه ارباب فساد و دستگیری رعایای و عامه خلق الله

مینموده اند محمد امین خان را که کمال خان با افراط حسن نقش و سیاست پرداخته امیر الامرا

شایسته خان نیز در این کار خود را معاف داشته بلاحظه عمده منصب

و انعام عظیم بنوع شایسته و وافر نگاه داشته عمل آن رفیع الشان

کم از انعام نباشد که موجب ترقی و افزونی مراتب آن امارت پناه

شود ان شاء الله تعالی بعد رسیدن به احمدآباد گجرات جاگیرات جدید داخل

نمایان مرحمت خواهد است عنایات کشورستان بر آن امارت پناه

روز افزون است چون فرمان مسطور با ابراهیم خان شرائط استقبال

آداب بجا آورده پس از اطلاع مضمون عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر

نموده که [illegible] صوبه احمدآباد بالنسبت صوبه داران دیگر به بندوبست خوب نموده اند

کمتر نباشد بموجب حکم والا امارت مآب محمد امین خان واد بعرض اشرف

از پیشگاه فضل و کرم اضافه یکهزار سوار دو اسپه و پنجاه لک دام انعام و یک لک

اطلاق

شاهزاده بهادر از تغیر احمدآباد مرحمت گردید ... صوبه داری ایران ... به ...

خواجه ... عبدالحمید خان ... ارشاد

حضرت ... مستقان

چون پادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه بنابر موافقت آب و هوا عبدالحمید خان

دیوان صوبه را نائب مقرر فرموده بحضور شتافته از صوبه داری مستعفی گشتند

بنابران فرمان والاشان در باب تفویض صوبه داری احمدآباد بابراهیم خان که

در کشمیر بانتظام مهمات سیر و حضرت مشغول بود ... نقل فرمان والاشان در باب

تفویض صوبه داری احمدآباد ... آنکه

امارت و ایالت دستگاه مورد مراحم بیکران عمده فدویان شهامت نشان

ابراهیم خان بعنایات پادشاهی امیدوار بوده بداند که فرزند ارجمند دلبند بجان

بنابر والا حسب رفیع النسب عالیجاه محمد اعظم استعفای صوبه داری احمدآباد

بسبب ناسازی آب و هوای آنجا نموده همیشه مرکوز خاطر قدسی مواطن شایستگی

و لیاقت و حسن عمل و کیاست آن عمده مریدان سعادت نشان بوده از روی

فضل و احسان و قدردانی در نظم و نسق آن صوبه بعطای سرافرازی ... از سوار

و ... لک دام انعام معوض فرمودیم که از اصل و اضافه منصب آن امارت پناه

ن صفدرخان بالی وریات بالغ وتمع او تجویز نمود جدای پتش یا خاصه شهر وطراز

...رض شاهزاده بعرض مقدس رسید منظور گشت و تهانه داری انباره

...مد با قرد مورا سجالیه اضافه شده وطه که بتجویز آن معروض گردید حکم

...اقدس نافذ گشت که مورا سه که اول بچند رسین جهال تجویز کرده

...بو ونه خدمات دیگر بسیار است شروط را امکان دیگر تجویز نمایند از

اظهار بعضی غرض گویان بشاهزاده بها و ظاهر شد که عبدالحمید خان

ویوالصوبه بنابر ارتباط با ورگداس راتهور اجتناب مخفی یوکیل او

میرساند شاهزاده انیمعنی را بحضور عرضداشت نموده و در پاسخ

جواب یافت که او حافظ وحاجی وحافظ مهمان وسامان زاده است

چه ملکی که دوست کافر باشد سبحانک هذا بهتان عظیم حکم

اقدس بشاهزاده شرف صدور یافت که چون شورش مرهته

لسبب خجاسته بنا طرف سورت دیگرات بعرض رسیده آن والا

گوهر ابراهیم خان را طلبیده زود بطرف سورت متوجه شوند و زاده

زده بر راه بنگاله بحضور بیایند و تجویز مناصب پسر شیخ علی رضا است

که نموده بودند غیر پذیرائی نیافت بمدران ایام یک لک روپیه درو

شاهزاده

غب الواسع را کرورها محال مسطوره مقرر فرموده بودند از انجا که الیقین

کرورها خلاف معمول بود و دار در غنه ضابطه است تا فی الحال و در عرض مکرر موقوف

حکم شد و برای برداشتن کرورها لعبد الحمید خان دیوان الصوبه حکم بیستی

منفاذ رسید بعمل در آمد و نیز حکم اقدس بتمام دیوان الصوبه رسید که چون خطوط

مشتمل بر تجویز خدمات و دیگر مقدمات بحضور اشتباه و تلبیس بهم میرسد

لهذا مقرر شد که دیوانیان و امنای خالصات افتتاح و اختتام

نوشتجات را بخط خود میکرده باشند تا رفع اشتباه شود و نیز

حسب الحکم اعلی کرامت صدور فرمود که الحال مبلغی که از روی فضل

بصیغهٔ انعام مساعده تنخواه می شود بلا قصور وصولی تمام و کمال بارباب

تنخواه میداده باشند لعلت وضع ضوابط مزاحم نشوند در ینولا

یرلیغ گیتی مطاع بدیوان الصوبه رسید چون راتهور باغوای جیت

پرداخته و او خلیج جوده پور شورش برداشته بود شاهزاده

بهادر فوجی بسمت تهرا و غیره تعیین نمود و رلگداس از استماع این معنی

هراس برداشته با آن گولیان بحر مطیع رفته بفرط توحش در فکر و مصدر

چنین اداگرد رسیده دا مامور شدن فوج باسیر و تسلی او و مچلکا

لعبد الحمید خان برلیغ ستند که تجارت انجماعه را از احمدآباد و صنع

ال ها درین سال فخر الاسلام و شیخ الاسلام و رقیبان اهل فرنگ بودند چون به

ت خلاص گشته آمده بودند و رفع فساد دریا گشت و جهازات بخاطر جمع راهی

شتند از آنجا که دران هنگام شورش مرهته ها و کهنی در آن صوبه اکثر رو میداد

محمد کمال ولد محمد مجاهد جالوری فوجدار پالن پور ظهور حسن خدمت بدر بلیه فضیلت پناه

شیخ نور الحق بعرض اقدس رسانید که باستماع اراده باطله کهنیان بسمت احمدآباد

محمد فیروز خانه زاد را با جمعیت در مکان متعلقه گذاشته خود سوار و پیاده از

نوکران زمینداران همراه گرفته باحمدآباد رسید امیدوار است که جمعیت

سوکمکی همراهی بندی درگاه را تا مدت تقدیم کار پادشاهی بدستور گجرات

بقدر خوراک از سرکار معلی رعایت شود که همراه شده جانفشانی نماید

منظور و حکم درینباب بدیوان صوبه برلیغ رسید همدران ایام حکم

جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که ناظمان و فوجداران صوبجات ممالک

محروسه قلمی گردد که امر بمعروف و نهی از منکر بر همه ها واجب است که مزامیر را بالکل از

هر جا دور نمایند و درین ماده حکم محکم بنام دیوان صوبه نیز عز ورود یافت و تقید این معنی

بعمل آمد چون پیش ازین پادشاهزاده عالیجاه بنابر خیانت داروغه تبره بار

عبد الواسع

رخصت با نظم صوبه دریابد و ربک برزر ربک مجلس باشد خلعت با نیمه آستین و خنجر مرصع قیمت

دو سه هزار روپیه با کمر و علاقه مروارید یا دیا بند چون از روی اخبار بنادر سورت معروض

اقدس گشته بود که علی نقی نام دختر زاده والی ایران با راده آستان بوس به بنادر سورت

رسیده است حکم اشرف بشاهزاده بهادر شرف ورود یافت که هرگاه او

برای ملاقات برسد دیوان و ملتفت خان با منصبداران تا بیرون لشکر خود باستقبال

فرستاده و دیدن و خلعت که دیوان بیابند اولی است خلعت بیش قیمت با خنجر مرصع با کمر و

علاقه و یک اسپ عربی بیش قیمت با ساز طلا و زین نقاشی نو و عبای زربفت تازه

دو هزار روپیه از سرکار خود داده با سردار بار رفته که خزانه بیارد و بحضور پرنور

رخصت کنند و تا آنجا باشد بگشتچیان تاکید نمایند که فردی نشود و دفرق الحال

بیاید و در باب حکم رسیده استقبال دیوان و بخشی و در کار نسبت کوتوال از

منزل قریب درخانه تا مکانی که برای نزول او مقرر کرده باشند کافی است

و روز ملاقات بخشی و میر توزک رفته بیارد و بلکه ملاقاتها در میان راه

بر سر سواریها باشد و مصافحه کرده و سابقا گذارش یافت که فرنگیان

در دریا فساد برپا نموده جهازات را چون اصلاح آنها نشده بود حکم جهان مطاع

آفتاب شعاع در باب منع تجارت آنجا عه را ولندیس از ممالک محروسه

مفصل بقلم آرند که زرند نور را چه کردند و کجا خرج در آورد و ند تحقیق

گردید در سوال محمد بیگ خان با ظهار قاضی و دیوان عدم تغلب خود به ثبوت

و شاهزاده بهادر کمی منصب نعمان خان مورد صدد رشته منظور نشد و حکم شد که

شاهزاده بحضور بیاید و محمد بیگ خان بر پیش تعلقه سورت مامور گشت

راکه شاهزاده بفوجداری محمد بلر عرف لودر شرط اخراج فیدسین

آنجا قایم بودن او بر فوجداری حقیقت موجود نداشتن اگر متعینان صو

موافق مطالبه و اسپان حصه ذات از وقایع رکاب شاهزاده بهادر معه

املی کردند بنظر علیخان بتجویز منظور گشت و یرلیغ شد که بمتعینان

موجود داشتن تا بنیان در اسپان حصه شاهزاده تاکید نماید بمدر

در ایام عرظر قلات و بک کار و روغن نفت و با دام از حضور لامع النور

عطا کردید چون راجه جی سنگه بموجب حکم اقدس با فوج بهادر خبر

و کهنیان بار اوه با طلاع نصوب برگنها بیاره تعین شده بود

رفتند از انجا که از معروض شاهزاده بهادر در پیشگاه خلافت و جهانبا

انجامید که ابراهیم خان ناظم صوبه از دار الخیر اجمیر بر آمده عنقریب

از راه متکالی بموجب حکم روانه می شود و حکم جهان مطاع صادر شد که

رقعه

تعجیل اولی آنست و در باب ملا غالب داروغه یرلیغ شد که چون داروغه

عدالت از بیمه صوبه‌ها منع نموده که کار بیکار آنست سابقه رقم زده کلک بیان

گشته که مظفر حسین نامی را از بیم ایلیان و کهنیان را عبدالحمید خان مصحوب

خویش آورده محمد بیگ خان گرفتار نموده در قید داشته حکم والا رسید که

اورا با شاهزاده بهادر حواله نمایند درینولا عبدالحمید خان بحضور انور معروض

داشته که او را باید وارد بندگی والا و کار شاهی آورده بودم امید دار است

که خلاص شود حسب الحکم اشرف عز ورود یافت که آنچه رای شاهزاده ظاهر نماید

که آنچه مناسب باشد بعمل خواهند آورد چون مقرون بصدق بود شاهزاده

خلاص فرمود از آنجا که محمد بیگ خان در هنگام نیابت بنا بر تعهد اسپاه مبلغ

نقد از خزانه شاهی برداشت نموده بود بعرض مقدس رسید لهذا

حسب الحکم اقدس بنام او عز ورود یافت که سوائی زر جاگیر ابراهیم خان ناظم صوبه اتفاق

میر نعمان خان بخشی در دو ماه یک لک و هشتاد هزار روپیه از خزانه عامره صوبه گرفته

اند و برای السند و گذرهای دریای جهندری وغیره یک لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از انجمله

یک لک روپیه بنام سید احمد با قرضداری می نمایند و حال آنکه بر گذرهای مزبور احدی

رفته حکم گیتی مطاع نافذ گشت که زر مزبور بمرحمه آن بسالت و سیادت پناه است

گونه نفساد برداشته بودند بنابر اصلاح حال آنها شاهزاده عالم صادر شد
عروضت شاهزاده کیفیت فراهم آوردن و کهنان اراده آوارگی بسمت
ورت و فرستادن فوج از ملازمان سرکار خود بلند ربا بابیاره دافتح
رای عالم آرای گردیده و نیز معروض داشته بودند که جمعیت همراهیان
آنقدر نیست که تواند بسمتی دستوری باید برخی پیش خود دارد و از تعینات
صوبه کسی نیست که سزاوار فوج خان فیروز جنگ بارادو دلیپ سنگه تعین گردد
ه در تمنیه نیمه دلان سعی موفوره بعمل آید حکم جهان مطاع شرف صدور یافت
که از اینجا یک نفر نمیتوان فرستاد و کی میرسد و وقت میگذرد و ملک گجرات
لشکر خیز است و همه با آن سپاهی آیا سردار باید یاب گجرات که بیچاره دیوان
هست سپاه چه کند با مراد بخش قریب ده هزار سوار سپاهی خوب آماده
بودند سربندی چیا پنج هزار نگهداشته اند و پیاده نیز تمام آن والاگوهر کمان تغلب
دیجا خرج کردن نیست اگر ناظم منصوب بسد سرش را که بدار الخیر رسیده
طلبیده و نگاهداشته بهمان راه بیایند که مرهته را قدرت در آمدن نباشد
چون از روی وقایع همراهی شاهزاده بهادر بعز اشرف رسید که بهرد
جای کلمهی زر برآمده بعدالت می نشیند حکم والا غرور دوباره در عدالت نمودن

بورود یافت اگر تجویز مناسب نه نمایند دیگری را مامور سازند و متصدی مهمات

سورت بامانت همان از حضور مفوض گشت ازانجا که محمد بیگ خان در ایام

نیابت قلعه داری احمدآباد دو یا پانصد نفر احشام و اجناس توپ خانه

از سرکار سپهر اقتدار مقرر نشده منظور گشت دا اظهار محمد بیگ خان در باب

گرفتن برگشته اکبر تعهده خویش در رسانیدن خواجه احمد نایب دیوان سی ۳۰۰۰۰

هزار روپیه بسرکار شاهزاده از خزانه صوبه از ردی افراد دتبالعی رکاب

شاهزاده بعرض رسید حکم شد که با وجود بودن دیوان نایب چرا باشد

مگر بسبب عارضه که نتواند برآید و محمد بیگ خان خدمتی و اردیفه ورت

بود دلش بیجا است چون بشاهزاده خبر رسیده بود که مفسدان حلبت

عرب و دارگان را متصرف شده اند شاهزاده امیعنی را از محمد بیگ خان

فوجدار صوبه سورت استفسار فرمودند ظاهر ساخت که بی اصل است متمردان

بر قلعه مذکور ریخته بودند آنجا تهانه دار گشته افتاد برادرزاده اش بعرض

اقدس رسید حکم جهان مطاع صادر شد که هنگلو هندی تهانه کلان دیگر در

سورت هست اگر مقرر آن بصدق باشد منهدم گردانند چون اجیت سنگه

ولد مهاراجه جسونت سنگه متوفی فوجدار جالور و بیری سال زمیندار راج پیپلیه

رویداد و کار از مناقشت بمجادله انجامید تا مردم قالو یافته گریخته پیاده بجد و جهد

به بهروچ رسانیده نجات یافتند و خبر توجه شاهزاده بهادر به صوبه از راه ج

متواتر رسید از دریا ایمنی نیست و چون موسم بازگشت مرهته رسیده بود کوچ

بحوالی بندر سورت در اطراف قصبه‌ها و آنجا حمله آوردند لیکن پیش رفت نیست

چندی از پرگنات و قریات را تاخت آورده بمسکن خود رفته نشستند

شاهزاده عالی تبار محمد بیدار بخت بهادر بموجب حکم اقدس

بنابر ... بصوبه تا رسیدن ابراهیم قلی خان ناظم

شاهزاده محمد بیدار بخت بهادر که بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه صوب

بودند چون بسرحد صوبه رسیدند بندهای پادشاهی و اعیان بلوازم استقبال

شرف اندوز ملازمت گشتند و بساعت مختار سلخ شهر ربیع الثانی سال — سلخ ربیع الثانی

هجده در منازل شاهزاده عالیجاه که متصل باغ شاهی بر لب جویبار سابر واقع

فرموده بتمشیت مهام و انتظام صوبه پرداختند سید محمد علی که بخطاب سید اور بس

پدرش ممتاز بود و از فوجداری نرباد و تهانه داری باسه ساره تغیر گشته در نوا

التماس شاهزاده بهادر بدستور سابق بحال گردید تنخواه میر نعمان خان بخشی فوج

سه هزاره و بهادر پور بنورنگ میانه شجاعت خانی مقرر شده بود و شاهزاده حکم

غزوددیا

خواهد برد و از خجالت جرأت نمی‌کرد دائم معینی را سابق از روز روز داده همراهی دیوان

بحضور عرضداشت نموده انتظار صدور حکم داشت از اتفاقات بر آن او

از شهر رسیدن حکم اقدس در باب گرفتن و اسیر ساختن او معاودت نمود

که اسم بی مسمی را گرفته در حبس شدید نگهداشته‌اند و شاهزاده‌ها و هر که تا حال رسیده

باشند بسیار است که ایشان مقید همراه خود خواهند آورد و محمد بیگ خان که ترصد امر حکم بود

فی الفور جمعی را تعیین ساخته مظفر حسین را از نزدیکی تتوه که گروهی بلده باشش

نفر همراهانش دستگیر ساخته آورده همراه آن سید مظفر غرق سید

مستو که زخمی بر آمده بود در جنب کشتی‌ها مطموره کشتی بر نشست از آنجا

که فوجدار اعظم آباد بود و فوت او را از روی وقایع و سوانح صوبه نویس بعرض

اقدس رسید حکم والا به محمد بیگ خان بشرف درود پیوست که با وجود مرحمت

گردیدن نیابت فوجداری احمد آباد و فوجداری مذکور میر نعمان خان بیگی متعینان

می بایست تجویز نموده بحضور نوشته همچنین فوجداری محال دیگر که فوجداری بیکار آمده

اندیار از عهده ضبط آن محال نمی‌توانند برآمد باضافه و رفع کار دنظر شروط معزولان

باتفاق بخشی صوبه تجویز نموده نجد خان برادرزاده و میر غلام محمد همشیره‌زاده عبدالحمید خان

که بطریق نواله‌ای ذمه اد در قید مرتب بودند از مساعدت بخت بنابر امریکه در آنجا عم

باضطرار با جبر در باب فرستادن زر از خزانه بادشاهی و سرکار عالی
بادشاهزاده عالیجاه جهت خلاص بانهان پیشکار خود می نویسد که بالاتفاق
یکدیگر از خزانه بادشاهی و سرکار بادشاهزاده عالیجاه خبردار باشند
و نگذارند که کسان دیوان یکروپیه از خزانه توانند متصرف شده درین باب
از کاند اس پیشکار دیوان مچلکا بگیرند و تاکید کنند به نائبان دیوان که محال
خالصه و تا یا تیتی مقرر اند برگمارند که از محال خالصه و تیول عالی متعالی یکدام و درم
به پیشکار دیوان ندهند از بادشاهی بدستور سابق داخل خزانه می شده باشند
و بعد از آن بهندویات بحضور مرسل گردد درینباب نیز از نائبان مچلکا باید
گرفت و خرچ سه بندی این صوبه از محال مشروط ناظم تنخواه خواهد شد
الحاصل عبد الحمید خان با چندی بنابر ادای مقطعی در قید مرهته ماند
آنچه از کاند اس سرانجام شد واصل ساخته بجهت تدبیر لقای مجید خان
برادرزاده میر غلام محمد همشیره زاده خود در الطریق داشته مظفر حسین
نامی جاقدار از نوکران غنیم را با چندکس همراه باحمدآباد آمد آنچه تور نست
بهم رسانیده فرستاد و هنوز مبلغی باقی بود که مظفر حسین را رخصت انصراف
داد محمد بیک خان منجمد است که او را دستگیر نماید لیکن گمان اینکه دیوان بکجا بتش

خواهد داد

کار عمده محال موجداران نمی توانند برآمد در عوض آنها دیگران را از متعینه

صوبه باضافه منصب مشروط درخور کار و نظر بر شروط منصبداران تجویز نموده

بنویسند که بغیر اجابت و پذیرائی مقرون نخواهد گردید و حسب الحکم

اشرف اعلی بنام محمد بیگ خان عزور دو بخشید چون درینولا از نوشتهٔ

نعمان خان بخشی و قاضی ابوالفرح و شیخ اکرام الدین صدر روداد مرقومه

و طلبیدن آن شجاعت نشان از سه کروهی احمدآباد که بعزیمت سورت

برآمده بود برای محافظت بلده بعرض اقدس رسید حکم اشرف نافذ گشت

که آن شهامت پناه سوار و پیاده بقدر کار سرکار سپهر اقتدار آنجا بدر گشته

تا رسیدن شاهزاده بهادر و دیگر بندهای بادشاهی که بتهیه و اخراج دکهنیا ن

مامور شده اند بواقعی بحراست شهر پردازند و در استخلاص دیوان

و دیگر گرفتاران باتفاق و استصواب بخشی و قاضی و صدر سعی وافر بعمل آرند

و نیز حکم والا بنام درگداس راتهور شرف صدور یافت که باحمدآباد شتافته

شریک مستحفظان آنجا باشد و چون قرار مقطعی ذمه عبد الحمید خان

بعرض رسیده بود احکام والا بنام محمد بیگ خان و میر نعمان خان بخشی و قاضی

ابوالفرح و شیخ اکرام الدین صدر عزور دو یافت که مسموع می شود که عبد الحمید خان

وجه پرداخت رسانید و دیگران نیز از تدبیری که توانستند خاطرنشان وجه
معینه نموده رهایی یافت و چون مقدمه عبدالحمید خان و نظر علیخان عمده بود
حیثیت بنابر تشخیص بطول انجامید نظر علیخان بیشتر مریض گشته باحمدآباد
آمد و تتمه وجه ذمه آن معلوم نشد و یک لک روپیه بر عبدالحمید خان قرار یافت
و بجهت سرانجام و فرستادن آن باحمدآباد گماشتهای پیشکار و منسوبان خود
نگاهداشت و آنها در تدبیر این معنی شدند از آنجا که مبلغ خطیر بود با وجودیکه
از خزانه او و خویشان و اقربای آنچه از نقد و طلا و نقره فراهم آورده فرستادند
وجه مقرره تمام نگشت بالجمله چون سوانحات مذکور از عرائض بخشی و غیره
معروض پایه سریر خلافت مصیر گردید فرمان والاشان واجب الاذعان
بنام شاهزاده بهادر بیدار بخت که در آن اوان بنابر قلع و قمع بیاد مفسدان
در صوبه مالوه استقامت داشت صادر شد که تا رسیدن ابراهیم خان که
بایالت و نظامت صوبه احمدآباد مفوض شده بر جناح استعجال از راه جهالوه
که بادشاهزاده عالیجاه رفته بودند آن صوب شتافته اخراج مرهته و محافظت
بلده نمایند و چون بعضی فوجداران آن صوب بیکار و برخی بدست اشقیا گرفتار اند
و معدودی که نجات یافته اند هراس در قلوب آنها بنحوی متمکن گشته است

که از [illegible]

آغاز نموده بودند چو بیشه تهی گردد از نره شیر در آید روباه

در آنجا دلیر تا دست تاراج قصبات و دیهات گشادند چنانچه

قصبهٔ بروده را تا دو سه ماه بر روز خوان یغما ساخته بودند چون این روداد

صدر از تقریر زراریان لشکر احمدآباد رسید میر نعمان خان بخشی و وقایع نگار

بشیخ محمد اکرام الدین صدر صوبه ابوالفرح اتفاق نموده محمد بیگ خان را

که در همدران اوان بفوجداری سورت سرفراز شده باراده رزم غنیم

سر کهیچ سه کروهی بلده دایره داشت رفته بنابر محافظت بلده آوردند و او

اخراجات سرکار بادشاهی زر از خزانهٔ عامره گرفته باتفاق و استصواب

بخشی صوبه نگاهداشت سپاه و فراهم آوردن جمعیت و استعداد دلاورهای

دریای مهندری و استحکام و رد و برج و باره حصار شهرپناه و محافظت

یورجات پرداخت و کیفیت این واقعه و آوردن محمد بیگ خان را بخشی و صدر

قاضی بشهر درگاه مصحوب مسرعان سریع السیر بیشگاه فلک اشتباه همراه

معروض داشته و کیفیت بر حقیقت و کماهیت حالات و شخصیت هر یک از گرفتاران

اطلاع حاصل نموده فراخور آن مقطعی مقرر ساختند صفدرخان بابی بنابر ادای ذمه

نمود محمد صلابت پسر شیر را طلبیده بطریق یرغمال سپرده به بهروچ رسید و سرانجام

مهمی ادا

بود مرهته‌ها برگشتند میدان را از اغیار خالی یافته محمد بشیر را که طاقت ره نوردی

نداشت بر دوش کشیده بموضع مانده نزدیکی گرتالی جالور دافتان و خیزان در سعی

موضوره رسانید و محمد صلابت محمد اسد با حمد آباد پیوستند بالجمله عبد الحمید خان

با جمعی از اعیان و خویش و اقربا و مردم روشناس که ایستادگی نموده بودند پیاده

گشته تیرکش آویخته در میدان بیست دکهنیان چون بلای ناگهانی بر سرش

ریخته با چندی دستگیر نمودند سید مظفر عرف سید مستو زخمی بر آمد و میر

عبد الوهاب بدرجه شهادت فایز گردید معصوم قلی زخم برداشته بگیر آمد از انجا

که طلب علی نام مغلی همراه دکهنیان که یک گونه شده در القوم بهم رسانیده و

سابق معرفتی بکاظم بیگ پدرش داشت معصوم قلی را از دست آنها

خلاص ساخته آورد و تیمار احوال و بستن زخم و نهادن مرهم دلیری پرداخت

و به بهروچ رسانید دکهنیان پس از گرفتاری عبد الحمید خان و تاخت و تاراج

بنگاه چندی مقامات گزیده دست بغارت و گرفتن کهنبلی قصبات

و قریات گشادند تهلکه عظیم و فتور فخیم در صوبه پدید آمد و ضبط و نسق و انتظام ملک برخاست

گوپیان متمرد که پیوسته از تنبیه و تادیب فوجداران و تهانه داران سر بگوشه خمول و

گمنامی فرو برده بودند از هر گوشه و کنار بر آمده شیوه جنگلی نمود بیش نهاد بنیاد فساد

آغاز نمودند

گرم ساخته بامید مثوبات جهاد گیر و دار رزم را بزم انگاشته مستانه وار جنگها نمایان بفعل کشودند دار آمد و شد سفیر تیر طایران ارواح در پرواز در آمد بیت

کمانها دران بزم معمور و مشش گهی عطسه زن گاه خمیازه کش

بسیاری از مردم کار بی نامی بمرتبه شهادت فایز دیرخی بزخمهای نمایان سرخروئی دارین حاصل نمودند ازانجا که گروه مخالف در شمار بیرون و از چند و چون افزون بودند از هر چهار جانب مانند مور و ملخ و حشرات الارض هجوم آورده تزلزل در تدواعد ارکان فوج انداختند و ترکیب بهم خورد بیشتری از بد دلان چنان بمضمون من نجا برامید نقد ربح کار فرموده راه فرار پیش گرفتند کار برخی بهلاکت یا گرفتاری انجامید جمعی بسلامت ازان وادی هولناک بدر رفتند محمد صلابت خان و محمد اسد خان و محمد اشرف خان غورقی و محمد شمیر بالی بمشاهده رفتن کار از دست و دست از کار و تفرقه فوج و انبوهی مرهته از وخامت عاقبت اندیشیده خود را بستر بلیت آنها زده بیرون تاختند جماعه مرهته بتعاقب شتافته بهنگامشی در آمدند محمد شمیر را مجروح ساختند و انداختند محمد اشرف جوانمردی بکار برده بر سر وقتش رسیده و نمیگذاشت که اسپی بادرساند اسپش بکار آمد پیاده گشته خود را دقایه او ساخت چون که زخمهای کاری

و محمد اسد غورتی و خلیل خان و مصاحب خان و معصوم قلی و سید مظفر غز

برگشت

سید مستو فوجدار اعظم آباد و میر عبد الوهاب تهانه تهانیور و فرقه لوطهداد

با جمعیت چهار هزار و جما القدر پیاده برگزیده مسطوره رسیک معسکر آراسته بود چون

گاه بیگاه که سپاه ترک برروی شبخون روز آورده عرصه روزگار را تیره و تار

ساخته بود دیمیت چون خورشید گشت از جهان ناپدید مانند شب تیره

برچرخ دامن کشیدند دکهنیان بمقابل فرود آمدند و سرگذشت فوج نسقلاگر

بشرح و بسط بوضوح انجامید تهلکه عظیم و دو لوله جسیم روی نمود ازین واقعه

جان گسل هوش ربا ناکسان خوف و جبن مستولی گشت پرده ظلمانی

شب را روشنی روز نجات انگاشته و فرصت را مغتنم نموده اشته

باطراف و جوانب خودها را بجامنی رسانیدند بامداد که هنگام زوال و غروب

آفتاب عمر اشتری رسیده بود خبر دستیار تیغه تیغ زرنگار را از غلاف تتار

کشید و از شعشعه اش چون ضمیر روشندلان عرصه جهان را متصفا

و متجلا ساخت دکهنیان بجنگ دیر پیوسته کوشش و کشش آغاز

نهادند بهادران اسلام نیز بدانگونه مقابله صفوف آراسته حرب با سر شجاعت

و سر پنجه جلادت بگردش در آورده تنور معرکه را بافروختن آیره توپ و تفنگ

گرم ساخته

رسم سرائی ورنیت هنگامها گاهی پشت زین و گاهی زین به پشت مینهادند انچه

شرط تهور و جلادت و دلاوری و شجاعت بود بعرصه امکان رسیده

دار محاربه باین حجم غفیر و گروه کثیر عهده بر اشدن نزد عقل و دوربینان طاهر

خود را در معرض هلاکت انداختن و نقد جان را رایگان باختن ثمری ندارد

و از باقی ماندگان که با ناظر علیجان مانده بودند مژده امید زندگانی و بر آمدن

ازین بلای ناگهانی شنیده زبان نصایح و دلایل عقلی و نقلی کشوده

بار برداشتن و دست از استعمال آلات حرب را بجد باعث شدند

بالضروره تلافی شده ناظر و آنها با قرام و در کمال اعزاز و اجلال همراه گرفته

روز دیگر پیش گردیدند و این واقعه در سلخ ماه ذیقعده الحرام آنسال رو داد

چون خبر بر آمدن خواجه عبدالحمید خان متوجه بودن از صوب

وزیر دیگری بد گمانان رسیده بگمان اینکه بدریافت اینواقعه مبادا معاودت

نماید تا مکانی را استحکام داده قایم شود بر جناح استعجال بسرعت نموده

تمام تر راهی شده است شب درمیان گذر با پاره عبور دریای

نربدا نمود و بنا بر اتفاقات در همانروز عبدالحمید خان باتفاق منصبداران

و ابطال رجال مثل محمد شیر و محمد صلابت پسران صفدر خان بابی و محمد اشرف

شور بود نها بر زیادتی مد آب دریا که هم آنوقت رو بداد دریای نربدا که بدان
پیوسته است طغیان نمود تا رسیدن لعضی جا آب از سر گذشته و جمعی از
سواران و پیاده بگرداب فنا افتادند برخی که هنوز پیمانه حیات شان لبریز
نگشته بود بساحل یاوری شنا از طرف پیوستند و بهر صورت که میسر شد
چه از آب گذشتهای روز و این شب تار از فتنان دخیزان به بهروچ رسیدند
اکبر قلی فوجدار آنجا بتفقد احوال و تیمار آنها پرداخت نظر علیخان بر زمه قلیل
لشکر و گاه پیوسته تا دمیدن سفیده صبح و طلوع افتاب عالمتاب
منتظر و مترصد قتل و رسیدن پیک اجل بوده آماده رزم و پیکار مخالفان
ایستاد چون خسرو خاوری رایت انوری برافراخته عرصه روزگار را
روشن و منور ساخته از لشکر مخالفان بیت خروش کوس و
بانگ نائی برخاست ٭ زمین چون اسمان از جای برخاست ٭
دکنیان بجولان درآمد از چهار طرف مانند مور و ملخ هجوم آورده بدور
نظر علیخان درآمدند چون او را دل بنهاد مرگ دیدند چندی از معتبران
آنها پیش آمده التماس نمودند که از گردش دوران نقسیم امور بر عمده های
والا مکان و امرای ذی شان بسیار اتفاق افتاد بیت چنین است

که او نیز بفاصله جائی در اشنت هجوم آورده جنگ صعب انداختند و او با طایفه

شجعان بر تیری در جعبه امکان بود دکمال نهاد و از طرفین مکافحت و مکافحت [illegible]

بظهور آمد کسانی را که اجل مسمی رسیده جان فشان گشته سرخروئی حاصل

نمودند لقیة السیف را پای استقامت بر جا نماند چون حروف تهجی پراگنده

شدند تا محمد بیدل نیز لاچار عنان را از معرکه تافته بر درباز و بر آمد التفاتخان

با چند سوار معدود بود به پامردی دشت نوردی اسپ گذاره شد و چون

وقت بیکار گشت دکنیان نظر علیخان و باقی ماندگان را قتل نموده فرود

آمدند و شب تار جهان را فرو گرفت و قوت باصره را از مشاهده اشخاص و مطالعه

اجسام معزول کرد بیت قرص خورشید در سیاهی شد یونس

اندر دهان ماهی شد و لهای دلیران اضطراب افتاد تاریکی شب را

روشنی روز بخواب تصور دیده هر که توانست در راه یافت بطرق برآمد و یا

گرفتار مرهته گردید نظر علیخان از مشاهده این سانحه و حالت سیاه خیمه را

مع اسباب آتش داده بنابر رفع حرارت عطش مردم و دواب که از بام تا شام

تشنه و خسته بودند بکنار دریا که بأندک مسافت بود راهی شده سیراب گردانیده

اراده معاودت بفرودگاه خود داشت درین حین چون خبر رسیدن ایام زمندر دریا

که گروه عظیم علامت انبوهی فوج غنیم از پیش او برخاسته و عالمی را تیره و تار
ساخت از مشاهده آن اکثر دل پر دلان از جای رفته در طپش آمدند
و سیماب وار مضطرب گردیده مانند بید لرزه بر اندام افتاد که از مقابل
این بلای سیاه و از پس سر چنین دریای هولناک بیت سهمگین
آبی که مرغابی در و ایمن نبودی ٭ کمترین موج آسیاسنگ از کنارش در ربودی
مخلصی و مناصی بنظر نمی آمد درین اثنا مرهٹه اول جلو ریز بر فرودگاه خیمه
صفدر خان بابی که بفاصله یک تیر پرتاب از دیگران زده بود رسیده
هاله وار فرو گرفتند او پای ثبات و مردانگی را قایم نموده بمحاربه و مدافعه پیش آمد
دران معرکه از هول قیامت نشان میداد و از روز رستخیز حکایت میکرد
هر تیغی که در نیام قدرت و توان داشت بر اشت جرات کشیده داد جلادت
و مردانگی داده بسیار از همراهیان و محمد عثمان پسرش بدرجه شهادت فایز
و اکثر مجروح شدند و خود نیز در دریای حرب غوطه زده زخم کاری برداشته
در میدان افتاد و گرفتار دکهنیان گردید و رحل و ثقل بتاراج رفت محمد اعظم
برادرزاده اش چون اسپش بکار آمد افتان و خیزان از زخمیان و باقی
ماندگان خود را بفرودگاه نظر علیخان رسانید و مرهٹه بر شیر محمد پردل شیرانی

هر سرداری موافق خواهش و سلیقه دلمرغوب طبع خود جای خیمه گرفته

مراتب حزم و هوشیاری و احتیاط در یکجا فرود آمدن از دست داده

چون زلف مهوشان پراگنده و پریشان با همراهان فرود آمدند

هنوز خوب جا گرم نساخته بودند که قریب نصف النهار چندی از سواران

قراول دکهنیان که باصطلاح آنها هول سوار گویند بنابر استطلاع دادآگهی

از کیف و کم فوج بادشاهی از دور نمودار نمودند از آنجا که سپاه

گجرات را اتفاق بمقابله و مقاتله با غنیم روی نداده بود و در ویه و طریقه

جنگ آنها را نوورزیده بود بمجرد آگهی بسرعت هر چه تمامتر تجلدی نموده

از سرداری جمعی سوار شده بمقابله شتافته جولانی نموده یادک

زد و خورد قراولان دکهنی بنابر عادت مستمره خویش که حریف را در میدان

میگذاشتند راه فرار پیمودند و بهادران اسلام ظهور اینمعنی را غلبه خود

پنداشته اندک تکامشی نموده بفرودگاه معاودت نموده مشغول

یکجهت دیگر گردیدند که لکره و دو یم شتران بارکش لشکر را که در آن نزدیکی

برای چرا برده بودند سواران مرهته طی کرده بودند گروهی از سپاه به

همان نهج بی پیش و دنبال شتافته شتران را رهانیده آوردند و می نیاسودند

ازترت
برکین مخالفان و قلب موافقان نیندیشیده آنچه توانست سرانجام یافت
بخشند نموده برآمد اکثر منصبداران وغیره که اسپ سواری موجود
نداشتند بنابر فرید تاکید بسواری بهل و عرابه کرایه کشتی همراه
نموده وسرداران فوج منقلا پس از ورود جواب چون از مقامات
بسیار و ریگ مکان دل تنگی و هوس رفتن سورت مثل
سالهای پیشین در سر افتاده بود بقصور آنکه بندر سورت ماتی و
مقصدی آنجا جمعیتی دارد اگر قبل از ورود مرهته رسیده بخود ادای است
وهم یک گونه طعن پیش نرفتن از عبدالحمید خان رسیده بود با وجود
جمعیت قلیل که من حیث المجموع از سوار و پیاده بدو هزار نمیرسید در
کدخدائی و اثاثیت هرکدام از خوانین منجاریه توقف در انتظار رسیدن
پیوستن عبدالحمید خان از از جبن و بزدلی نپنداشتند و قضای
آسمانی گریبان گیر گشته قرار بر کوچ دادند و آوا خر همان روز در عبور دریای
نربدا نموده آنطرف آب متوقف گردیدند و روز دیگر هفت کروه راه مسافت
طی نموده بر ترکلی شب تاختن آورده متوجه پیش گردیدند پاسی از روز برآمده
نزدیکی رتن پور بر ساحل دریای نربدا مکان مناسب و فضای دلگشا بنظر آورده

و نامبرده‌ها بسر انجام یساق برداشته روانه شده برگذر بابیاره اقامت گرویدند

و بنابر تحقیقات خبر رسیدن مرهته‌ها جواسیس بتعین نمودند چون مکان معین

نپیوستن آنها بواقعی معلوم نبود قریب یک و نیم ماه برگذر بابیاره

بفراغ بال رحل اقامت انداخته مقدمات داشتند که او از انتشار مرهته‌ها در

نواحی کهرکه بابیاره آنطرف بندر سورت از تقریر جواسیس بجد تواتر انجامید

و بدرجه یقین پیوست نظرعلیخان با سرداران آراسته کیفیت رسیدن

مرهته‌ها و کثرت و اندازه شمار آنچه که شنیده بود بعبدالحمید خان اظهار کرده

مترصد جواب گشتند او که نگاهداشت سپاه و استعداد توپخانه و تهیه

برآمدن اشتغال داشت از شیوع این سوانح بیش از پیش در صدد

فراهم آوردن سپاه و طلب فوجداران و تهانه‌داران متوجه گشت

و نظرعلیخان و سرداران فوج منقلا پاسخ نوشت که عنقریب با فوج

شایسته و لوازمه توپخانه رسیده تقصور ننمایند و عجب که آنها

تا حال بر لب دریا بعیش و کامرانی گذرانیده تغافل ورزیده بکار

پادشاهی پرداخته به بندر سورت نرفتند انمعنی خوب واقع نشد

از انجا که در مزاج عبدالحمید خان فی الجمله عجلت در کارها منجمد بود سکن

هنگامه آرائی داشتند و افواج قاهره که بتعاقب بردن آنها معین و ضابطان آن
و فوجداران حکم بود که آن غریق طریق عناد و فساد و بیهوده پا از اندازه گلیم برون
نه نهند با اتفاق یکدیگر بانسداد طرق و محافظت شوارع و اخراج آنها پرداخته چنانچه
بدفعات هرگاه خبر انتشار و آوارگی باطله آنها به احمدآباد میرسید ناظم صوبه با منصب
داران متعینه قبل از ورود آنها بسرحد صوبه گجرات بالکل بآن پیاده و دریای نربدا بندر سورت
به مقابله میشتافتند و ناظم نیز از خاندیس و فوجداران آن نواح که سرحد شان
تا بندر سورت پیوسته است بدین عزم از امکنه خود ها حرکت مینموده درین
سال خبر نهضت رایات حضرت پادشاهزاده و خالی بودن صوبه احمدآباد
از وجود ناظم صاحب اقتدار و فوجی که بدفع آنها پردازد و ضابطان جا بجا مرهته
قریب هفتاد هشتاد هزار سوار فراهم آورده روی بدین صوب نهاد و شهرت
این معنی از نوشتجات بندر سورت بمسامع نائب صوبه رسید لهذا بدستور
معهود نظر علیخان و صفدر خان بابی و التفات خان و سید اورکیس خان فوجدار
ترپاد و علی مردان ولد محمد بیگ خان و بیشتر منصبداران و فوجداران و تهانه داران را
مامور ساخت که تا بندر سورت رفته بمدافعت پردازند و به محمد پردل شیرازی که به فوجداری
... سرفراز بود نوشت که از هر جا که باشد بدین فوج ملحق گشته بکار پادشاهی شریک گردد

برای یا خوانده ها و اطفال القوم درباره دیدن مقرر کنند که تعلیم عقاید اهل سنت و جماعت

بانها کنند و حقیقت حال را بحضور انور برنگارند و هم بمضمون حکم اقدس بقاضی

ابوالفتح درینباب ورود یافت که باتفاق وزارت پناه بعمل آرد [illegible]

فوج مرهته بسرکردگی نیما جادون [illegible] که [illegible] مقدمه

بانیسی [illegible] داد [illegible] خواجه عبد الحمید خان

دیوان صوبه گرفتار [illegible] دست ایشان [illegible] شد

و زخمی گشتن جمعی از منصبداران [illegible] صوبه و نیابت محمد ملک خان

در آمدن این سال

خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه و نایب صوبه که فوج کشتی بر دنیا

جادون مرهته نموده بود که گرفتار گردید مفصل این مجمل آنچه از تقریر بعضی

ثقات که دران واقعه حاضر بودند استماع یافت و العهده علی الراوی سمت

گزارش مییابد که بعد از متوجه شدن موکب بادشاهزاده عبد الحمید خان

بموجب حکم اقدس تا رسیدن ناظم منصوب بامر نظامت و نیابت میپرداخت

ازانجا که دران ایام دکنیان باطراف و اکناف ممالک محروسه سر

بشورش و فساد برداشته بتاخت و نهب تعلقات و قریات دست تطاول دراز ساخته

شیخ اکرام الدین صدر بذریعه شیخ نور الحق بعرض اشرف رسید

که عیسی و تاج قوم بوهره ریسمان فروش که بسابق بادشاهزاده عالیجاه

مچلکا ازو گرفته دست از شرارت داعوا سیه مردم برنمیدارد و از حکم

والا مخفی طور بنام فدوی برسد آنها را گرفته بحضور بفرستند چنانچه بمضمون صدر

حکم اشرف صدور یافت نه نفر بوهره‌ها را گرفته مسلسل و مغلول بدرگاه والا فرستند

بموجب حکم بعمل آمد از آنجا که بعرض اشرف اعلی رسیده که جانجی نامی

جانشین قطب نام رئیس قوم بواهیر اسماعیلیه که پیش ازین بقتل

رسیده با دوازده نفر داعی فرستاده رئیس اغوای مردم باعتقاد باطل

خود مینمایند و در احمدآباد رسیده یک لک و چهارده هزار روپیه که مریدانش

برای تخلیص کسانیکه از آنجماعه در قید آمده اند فراهم آورده اند و آن

مبلغ تا حال بخرج نیامده و شصت و چند جلد کتاب آنها موجود است

لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که باتفاق قاضی ابوالفرح

بدون اطلاع غیری بنوعی که آن بدنهادان مطلع نشوند او را با جمعی که اسامی

شان در فرد علیحده از حضور عطا شده اسیر و دستگیر نمود با احتیاط تمام

بدرگاه والا فرستند و مبلغ مکتوب صدر را با کتب مرقوم نیز ارسال دارند و معلمان

رفته بود و نثار فرموده بود را بروز جمعه نوزدهم شهر شعبان المعظم آن محمد

عبد الحمید خان دیوان الصوبه را که به نیکو خدمتهای او بادشاهزاده عالیجاه

متوجه حال او بودند بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته نائب صوبه مقرر فرموده

روانه دار السرور برهانپور شدند و همدرین سال بامانت خان

متصدی بندر سورت یرلیغ اقدس رسید که چهل هزار روپیه را

هنڈویات نموده مخفی نزد شیخ جمال الدین مفتی که بزیارت

حرمین الشریفین رفته بفرستند و درگاه اقدس را ظهور که بعد فرار عرضداشت

مشتمل بر عذر تقصیرات و درخواست عفو زلات و پریشانی

حال خود بدرگاه گیتی پناه سپهر اشتباه ارسال داشته بود مراحم

بادشاهانه بر نواخته بمنصب و خدمت بدستور سابق سرفراز فرمود

حکم شد که خواجه عبد الحمید خان را که بالفعل به نیابت صوبه

مامور است از حسن سلوک و تقدیم خدمات سرکار والا از خود راضی

دارد و حسب الحکم بعبد الحمید خان در باب بحالی منصب و جاگیرات

و خدمت و تجویز وجهه مساعده و بنابر رفع پریشانی حال که بعد معروض

اقدس از حضور مرحمت خواهد شد بعد در پیوست چون از معروضه

سوار بکومک تعین نمایند چون بسورت قریب است زود خواهد رسید

همدران ایام بعرض اقدس رسید که بروزنامچات مال بیوپاریان احمدآباد

هر روز وقایع نگار و سوانح نویس بر پشت محرران آنجا نشان مینمایند لهذا

بنام دیوان الصوبه حسب حکم معلی شرف صدور یافت که وقایع و سوانح نویس گماشتهای

آنها در مکانات مالی دخیل نباشند و نگذارند که نشانی بر دالخات نمایند

نهضت رایات بادشاهزاده جهان و جهانیان عالیجاه محمد اعظم شاه

بموجب حکم اقدس بصوب دارالسرور برهان پور و سرفراز فرمودن

وزارت پناه خواجه عبدالحمید خان بنیابت تا رسیدن

ناظم منصوب خراسان

هزار و صد و هفده

چون آب و هوای احمدآباد بمزاج بادشاهزاده عالیجاه موافقت نکرد ناخوشی

اینمعنی را که در سایهٔ سریر خلافت مصیر ضمیر داشتند درین ایام مراحم خسروانه

شامل حال گشته فرمان مرحمت عنوان طلب گذاشتن نایب مستقل

تا رسیدن ابراهیم که از تعدی صوبه کشمیر بصوبه داری احمدآباد و ذوالفقار

پسرش از تغیر صوبه لاهور بصوبه داری دارالخیر اجمیر و فوجداری جوده پور تفویض

پیروان از آنها نیز دست از جان و مال شسته مستعد گشتند ثانی الحال

محمد عمر و محمد عثمان ترین جماعه داران شاهی بتقصیرات معاف شده

که آینده مرتکب ایذا و اضرار احدی نشوند و بشیخ اکرام الدین داد آفتابش

بنظر علیخان بموجب التماس بادشاهزاده جهانگیرات از حضور انور عطا

گردید و به نجم الدین داروغه داغ تصحیحه باضافه پنجاهی امتیاز یافت

و در سال هزار و صد و شانزده از آنجا که در ایام اعراس (جمع عرس) مشایخ

در احمدآباد بعضی امور ممنوعه بعمل می آید بموجب حکم اقدس بادشاهزاده منع

فرمود که عیسی تاج نام بوهره ریسمان فروش از قوم سلیمانیه بتهمت

و تخوف زر از مردم میگیرند و باغوای بدمذهبی میپردازند لهذا محیلکا بحسب الحکم

اقدس بادشاهزاده گرفته آنها را محبوس ساخته که آینده مرتکب اینمعنی (شاهزاده)

نشوند هم درین سال فساد و شورش گهنیان بصوب سورت رو داده بود

حکم شد که چون سورت داخل گجرات است زود کمک بفرستند آنها آنجا

باشند تنبیه نمایند و فرمانی که بنظر علیخان می آرد تا سرحد سورت به بهروز خان

ناظم صوبه خاندیس برسانند و ثروه چون مصطفی خان قلی ملازم سرکار بادشاهی

که بفوجداری بیرج تیمبر در جنت در انجا تنقیح کرده بود حکم شد که تا یک هزار

صادر شد که عبدالمجید خان دیوان صوبه از عدم پذیرائی خدمت
و عزل خدمت بیجاپور منفعل شده باشند خدمت بندر کنهبایت
باو دیده شد که از انجا رفته نائب قیامت گزاشته بیاید چون از
حکم مقدس متصدی گری بندر کنهبایت را بادشاهزاده باعتماد خان تجویز
فرموده بود فرمان شد که کنهبایت باو مرحمت شود و فوجداری سابق که
بیجاپور وغیره باشد اگر خواهد بعبدالمجید خان بحال کنند
و تجویز اضافه منصب یکصدی بالتفات خان منظور گردید میر باقر سامان
سرکار بادشاهزاده بخطاب معتمد خانی سرفرازی یافت و خدمت
دار الشفای بلده از تغیر حکیم محمد تقی شیرازی بحکیم رضی الدین مقرر
گشت و بالتماس بادشاهزاده مستعلی خان بخدمت بخشی گری
اول سرکار شاهی سرفرازی یافت و هم درین سال جیب دوات
زمرد یا سر مرصع با کل سلیمانی و یک کرسی خاتم بندی بجلدوی کار
کشمیر از پیشگاه خلافت و جهانبانی بپادشاهزاده مرحمت شد چون از زیادتی
تعدی جماعه فرقه سیاه دانشان سکنه آنطرف آب سابرمتی بر رعایا
پرگنات دستان بعرض بادشاهزاده رسید امر شد که فوج رفته به تنبیه و تادیب

مسافت از دار الخلافت بعزل و نصب باز دن آمد با وجود قرب

رایات نصرت آیات بحکم والا بعزل فوجداران منصوب حضور معلی به

منصب دیگران سیما دیوان صوبه که بفوجداری مناسبت ندارد و از ان سابقی

نسبت اعلی عجب موجب تعجب گشته و مولقه چون خالصه رت در قریب

بلده واقع شده اند لهذا خدمت انجا باو مفوض گردید فوجداری

بروده باضافه منصب محمد بیگ خان تفویض یافت فوجداری نواح

احمد آباد بدیگری از بندهای بادشاهی یا ملازمان سرکار خود مقرر کنند

و سوزت باقطاعی وکلای بادشاهزاده مرحمت شد از انجا که اکثر

مساجد بلده بتحقیق مسجد جامع و مصلی عید زینه های متعدد داشت

بادشاهزاده باستصواب علمای شهر زدو مکان را شکسته

هر سه زینه که در عهد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم

زیاده بر این نبود بنا نهاده و فوجداری بیجاپور بصفدرخان بابی

منظور شد که بدیوان نسبتی ندارد رعایای سی بندر کنبایت

از تعدی محمد کاظم متصدی انجا نزد بادشاهزاده مستغاثه داشتند

انمعنی بموجب نوشته بادشاهزاده بموقف عرض رسید حکم معلی

و غیاث الدین محتسب باضافه منصب سرفرازی یافت و حسب الحکم اقدس ...
جدة الملک مدار المهام اسد خان بنام اسد خان بنام عبدالحمید خ...
دیوان صوبه شرف نزول فرمود که یک لک من غله از بندر کنبایت برا...
نموده محمول کشتی ها کرده در لشکر فیروزی که قریب ساحل دریا اقامت داشت
زود بفرستند و نیز فرمان شد که متصدیان محال سایر حقیقت گردآوری
محصول مال و سایر محال کم تر بر ماهی در تابوه ذات بحضور میفرستاده باشند
و در سال هزار و صد و پانزده از روی افراد سوانح صوبه در رکاب
بادشاهزاده مقرر فرمودن فوجداری بروده بعبدالحمید خان
از تغیر بر دل شیرانی باضافه یکصدی ذات و پانصد سوار مشروطه
بانضمام خدمات سابق و حال و فوجداری پرگنه بیجاپور از تغیر او
بصفدر خان بابی باضافه سه صد سوار و عطای خلعت بهره ور و فوجداری سورت
از تغیر محمد بیگ خان را فوجدار گردانیدند چون از معنی معروض عتبه فلک رتبه
... گردید حکم مقدس صادر شد که اگر از بر دل شیرانی تقصیری که سبب تغیر
... اند بوقوع آمده باشد بایست تجویز کرده بحضور پر نور معروض میداشت و سورت
... کم منصب نیست مردم بیش منصب با نجا از اینجا داشته اند ناظم دکن و بنگاله بسبب بعد

ساز

سنجیدی رای سرانجامی و تدبیری و کار و بار بحر میان رومیان و فرنگیان همیشه
جنگ و جدال است که گاهی اینها غالب و گاه آنها خارجیان مسقط سامان جنگ
خوب دارند و اهل قبیله اندر میان عساکر فیروزی مآثر و فرنگیان جنگ نشده است
بموجب حکم اقدس دیوان صوبه بمال تجارت کلاه پوشان واقعه بلده سرکار
ضبط نمود و ثانی الحال بعد چندی التماس متصدی بندر مبارک سورت جرائم
آنها معاف شده یرلیغ ارفع کرامت صدور یافت که مال کلاه پوشان
وارمنه و صوبجات ضبط گشته مسترد گردانند و برای تجارت آنها بدستور
سابق فراهم نشوند و نیز حکم اقدس جهانمطاع عالم مطیع بجمیع صوبجات بدیوانیان
کرامت صدور پیوست که هنود و مسلمین گذر نکنند چون فرو برآورد و مرمت
شهرپناه بلده احمدآباد مشتمل بیست و شش هزار روپیه مرسله دیوان صوبه بحضور
انور گذشت حکم شد که بیست هزار روپیه بدو دفعه بهر وکلای بادشاهزاده
برای اهتمام این کار تجویز نمایند حواله کنند که زود بمرمت پردازند چون دران
ایام بعد فرار و درگذشتن و اجیت سنگه غدر بهم رسانیده پای از اندازه خود بیرون نهاده
بعضی امور ناشایسته بظهور می آورد حکم جهانمطاع صادر شد که به تنبیه تقلین او به
ثوب جسونت سنگه جعلی است بی شبهه پیش فکر او نیز بموجب تجویز بادشاهزاده

آن داده است و اسپ خوش رنگ و خوش ترکیب لایق سواری

از حضور اقدس دو اسپ ودیم سمند از بندر بسبب بیماری بحضور نرسیده

به بادشاهزاده مرحمت گشت و نیز حکم اقدس شرف نفاذ یافت که محمد محسن

پسر اعتماد خان را بخطاب اعتماد خان سرفراز نموده طلبیده چند سر

اسپ باو بنمایند در اسپ شناسی او را امتحان کنند و نیز حکم معلی

به بادشاهزاده عالیجاه بشرف صدور پیوست که از آن باز که شمس الدین

خان بتقریبی معروض گردانیده بود که جهازات بدون قول فرنگیان سفری

نمیشوند حمیت اسلام بر این آورد که جهازات بادشاهی سفری بجهه نشوند

اما قریب بهشت سال است که جهازات تجار سورت در عرب و

[illegible] ذات الشرفین در بحر تاراج میرود و جهازات مسلمین را خطر تمام است

[illegible] از اخیر عمل اعتماد خان تا حال از فوجداران آنجا نمی شوند

[illegible] اغماض از حمیت اسلام دور است و چون سورت داخل

[illegible] اگر تدبیر این کار با واقفان و تجار سکنه بندر

[illegible] عنایت الهی همه چیز میسر است لطف و زرنگی

[illegible] برفق و نرمی کار بمیشود و عنف و شدت

[illegible]

می باشد الحال موقوف شده آن والاگوهر همان طور تفرمایند در آنجا خواهند شد

و هم درین سال دو جلد قرآن مجید بقلم طلا و دو دیم بخط شاگرد

محمد رضا کشمیری نویس مع پنجاه و دو صد بیت که حضرت اقدس فرستاده

فرموده بودند با خلعت بارانی سقرلاط که تازه از فرنگ آمده بود از پیشگاه علا

و جواهر بهائی بجهت بادشاهزاده چون بعرض اقدس رسیده بود که جماعه هرمزیه

اراده دارند که بسمت بنگاله و بندر سورت آواره شده اند حکم معلی

بپادشاهزاده صادر شد که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد و فوجی

بطرف سورت بفرستند و آن والاگوهر هم تقرب بنگاله بسمت

بهروچ آمد گنجایش دارد و نیز فرمان معلی رفت که بتخانه سومنات که

در سرکار سورت در میان دریای شور واقع در آوائل سال

جلوس والا منهدم گشته و بت پرستی نمیشد حال معلوم نیست که کیفیت

چیست اگر عبده اصنام باز مشغول پرستش اصنام در آنجا باشند

بتخانه را نوعی منهدم گردانند که آثار عمارت نماند و آنها را از آنجا

اخراج و هم درین سال آفتابه و طشت چینی فغفوری یا یک سر اسپ

ابلق که در بندر سورت بسرکار والا گرفته شده بادشاهزاده حضور فرستاده

کروری تعین فرمودند چون مقدمه خیانت رسید عظمت الله بعرض اقد

از خدمت   شد و بمیر امجد خان پسر تمنا خان مفوض گردید حکم معلی ب

دیوان الصوبه در دریافت که آنچه داروغه معزول بقلعه خیانت گرفته باشد بلا توقف

و اهمال از دو باز خواست نموده داخل خزانه نمایند و اطلاع آن ارسال دارند و بموجب

التماس شیخ اکرام الدین امین کهره بارچه حکم معلی بنام دیوان الصوبه صدور یافت

که عبد الواسع که بموجب امر وکلای بادشاهزاده بطریق کروره کهره بارچه

مقرر شده بود موقوف داشته رفع این بدعت نمایند و هم درین سال حکم

والا جمیع صوبجات درباب منع تحریر تقادیم که خلاف شریعت است

مجملا از منجمان شرف صدور یافت حسب الحکم اقدس بادشاهزاده ورود

یافت که آن والا نسب گرامی حسب در فرمایش‌ها دقیقه فهم سلیقه درستی

دارند و در گجرات که زیب و زینت هندوستان است اهل کسب و ارباب هنر بهم جهت

ی باشند بالفعل کارخانه سرکار معلی که از انجا می آید سرکار بیش زر و بسیار زرق

ق و درشت دگران است اگرچه کل ما شیء یا خلد الله باطل اما نظر بر رسم

مون که ماتشاء کرده تا اجل مسمی کاریکاران باید کرد التفیت

ب و در کارخانه دار الخلافه شاهجهان آباد کمخاب و قطنی خوب

بی‌اثر

محافظت پردازند لهذا بادشاهزاده فوجی از سرکار خود به محمد بیگ خان
و نظر علی خان و غیره منصبداران متعینه صوبه رالعلین فرمود چنانچه آنها به بندر
سورت رسیده چندی توقف نموده معاودت کردند حسب الحکم اقدس
بنام بادشاهزاده شرف صدور یافت که هرگاه شیخ عبد الشکور پسر
حسن محمد گجراتی امری از امور دینی اظهار نماید در انجاح آن پردازند
دیگر آنکه انار در عوض یک کرور دام که در محال صوبه اجمیر تخفیف شده بود
بجاگیر بادشاهزاده مقرر گشت رحلت عصمت قباب جانی بیگم

در سال هزار و صد و چهارده

عصمت قباب جانی بیگم زوجه بادشاهزاده عالیجاه که چندی بیمار بود بقضای
الهی ودیعت حیات سپرده و در جنب شاهی بامانت سپرده رخت دارالبقا
رحمت گردید بعد چندی نعش آن مرحومه را بدار الخلافت شاهجهان آباد
نقل نموده بردند صاحب سخنی تاریخ رحلت بیگم را یافته واد خلی ... و همدرین
نعمانخان بخدمت بخشیگری اول با نظام بخشیگری صوبه بحضور اقدس
سربلندی یافت چون از سید عظمت الله داروغه موجب کثیره پارچه
خیانتی بوقوع آمده بود بادشاهزاده عبد الواسع نام ملازم خود را بجد منت

داشت که بهزار سوار دو اسپه شد و مواهب و خلعت خاصه سرفراز شده بود

ورود یافت که شیخ را با سایر مسلمین که بقید اهل فرنگ است بزودی

خلاص نماید و مهمات سامان سرکار بادشاهزاده سرفراز گشته عالیجاه

میر محمد باقر تغیر یافت نعمت خان بخدمت بخشی گری و وقایع نگاری

صوبه سرفراز گشته رسید چون بادشاهزاده درباب رعایت پسران

شیخ عبدالحق و عطای خطاب شیخ اکرام الدین تجویز فرموده بحضور اقدس

معروض داشته بود یرلیغ لازم الاطاعة نفاذ گشت که اضافها اینجانب

ندارد و قاضی عبدالوهاب و شیخ الاسلام و عبدالحق و نور الحق خطاب

نداشتند و هم درین سال سید کمال فوجدار اندر بقضای الهی فوت

شد سید محمد باقر پسرش باضافه یکصد و پنجاهی بالاشرط و چهار صد سوار

مشروط بخدمت فوجداری مرابتی و تهانه داری رسول نگر و پسران دیگر متوفی

بعطای منصب امتیاز یافتند چون از سوانح بندر سورت بعرض رسیده بود

که ده دوازده هزار سوار مرهته بپای گهاٹ گساری و اطراف نذربار و سلطانپور

آواره شده اند و به نجابت خان خبر رسیده که اراده سورت دارند حکم

والا بشاهزادهٔ عالیجاه شرف صدور یافت که سورت داخل گجرات است

راه شور شکست روی را از برق باد استعاره نموده خود را بموضع اوجیه

تا ده سی کروهی رسانید فوج لتعاقبیان که بسبب زد و خورد و بنیره او که

فی الحقیقت توقف روی داده بود و نیز وقت بیگاه شده بفاصله اقامت

گزید او آخر شب درگلد اس شبگیر نموده پیشتر راهی شده داخل دیار عمال

خود را که در پتن گذاشته آمده بود همراه گرفته روانه بهار او گردید فوج شاهی

که لتعاقب در شست به پتن رسیده کوتوال درگلد اس اول جوانی که مانده بود

بقتل آمد کیفیت فرار و کشته شدن بنیره او را سرداران فوج بادشاهزاده

عالیجاه معروض داشته موجب ارتعاودت نمودند همدرین سال شیخ

نور الحق و فخر الاسلام که بحقیقت اندس اعلیبی بزیارت حرمین الشریفین

رفته بودند هنگام معاودت چون حکم مقدس درباب تول جهازات بادشاهی

از فرنگیان شرف صدور پیوسته بود در پتن راه عرابهای جنگی اهل فرنگ

رسیده و جهازات آدنی بندر جده و مخا را گرفته بردند و شیخین گرفتار فرنگیان

گشتند و همعنی بعرض اشرف اعلی رسید بنا حکم والا انیام نجابت خان

که از تغیر اعتبار خان بنابر بی نسقی بمتقید گری بندر سورت باضافه پانصدی

ذات یکهزار سوار بلا شرط و نصب سوار مشروط که از اصل و اضافه دو هزاری

چون خبر ارادهٔ عرض باد شاهزاده رسید افضل خان و داروغه توپخانه با

شاهی و منصبداران و صفدر خان بابی را اشاره شد که بتعاقب شتافته

دستگیر نمایند یا کارش را تمام کنند چنانچه بابرد هار ضباح استعجال شتافته

جلوریز و با تشنه لبی بگجاتی در آمده بدنبال او شتافتند بعد تکاپوی

دایلغار دورین راه جوانان جوش اسپه فوج شاهی و صفدر خان بابی

با پسران و بعضی اقربا باو رسیدند نبیره درگداس اول جوانی در درس شباب

بروبجد و گفت مصرعه بیرون شدن ز معرکه بی زخم عار ماست

سر راه فوج رسیده میگیرم تا شما خود را ازین مهلکه برآهنید و از بعضی ابا

امتناع نموده میخواست که خود ایستادگی نماید لیکن بنابر مبالغه نبیره وقت

وقت خود راهی گشت نبیره درگداس با چندی از راجپوتان که هم پای

او اختیار نموده بود سر راه گرفته بجنگ و استعمال آلات حرب پرداخت

داد مردانگی میدادند آخر الامر نبیره درگداس بزخم محمد صلابت و محمد خان بهان

پسران صفدر خان بابی که هنوز بمرتبه خطاب فایز نگشته بودند و محمد اشرف غوری

هلاک افتاد اندک زخم شمشیر بر فرق محمد صلابت و زخم تیر به محمد اشرف

رده بکار گذشت راجپوتان دیگر نیز کشته افتادند درین فرصت درگداس

با تیر

نمود بادشاهزاده بعد معروض تدبیری و حصول اجازت باحمدآباد طلب فرمود

چون حکم اقدس درباره فرستادن ورگلداس راتهور بحضور کارش را

همانجا تمام ساختن شرف نفاذ یافته بود صفدرخان بابی تعهد نمود که اورا

در سر دیوان بادشاهزاده اسیر قتل میسازیم ورگلداس که حسب الطلب

بادشاهزاده از پتن محال فوجداری خود آمده در نزدیکی موضع ماریج

متصل دریای آب سابرمتی فرود آمده بر روز موعود که مدار ملازمت

بود بموجب امر بادشاهزاده بخشیان عظام تمام لشکر بادشاهی را مستعد

ساخته شهرت سواری شکار و منصبداران متعینه صوبه و صفدرخان

با پسران رهم امیان خود مسلح شده نیز بدربار حاضر آمد بادشاهزاده

بدیوان عدالت بر آمده باحضار ورگلداس فرمود از انجا که او بزرگ گشته

باصطلاح طایفه هنود اگیارس در روز فاقه کشی آنها بود و میخواست که طعام خورده

برای ملازمت بادشاهزاده سوار شود مکرر آمدن مردم طلب بشبه افتاده نیز

از کمربندی فوج و شهرت سواری شکار در غدغه بخاطر آورده با جمعیت همراهی

طعام نخورده خیمه و اسباب را آتش داده سوار گشته راه فرار بصوب مارواڑ پیش

گرفت و گفت بیت گریزی بهنگام سر را بجای به از پهلوانی که سر زیر پای

چون برول شیرازی فوجدار بروده در گرفتن جمعی از محتاجان و تقسیم ساینده شش
کس از انجماعه تروده نمایان کرده بود بادشاهزاده اضافه صدی ذات برای او
تجویز نموده بود مسطور شد و حکم والا صادر شد که آن جماعه را تا ظهور اثر توبه بضامن
معتبر محبوس دارند و خدمت متصدی گری کهنایت به محمد محسن ولد اعتماد خان
که بخطاب پدر مخاطب سرفراز گشته بود بموجب تجویز بادشاهزاده مقرر گردید

آمدن صفدرخان بابی و [illegible] نمودن ودر الدس را ظهور ولیتی شد نایب فوجداری

سابقاً سمت گزارش در صوبه داری شجاعت خان یافت که بنابر بعضی امور
صفدرخان بابی بموجب التماس او طلب حضور شده روانه گشته بود چون بالوه
سید قمرالدین پسر مختارخان که بعد در گذشتن پدر بخطاب مختارخانی و صوبه
داری مالوه سرفراز بود بنابر قدم تعارف و سابقه که در هنگام صوبه داری
آباد داشت او را نزد خود نگاهداشته بحضور عرضداشت نمود که بالفعل مهم
بت در پیش است او بعنایت قدری درگاه باشد التماس مختارخان بدرجه
مقرون گشت صفدرخان بابی با پسران همانجا توقف ورزیده بود در خلال
اد بوکلای بادشاهزاده عالیجاه تفویض نیابت صفدرخان را خواهش آن
سید کیل فوز را در جناب پایان بادشاهزاده فرستاده اظهار ما فی الضمیر

است الماس چون دران ایام از روی سوانح بندر سورت بعرض اقدس رسید
که قریب ده دوازده هزار سوار مرهته بالاگهات کساری و اطراف بردیار
و سلطان پور رسیده اند دبه نجابت خان که دران اوان متصدی بندر سورت
مقرر شده خبر رسیده که اراده سورت دارد حکم معلی بنام شاهزاده عالیجاه
صادر شد که سورت داخل صوبه گجرات است خبرداری لازم چون قلعه دار
چوده پور از تقدیم مستغنی بود حکم والا نفاذ یافت که بادشاهزاده اکبر خواسته
باشند از ملازمان سرکار عالی برای قلعه داری آنجا مقرر نمایند و اگر نخواهند از
بندهای پادشاهی نیز فرمان شد که ورگداس راتهور را تا حال خوراک
دواب معاف بود میعاد منقضی گشته دکیل در حضور ندارد که انجام نماید انها
وکیل او دپسر و برادر و همراهان او روانه رکاب ظفر انتساب نمایند چون
معروض اقدس گشته بود که اسپ پر طویله بادشاهزاده بسقط شده
از پیشگاه مجد و اعتلا ارسال یافت رحمت همدران ایام گرز بردار برای
آوردن درگداس راتهور بحضور الوزیر تعیین شده حکم مقدس بنام بادشاهزاده
صادر شد که اگر نتوانند درگداس راتهور بحضور اشرف بفرستند الا
همانجا کارش را بسازند که زیاده ازین اغوای اجیت سنگه ومردم راتهور کند

چهار هزار سوار گجراتی وا ده فوجدار کرده رخصت شدند و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را نیابت
فوجداری جوده پور سرفراز فرمودند فوجداری پتن از حضور معلی بنابر
بعضی مصالح امور ملکی بدرگاه اسن رای تور مقرر گشت مخفی نماند که سابقاً مکرر اشاره
رفته که بعد ده ساله واقعات حضرت خلد مکان تاریخی که مشتمل باقی احوالات و سوانحات
این صوبه بوده باشد ترتیب یافته بنابران اکثر مقدمات از روی دفتر احکام که
بنام ناظمان و دیوانیان شرف صدور پیوست و آنچه از تقریر بعضی ثقات بوضوح
انجامیده اندراج یافت و ربیداری که در ضمن حکومت شجاعت خان مرحوم
گذشت بیشتری از روی مستورات خانگی او که بفوجداری فوجداران
...مانمیان نوشته آنچه قابل تحریر بود بقلم آمده اگرچه بعضی مقدمات که شرح آن
...ر حین تسوید معلوم نگشته تقدیم و تاخیر آن واضح نشده باشد حمل بر قصور
...باید داشت اکنون آنچه در ذیل صوبه داری وکلای پادشاهی پادشاهزاده عالیجاه
...نگارش می آید بعضی از روی احکام عالمگیری که بموجب امر اقدس در جناب
...زادهای و امرای عظام باشرح و دستخط انور عنایت الله خان
...خالصه شریفه نوشته و پس از ارتحال آنحضرت آنچه اندوخته ساخته
...از روی دفتر احکام که بنام دیوان صوبه ورود یافته و سوای آن از تقریر ثقات

داشتند بصاحب صوبگی احمدآباد گجرات و فوجداری جوده پور از انتقال

شجاعت خان مقرر شدند و صوبه داری دار الخیر اجمیر بتضمیمه صوبه احمد آباد

مرحمت گشت و فرمان واجب الاذعان بشرف پیوست که از همانجا

متوجه احمد آباد شده برتق و فتق مهمات مالی و ملکی آنجا بپردازند بادشاهزاده

جهانیان امتثال امثله جلیل القدر نموده از راه جهالوه عازم گشتند زمیندار آنجا او را

ملازمت نموده شاهزاده هزار روپیه بعنوان پیشکش گذرانیده خلعت و اسپ یافته

از سرحد تعلقه خود رخصت شد عبد الحمید خان دیوان و بندهای بادشاهی

باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند بادشاهزاده بلند اقبال

گیران و بند دولت نشان بروز پنجشنبه بیست و سیوم شهر جمادی الثانی مطابق

سال هزار و صد و سیزده در ساعتی که مختار انجم شناسان بود داخل شده

به تمشیت مهمات و تعین فوجداران و تهانه داران پرداختند از انجا که عمارت

دار تخته قلعه بهدر پسند خاطر نشد عمارات عالی متعلق جو سار سابرمتی در زمین

رستم باغ و گلاب باغ طرح انداخته اساس نهادند تا انجام پذیرفتن آن در

خیام اقامت گزیدند این سرامیست که البته خلل خواهد کرد

جنگ آن که در تهنه سرای دگر اند امان الله از ملازمان شاهی را سند

احمدآباد آمد از بندوبست صوبه خبردار باشد چون معروض گشت که پیش از ارتحال

شجاعتخان نایب فوجداری پتن جمعیت برطرف کرده و از جمع رخنا بسته رفتن

مردم تهانجات فساد و شورش گولیان مفسده در تزاید است حتی قصبه بیرون نمی توانند

برآمد و در دست تاراج نظر میرسد و می شود حکم جهان مطاع شرف ورود یافت

که وصول موکب پادشاهزاده محافظت و بندوبست صوبه آنچه لابدست دیوان صوبه نوکران

شجاعتخان بقدر ضرور بدستور سابق بحال داشته سرگرم کار نماید و وجه

طلب آنها منجمله محصول محالات شرطی صوبه تنخواه دهند و نوعی بکار برد که بوجهی

من الوجوه در نظم و نسق آنجا قصور راه نیابد فوجداری پادشاهزاده

عالم و عالمیان محمد اعظم شاه اعظم و دیوانی خواجه عبدالحمید خان

چون خبر ارتحال شجاعتخان بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهانداری نامور شاهزاده

نامدار عالیجاه غره ناصیه عظمت قره باصره خلافت فروغ دودمان ابهت

و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج حشمت گوهر درج

سلطنت نهال بوستان جاه و جلال غبار جبین عز و اقبال والانسب محمد اعظم شاه

بهادر که بمنصب چهل هزاری ذات چهل هزار سوار بلند رتبگی دارند

تادیب و تنبیه کهنیان و سرکار و لهد مصاف صوبه دارالفتح اوجین قیام

داشتند

بحضور فرستاد و از ورود جنگ مرهته تردد نمایان بعرصهٔ ظهور آمده مورد تحسین

و آفرین گردید و تا ارتحال شجاعت خان در آنجا بود و تا انتقال بعطای خلعت

سرافرازی یافته باحمدآباد رخصت شده آمد و در سال هزار و صد و سیزده از چهار شنبه

سیزدهم صفر از آنجا که پیمانهٔ عمر شجاعت خان لبریز گشته بود بقضای الهی در

گذشت و در مقبره بنا کرده محاذی خانهٔ خویش مدفون گردید بیت اگر صد سال

مانی ور یکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز * خواجه عبدالحمید خان دیوان

باتفاق بندهای بادشاهی بضبط اموال پرداخت دیگرگونه هنگامهٔ سپاه بنابر طلب رو نمود و

کیفیت واقعه را بدرگاه والا معروض داشته از حفظ و حراست بلده خبردار گشت

از تقریر بعضی ثقات معلوم شد که شجاعت خان در ایام مرض چون حالت خود را

متغیر یافت علامات هنگام رحیل را مشاهده نموده عرضداشت باندازهٔ اموال از ناطق

و صامت بجناب اقدس نموده بود و چون خبر رحلت بعرض رسید بر نیکو خدمتهای

او که موافق مزاج مبارک بود متأسف شدند و از راه کرم نقض اموال را بورثه معاف فرموده

اسپان و فیلان و غیره جانداران بموجب دیوان صوبه ارسال حضور نموده حسب الحکم اعلی

بنام خواجه عبدالحمید خان که در آن آوان مفتخر گشته بود و فرمان صدور پیوست

که تا رسیدن بادشاهزاده جهان و جهانیان عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر بنفس نفیس خود متوجه

بعرض اقدس رسید که در عیدگاه جای برای مصلیان تنگی می‌نماید حکم اقدس بنام دیوان صوبه

صادر گشت که درجات دور دائر نموده مکان را وسعت دهد سبحان الله در اول وقت

جای نماز مسلمانان کم نبود و اکنون بقدر یک صف تمام مصلی نیست هم درین سال مدرسه

هدایت بخش و مسجد بنا نموده شیخ محمد اکرام الدین صدر که به مبلغ یک لکه و بیست و چهار

هزار روپیه صرف عمارت آن اتمام پذیرفت و بموجب التماس صدر بنا بر اخراجات

مدرس و طلبا موضع المسمی بدره معموله پرگنه ساتولی و موضع متعلقه محله پرگنه

سکری دو دو روپیه یومیه جهت لنگری از جناب حضرت اقدس مرحمت گشت اکنون مدرسه

بدان خوبی رو بانهدام آورده و مواضعات بتصرف مرتشیان رفته و مدرسه مدارس

گردید و در سال هزار و صد و دوازده حاتم بیگ گرزبردار داروغه جانور گشت

آنجا که او بحسب الحکم اقدس بنام راجه جیت سنگه در باب بردن او بحضور نام

شجاعت خان و در اتمام راهی ساختند ورود فرمود گرزبردار روانه جانور گشت

از آنجا که او خواهی که بعاید حالتش شده بود طلبیت وصل میکند رانید و در نوشتن

جواب تامل مرتبت لهذا شجاعت خان به گرزبردار نوشت که نزد وی سی اولی نمرده

جواب گرفته بفرستید که بحضور معلی عرضداشت نموده شود هم درین سال شجاعت خان

بموجب الحکم اقدس نظر علی خان را جمعیت شایسته در راه آبادیهای عالیاد بنهاله اقامت داشت

[illegible]

فوجداری باهالول و کالول میپرداخت تفویض نمود چون یوزهای شکاری پیشکش لا

بحضور میفرستاد و رسول که یوزهای مقرری بحضور رسید بحکم اقدس

شجاعت خان صدور یافت که یوزهای دیگر ارسال دارد بنابران رسید کالی

فوجداری پٹن و نائب فوجداری سانچور که از جانب راجه اجیت سنگه بود

فوجدار بهلود و کمال خان جالوری از انتقال پدرش به فوجداری و جاگیرداری

پالن پور سرفراز شده و در املکه یوز پیدا میشود بر تاکید نوشت

و جود بنابر بند و بست و گرفتن پیشکش زمینداران بر آمده پس از فراغ به دستور

معهود روانه جونه گڑه گردید و در سال هزار و صد و یازده چون عرضداشت بادشاهزاده

محمد اکبر از نواحی سیستان به جناب اقدس نموده استدعای از سر جد ذات

بنابر استمالت بادشاهزاده فرمان عنوان و خلعت فاخره برای محمد اکبر و حسب الحکم

والا بنام شجاعت خان و درگاداس که سلسله جنبان این امر بود مصحوب

خواجه محمد ضیا و محمد ارضی گرزبرداران باحمدآباد رسید ثانی الوضوح پیوست نه فرستادن

عرضداشت صدق نداشت موقوف ماند شجاعت خان بموجب اظهار هندو تحمل

جاگیر درگاداس نجست تنبیه و تادیب کاٹهان که مصدر فساد الحال گشته بودند به محمد بیگ

فوجدار سورت نوشت از روی اقرار سانحه در سلسله شیخ هدایت الله سوانحه نویس

صوبه و در فرضهٔ کنبایت در می آمد و تجار رسید آن امتعه موافق ضابطه حاصل نموده متصدیان
محال [illegible] احمدآباد رجوع می نمودند و بعد از آنکه بر طبق یرلیغ معلی محصول در مکان فروخت
مقرر گشت محصول [illegible] اسباب آمدنی احمدآباد و موکته وغیره در فرضه بعمل نیامده الحال
بموجب حکم والا دستور سابق محصول در مکان خرید قرار یافته متصدیان محال صدبنج احمدآباد
حاصل سیاه پارچه وغیره باب ترغیب آمدنی احمدآباد و اسباب موکته وغیره محالات را
خلاف قانون در احمدآباد گرفته تجار را وافر میدهند و همین باعث بر آزردگی معمول قدیم
نقصان سرکار والا می شود در ینباب خواجه عبدالحمید دیوان صوبه حکم اشرف
بمهر عمدة الملک مدار المهام اسد خان صادر شد که متصدیان محال صدبنج احمدآباد
مقرر سازند که موافق دستور آمد برای محصول سیاه پارچه وغیره باب ترغیب اسباب
و موکته وغیره فراهم نشوند تا بدستور قدیم اخذ محصول در فرضه بعمل آید که نقصان سرکار والا
نشود و از تجار ضامن بگیرند که متاعی در آنجا برند رسید ادای محصول آنها متصدیان
بندر مبارک سورت می آورده باشند [illegible] رقم زده کلک بیان عدم موافقت
ناظم صوبه با صفدرخان بابی و تغیر او از نیابت فوجداری [illegible] شده در [illegible]
بموجب التماس شجاعت خان حضور طلب گردید براه مالوه راهی گشت و محمد بهادر
شیرازی که از تغیر صفدرخان بابی به نیابت فوجداری آنجا رسید کالی که به نیابت

فوجداری باهالول و نابول سپرد احسنت تفویض نمود چون یوزهای شکاری ببنگش لا

بحضور میفرستاد و درینولا که یوزه های مقرری بحضور رسید بحکم اقدس

شجاعت خان صدور یافت که یوزهای دیگر امسال برا بنابر اسپ کالی

فوجداری پتن و نائب فوجداری سانچور که از جانب او به اسپ سفیه نبود

فوجدار سهلود و کمال خان جالوری از انتقال پدرش به فوجداری وجاگیر داری

پالن پور سرفراز شده و درامکنه یوز پیدا میشود و تربیت تاکید نوشت

وجود بنابر بند و بست و گرفتن ببنگش زمینداران بر آمده بس از انقراع بدستور

معهود روانه حضور پور گردید و در سال هزار و صد و یازده چون عرضداشت بادشاهزاده

محمد اکبر از نواحی سیستان به جناب اقدس نموده استدعای از سر حد داشت

بنابر استمالت بادشاهزاده فرمان عنوان و خلعت فاخره برای محمد اکبر حسب الحکم

والا بنام شجاعت خان در ورگداس که سلسله جنبان این امر بود مصحوب

خواجه محمد ضیا و محمد ارضی گرز برداران باحمدآباد رسیدنالی بوضوح پیوست که فرستادن

عرضداشت صدق نداشت موقوف باید شجاعت خان بموجب اظهار و هند وتبه نجال

جاگیر درگداس بحسب تنبیه و تادیب کاتهاکی که مصدر فساد انجا گشته بود و بنده به محمد جنگ

فوجدار سورت نوشت از روی اقرار ساخته در سلسله شیخ هدایت الله سوانح نویس

صوبه در فرضه بعضی بطوری آمده تجار رسید آن امتعه موافق ضابطه حاصل نموده بمتصدیان

محالات احمدآباد رجوع می‌نمودند بعد از آنکه برطبق یرلیغ معلی محصول فرضه‌ها نیز دو رخصت

زمان

مقرر گشت محصول ... اسباب آمدنی احمدآباد و موسقه وغیره در فرضه عمل می‌آمده الحال

بموجب حکم والا دستور ... محصول فرضه‌ها قرار یافته متصدیان محال صدینج احمدآباد

حاصل سیاه پارچه وغیره باب تر عرب آمدنی احمدآباد و اسباب موافقه وغیره محالات را

خلاف قانون احمدآباد گرفته تجار را واقعی میدهند و همچنین باعث برهم زدگی معمول قدیم

نقصان سرکار والا می‌شود در اینباب خواجه عبدالحمید دیوان صوبه بحکم اشرف

بمهر جمدة الملک مدار المهام اسد خان صادر شد که متصدیان محال صدینج احمدآباد

مقرر ساختند که موافق سرشت آمد برای محصول سیاه پارچه وغیره باب تر و عرب اسباب

و موسقه وغیره مزاحم نشوند تا بدستور قدیم اخذ محصول در فرضه عمل آید نقصان سرکار والا

... تجار ضامنی نگیرند که متاعی در آنجا برسید ادای محصول آن بمتصدیان

... می‌آورده باشند سابقا رقم زده کلک بیان عدم موافقت

... بی و تغیری او از نیابت فوجداری پیش شده در متولد

... حضور طلب گردید براه مالوه راهی گشت و محمد بهادر

... به نیابت فوجداری آنجا رسید کالی که بنیابت

وجواب اسمی نمیدهند القصه چون دران ایام امانت خان متصدی بندر سورت

ودیعت حیات سپرده بود و یک گونه شور و شر مرهٹه دران سمت

اشتهار یافت شجاعت خان ناظم صوبه نظر علیخان را با جمعیت شایسته و متعینان

صوبه بجهت محافظت آنجا تعین فرموده و اطمینان سکنه بندر گشت از پیشگاه خلافت و

جهانبانی متصدیگری بندر سورت بدیانت خان تفویض گردید و شجاعت خان یک زنجیر فیل از

حلقه خاص مصحوب شیخ محمد فاضل گرز بردار مرحمت شد و فیروز خان میواتی نائب فوجداری

جوده پور رخت هستی بربست لهذا شجاعت خان شیخ محمد فاضل مذکور را که به نیابت

فوجداری بیرم گام میپرداخت بفوجداری جوده پور تعین فرموده فوجداری و عاملی پرگنه

و موسقه محال خالصه شریفه از تغیر سید محسن بمیر محمد باقر که در حضور الوزرا مقرر بود و رسیده

بامر مامور میپرداخت و در سال هزار و یکصد و ده ۱۱۱۰ حسب الحکم اقدس در ماده امتناع نگهدار راس

اسپ فی راس دو صد روپیه بمهر جمدة الملک بنام دیوان صوبه ورود یافت مقرر شد ان

اخذ محصول سیاه پارچه و غیره باب بر عرب در بندر سورت

چون از معروضه متصدی بندر مبارک سورت بعرض والا رسید که از سرشته قرضه بندر

ظاهر شد که هرگاه سابق حسب الحکم اعلی محصول اجناس یک وچهل و دو در مکان خرید مقرر شده بود

محصول سیاه پارچه و غیره باب بر عرب آمدنی احمدآباد و در اسباب موسقه و غیره محال متعلقه

تو بدستور آبا و اجداد بحالی جالور بدستور سابق مبتهج گردید بتقدیم خدمات سرکار گیتی مدار

بهمراهی [illegible] سلطان مامور گشت چنانچه از شوق سوانح ایام مذکور واضح و لائح است

گویند که اصل [illegible] غزنی خان [illegible] از ایل شاهان بهار است از مدت ممتد بنابر

امر تیا با جمعی از دهن برگشته وارد این دیار گشته با سلاطین گجراتیه بسر میبرد در

سال بنابر مصالح امور ملکی مشعر به صلاح نیک بد ملک خسروان دانند [illegible]

جالور به اجیت سنگه عطا گشت و مجاهد جالوری بفوجداری و جاگیرداری پالن پور

دولت سرفراز یافت که تا حال تسوید این اوراق اولاد و احفاد او بطناً بعد بطن بدان امر مامور

می شده اند مگر در عهد بادشاه شهید محمد فرخ سیر رحیم یار خان نامی فوجدار پالن پور

شده باحمدآباد آمد و فوجی را فراهم آورده بدان صوب شتافت با غزنی خان فیروز

جالوری مصاف داد اما بمقصد فایز نگشت غزنی خان نظر [illegible] بدرگاه

گیتی پناه فرستاده به بذل اموال فرمان بحالی حاصل نموده جاگیرات حصه ذات

و تابینان مشروط که دو صدی ذات و سه صد سوار از پرگنه مذکور تنخواه داشت

بابتی تنخواه جاگیر [illegible] مقرر بود از بدایت حدوث فتن در تمهید ارکان اختلال اوضاع

سلطنت بترتیب زمیندارانه آنجا را متصرف و از تقدیم خدمات بادشاهی متقاعد

[illegible] بکمتر [illegible] انتزاع نموده در تحت خود در آورد

بناظم صوبه ظاهر ساخت که در میان پرگنه محمود آباد از سالهای دولی آمد اشغال کمات

ولیسائی و شش نهشته های در ادای جزیه ذمه نمودهای بی دفع الوقت بسیار

بنابر آن میر عبد الغنی نائب فوجداری آنجا تاکید نوشته شد که بانیان را روع

باخذ نموده ولیسائی و غیره را منع نماید و محمد بهادر شیر الی [illegible]

سلطان پتن مقرر نمودند بمدرین سال در گلداس راتهور که در رکاب شاهزاده بلند اختر

بحضور اقدس شتافته بود چنانچه ما سبق ذکر یافته و چون بشرف اندوز سده سنیه

و عتبه فلک رتبه گردید بمرحمت خسروانه و سرفرازی منصب و جاگیر نوازش یافت

داو نظر بر حقوق دیرینه مهاراجه جسونت سنگه متوفی التماس عفو زلات

و تقصیرات اجیت سنگه پسرش را که آواره دشت ناکامی بود از پیشگاه فضل

عطا بدرجه اجابت مقرون گردید و بعطای منصب فوجداری و جاگیرداری جالور

و سانچور از تغیر مجاهد جالوری کامیاب گشت مخفی نماند که غزنین خان جالوری جد

کلان مجاهد در عهد سلطان مظفر غرف نتهو آخرین سلطان گجراتیه از سابق

به فوجداری قیام داشت و در هنگام تعلق پذیرفتن مملکت گجرات به ممالک محروسه

بنسخه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر هنمونی بخت بندگی درگاه فلک بارگاه

پذیرفته در سلک بندگان والا منسلک گشت تفضلات سلطانی درباره او مبذول گشته

و اعتماد الملک که ضرورت و فروگذاشت بوقوع نیاید چنانچه تا اکنون بهمین ضابطه از ان تاریخ عمل
می آید [illegible] موجب [illegible] گماشتگان محصول و رسم [illegible] خرید مقرر شده از متعلقات جهازات که بنادر ... رفت
[illegible] متصدیان [illegible] بضبط [illegible] در [illegible] در صورت کمی در محصول بنادر رو داد لهذا حکم ...
متصدی [illegible] [illegible] سورت که از ابتدای آبادی بندر بغایت جلّ معمول بود و تجاران و سوداگران
جنسی را که جهت بردن بندر مخا و بلده احمد آباد ابتیاع میکردند در انجا برای عشور مزاحم نمی شدند
و محصول آن در بندر بضبط در می آید و در مکان دیگر مثل برنه بروده و نریاد و غیره
هرگز اخذ محصول نبود الحال در ان مکان که محصول میگیرند این معنی باعث برهم خوردگی محصول و
آبادی بندر است و هنگام روانه شدن جهازات مجادی میگزارد و امیدوار است
که حکم بنام دیوان صوبه صادر شود و نیز آن وزارت پناه مقرر سازند که درین باب تاکید دانند و نیز
همدرین سال ناظر بالش میر آتش داروغه دار الضرب بلده حکم معلی بنام دیوان صوبه رسید که مقرر
سازند که طلا و نقره سوای دار الضرب گداز نشود تا نقصان محصول نگردد و بموجب عرض
شریعت پناه قاضی القضاة محمد اکرم مقرر شد که سان چبوتره های کوتوالی
صوبجات و قلعجات که چیزی حاصل نداشته باشند در موسم زمستان کلاه و قبا و سراویل
و در تابستان کلاه و ردا و سراویل بتصدیق قاضی صوبه از خزانه بیت المال انجا میداده باشند
و در باب حکم مقدس معلی بنام دیوان صوبه در دعوی امیر گماشته شیخ اکرم الدین امین اخذ جزیه

نظرا

عبدالحمید خان دیوان الصوبه بدین مضمون شرف ورود یافت که در سنوات العرض رسی
رسید که پیش ازین ضابطه مقرر بود که تجار محصول امتعه در مکان خرید ادا نموده جنس های
حاصل مینمودند و با یکسال در مکانها آنها زحمت نمیرسید تا فی الحال مقرر شده که محصول
در مکان فروخت میگرفته باشند و در صورت محصول از قرار واقع بضبط نمی آید و میر محمد
باقر وغیره تجار این است اخذ زکوة در محال فروخت و قید ضامنی وغیره بالتش دارند حکم
جهان مطاع لازم الاتباع صادر شد که از شریعت و فضیلت پناه فضائل و کمالات
دستگاه قاضی محمد اکرم تحقیق نموده آمد که گرفتن محصول در مکان خرید جایز نیست یا هست بعد
استفسار فتوی ها بمهر قاضی القضاة بنظر معلی رسید و در مقدمه مفصل و مشرح بعرض اشرف
اعلی پیوست یرلیغ دالاارات صدور یافت که محصول و زکاة بیوپاریان در مکان خرید گرفته
باشند چنانچه درینباب بدیوانیان ممالک محروسه نوشته شد باید که وزارت پناه نیز
بعاملان شهر احمد آباد مقرر سازند که حاصل از بیوپاریان در مکان خرید بدستور سابق میگرفته باشند

است [illegible] ند که فوجداران و عاملان بعلت بیکاری تا صدی مزاحم احوال دادخواهان

می شوند اینمعنی باعث پریشانی حال مستغیثان میگردد لهذا بنابر عدم مزاحمت این مدعیت

که از ابواب ممنوعه بارگاه والاست نوشته داد و میر عبد الغنی نامی را بجهت جنگل

بری ضلع محمودآباد و غیره تعین نمود و پرگنه دمند و قصبه و بعضی محالات دیگر از پیشگاه

خلافت و جهانبانی درین سال بجاگیر راتهور درگداس مرحمت گشت و همدرین سال فرمان

والاشان بمدر توامان و خلعت خاصه و جمدهر از روی فضل و عاطفت مصحوب خواجه ضیاء عبد الله بیگ به

گرزداران بناظم صوبه ورود فرمود و باره نیم پور بیرون بلده رسیده بود بتاریخ دوازدهم

روز شنبه ذی الحجه شجاعت خان بلوازم استقبال پرداخته بود و بتقدیم آداب

موافق ضابطه گرفت و همدرین سال بنابر بعضی مقدمات مالی و ملکی میان صفدرخان بابی نائب

فوجداری پتن و شجاعت خان سوء مزاجی بهم رسیده و او از انجا برخاسته آمده تا مقرر نمودن

نائب دیگر بنابر محافظت محمد بهادر رشید انی نوشت و یک جمعدار را بتعین این امر نموده

فرستاد و خدمت تهانه داری کامیته از انتقال دولت بوره بنام سید علی تجویز نمود فوجداری

کورت

که سابق در باغ شاهی و گلاب باغ وغیره گلزار بود و گلهای گلاب بسیار

می آمد و درین روزها در باغات مذکور درخت آملی و ببیلی و راز و سایه دار

دانها از کمی آب درختان میوه خوب بار نمی آرد اگر درختان آملی وغیره بریده شوند

و آب بقدر کفاف برسد باغات خوب بشوند بنابران حکم اقدس بنفاذ پیوسته

شرف یافت که بحقیقت دارسیده آنچه مقرون بطراوت و افزونی محصول

باغات باشد مقرر نمایند و تاکید کنند که باغات ضایع نشوند و الا داروغه

از عهده جواب خواهد بر آمد مقرر شدن امینی خزانه اموال بیت المال

ابتدا از ماه [illegible] سال [illegible] حسب حکم اقدس در صوبه جات

امینی خزانه اموال بیت المال بقضاة آنجا تفویض یافت چنانچه درین باب حکم

اقدس رسید که امینی آن محال را متعلق بابو الفتح خان قاضی آنجا نمایند و نیز

مقرر شد که هر یک سال در موسم زمستان بفقرا و مساکین صوبه احمد آباد و گجرات دو بار نقد

ند و از عرابه‌های غله در آنجا آورده محصول را خود متصرف

می‌شوند در صورت نقصان می‌شود و حکم نفاشیم بنام دیوان صوبه به شرف نفاذ یافت

که بتحقیقت وارسیده بتاکید مقرر سازند که غله‌فروشان اجناس در بیوره جات

تواصدات فزوده نیارند و بدستور معمول در مکان قدیم می‌آورده باشند تا نقصان

محصول به شجاعت‌خان که محال سایر در تنخواه اوست نشود از آنجا که درین ایام در حضور

بپیوست که بعضی مردم از راه تلبیس پروانجات جعلی به دیوانیان صوبجات رجوع

مینمایند بنابر رفع اشتباه مقرر گشت که نقل پروانجات که بنام دیوانیان

از حضور صادر شوند روبروی مهر خود ارسال حضور مینموده باشند بنابر شرح صدر

حسب مقدس بمهر مدار المهام جمدة الملک اسد خان ورود فرمود و نیز معروض

قدسی گشت که در زمان سکه بلده احمدآباد بهم اتفاق روپیه‌های کم وزن رایج

خود به هنگام دادن کم وزن میدهند و وقت گرفتن از غربا و مساکین اتجار یک

بیه وزن دسته تنکه می‌ستانند بدین جهت نقصان اکثر می‌رسد حکم به شرف

[illegible]

حکم مقدس تقیید بعمل آمد چون محمد مومن قلعه دار جوده پور استعفای خدمت بحضور ارسال داشته

بود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع برسید که شجاعت خان یکی از همراهیان خود را

که لیاقت این کار داشته باشد برای حراست آن قلعه مقرر نموده بحضور

لامع النور معروض دارد ولهذا لطیف بیگ نامی را قلعه دار ساخت چون بنابر بعضی امور

سرانجام مهام دیوان صوبه از محمد محسن ولد اعتماد خان بعرصه ظهور نرسید و در آخر سال خوره

عبد الحمید خان ولد خواجه عبد الله قاضی القضاة که بعد مشرف اندوزی حج بیت الله

بملازمت آمده بود تا بر گردید و تفویض دیوانی صوبه از ابتدای نصف ربیع پارینه ئیل

السال از محمد محسن بامور گشت چهارم شهر ذیحجه بلده احمد آباد رسیده بامر مامور سر گرم

کار گردید چون هنگام آمدن از کولیان موضع کنهالی شوخی نموده بودند بهمانجا مقام نموده قلعه

در آنجا بنا نهاده تهانه مقرر ساخت و حسب الحکم اقدس به بوالفضه رسید که پیشکاران